

چرا؟ چرا؟

بیان الحق

- جلد دوم -



پرسش و پاسخ در مکه مکرمه و مدینه منوره
چرا ما شیعیان... چرا اهل تسنن...؟

علی عطائی اصفهانی



چرا؟ چرا؟

بیان الحق

جلد دوم

در چهار بخش:

وحدت و شفقت - توسّل - زیارت قبر النّبی ﷺ

و

مناظرات در مکه مکرمه و مدینه منوره



علی عطائی اصفهانی

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور: چرا؟ چرا؟: بیان الحق/علی عطایی اصفهانی.

مشخصات نشر: قم: آیین دانش، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره: ۵-۳۲-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۱: ۲-۳۳-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۲: ۹-۳۴-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: بیان الحق.

موضوع: اسلام -- عقاید -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع: Islam -- Doctrines -- Questions and answers

موضوع: حج -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع: Hajj -- Questions and answers*

رده بندی کنگره: BP۱۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۹۶۲۵۹

چرا؟ چرا؟ (جلد دوم)

مؤلف: علی عطایی اصفهانی

ناشر: انتشارات آیین دانش

حروفچینی: سجاد، ۰۶۲۰ ۱۵۱ ۰۹۱۲

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپخانه: دانش

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک جلد دوم: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۳۴-۹ شابک دوره: ۵-۳۲-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش:

قم، بولوار شهید دل‌آذر، کوچه شماره ۲، پلاک ۱۴

تلفن: ۷-۲۶ ۶۱ ۶۱ ۳۶ (۰۲۵) و ۶۱ ۶۱ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)

* کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ
وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ دُعَاءُ الْمُتَّقِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تبارك وتعالى:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ
أُولُوا الْأَلْبَابِ.

* * *

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا
وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

وحدت و شفقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
 قال الله تبارك و تعالی :

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.^۱
 خداوند [سبحان] وعدهٔ مغفرت و اجری عظیم به کسانی [از مهاجرین و
 انصار] داد که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند.^۲
 در سالهای اخیر، در مدینه منوره، کتابها و جزوه‌های فراوانی به زبانهای
 مختلف چاپ و به طور گسترده و رایگان، در اختیار زائران محترم کشورها قرار
 می‌دهند.

یکی از آن جزوه‌ها، جزوه‌ای است که روی جلد آن نوشته‌اند:

وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت

شاهکار: شیخ صالح درویش / ترجمه و نگارش عبدالله حیدری / بهار ۸۲ ش.

۱. سوره فتح / ۲۹

۲. این کتاب در سال‌های گذشته بارها چاپ شده و مجدداً با اصلاحاتی به چاپ رسید. والحمدلله.

مؤلف: بر اهل فن روشن است که نگارش این جزوه، کار یک نفر و دو نفر نیست. بلکه عده‌ای در نوشتن و تنظیم آن همکاری داشته‌اند. تمام تلاش نویسندگان آن جزوه این بوده است که ثابت کنند صحابه پیامبر ﷺ نسبت به اهل بیت ﷺ مهربان بوده و با هم دوست و به یکدیگر علاقه‌مند بوده‌اند.

سعی کرده‌اند صحابه را دوست همدیگر و متحد و همدل و صمیمی جلوه دهند و همه را بهشتی و سعادت‌مند معرفی کنند. کوشش کرده‌اند، اصحاب رسول خدا ﷺ را در کنار اهل بیت و بلکه بالاتر و برتر از اهل بیت، نشان دهند، و حتی روی جلد آن جزوه و جاهای دیگر آن. صحابه را مقدم بر اهل بیت نوشته‌اند.

سعی آنان این بوده که وانمود کنند، همه مشکلات مسلمانان به خاطر این است که مقام و منزلت صحابه را نشناخته و ندانسته‌اند، و اگر به بهشتی بودن ایشان معتقد شوند و هیچ گونه انتقادی از آنان نکنند، همه مشکلات حل می‌شود، همه اختلافات رفع می‌شود.

وانمود کرده‌اند که حتی مقام و مرتبه صحابه - العیاذ باللہ - از شخص پیامبر اکرم ﷺ هم بالاتر است، و با این که طبق قرآن کریم، چنانچه پیامبر ﷺ معصیت کند، از عذاب روز قیامت خائف است^۱ اما صحابه هر چه کردند و هر که هستند، طبق وعده الهی صد در صد بهشتی و مرضی خدا هستند.

سعی کرده‌اند صحابه را طوری پاک و متدین و بهشتی معرفی کنند که خود

۱. «قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» سورة انعام / ۱۵ و سورة زمر / ۱۳.

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا» سورة نساء / ۱۴.

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» سورة جن / ۲۳.

صحابه چنین اعتقاد و دید را نسبت به همدیگر نداشته و قولاً و عملاً بر خلاف گفته این آقایان، رفتار کرده‌اند.

در تمام کتابشان، حمله و تهمت، متوجه شیعه است و وانمود کرده‌اند که هر گاه شیعیان، دیدشان را نسبت به برخی صحابه عوض کنند، دیگر برای اسلام و مسلمانان هیچ مشکلی وجود ندارد و همه متحد و صمیمی می‌شوند. ولی متأسفانه، یا خوشبختانه، حتی یک کلمه از گروه‌های تکفیری، و وهابیهای متعصب و گروه القاعده، سخن به میان نیاورده‌اند.

از آنان که با ترور و قتل عام انسانهای بی گناه پروا نداشته و هیچ رحمی ندارند و زن و کودک و پیر و جوان را با آتش تعصب خود قطعه قطعه می‌کنند، حرفی و یاد و نامی به میان نیاورده‌اند، از همفکران خود که با ترورهای کور و ظالمانه خود، چهرهٔ پیامبر اکرم ﷺ را تروریست و بی رحم جلوه می‌دهند و موجب توهین به آن حضرت شده و می‌شوند، دم نزده و هیچ مطلبی نگفته و ننوشته‌اند.

این جانب پس از مطالعه آن جزوه بر آن شدم که قسمتی از حرفهای آنان را عیناً بیاورم و ادلهٔ آنان را نقل و سپس بی پایه و بی اساس بودن آن ادعاها و ادله‌ها را روشن کنم. ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱. «وَمَا تُوفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

بی شرمی تا چه حد؟!

یاران پیامبر ﷺ را بر آل آن حضرت مقدم داشته اند

مترجم آن جزوه، در صفحه اوّل نوشته است:

به نام مهربان الهی... و سلام بر پیامبر ﷺ و درود و سلام بر یاران و خاندانش. همان گونه که ملاحظه می فرمایید: در ابتدای آن جزوه یاران پیامبر ﷺ را مقدم بر خاندانش قرار داده اند. و این عمل بر خلاف روایات بسیاری است که خود اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود:

در صلوات و درود بر من بگویید: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

در «صحیح بخاری» که معتقدند صحیح ترین کتابها بعد از قرآن کریم است^۱ چهار روایت آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

در صلوات بر من بگویید: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ^۲

و در هیچ روایتی «یاران و صحابه» نیامده است.

در «صحیح مسلم» نیز - که معتقدند و می گویند: بعد از بخاری از صحیح ترین کتابها است^۳ سه روایت آمده است که:

در صلوات، بعد از درود بر «محمد» بر «آل» آن حضرت درود بفرستید.^۴

۱. در مقدمه صحیح بخاری نوشته است: «و اجمع اهل العلم علی انه اصح کتاب بعد کتاب الله تعالی»

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، (ص ۸۴۴) باب قوله (ان الله و ملائکته یصلّون علی النبی) ح ۴۷۹۷ و ح ۴۷۹۸ و کتاب الدعوات، ح ۶۳۵۷ و ح ۶۳۵۸

۳. در مقدمه صحیح مسلم آمده است «فان صحیح مسلم هو احد الصحیحین الذین هما اصح الکتب بعد کتاب الله»

۴. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ح ۴۰۵ و ح ۴۰۶ و ح ۴۰۷

و در هیچ یک از این روایات نامی از یاران و صحابه و درود بر آنها برده نشده است تا چه رسد که مقدم بر «آل» قرار داده شوند.

به علاوه در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده‌هایشان می‌گویند:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و بدون چنین صلواتی نماز را باطل می‌دانند و در این جا اصلاً یاران و صحابه را نمی‌آورند و بدعت می‌دانند، چون در روایاتشان همین گونه آمده است.^۱

همچنین این عمل نویسنده و مترجم آن جزوه بر خلاف سیره عملی خود اهل تسنن است، زیرا که آنان در خطبه‌های نماز جمعه و در مواردی که «صحابه را» می‌آورند اوّل «آل» را می‌آورند و می‌گویند: «و علی آله و صحبه».

ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده‌اند

همچنین در صفحه اوّل «سطر ۶» در تعریف صحابه و مهر و محبت آنان نسبت به یکدیگر چنین گفته و نوشته‌اند:

تا جایی که خداوند رحمان و رحیم، به دلیل تبلور رحمت در میانشان به همین عنوان از آنان ستایش کرد و فرمود:

«مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و در میان خود مهربانند».

برای اثبات مهر و محبت و رحمت صحابه نسبت به یکدیگر به آیه مبارکه بالا استدلال کرده‌اند ولی با قطع نظر از تفسیر آیه مزبور ابتدا باید دید در خارج میان صحابه چه گذشت، و کتابهای صد در صد اهل تسنن در این باره چه نوشته‌اند.

۱. به ج ۱ چرا چرا، ص ۲۴۴ مراجعه شود. ۲. سورة فتح / ۲۹.

لذا توجه شما را به داستان ذیل جلب می‌کنم:

داستان قلم و دوات و آغاز نزاع و اختلاف

در «صحیح بخاری»، در هفت مورد آمده است که:

وقتی پیامبر ﷺ در بستر بیماری و در حال احتضار بود. گروهی از صحابه که در میان ایشان عمر بن خطاب نیز حضور داشت، کنار بستر پیامبر ﷺ بودند، رسول خدا ﷺ فرمود:

«کاغذ و قلم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید».

عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول خدا ﷺ غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند. همین که عمر این حرف را زد، بین حاضران اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و سر و صدا و همه‌مه بالا گرفت، تا این که پیامبر ﷺ فرمود: «قوموا عنی» از نزد من برخیزید و دور شوید.

این داستان را بخاری در هفت مورد از صحیح خود آورده، است. و عین یکی از آن روایات را با ذکر محل نقل آنها از صحیح بخاری به طور کامل در صفحه ۳۷۲ همین کتاب آورده‌ام.

نمونه‌ای دیگر از تبلور رحم و مروت صحابه

در صحیح بخاری روایت مفصلی آمده است که:

عمر بن خطاب، روز جمعه بالای منبر برای نماز گزاران، داستان سقیفه بنی ساعده را توضیح داد، تا آن که گفت: انصار با ما [مهاجرین] مخالفت کردند، علی علیه السلام و زبیر و کسانی که با این دو نفر بودند با ما مخالفت کردند... اختلاف

میان مهاجرین و انصار بالا گرفت، تا این که یک نفر از انصار گفت: یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر هم از شما، «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ» و سر و صدا و هیاهو بالا گرفت و سرانجام من با ابوبکر بیعت کردم، انصار هم بیعت کردند و در این میان ما روی سعد بن عبادہ^۱ جُستیم، یک نفر گفت: سعد بن عبادہ را کشتید، [عمر گوید: «من گفتم: خدا بکشد سعد بن عبادہ را...» «وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ...»^۲

این روایت گویای این است که صحابه پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت و پیش از دفن جسد مطهرش، برای ریاست به جان هم افتادند و پس از پیروزی یک گروه، رئیس و بزرگ گروه دیگر را که از یاران پیامبر ﷺ بود و در جنگها شرکت داشت، زیر لگد گرفتند و لگد مالش کردند و عمر گفت: خدا او را بکشد. اینها مطالبی است که خود عمر، در حضور نمازگزاران جمعه که خودش هم امام جمعه بوده است، بیان کرده و در صحیحترین کتابهای اهل سنت نقل شده است. (این واقعه مفصل است که در صفحه ۵۵ همین کتاب تحت عنوان «داستان سقیفه از قول عمر» بازگو کرده‌ام، به آنجا مراجعه شود).

صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ

به هر حال، نظر بر این که در آن جزوه به طور مکرر به قسمتی از آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...﴾. تمسک کرده‌اند، لازم دیدم ابتدا توضیح مختصری درباره آیه شریفه بدهم تا در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

۱. سعد بن عبادہ از بزرگان انصار بود و داعیه خلافت داشت و قبیله او وی را با حال بیماری آوردند در سقیفه که با او بیعت کنند و امیر بشود.

۲. صحیح بخاری، کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰.

خداوند سبحان در این آیه می‌فرماید:

«محمد فرستاده خدا است»؛ ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنان را طی پنج صفت چنین بیان می‌کند:

صفت اول: «کسانی که با محمد هستند در برابر کفار سخت‌گیر و محکم هستند» ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾.

صفت دوم: «درمیان خود رحیم و نسبت بهم مهربانند» ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.

صفت سوم: «پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾.

صفت چهارم: «همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (نیت آنان پاک و خالص است) ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ خواهان جاه و مقام و ریاست و امارت و مال و شهرت و... نیستند و فقط فضل و رضای خدا را می‌طلبند.

صفت پنجم: «نشانه درستی و محمدی بودن آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است» ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾.

به تعبیری دیگر قیافه و چهره و رفتار و کردار و اخلاقشان به خوبی نشان می‌دهد که آنان انسانهایی خاضع، مهربان، حق‌شناس و عدالت‌خواه می‌باشند، و نه تنها در صورت، که در تمام سیرت و وجود آنان این نشانها متبلور و آشکار است.

سپس خداوند متعال توصیف یاران پیامبر اکرم ﷺ را به گونه‌ای که در تورات و انجیل است، بیان کرده و در ادامه فرموده است:

«این اوصاف عالی، این نمو و رشد و این حرکت سریع و پربرکت سبب خشم و

غیظ کفار می‌شود» «این برای آن است که خدا به سبب پیامبر ﷺ و چنان

یارانی با آن صفت و امتیازات کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ)
(ای) «لِيَغِيْظَ اللهُ بِالنَّبِيِّ وَاصْحَابِهِ الْكُفَّارَ»^۱

[و در پایان آیه می فرماید:]

«خداوند کسانی از یاران محمد را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است» ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو صفت در آخر آیه اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ﷺ داده است که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح و مهر و محبت و عواطف انسانی را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمرة یاران و دوستان او بودند و روز دیگر از او و از اخلاق و سیره او جدا شدند و راهی بر خلاف رضای خدا در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به «مِنْهُمْ» در ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ...﴾ با توجه به این که اصل در کلمه «من» در این گونه موارد، این است که برای «تبعیض» است و ظاهر آیه همین معنا را می رساند که آیه دلیل بر این است که یاران و صحابه پیامبر ﷺ به دو گروه تقسیم خواهند شد و شدند.

و معلوم است که خداوند وعده اجر عظیم و مغفرت را بدون قید و شرط، به همه کسانی که از یاران پیامبر ﷺ محسوب بودند، نمی دهد، به منافقین و به سازندگان مسجد ضرار و به کسانی که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند

۱. به تفاسیر معتبر مانند الدر المنثور سیوطی ج ۶ ص ۸۲ و تفسیر عبدالرزاق ج ۳ ص ۲۲۸ و تفسیر ابن جریر طبری جامع البیان ج ۲۶ ص ۱۴۸، و تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲۹۵ و غیر اینها مراجعه شود.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ اجر عظیم نمی دهد.

اکنون که به طور اشاره مقصود و مراد از آیه روشن شد، ملاحظه کنیم، در جنگ احد چه کسانی در برابر کفار محکم و سرسخت ایستادند و چه کسانی فرار کردند؟، در جنگ خندق چه کسانی در برابر کفار و عمرو بن عبدود، سر بزیر انداختند و چه کسی پاسخ کفار و عمر بن عبدود را داد، در جنگ خیبر، جنگ حنین و... چه اشخاصی فرار کرده و چه افرادی استقامت کردند و ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بودند؟

آری، گویی نویسندگان آن جزوه آخر آیه را ندیده، و یا نفهمیده اند، زیرا از پایان آیه معلوم می شود که از میان صحابه - اعم از مهاجر و انصار - فقط به کسانی وعده مغفرت و اجر عظیم داده شده که دارای ایمان و دارای عمل صالح بوده اند، نه مطلقاً، نه به اشخاصی که ایمان نداشته یا ایمان صوری داشته و یا عمل صالح نداشته، و یا هیچکدام را نداشته اند، - مثل منافقین - و یا به جای عمل صالح، ظلم و ستم داشته، و به دیگران ستم کرده اند، که چنین افرادی هر چند به حسب ظاهر، صحابه پیامبر ﷺ بوده اند ولی مشمول آیه نمی شوند.^۱ به علاوه، آیه شریفه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۲ و آیه مبارکه ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^۳ و آیه ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ﴾^۴ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

آیا با وجود چنین آیاتی می توان گفت: همه مهاجر و انصار بهشتی هستند، هر چند هزاران نفر را به کشتن داده اند، مثل آتش افروزان جنگ جمل، جنگ صفین،

۱. در «التفسير القرآن للقرآن» تألیف عبدالکریم الخطیب ذیل آیه شریفه، همین مطلب را گفته اند.

۲. سورة مدثر / ۳۸.

۳. سورة حجرات / ۱۳.

۴. سورة زلزله / ۷-۶.

مثل کسانی که امر به سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام کردند و مثل کسانی که در سقیفه بنی ساعده پس از پیروزی، روی سعد بن عبادہ جستند و او را لگدمال کردند، و...

تفسیر ابن کثیر و برداشت از آیه شریفه

ابن کثیر که از مفسرین معروف اهل تسنن است در ذیل آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...﴾ نقل کرده است که:

امام مالک از این آیه و جمله ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ استفاده کرده که شیعیان کافرنند، چون شیعیان، با صحابه دشمنی می کنند و آنان را به خشم می آورند، و هر کس صحابه را به خشم آورد کافر است، و گروهی از علما حرف مالک را صحیح دانسته اند.^۱

ولی ما قبلاً معنا و مراد از ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ را بیان کردیم، و آن این بود که: «خدا به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش کافران را به خشم آورد». و بر فرض که از آیه استفاده شود که هر کس صحابه را به خشم آورد کافر است، این امر مربوط به زمان حیات صحابه بوده است که به خشم می آمدند، اما فعلاً که مرده اند، و به خشم نمی آیند و شیعیان نمی توانند آنان را به خشم آورند، پس چرا کافر باشند؟ به علاوه کسانی که علی علیه السلام را به خشم آوردند و با او جنگ کردند چه می شوند؟ آن کس که فاطمه زهرا علیها السلام را به خشم و غضب درآورد چه می شود؟ در هر حال، پس از مطالعه تفسیر مزبور و برداشتی که ابن کثیر از مالک نقل کرده بود، با یک نفر از اهل سنت که شخصی منصف و معتدل بود، مناظره ای کردم که خلاصه آن از این قرار است:

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، ریاض ص ۱۲۹۸.

مناظره‌ای دوستانه

به آن شخص سنی گفتم: ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که: «امام مالک از آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ...﴾ استفاده کرده است که کفار صحابه را به خشم می‌آوردند و شیعیان نیز با دشمنی خود نسبت به صحابه، آنان را به خشم می‌آوردند، و از این جهت شیعیان کافرند»

آیا این حرف مالک صحیح است؟

گفت: آری صحیح است، خداوند متعال در این آیه فرموده است: ﴿لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾. کفار صحابه را سب می‌کنند و به خشم می‌آوردند.

گفتم: بر فرض که این برداشت صحیح باشد ولی این مربوط به زمان حیات صحابه بوده است. مربوط به وقتی بوده که سب و دشمنی با آنان موجب غیظ ایشان می‌شده است، نه فعلاً که مرده‌اند.

گفت: من نمی‌دانم، به ما گفته‌اند هر کس با صحابه دشمنی کند و به ایشان بد بگوید کافر است، هر کس آنان را به خشم و غضب درآورد با کفار فرقی نمی‌کند. گفتم: اگر صحیح است و هر کس صحابه را به خشم و غضب درآورد، کافر است، آیا کسی که فاطمه دختر پیامبر ﷺ را به غضب درآورد کافر است یا خیر؟ گفت: البته کافر است، چون فاطمه محترم‌تر و مقامش برتر از صحابه است، او پارهٔ تن پیامبر ﷺ بوده است.

گفتم: پس بدان که در صحیح بخاری، از عایشه نقل کرده است که ابوبکر فاطمه را به غضب درآورد.^۱

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

تذکر: روایاتی که از صحیح بخاری نقل می‌کنم، از چاپ «مکتبه دارالسلام، الرياض، چاپ دوم، ذی الحجة ۱۴۱۹» است.

گفت: من از آن اطلاع ندارم.

گفتم: کسانی که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ کردند، آیا آن حضرت را به خشم و غضب درنیاوردند؟ یا آن حضرت از صحابه نبود؟ باز پس از کمی سکوت گفت: من در این رابطه چیزی نمی‌گویم.

گفتم: در عبارت ابن کثیر است که: «از مطرح کردن کارهای زشت صحابه نهی شده است». آیا شما می‌دانی کجا و در چه روایتی نهی شده است؟ گفت: نمی‌دانم.

گفتم: اگر طبق نقل ابن کثیر از بازگو کردن کارهای خلاف صحابه نهی شده است، چرا بخاری در صحیح خود و مسلم نیز در صحیحش، کارهای ناپسند صحابه را بازگو کرده‌اند؟

گفت: اعمال خلاف صحابه چه بوده و کجا گفته‌اند.

گفتم: در بخاری آمده است که:

«ابوبکر، فاطمه علیها السلام را به غضب در آورد به طوری که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر

کرد و تا زنده بود با او قهر بود.»^۱

در صحیح مسلم نیز آمده است که:

«معاویه و آل مروان امر به سب و لعن علی بن ابی طالب علیه السلام کردند.»^۲

آیا علی علیه السلام از صحابه نبود؟

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه (ص ۱۰۴۲) (۳۲) حدیث ۲۴۰۴.

تذکر: روایاتی را که از صحیح مسلم آورده‌ام، از چاپ: «دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م» است.

با ناراحتی گفت: ما نباید حرفی بزنیم و سکوت در برابر اعمال آنان وظیفه ما است.

گفتم: مگر پیامبر ﷺ نفرمود: اصحاب مرا سب نکنید؟ پس چگونه شد که معاویه و آل مروان به این روایت و فرموده پیامبر ﷺ عمل نکردند؟
گفت: من اینها را بررسی می‌کنم و می‌پرسم.

گفتم: ولی من در این جا ادب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را نسبت به دشمنانش، بازگو می‌کنم و بر تو است که در راهی که تا کنون رفته‌ای تجدید نظر کنی و آن چنین است. (خلاصه آن در صفحه ۲۹۵ همین کتاب آمده، به آنجا مراجعه شود).

ادعای تحریف تاریخ

در صفحه پنجم آن جزوه در ادامه پیشگفتار، عبارت زیر را آورده‌اند:

تحریف تاریخ در تاریخ سابقه ندارد که شاگردان و جان نثاران رسول و پیامبری پس از ایمان و پخته شدن و کسب صدها مدال افتخار، با خاندان مؤمن او به ستیز پردازند، اما متأسفانه با تحریف تاریخ و دروغ پردازیهای تخیلی و افسانه‌ای چنین وانمود شده که گویا پیامبر، حضرت محمد ﷺ نتوانسته شاگردانی پرورش دهد که پس از خودش لااقل با خانواده ایشان رابطه صمیمی داشته باشند.

این جانب وقتی این عبارات را خواندم تعجب کردم که چگونه این آقایان به اصح کتابهای خود توجه نکرده‌اند و در حقیقت نادانسته نسبت «تحریف تاریخ» را به کتابهای معتبر خود داده‌اند.

در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه (علیها السلام) بعد از رحلت رسول خدا ﷺ از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله ﷺ به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول خدا ﷺ فرموده

است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه از خود بجا بگذاریم صدقه است.

عایشه گوید:

فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تا زنده بود با ابوبکر حرف نزد و قهر کرد و شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود.^۱

نیز در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر ارث پدر و خمس خیبر را مطالبه کرد، ابوبکر پرداخت نکرد، فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر بود و پس از شش ماه وفات یافت، و شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود علی علیه السلام بر جنازه زهر انماز خواند.^۲

آیا فاطمه زهرا علیها السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟

آیا ابوبکر از صحابه نبود؟ یا این قهر و غضب و دفن شبانه او با صمیمیت منافات ندارد؟

آیا این روایات بخاری دروغ و تحریف تاریخ است؟

همچنین در صحیح مسلم است که:

معاویه پسر ابوسفیان به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز باعث شده که ابوتراب را سبّ نمی‌کنی...^۳

آیا ابوتراب، علی بن ابی طالب علیه السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟، آیا معاویه از اصحاب نبود؟

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. همان، ص ۷۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ح ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

۳. صحیح مسلم، ص ۱۰۴۲، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه ۳۲ م ح ۲۴۰۴.

آیا سبّ و ناسزاگویی با صمیمیت منافات ندارد؟
یا این روایت تحریف تاریخ و جعلی و کذب است و صحیح مسلم که بعد از
قرآن کریم از اصح کتابهای شماست غلط است؟
نیز در صحیح مسلم است که:

مردی از آل مروان به سهل امر کرد علی را دشنام بدهد، سهل از دشنام دادن
خودداری کرد، آن مرد مروانی گفت: حال که به علی فحش نمی دهی پس بگو:
- العیاذ بالله - خدا لعنت کند ابوتراب را.^۱

آیا آل مروان از صحابه نبودند؟ آیا شتم و لعن علی علیه السلام با دوستی و محبت
منافات ندارد؟ اگر ندارد چرا شیعه را مورد حمله قرار می دهید که در فلان
کتابشان چنین جمله ای آمده است؟

آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح است یا تحریف
تاریخ است؟ آیا جنگ جمل، دشمنی برخی صحابه با خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟
آیا در جنگ جمل، علی علیه السلام حسن و حسین علیه السلام نبودند؟ آیا اینان از خانواده
رسول خدا نبودند؟

اگر طلحه و زبیر و عایشه به اینان دست می یافتند اینان را نمی کشتند؟
آیا جنگ صفین و کشته شدن عمار به دست لشکر معاویه تحریف تاریخ
است؟ (در همان جزوه قتل عمار را در جنگ صفین به دست لشکر معاویه بازگو
و قبول کرده اند) آیا معاویه از صحابه نبود؟ یا عمار از صحابه نبود؟
بگذاریم و بگذریم، همین چند نمونه، برای عاقل با انصاف کفایت می کند.

۱. صحیح مسلم: ص ۱۰۴۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه، ۳۸

در صفحه ۶ آن جزوه نوشته‌اند:

طبق براهین قاطع، صحابه و اهل بیت نه تنها یار و یاور یکدیگر بودند، بلکه... پیوند ناگسستنی بین آنان وجود داشت و به شدت به یکدیگر احترام داشتند و پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند...

ادعایی صد در صد کذب

سپس در صفحه ۷، برای اثبات مطلب خود، چنین نوشته‌اند:

سخنان طلایی: اگر چنین نیست پس چرا امیرالمؤمنین علی مرتضی‌علیه‌السلام از عصبانیت بر منبر کوفه مشیت می‌گوید و می‌فرماید:

به من خبر رسیده که عده‌ای مرا از ابوبکر و عمر برتر می‌دانند، اگر کسی چنین ادعایی کرده باشد دروغگو است که حدّ دارد. (المحلی ابن حزم ۱۱ / ۲۸۶، و موسوعة فقه علی بن ابی طالب، ص ۴۹۸، از دکتر رواس قلعه‌چی)

روایت دیگر هم به همین مضمون از آن حضرت، از همان منبع قبلی آورده‌اند. ما می‌گوییم: آیا شخص عاقل فهمیده و با اطلاع از زندگی صحابه و حضرت امیرعلیه‌السلام می‌تواند صحت چنین روایتی را از قول علی‌علیه‌السلام باور کند؟

آیا کسی که قرآن خوان باشد و آیه مبارکه ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ﴾ و آیه شریفه ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ را و لو یک مرتبه خوانده و معنای آن را درک کرده باشد، می‌تواند

صحت این روایت را تصدیق و سپس آن را دلیل بر مدعای خود بگیرد؟ آیا علی‌علیه‌السلام جزء آیه تطهیر، مباحله، آیه ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا﴾، و صدها آیه دیگر نبوده و آیا اینها سبب برتری آن حضرت بر سایر صحابه نیست؟ علی ز بعد محمد ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

اگر ابوبکر و عمر افضل و برتر از علی و اهل بیت بوده و هستند، چرا در تشهد نمازها و در نماز بر مرده‌هایتان می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟^۱ اگر آنان افضل نیستند چرا پیامبر ﷺ فرمود: در صلوات بر من بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؟^۲ اگر ابوبکر و عمر افضل هستند، در تشهد نمازها و در نماز بر مرده‌هایتان به جای «وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» بگویید: «وَعَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ». (در ج ۱ چرا چرا، ص ۲۴۴، کیفیت نماز بر مرده‌هایشان را بیان کرده‌ام).

آری هر گاه کسی فقط نهج البلاغه را ملاحظه کند، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که آن حضرت را پس از پیامبر اکرم ﷺ با احدی از مخلوقات خدا مقایسه کند. نیز اگر کلمات پیامبر ﷺ را درباره آن بزرگوار ملاحظه کند، نمی‌تواند آن حضرت را با سایر صحابه مقایسه کند. (به کتاب بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ مراجعه شود).

تو به تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگزیده‌ای
رسول خدا ﷺ درباره علی علیه السلام فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۳ و خطاب به آن حضرت فرمود: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴.
عمر بن خطاب بارها گفت: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»^۵.
زمخشری نیز نقل کرده است که:

روزی عمر بن خطاب در ضمن خطابه‌ای به حاضران گفت: اگر شما را از اسلام برگردانم به کفر و زمان جاهلیت، چه خواهید کرد؟
حاضران سکوت کرده، پاسخ ندادند. مرتبه دوم و سوم همان حرف را تکرار

۱. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة على

النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵-۴۰۶ و کتاب صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، ص ۸۴۴، باب قوله (ان الله و ملائکته...) حدیث (۴۷۹۷)

و «صحیح بخاری»، کتاب الدعوات، ص ۱۱۰۴، باب: الصلاة على النبي ﷺ، حدیث (۶۳۵۷).

۳. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱. ۴. ترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ح ۲۰۹ و ۲۱۳.

۵. کافی، ج ۷، ص ۴۲۴.

کرد و باز سکوت کردند. در این هنگام علی علیه السلام به پا ایستاد و فرمود: اگر چنین کاری بکنی، توبه‌ات می‌دهیم و چنانچه توبه کنی، می‌پذیریم، عمر گفت: اگر توبه نکنم چه خواهید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت گردنت را می‌زنیم (آنچه چشمانت در آن قرار دارد می‌زنیم). عمر گفت: حمد خدایی را که در این امت کسی را قرار داده که هرگاه ما منحرف شدیم، او ما را به راه راست وامی‌دارد.

«حَطَبَ يَوْمًا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَالَ: لَوْ صَرَفْنَاكُمْ عَمَّا تَعْرِفُونَ إِلَيَّ مَا تُنْكِرُونَ مَا كُنْتُمْ ضَانِعِينَ؟ فَسَكُّتُوا، فَأَعَادَ كَلَامَهُ ثَانِيًا وَثَالِثًا، فَسَكُّتُوا.

فَقَامَ عَلِيُّ عليه السلام وَقَالَ: إِذَا اسْتَبْتْنَاكَ فَإِنْ ثُبَّتَ قَبْلُنَاكَ.

قَالَ عُمَرُ: فَإِنْ لَمْ أَتُبْ؟

قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: إِذَا لَضَرَبْنَا مَا فِيهِ عَيْنَاكَ.

قَالَ عُمَرُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ إِذَا عَوَّجْنَا أَقَامَ وَدَنَا.^۱

شاهد دیگر کلام، خلیل بن احمد العروسی است که به او گفتند: به چه دلیل علی علیه السلام امام کلّ فی الکُلّ است؟ گفت: احتیاج همه به او، و بی‌نیازی او از همه. قیل له: ما الدلیل علی أنّ علیاً امامُ الکُلّ فی الکُلّ؟ قال: إحتیاجُ الکُلّ إلیه و استِغناؤه عن الکُلّ.^۲

مناظره‌ای کوتاه

یکی از اهل تسنن به یکی از اهل علم شیعه گفته بود: نظر شما دربارهٔ خلافت ابوبکر چیست؟

عالم شیعه گفته بود: در روایات ما همان است که اتفاق افتاد، عده‌ای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سقیفه جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۱.

۱. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۵۴۹.

پرسیده بود، شما خلافت و جانشینی او را از پیامبر ﷺ قبول دارید؟
گفته بود: صحابه معصوم نبودند و در این کارشان خطا و اشتباه کردند و اگر
من در آن موقع بودم با ابوبکر بیعت نمی کردم.

سنّی گفته بود: خطای آنان چه بود؟

شیعه گفته بود: با وجود علی بن ابی طالب علیه السلام که مصداق بارز و روشن
﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۱ و اعلم امت بود و از ابتدا تا روز رحلت
پیامبر ﷺ با رسول خدا بود. و با توجه به حدیث غدیر خم و حدیث ثقلین و
غیر اینها، مسلمانان باید با علی علیه السلام بیعت می کردند. و بیعت آنان با غیر علی علیه السلام
اشتباه بود.

سنّی با شنیدن این سخنان دیگر حرفی نزده و مشغول نماز شده بود.

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

* * *

تو به تاریکی علی را دیده‌ای لا جرم غیری بر او بگزیده‌ای

عامل تفرقه به عقیده اهل سنت

در پیشگفتار، صفحه ۸ آن جزوه چنین آمده است:

عامل تفرقه چیست؟

ما معتقدیم بزرگترین عامل تفرقه در میان امت اسلام لعن و نفرین به پاکترین
انسانهای روی زمین پس از پیامبران است...

مؤلف: ما شیعیان می‌گوییم: پاک‌ترین انسانها پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عترت آن

حضرت هستند، به دلیل آیه تطهیر و آیه مباحله و غیر اینها و ظاهراً در عصر حاضر کسی آنان را لعن نمی‌کند، بنابراین عامل تفرقه چیز دیگری است.

عامل تفرقه به عقیده شیعه

شیعیان معتقدند عامل اصلی تفرقه، عمل نکردن مسلمانان به حدیث ثقلین است، عامل اصلی تفرقه ممانعت از نوشتن نامه توسط پیامبر ﷺ در بستر بیماری است. عامل اصلی تفرقه واقعه سقیفه بنی ساعده است. عامل اصلی تفرقه به خشم آوردن و رنجاندن فاطمه زهرا (ع) دختر پیامبر ﷺ است. عامل اصلی تفرقه امر معاویه و آل مروان به سب و لعن امیرالمؤمنین (ع) است. عامل اصلی تفرقه جنگ جمل و صفین و کشتار هزاران مسلمان با لشکر کشی طلحه و زبیر و عایشه و معاویه در برابر امیرالمؤمنین علی (ع) است، و این عوامل، چیزهایی است که علاوه بر کتب شیعه، در کتابهای معتبر اهل تسنن نیز بیان شده است.

عامل تفرقه در عصر حاضر

شیعیان معتقدند عامل تفرقه در عصر حاضر، آمریکا و اسرائیل و مزدوران بی واسطه و با واسطه آنان هستند. عامل تفرقه افراد و گروه‌هایی هستند که دانسته یا ندانسته با صدور فتوا علیه سایر مسلمانان، جوانان ناآگاه و خام و متعصب را تشویق به کشتن مردم بی‌گناه می‌کنند و به این وسیله، به آمریکا و اسرائیل، کمک می‌کنند. عامل تفرقه کسانی هستند که در مراکز تعلیم و تربیت، جوانها را نسبت به سایر مسلمانان بدبین می‌کنند. عامل تفرقه اشخاص و گروه‌هایی هستند که با نوشتن کتاب و جزوه به

زبانهای مختلف و در تیراژ بسیار چاپ و در سطح وسیع بطور رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌دهند و سعی می‌کنند مسلمانان را نسبت به هم بدبین کنند. عامل تفرقه‌کسانی هستند که سعی می‌کنند به هر قیمتی شده، عقاید خود را بر دیگران تحمیل کنند، و در این راه از هر نوع تهمت، دروغ، خشونت، بی ادبی و حتی تهدید و پلیس و محکمه و ضرب و شتم، استفاده می‌کنند. عامل تفرقه در عصر حاضر - خصوصاً در مدینه منوره - از لابلای کتابهای گمنام و چه بسا ناشناخته و غیر معتبر، مطلبی در آوردن و آن را وسیله متهم کردن و بد جلوه دادن دیگران است. عامل تفرقه اصرار بر تحمیل عقاید خود، به دیگر مسلمانان است.

اما در ایران اسلامی، در برخی شهرهای بزرگ، شیعه و اهل تسنن برادرانه زندگی می‌کنند و هیچ گونه اختلافی میان آنان وجود ندارد، کنار هم و با هم زندگی می‌کنند، و دعای شیعیان این است: «اللَّهُمَّ كُفَّ عَنَّا أَعْدَاءَنَا وَاشْغَلْهُمْ عَنَّا» آذانا آمین یا رب العالمین.

ارتباط صحابه با اهل بیت علیهم السلام

در پیشگفتار، صفحه ۹ آن جزوه نوشته‌اند:

صحابه و اهل بیت نه تنها یکدیگر را لعن و نفرین نمی‌کرده، بلکه با یکدیگر شیر و شکر بوده‌اند و بارها از یکدیگر ستایش کرده‌اند.

ما می‌گوییم: تعجب از بی اطلاعی یا غرض ورزی، یا دروغ‌پردازی نویسندگان آن جزوه است.

حوادثی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، رفتار ابوبکر با فاطمه زهرا علیها السلام، جنگ طلحه و زبیر و عایشه و معاویه؛ با امیرالمؤمنین، شیر و

شکر بوده است؟

آیا دروغ‌پردازی و نسبت کذب به اهل بیت و صحابه مشکلی را حل می‌کند؟
 آیا جعل کذب، مسلمانان را از واقعیات دور می‌کند؟
 اگر می‌خواهید با تفرقه مبارزه کنید، جلو سم‌پاشی علیه دیگران را بگیرید و
 مثل یکصد سال قبل مسلمانان را اعم از هر مذهب و کشوری هستند، به حال
 خود بگذارید و در صدد تحمیل عقاید خود به دیگران نباشید.
 تا این جا مطالبی بود که به حسب ظاهر، مترجم در پیشگفتار آورده است. و از
 صفحه ۱۱، ترجمه متن جزوه، شروع شده است.

صحابه را بر عترت مقدم داشته‌اند

در صفحه ۱۱ آن جزوه، چنین آمده است:

حمد و سپاس بیکران بر معبود یکتا و درود و سلام بر حضرت مصطفی و بر
 یاران ابرار و خاندان اطهارش باد.

مؤلف : در ابتدای متن کتاب نیز، مثل ابتدای ترجمه «یاران» پیامبر ﷺ را بر
 «آل» آن حضرت مقدم داشته‌اند، و همان گونه که قبلاً گفته شد، این عمل بر
 خلاف روایات و بر خلاف سیره عملی خود اهل تسنن است، زیرا در خطبه‌های
 نماز جمعه و جاهای دیگر، هر گاه پس از درود بر پیامبر ﷺ «آل» آن حضرت را
 بیاورند، مقدم بر یاران آن حضرت می‌آورند و می‌گویند: «و علی آله و صحبه» و
 خلاصه این گونه عبارت آوردن علاوه بر این که بدعت است، بیان‌گر
 غرض ورزی و نفاق است، این روش، خود عامل تفرقه و موجب بدبینی
 است.

تهمت از روی نادانی

در صفحه ۱۱ نوشته‌اند:

البته اندک کسانی که بر خلاف امت اسلامی راه دیگری در پیش گرفته‌اند و بعضی امامان را از رسول الله ﷺ در علم و دانش بهتر معرفی می‌کنند، اختلاف آنان با سایر امت اسلامی هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد، زیرا این روایات، با وجود این که در کتب‌شان مدون شده و ثابت است... علامه ملا مجلسی در بحار الأنوار می‌نویسد:

«باب ان الائمة اعلم من الانبياء» ج ۲ ص ۸۲: و اصول کافی ج ۱، ص ۲۲۷.

مؤلف: خواننده محترم، ملاحظه فرمایید:

آدرس و عنوان این مطلب، تهمت بودن آن را ثابت می‌کند.

زیرا معنای «باب ان الائمة اعلم من الانبياء» این است که: «ائمه اعلم از انبياء هستند» نه این که «اعلم از رسول خدا پیامبر خاتم ﷺ هستند»، و چنانچه از عوام شیعه هم سؤال شود می‌دانند که پیامبر ﷺ فرمود: «انا مدينة العلم و علی بابها» «من شهر علم و علی دروازه آن شهر است».

در اشعار فارسی نیز آمده است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوندا مرو خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست	تو گویی که گوشم به آواز او است

آری، خواننده محترم از همین یک مورد که در اولین صفحه متن این جزوه آمده است می‌توانی به بقیه مطالب آن پی ببری.

آیا به همه صحابه وعده بهشت داده شده است؟

در صفحه ۱۴ نوشته‌اند:

درجات صحابه در بهشت متفاوت است، کما این که در دنیا نیز مقام و درجات آنان متفاوت است، بعضی مهاجر و بعضی انصارند...، اما از سوی خداوند به همه آنان وعده بهشت داده شده است.

سپس دلیل این که خدا به همه آنان وعده بهشت داده است، آیه ذیل را با ترجمه آن به گونه‌ای که عیناً می‌آورم، آورده‌اند.

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱

«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و [با کافران] جنگیدند [با انفاق کنندگان و جهادگران پس از فتح مکه] یکسان نیستند. آنان در منزلت، از کسانی که پس از [فتح مکه] انفاق کردند و [با کافران] جنگیدند، بزرگترند، و خداوند به هر یک [از آنان سرانجام] نیک [بهشت] را وعده داده است. و خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است».

ملاحظه فرمایید، ﴿الحسنی﴾ را به معنای «بهشت» ترجمه کرده‌اند تا حرفشان را «که همه صحابه در بهشت هستند» ثابت کنند. در حالی که ﴿الحسنی﴾ به معنای «نیکی» است و در تفسیر ابن کثیر که خود اهل تسنن آن را تهذیب کرده و مورد قبول آنان می‌باشد، جمله ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ را این گونه معنا کرده است: «كلهم لهم ثواب على ما عملوا» (برای همه آنان ثواب

بر اعمالشان هست)^۱ و معلوم است حتی یک یهودی، یا یک کافر هم اگر کار پسندیده و خوبی انجام دهد خداوند پاداش کار نیک او را ضایع نمی‌کند و می‌دهد، هر چند در دنیا باشد، یا با تخفیف عذاب در آخرت.

آری تفسیر به رأی همین است که این نویسنده‌ها دست به آن زده‌اند، تا شاید بتوانند حرف خود را بخورد عوام بدهند، ولی؛

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
در صفحه ۱۶، نیز برای اثبات بهشتی بودن همه صحابه به این آیه استدلال کرده‌اند:

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲

«و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و [ایشان نیز] از او خشنود شدند. و برایشان باغهایی است که زیر درختان آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند. این کامیابی بزرگ است».

استدلال به آیه مزبور در صورتی کارساز و مفید است که ثابت شود مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ همه صحابه هستند، و حال این که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که «شعبی» گفته است: مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ کسانی‌اند که در حدیثی با پیامبر ﷺ بیعت کردند، و از سعید بن مسیب

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ، دار السلام الرياض، ص ۱۳۶۴.

۲. سوره توبه / ۱۰۰

و محمد بن سیرین و حسن و قتاده نقل کرده است که مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ افرادی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ به دو قبله نماز خواندند.^۱ بنابراین معلوم می شود که در مصداق ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ اختلاف وجود دارد، لذا نمی توان به این آیه تمسک کرد و گفت: مراد همه مهاجرین و انصار هستند و همه بهشتی می باشند.

به علاوه جمله ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ در این آیه مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در کنار آنها ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ قرار گرفته است که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنان پیروی می کنند و همان گونه که اگر تابعان مهاجر و انصار، ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ از خط ایمان و عمل صالح خارج شوند، از زیر چتر رضایت خدا خارج می شوند، صحابه نیز چنین هستند. همچنین اگر مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ افرادی باشند که در حدیبیه، با پیامبر ﷺ بیعت کردند، خداوند در سوره فتح، رضایت از بیعت کنندگان را منوط به ایمانشان کرده است، نه مطلقاً. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...﴾^۲

و معلوم می شود برخی از بیعت کنندگان، مؤمن صوری بوده اند نه واقعی، همچنین در همین سوره فتح فرموده است:

«افرادی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت کردند... پس از آن هر کس نقض بیعت کرد، بر زیان و هلاک خود اقدام کرده است و هر کس به عهده که با خدا بست و به بیعت خود وفا کرد خدا به او پاداش بزرگ عطا می کند».^۳

۱. المصباح المنیر، فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الریاض ص ۵۸۸.

۲. سوره فتح / ۱۸.

۳. سوره فتح / ۱۰: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُورٌ إِلَيْهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

و در سوره توبه (آیه ۲۵) خبر داده است که همین بیعت کنندگان فرار کردند و نقض عهد کردند مگر عده‌ای محدود.

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

«خدا شما مسلمانان را در جاهای بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که فراوانی [نیروهای] شما شما را به شگفتی واداشت [و آن لشکر زیاد]، اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که رو به فرار نهادید».

در تفسیر ابن کثیر است که:

در جنگ حنین دوازده هزار نفر از مهاجرین و از انصار و از تازه مسلمانان حضور داشتند، ولی هنگامی که دشمن از کمین خارج شد و حمله کرد، مسلمانان پشت به جنگ کرده و فرار کردند، و رسول خدا ﷺ در میدان جنگ ماند و حدود یکصد نفر و برخی هم گفته‌اند هشتاد نفر، با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند، و رسول خدا در آن حال صدامی زد «الّٰی عِبَادَ اللَّهِ، الّٰی اَنَا رَسُولُ اللَّهِ» «ای بندگان، خدا بسوی من بیاید، بسوی من بیاید، من رسول خدایم»، و می‌فرمود: «اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ» «من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلب هستم».^۱

اکنون با توجه به آیات مزبور، چه کسی جرأت می‌کند بگوید: همه صحابه بهشتی هستند؟ چه کسی می‌تواند بگوید کسانی که در جنگها فرار می‌کردند بهشتی‌اند؟ کسانی که آتش جنگ جمل و صفین و نهروان را افروختند و آن همه مسلمان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ﷺ شمشیر کشیدند، از عذاب الهی مصون و همه بهشتی و در دایره رضای الله عنهم باقی هستند؟

۱. المصباح المنیر، تعبیر ابن کثیر ص ۵۶۰: تذکر: عبارات تفسیر تلخیص شد.

همچنین ابن کثیر در تفسیر آیه ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾^۱ گفته است:

پیامبر ﷺ همه اهل نفاق و ریب را به طور معین نمی شناخت، هر چند صبح و عصر آنان را می دید و همین قدر می دانست که برخی از اهل مدینه که با آن حضرت مخالطه و سر و کار دارند، منافقند.^۲

از این آیه و این تفسیر معلوم می شود برخی از صحابه به حسب ظاهر اسلام آورده و به عنوان مؤمن شناخته شده بودند ولی در باطن کافر بودند. پس نمی توان گفت: همه صحابه بهشتی هستند.

نیز ابن کثیر در ذیل تفسیر سوره منافقون، از بخاری (۴۹۰۷) و از مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیر اینها نقل کرده است که:

در داستان بنی مصطلق در موقعی که پیامبر ﷺ آنجا بود، مسلمانان برای برداشتن آب هجوم بردند و میان مهاجر و انصار نزاع در گرفت و عبدالله بن ابی که حاضر معرکه بود، گفت: برویم مدینه عزیزها، ذلیلها را از مدینه بیرون خواهند کرد، ﴿لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾^۳، این سخنان را خدمت پیامبر ﷺ گزارش کردند. عمر به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله امر کن عباد بن بشر گردن عبدالله ابی را بزند، پیامبر ﷺ فرمود: چگونه امر کنم گردن او را بزند که اگر او را به قتل برساند، مردم می گویند: محمد اصحاب خود را می کشد، «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَكَيْفَ إِذَا تَحَدَّثَ النَّاسُ يَا عُمَرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ، لَا...»^۴.

۱. سوره توبه / ۱۰۱.

۲. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۵۸۸.

۳. سوره منافقون / ۸.

۴. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۱۴۰۸.

در روایت دیگر، از بخاری (۴۹۰۷) و مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیره، نقل کرده است که:

عمر گفت: بگذار من گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: «رها کن او را تا مردم نگویند محمد اصحاب خود را می‌کشد» «دعه لا يتحدث الناس ان مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ».^۱

از این روایت معلوم شد که عبدالله از صحابه محسوب بوده و شخص رسول الله ﷺ او را به عنوان صحابه معرفی فرموده است، و حال آن که او قطعاً بهشتی نیست.

همچنین از آیه شریفه ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۲ (این به خاطر این است که آنان ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند) استفاده می‌شود که عده‌ای از صحابه پیامبر ﷺ پس از ایمان به کفر برگشتند.

بنابر این همه صحابه مرضی خدا و پیامبر ﷺ نبوده‌اند و طبق نقل ابن کثیر عده‌ای از ایشان را حتی پیامبر ﷺ هم نمی‌شناخته است.

و اصولاً سوره منافقون و آیات بسیاری از سوره توبه گویای این است که در میان صحابه، افراد منحرف و ظاهر مسلمان و باطن کافر وجود داشته‌اند. نیز در صحیح بخاری است که:

وقتی عبدالله ابن ابی فوت کرد، پسرش آمد نزد رسول خدا ﷺ و از آن حضرت خواست که پیراهنش را بدهد تا کفن پدرش عبدالله کند، پیامبر ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد، پس از آن از رسول خدا خواست که بر جنازه او نماز بخواند، آن حضرت آماده شد تا بر او نماز بخواند، عمر گفت: یا رسول الله می‌خواهی بر او نماز بخوانی و حال این که خدا از نماز بر او نهی فرموده است؟

۱. همان ص ۱۴۰۸.

۲. سوره منافقون / ۳.

(پیامبر ﷺ گفت: «خدا مرا مخير کرده و فرموده است: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۱ و بر او نماز خواند.

همچنین در تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ﴿وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾^۲ داستان ليله عقبه را به صورت ذیل بیان کرده است:

عده‌ای از منافقین تصمیم داشتند در تاریکی شب شتر پیامبر ﷺ را رم دهند و حضرت را از بین ببرند و پیامبر ﷺ چهارده یا پانزده نفر از ایشان را به حذیفه معرفی کرد.^۳

مسلم نیز در صحیح خود همین داستان را از حذیفه نقل کرده است.^۴ نیز داستان مسجد ضرار و سازندگان آن مسجد، گویای این است که عده‌ای به صورت مسلمان و از صحابه بودند ولی در باطن کافر و دشمن دین و اسلام و پیامبر ﷺ بودند.

در تفسیر ابن کثیر از مسلم و ترمذی و غیره، نقل کرده که:

ابوعامر راهب پس از فرار از مدینه، به مکه رفت و مجدداً برگشت و برای فامیلش که از انصار بودند، سخنانی کرد و از ایشان خواست مسجدی بسازند که پایگاه او و مخالفین پیامبر ﷺ باشد و به اسم مسجد و نماز در آنجا گرد هم جمع شوند. قبیله او که از انصار بودند نزدیک مسجد قبا، مسجدی بنا کردند و برای این که به رسمیت شناخته شود، از پیامبر ﷺ دعوت کردند که یک مرتبه در آن مسجد حاضر بشود و نماز بخواند، خداوند این آیه را فرستاد:

۱. سوره توبه / ۸۰.

۲. سوره توبه / ۷۴.

۳. المصباح المنیر. فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دار السلام، الرياض ص ۵۸۱

۴. صحیح مسلم، ۲/۴۱۴۳.

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَّاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾^۲

آری، این افراد که مسجد ضرار را بنا کردند، از انصار بودند، حال آیا می توان به آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ تمسک کرد و گفت همه مهاجر و انصار بهشتی هستند؟

همچنین در سوره حجرات، خداوند متعال مصداق واقعی مومنان را مشخص کرده و فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۳

«اعراب گفتند، ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم و ایمان در دل شما داخل نشده است، ... فقط مؤمنان آن کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند سپس هرگز تردیدی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، اینان همان راستگویانند».

خداوند سبحان در این آیات شریفه خبر داده که گروهی نزد پیامبر ﷺ اعتراف به ایمان و مؤمن بودن خود کردند ولی خدا به پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: ایمان در دل شما جای نگرفته است، و شما به حسب ظاهر تسلیم شده اید ولی مؤمن نیستید، و منحصرأ مؤمن کسی است که پس از ایمان، گرفتار شک و تردید نشود و با مال و جان در راه خدا جهاد کند»، و در این جهت میان مهاجر و انصار فرقی نگذاشته است.

۱. سوره توبه / ۱۰۷.

۲. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض ص ۵۹۰.

۳. سوره حجرات / ۱۴-۱۵.

بر این اساس نمی‌توان و جایز نیست یک آیه را که در آن از مؤمنان ستایش شده، اخذ کرد و گفت: هر کس به عنوان مؤمن شناخته شده و اسمش مؤمن و در جمع صحابه و از مهاجر و انصار بوده است، چنین و چنان است و کسی حق انتقاد از هیچ یک از ایشان را ندارد.

طبق نقل بخاری و مسلم صحابه مرتد و از بهشت رانده شدند

ارتداد صحابه، به فرموده پیامبر اکرم ﷺ کجا؟ و بهشتی بودن آنها به ادّعی اینها کجا؟ بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ.

و خلاصه، علاوه بر آنچه گذشت بخاری و مسلم روایات متعددی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گروه بسیاری از صحابه مرتد شدند، و در قیامت حتی شفاعت پیامبر ﷺ وسیله نجات آنان نخواهد شد، روایات چنین است:

۱- بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می‌شوند، پس می‌گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵.

۲- نیز بخاری از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّونَ عَنْهُ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدُثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می‌شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می‌شوند، می‌گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می‌گوید: تو نمی‌دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۳- نیز بخاری از ابوهریره نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ^۲ أَلَنَعَم».

«هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص ۱۱۳۸، ح ۶۵۸۶.

۲. أهمل: من الابل: السدى المتروک لیلاً و نهراً یرعى بلا راع: اقرب الموارد.

می شوند که آنها را می شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می شود و می گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می گویم، کجا بروند؟ می گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] به خدا سوگند من می گویم: چه کرده اند؟ می گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.^۱

۴- همچنین بخاری از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ أَنْاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرَحُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ...»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می شوند. پس گفته می شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته های خود برگشتند...»^۲

۵- نیز بخاری در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي، فَيُقَالُ: لَا تَدْرِي مَشَوْا عَلَى الْقَهْقَرَى.»

من کنار حوض هستم و انتظار می کشم که چه کسی بر من وارد می شود، پس مردم از نزد من گرفته می شوند، می گویم: اینها امت من هستند، گفته می شود: نمی دانی، آنها به قهقرا رفتند.^۳

۱ و ۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷ و ح ۶۵۹۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الذِّی ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۸.

۶- نیز بخاری از ابو وائل نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ لِيُزَفَّعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ لَنَا وَلَهُمْ، اخْتَلَبُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ.»

«من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند.»^۱

۷- همچنین بخاری از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... لِيُرَدُّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يَحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، قَالَ: وَ سَمِعْتُ أَبِي سَعِيدَ الْخُدْرِيِّ لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي (سُحْقًا = بُعْدًا) (سَحِيق = بُعِيد).

«من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»^۲

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ» و در برخی با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا

۱. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۹. ۲. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۵۰.

يَرْجِعُونَ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ» آمده است.^۱

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره‌ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾. پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهی است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت اتمم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از اتمم از آن باز گرفته می‌شود (منع می‌شود). پس می‌گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تَدْرِي مَا أَخَذْتُ بَعْدَكَ]^۲.

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده، همان گونه که تمام این روایات را نادیده گرفته و از خود سؤال نمی‌کنند که بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله ﷺ صحبت می‌کنیم می‌گوییم آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می‌شوند؟ و چه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

۱. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح ۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و

ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰.

یادآوری: ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره را با بِسْمِ اللَّهِ قرائت فرمود. ولی آنها هم اکنون این سوره را که در نمازهایشان می خوانند، بسم الله آن را حذف می کنند و نمی خوانند.

یادآور می شوم:

در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده اند تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی که مرتد شده اند، کلمه «اصحابی» و «امت» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی شود.

همچنین این روایات و تجزیه و تحلیل آنها، از بسیاری حوادث که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده و شیعیان می گویند، پرده برمی دارد، خصوصاً تعبیرهای «بَدُّوا»، «أَخَذُوا»، «مَشَوْا عَلَى أَقْفَاقِهِمْ»، «هَلُمَّ إِلَى النَّارِ»، «فَلَا أَرَا يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا هَمَلُ النَّعَمِ»، «ارْتَدُّوا» و «يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» و در قرآن کریم است که: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾؛ «پس آیا اگر او [محمد] بمیرد و یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می کنید] و به روش گذشتگان تنان برمی گردید؟»

نیز این که اهل تسنن می گویند: از آن چه برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده و از اختلافاتی که میان آنها رخ داده است، نباید بحث کرد و همه اجتهاد کرده اند، با این روایات سازگار نیست، و این روایات که در صحیح ترین کتابهای خودشان آمده، بیان گر این است که هر کاری کردن و اسمش را اجتهاد گذاشتن، مشکلی را

حل نمی‌کند، بلکه از این‌ها معلوم می‌شود، صرف این که کسی از صحابه بوده است، موجب نجات او نمی‌شود، آیه مبارکه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱ و آیه مبارکه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۲ و امثال این‌ها دلیل بر بهشتی بودن همه آنها نمی‌شود، خصوصاً در آیه اخیر که خداوند متعال فرموده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» از مؤمنین خوشنود شده است، نه از هر کس که بیعت کرده و نه از خصوص صحابه.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القائنات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ، کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کرده‌اند، به طور دقیق اطلاع دارند، مراجعه کن، و در همان آیاتی که درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و منافقین اطراف آن حضرت، از تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، آوردم - که مشتی بیش نبود، ولی نمونه خروار است - دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث تقلین هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت

در روایات شیعه و سنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

۱. سورة توبه، آیه ۱۰۰.

۲. سورة فتح، آیه ۱۹.

مسلم در صحیح خود، در همین رابطه چهار روایت، با ئه سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این است:

عبدالرحمن و سادة... سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من مات و ليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية»^۱

اکنون با توجه به این روایات، طلحه و زبیر که از صحابه بودند و در جنگ جمل کشته شدند و در هنگام کشته شدن و مرگ، بیعت امام در گردن نداشتند، آیا همین که از صحابه بوده‌اند، به مرگ جاهلیت نمرده‌اند؟ آیا می‌توان گفت: این روایات مربوط به صحابه نیست و آنان مستثنا بوده و بهشتی‌اند؟

اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی

در صفحه ۱۷، نوشته‌اند:

اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامی مشکل بزرگی است که پیامدهای خطرناک دارد و اگر برای معالجه آن دست به کار نشویم هر روز خسارت بیشتری به بار می‌آورد.

مؤلف: آری، مطلب این گونه است و کسی در این جهت بحث و شکی ندارد، اما عامل تفرقه چیست و کیست؟ آیا عامل تفرقه پیروان اهل بیت هستند که دائماً دعوت می‌کنند به وحدت و هفته وحدت اعلان می‌کنند، و در نماز جماعت مسجد النبی و مسجد الحرام شرکت می‌کنند، و از مسلمانان کشورها - مثل فلسطین، افغانستان، عراق، لبنان با هر عقیده و مذهبی که هستند، حمایت می‌کنند، و همه بی ادبیها و توهین‌های وهابیها را در بقیع و سایر جاها تحمل می‌کنند؟

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶ ح ۱۸۵۱.

یا عامل تفرقه، گروه‌های تکفیری و تروریستی هستند که همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند و فقط خود را مسلمان و پیر و سلف صالح، معرفی می‌کنند؟

نیز در صفحه ۱۷ نوشته‌اند:

با این که بین اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و صحابه جنگهایی درگرفت، باز هم با یکدیگر رحیم و مهربان بودند، این حقیقتی انکارناپذیر است، گرچه داستان سرایان، آن را نادیده گرفته‌اند و بعضی راویان مغرض از آن سکوت کرده‌اند....

مؤلف: بلی، اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) همچون رسول خدا دارای صفت رحم و عطوفت و گذشت بودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در جنگ جمل، مروان را عفو کرد، عایشه را محترمانه به مدینه فرستاد، اما آیا صحابه نسبت به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) مهر و محبت داشتند؟ آیا طبق نقل بخاری از قول عایشه، فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نرنجانند و به خشم و غضب درنیاوردند؟

آیا حتی یک بار از حضرت زهرا (علیها السلام) عذرخواهی کردند؟ آیا آنان که آتش جنگ جمل و صفین را برافروختند و آن همه بزرگان و عباد را کشتند و خون به دل امام زمانشان امیرالمؤمنین کردند، از صحابه نبودند؟

آیا کشتن صحابه با اخلاص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یاران با وفای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن همه غم و اندوه بر آن حضرت وارد کردن، دلیل و نشان مهر و محبت به آن حضرت است.

غم و اندوه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

امام (علیه السلام) در سال ۴۰ هجری، در اواخر عمر خود، در شهر کوفه ضمن خطبه‌ای

چنین فرمود:

آری، آن دسته از برادرانی که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زیانی نکرده‌اند، گرچه امروز نیستند تا خوراکشان غم و غصه، و نوشیدنی‌شان خونابهٔ دل باشد. به خدا سوگند، آنان خدا را ملاقات کردند، که پاداششان را داد و پس از دوران ترس، آنان را در سرای امن خود جایگزین فرمود: کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق درگذشتند؟ کجاست عمار^۱ و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری)^۲ و کجاست ذوالشهادتین؟^۳ (خزیمه بن ثابت) که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست) و کجايند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟

پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود:

دریغا! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آنها را برپا داشتند، سنت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.^۴

۱. عمار فرزند یاسر از نخستین مسلمانان بود در تمام نبردها شرکت داشت، پیامبر فرمود: تو به دست شقی‌ترین قوم کشته خواهی شد، عمار در جنگ صفین در رکاب امام علی (ع) جنگید تا بدست شامیان به شهادت رسید.

۲. مالک بن تیهان از بزرگان صحابه بود، در جنگ بدر شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

۳. خزیمه بن ثابت انصاری که پیامبر ﷺ او را لقب ذوالشهادتین داد. شهادت او به جای شهادت دو نفر بحساب می‌آمد.

۴. ابویوب خالد بن سعد از قبیلهٔ خزرج و بنی نجار بود، مردی شجاع که همواره پیش روی امام شمشیر می‌زد.

مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ - وَهُمْ بِصِفِّينَ - أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ
أَحْيَاءَ؟ يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّنَقَ! قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ
أُجُورَهُمْ، وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ. أَإِنَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا
الطَّرِيقَ، وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَإِنَّ عَمَّارُ؟ وَ إِيْن ابْنُ التَّيَّهَانِ؟ وَ إِيْن
ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ إِيْن نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَ
أُبْرِدَ بَرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجَرَةِ!

قَالَ : ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لَحِيَّتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبَكَاءَ، ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) :
أَوْهٍ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْقُرْضَ فَأَقَامُوهُ،
أَحْيَاؤُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ ثَقُّوا بِالْقَائِدِ
فَاتَّبَعُوهُ...^۱

نیز معاویه در یکی از نامه های خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته است:
تو همان کسی هستی که تو را به سان شتر افسار زده، به سوی بیعت کشیدند.
و امام (علیه السلام) در پاسخ او، این بی حرمتی را انکار نکرده است، بلکه فرموده است:
ای معاویه! سوگند به خدا خواستی مرا نکوهش کنی، اما ستودی، خواستی
رسوا سازی ولی خود را رسوا کرده ای، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود،
مادام که در دین خود تردید نداشته، و در یقین خود شک نکند.

وَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشَوْشُ حَتَّى أَبَايَعُ؛ وَلَعَمْرُ اللَّهِ
لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ؛ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ! وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ
غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا
بِيقِينِهِ...^۲

۱. نهج البلاغه، از خطبه ۱۸۲.

۲. نهج البلاغه، ذیل نامه ۲۸.

اکنون از دست اندر کاران و نویسندگان آن کتاب، که مدّعی شده‌اند، صحابه با هم صمیمی و مهربان بودند، سؤال می‌شود، آیا معاویه از صحابه نبود؟ آیا علی بن ابی طالب علیه السلام از صحابه نبود؟

آیا آنان که برای بیعت گرفتن از آن حضرت آن بی حرمتی را روا داشتند از صحابه نبودند؟ آیا این که امام علیه السلام فرموده است: مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، دلیل ظلم و ستم رواداشتن به آن امام مظلوم نیست؟ آیا ظالم در این میان وجود نداشته است؟

آیا خدا در کمین ظالمان نیست؟ آیا در قرآن کریم نمی‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱.

«هرگز مپندار که خدا از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است [خیر. چنین نیست] بلکه [کیفر] آنان را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن [به خاطر ترس و وحشت] از حرکت باز می‌ایستند».

آیا نفرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲.

«روزی که عذر خواهی ظالمان سودی نمی‌بخشد، و لعنت [خدا] برای آنان، و سرای بد [نیز] برای آنان است».

و آیا نفرموده است:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳.

۲. سوره غافر / ۵۲.

۱. سوره ابراهیم / ۴۲.

۳. سوره هود / ۱۸.

خلاصه این که خداوند متعال در قرآن کریم حدود سیصد آیه درباره زشتی ظلم و مربوط به لعن و نفرین بر ظالمان و عذاب و مؤاخذه آنان نازل فرموده است^۱ و فرقی بین ظالمان نگذاشته و مقتضای عدلش نیز همین است که همه ظالمان و ستمگران را در عرض هم و هر ظالمی را به تناسب ظلمش کیفر کند.

آیا صحابه فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند؟!

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۹، عبارت پردازی بسیاری کرده و با آوردن آیاتی از قرآن کریم، تلاش کرده‌اند و انمود کنند که صحابه پیامبر ﷺ فرشته‌هایی به صورت انسان بوده و چنین نوشت‌اند:

و بهترین صحابه انبیای الهی و تربیت و تعلیم یافتگان مکتب خاتم الانبیاء ﷺ بوده‌اند و همه آنان نسبت به هم یکپارچه، عشق و علاقه و مهر و محبت بوده و هیچ گونه کدورت و ناراحتی میان ایشان وجود نداشته است. و آنچه از بدیها و اختلاف میانشان نقل شده، همه کذب است و خیال‌بافان و هواپرستان و راویان مغرض و عاشقان بدعت و سیاست مداران دین ستیز و شکم پرستان و تاجران دین، همه و همه، دانسته یا نادانسته، خواسته یا ناخواسته، در خدمت دشمنان اسلام قرار گرفته و آرزوی دیرینه آنان را برآورده کردند و روایات ضعیف را نقل کرده‌اند.

سپس برای اثبات مهر و محبت صحابه نسبت به همدیگر به این دو آیه استدلال کرده‌اند:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۲ و ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾^۳.

۱. به معجم الفهرس، مراجعه شود.

۲. سوره آل عمران / ۱۱۰.

۳. سوره جمعه / ۲.

سپس دربارهٔ صفت «رحمت» سخن گفته‌اند، از این که خدا رحیم است و پیامبر ﷺ رؤف و رحیم بوده است. و اینها را مقدمه قرار داده‌اند برای بیان و اثبات رحم و صفت رحمانیت صحابه و به آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾^۱ استدلال کرده‌اند، تا این که در صفحه ۲۹ نوشته‌اند:

صحابه با یکدیگر مهربانند و شفقت و مهربانی تا اعماق دلهایشان ریشه داشته است، صفت رحم و رحمت، در وجودشان متبلور بوده است. و تمام روایات جعلی و اوهام و افسانه‌های دروغین و اختلاف پروری را که صحابه رسول الله و ثمرهٔ عمر آن حضرت ﷺ همچون حیوانات وحشی و درنده معرفی می‌کند که گویا با یکدیگر دشمن بوده‌اند، همهٔ آن اوهام و افسانه‌ها را نابود می‌کند.

حرف و رجزخوانی این نویسندگان را باور کنیم یا نوشته‌های بخاری و مسلم و مورخ و مفسر معروف اهل تسنن را؟ (روایات بخاری و مسلم گذشت). طبری نقل کرده است که:

در سقیفه بنی ساعده، مردم برای بیعت با ابوبکر به طرف او هجوم آوردند، در آن میان نزدیک بود ابو عبیده (سعد بن عباد) زیر پای مردم کشته شود، یک نفر گفت. ابو عبیده را نکشید، عمر بن خطاب گفت، بکشید او را، خدا او را بکشد. «قال عمر اقتلوه قتلته الله» سپس به ابو عبیده گفت می‌خواستم پامالت کنم، ابو عبیده ریش عمر را گرفت و میان آنها نزاع بالا گرفت، ابوبکر به عمر گفت: با ابو عبیده مدارا کن، [تا آن که طبری نقل کرده است:] و ابو عبیده با ابوبکر بیعت نکرد و به نماز او حاضر نشد و گفت هرگز با ابوبکر بیعت نمی‌کنم.^۲

۱. سوره فتح / ۲۹.

۲. تاریخ الامم والملوک، طبری شافعی، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص ۴۹۳.

در روایت دیگر آورده است که:

عمر گفت: خدا سعد را بکشد، همانا او منافق است. «قتله الله انه منافق»^۱

در صفحه ۳۰ نوشته‌اند:

اگر کسی بپذیرد که صحابه واقعاً با هم مهربان بوده‌اند، نسبت به آنان مهربان می‌شود و اگر به وسیلهٔ دروغها، کینه و حسد در دلها جا گرفته است، همه از دل بیرون خواهد رفت.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۲

پس طبق این آیه کریمه هر مسلمانی مکلف است برای همهٔ مؤمنان دعای مغفرت کند و نسبت به هیچ مؤمنی عداوت و دشمنی در دلش جای ندهد. [عبارات تلخیص شد].

در این که صفت رحم و مهرورزی مسلمان نسبت به مسلمانان دارای ایمان ثابت و عمل صالح، یک وظیفهٔ دینی، اسلامی و اخلاقی است، بحثی نیست. در این که خداوند «ارحم الراحمین» است، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. در این که پیامبر اکرم ﷺ دلسوز و رحیم بود، شکی وجود ندارد. در اینکه هر گاه کسی رحم نکند به او رحم نمی‌شود، خلافی وجود ندارد. اما خدایی که «ارحم الراحمین» است، در موضع رحمت، «ارحم الراحمین» است، ولی در موضع نِقمت و نکال، «اَشَدُّ الْمَعَابِقِينَ» است. ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾^۳ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ و آیاتی از این نمونه گواه مطلب است.

۲. سوره حشر / ۱۰.

۱. تاریخ الامم والملوک، ص ۴۹۳.

۳. سوره الحاقه / ۳۰ تا ۳۲.

اما راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در همان آیه‌ای که آقایان برای مهربانی و رحم رسول خدا به آن استدلال کرده‌اند، پاسخشان آمده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَاعَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.^۱

«بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمده است، که رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] بر مؤمنان رؤوف مهربان است».

خدا در این آیه خبر داده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مؤمنان رؤوف و مهربان است، نه بر هر کس که با او و همراه او بوده و به عنوان صحابه و مهاجر یا انصار شناخته شده است (مانند عبدالله بن ابی).

اما این که آقایان نوشته و مدعی شده‌اند که صحابه با هم یکپارچه و همدل و همه آنان نسبت به یکدیگر مهربان بوده‌اند و به آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾ استدلال کرده‌اند، ما قبلاً درباره این آیه توضیح داده و بحث کردیم، و خواننده عزیز را به آنجا ارجاع می‌دهیم. و به طور کلی معنای آیات وقتی معلوم می‌شود که شأن نزول و صدر و ذیل آیات، مورد توجه قرار گیرد، آیات، با آیات مشابه، در کنار یکدیگر قرار داده شود و از مجموع نتیجه‌گیری شود، آن هم کار هر کس نیست، زیرا آیات قرآن کریم عام دارد، خاص دارد، مطلق دارد، مقید دارد، محکم دارد، متشابه دارد، ناسخ دارد، منسوخ دارد، مجمل دارد، مبین دارد، بنابراین هر کس حق ندارد و نمی‌تواند یک آیه را مطرح کند و بدون توجه به شأن نزول و بدون توجه به آخر آیه و قیود آیه و بدون توجه به آیات دیگر، بگوید این آیه دلالت بر این مطلب دارد.

به علاوه حرف و استدلال نویسندگان آن جزوه، صد در صد بر خلاف آن چیزی است که در کتابهای معتبر خودشان آمده است. رفتار صحابه با اهل بیت به نقل بخاری از عایشه، چگونه بوده است؟ آیا غضب و قهر و دفن شبانه زهرا علیها السلام از رحم و مهربانی صحابه بوده است؟ آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با علی علیه السلام از مهر و محبت آنان بوده است؟ آیا جنگ معاویه با علی علیه السلام و امر او به سب و ناسزاگویی به آن حضرت از مهر محبت به علی علیه السلام بوده است.

اینها را بخاری و مسلم نقل کرده‌اند. آیا بخاری و مسلم که اینها را نقل کرده‌اند، اوهام و افسانه است؟ آیا اینان دروغگو و نان خور سیاست بوده‌اند؟ آیا عثمان از صحابه و از اهل بیعت رضوان نبود؟ آیا عثمان جز به دست مسلمانان، آن هم در مدینه، آن هم پس از سه روز محاصره، آن هم به دست خود صحابه و دیگر مسلمانان کشته نشد؟^۱

۱. اول کسی که ریش عثمان را گرفت و کارد به او زد... محمد پسر ابوبکر بود.

طبری نقل کرده است که: محمد بن ابوبکر با گروهی از مسلمانان ریختند داخل خانه عثمان و ابتدا محمد بن ابوبکر ریش عثمان را گرفت و به او گفت ای نعل! و با کارد، (سرنیزه) به پیشانی عثمان زد و او را کشتند «محمد بن ابی بکر اخذ بلحیه عثمان... ثم طعن جبینه. بمشقص فی یده...» (تاریخ الامم و الملوک طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولية، ص ۷۷۹).

همچنین طبری نقل کرده است که: پس از قتل عثمان خواستند در محلی که بر جنازه‌ها نماز می‌خوانند، بر او نماز بخوانند، انصار مانع شدند و نگذاشتند بر جنازه او نماز خوانده شود، و نگذاشتند او را در بقیع که محل دفن مسلمانان است، دفن کنند، لذا جنازه را شبانه در «حش کوکب» (چهار دیواری مربوط به یهود) دفن کردند، بعداً بنی امیه دیوار را خراب کردند و حش کوکب را به قبرستان متصل کردند. (همان، ص ۷۸۶).

آیا صحابه دیگر در مدینه حضور نداشتند که از او دفاع کنند؟
 مهر و محبت و رحم طلحه و زبیر نسبت به عثمان، که هر سه از صحابه بودند،
 چه شد و چرا با این که در مدینه بودند، از او حمایت نکردند؟ حتی جنازه عثمان
 چند روز افتاده بود و کسی حاضر نبود او را بردارد و دفن کند.^۱

به این روایت از صحیح بخاری و مسلم نیز توجه شود.

سعد بن عبادۀ بیمار شد، رسول الله ﷺ با عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و
 ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عبادۀ دور او جمع و او را
 احاطه کرده بودند رسول الله ﷺ احوال او را پرسید و شروع به گریه کرد،
 همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول الله ﷺ گریه کردند، سپس رسول
 الله ﷺ فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب
 نمی‌کند، بلکه به واسطه زبان که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند
 یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند:] به درستی که میت به
 سبب این که اهلش بر او گریه می‌کند، عذاب می‌شود. و عمر بن خطاب
 این‌گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب
 می‌کرد و خاک می‌پاشید.

«وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَا وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَ
 يُخْثِي بِالتُّرَابِ».^۲

۱. شرح ابن ابی الحدید، ضمن شرح خطبه ۳۱، و تاریخ طبری (همان) ص ۷۸۵-۷۸۶

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب
 الجنائز «باب البكاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

نمونه‌ای دیگر

طبری نقل کرده است که:

پس از فوت ابوبکر، عایشه برای او مجلس عزای برپا کرد، عمر درب خانه عایشه آمد و زنهارا از نوحه سرایی و گریه نهی کرد، زنهارا گوش ندادند، عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و خواهر ابوبکر - دختر ابوقحافه - را نزد من بیاور، وقتی عایشه این دستور عمر را شنید، به هشام گفت: من خانه‌ام را بر تو حرام می‌کنم و اجازه ورود نمی‌دهم، عمر به هشام گفت: داخل خانه شو، من به تو اذن دادم، هشام داخل شد و خواهر ابوبکر را نزد عمر آورد، عمر تازیانه را بالا برد و چند ضربه تازیانه به او زد، و در پی آن، زنهارا پراکنده شدند و نوحه سرایی پایان یافت.

«لما توفی ابوبکر رحمه الله اقامت علیه عائشة النوح، فأقبل عمر بن الخطاب حتى قام ببابها... فدخل هشام فاخرج ام فروة اخت ابي بكر الى عمر، فعلاها بالدرّة، فضربها ضربات...»^۱

آری، آنچه در آن جزوه آورده و رجزخوانی کرده‌اند، با آنچه در کتابهای صد در صد معتبر خودشان آمده است، منافات دارد و در تضاد است.

داستان سقیفه از قول عمر و علاقه اصحاب به یکدیگر

شخصی از اهل مدینه گفت: چرا شما «شیعیان» خلافت ابوبکر را قبول ندارید؟
گفتم: به خاطر آنچه برخی از مسلمانان صدر اسلام بیان کردند و در کتابهای معتبر شما آمده است و آن چنین است:

۱. تاریخ الامم و الملوك طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولية، ص ۵۶۱.

در «صحیح بخاری» روایتی بطور مفصل نقل شده که در آن آمده است. برخی از مسلمانان گفتند:

به خدا سوگند بیعت با ابوبکر لغزش، سهو و خطا بود (نسنجیده انجام شد) و تمام شد. «فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فَلَئَةً^۱ فَتَمَّتْ».

و خلاصه داستان طبق نقل بخاری چنین بوده است که:
ابن عباس گفت:

در آخرین حَجّی که عمر انجام داد، در منی من با گروهی از مهاجرین جمع بودیم، عبدالرحمن بن عوف نیز با ما بود، وی گفت: امروز نزد عمر بودم، مردی به عمر گفت: فلان شخص اظهار داشت که هرگاه عمر مُرد، من با فلان شخص بیعت می‌کنم، و سوگند یاد کرد که بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و پایان یافت.

عمر وقتی این خبر را شنید غضب کرد و گفت: من همین امروز در جمع مردم حاضر می‌شوم و کسانی را که می‌خواهند امورشان را غصب کنند بر حذر می‌دارم و تهدیدشان می‌کنم.

عبدالرحمن گفت: من به عمر گفتم در منی که محل اجتماع عموم مردم است، صلاح نیست صحبت کنی، این امر را بگذار تا در مدینه که دارالهِجْرَة و محل اجتماع دانشمندان است مطرح کنی، عمر حرف مرا پذیرفت و سوگند یاد کرد که به محض رسیدن به مدینه این مطلب را پی‌گیری کند.

ابن عباس گفت: بعد از مراسم حج به مدینه برگشتیم و من روز جمعه به مسجد رفتم و عمر نیز وارد مسجد شد، به کسی که کنارم نشسته بود گفتم: امروز عمر حرفهایی خواهد زد که از ابتدای خلافتش تا کنون نر زده است. عمر روی

۱. فَلَئَةً: لغزش، سهو، خطا. (فرهنگ نوین)

منبر نشست. همین که مؤذن اذان را تمام کرد، ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اَمَّا بَعْدُ، من مطالبی را که برایم مقدّر شده است برای شما می‌گویم، و نمی‌دانم، شاید مرگ من برسد، پس هر کس حرفهای مرا فهمید حفظ کند و به دیگران بگوید و هر کس حرفهای مرا فهم نکرد، بازگو نکند و بر من دروغ نبندد که من حلالش نمی‌کنم.

سپس گفت: آگاه باشید که خدا پیامبر را به حق مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل فرمود و از چیزهایی که نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آن آیه را خواندیم و معنای آن را فهمیدیم و حفظش کردیم، پیامبر ﷺ هم سنگسار کرد و ما هم بعد از پیامبر ﷺ سنگسار کردیم و من ترس آن دارم که با گذشت زمان، گوینده‌ای بگوید: ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس مردم به خاطر ترک واجبی که خدا در کتابش نازل کرده است گمراه شوند، و رجم (سنگسار) مجازات کسی است که زنای محصنه^۱ مرتکب شود، خواه مرد باشد یا زن، و این مجازات بعد از آن است که زنا با بینه، یا اقرار و یا حمل زن ثابت شود.

همچنین ما از آنچه از کتاب خدا می‌خواندیم این بود که «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۲ یا بدین صورت بود که: «إِنْ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۳.

[تا آنکه گفت:] آگاه باشید، به من گزارش داده‌اند که یکنفر از شما قسم یاد کرده است که وقتی عمر مرد با فلان شخص بیعت کند، متوجه باشید، مبادا کسی شما را فریب دهد، به اینکه بگوید: بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و تمام

۱. زنای محصنه آن است که زن شوهردار، یا مردی که زن دارد، زنا کند که حدّ آن سنگسار است.

۲. از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۳. پدرستی که کفر شما این است که از پدرانتان اعراض کنید.

شد، آری یقیناً بیعت با ابوبکر اشتباه و لغزش و خطا بود، ولی خدا شرش را حفظ کرد. «أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَىٰ شَرَّهَا».

[تا آنکه گفت:] کسی که بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، بیعت کننده و کسی که با او بیعت شده است، هر دو به قتل خواهند رسید.

[ابن عباس گوید: سپس عمر جریان سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر را بازگو کرد و گفت:]

جریان سقیفه این بود که بعد از رحلت پیامبر ﷺ، انصار با ما مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، همچنین علی علیه السلام و زبیر و افرادی که با این دو نفر بودند، با ما مخالفت کردند، «وَ خَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ وَ مَنْ مَعَهُمَا...».

ولی مهاجرین به سوی ابوبکر رفتند (متوجه او شدند) و گرد او را گرفتند، من به ابوبکر گفتم: برویم نزد انصار و سرانجام همین که در سقیفه بنی ساعده جمع شدیم، من دیدم مردی در گلیم پیچیده، در مقابل انصار است، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است، گفتم: چرا خود را در گلیم پیچیده است؟ گفتند: تب دارد و بیمار است.

پس از آنکه ما در سقیفه مستقر شدیم، سخنگوی انصار به صحبت پرداخت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ما انصار خدا و ستون اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک هستید که از قوم و قبیله خود جدا شده اید، [عمر گوید:] با این سخنان معلوم شد که انصار می خواند ما را کنار بزنند و از ریاست بازدارند. هنگامی که سخنان سخنگوی انصار پایان یافت و ساکت شد، من سخنانی شگفت انگیز آماده داشتم و خواستم بیان کنم، ابوبکر گفت: ساکت باش، من مخالفت ابوبکر را دوست نداشتم و ساکت ماندم، پس خود ابوبکر، که از من

بردبارتر و سالمند بود، به سخن پرداخت - و به خدا سوگند چیزی فروگذار نکرد و آنچه من می خواستم بگویم او بهتر از من گفت - و به انصار گفت: آنچه شما از فضائل خود گفتید حق است و اهل آن هستید، ولی این امارت و ریاست، هرگز شناخته نشده است مگر برای قبیله قریش، زیرا قبیله قریش از حیث نسب و خاندان، اوسط عرب هستند و من برای شما انصار می پسندم که با یکی از این دو مرد بیعت کنید. [عمر گوید:] ابوبکر دست مرا به یک دستش گرفت و دست ابو عبیده بن جراح را به دست دیگر و گفت: با هر کدام از این دو نفر که می خواهید بیعت کنید، و این در حالی بود که ابوبکر میان ما دو نفر نشسته بود. و سوگند به خدا من راضی نمی شدم و دوست نداشتم بر مردمی ریاست کنم که ابوبکر در میان آنها باشد، پس در این گیر و دار مردی از انصار گفت: ما تنه و شاخه های آن هستیم. سپس گفت: «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَكَثُرَ اللَّغْطُ وَ أَرْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ حَتَّى فَرَّقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فَقُلْتُ: أُبْسِطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ وَ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ....»

از ما انصار یک نفر امیر باشد، از شما قریش هم یک نفر، و سر و صدا و فریاد بالا گرفت، [عمر گوید:] من از اختلاف ترسیدم، لذا به ابوبکر گفتم: دست را بده تا با تو بیعت کنم، ابوبکر دست داد و من با او بیعت کردم. بعد مهاجرین با او بیعت کردند و پس از آنها انصار. [عمر گوید در این گیر و دار:]

«وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ» و ما جستیم روی سعد بن عبادہ، [او را زیر لگد گرفتیم] یک نفر از آنها گفت: سعد بن عبادہ را کشتید، من گفتم: خدا او را بکشد.

ابن عباس گوید: عمر در پایان گفت: به خدا قسم، ما امری با ارزش تر از بیعت با ابوبکر نیافتیم، چون از این خوف داشتیم که اگر اجتماع سقیفه بهم بخورد و

بدون اخذ بیعت، انصار بروند، آنها بعد از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و در آن صورت ما ناچار می شدیم با کسی بیعت کنیم که دلخواه ما نبود، یا مخالفت کنیم که منجر به فساد می شد. [عمر در پایان گفت:] آگاه باشید، کسی که بدون مشورت با مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت نکرده است مگر اینکه خودش و کسی که او را فریب داده و با او بیعت کرده است، هر دو کشته خواهند شد.

«فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَىٰ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ تَغَرَّةٌ أَنْ يُقْتَلَ».^۱

بخاری در جای دیگر داستان سقیفه را به طور خلاصه اینگونه نقل کرده است:

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر به مردم گفت: آگاه باشید! محمد ﷺ رحلت کرد... «فَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ». مردم به شدت متشنج و گریان شدند. [راوی خبر گوید] پس انصار همراه سعد بن عباد و ابوبکر به سقیفه بنی ساعده شدند و گفتند: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» یک نفر از ما امیر باشد یک نفر هم از شما، در این بین ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح وارد سقیفه شدند، و سرانجام ابوبکر گفت: «نَحْنُ الْأَمْراءُ وَأَنْتُمْ الْوُزراءُ»؛ ما رئیس باشیم و شما وزیر، حُبَاب بن منذر گفت: نه! به خدا قسم! ما نمی پذیریم و «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» ابوبکر گفت: خیر! امیر ماییم و شما وزیر هستید. سپس گفت: با عمر بن خطاب بیعت کنید یا با ابوعبیده، عمر به ابوبکر گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم و دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد.^۲

۱. «صحيح بخارى»، كتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱، رجم الحبلى فى الزنا، ح ۶۸۳۰. ضمناً

قسمتی از این روایت در جلد اول چرا چرا؟ به مناسبت تهمت تحریف قرآن آمده است.

۲. صحيح بخارى: كتاب فضائل اصحاب النبى ﷺ، ص ۶۱۵، باب ۵، ح ۳۶۶۸.

مؤلف: این روایت که داستان سقیفه را از زبان عمر نقل کرده است - در بخاری در ابواب متعدد نقل شده و کامل آن همین است که ترجمه کردیم و برخی جمله‌های آن را که دخالت در مطلب نداشت ترجمه نکردیم - نکاتی در بر دارد و پرسشهایی را به وجود می‌آورد.

اولاً، در آن جزوه نوشته شده است:

صحابه با یکدیگر مهربانند و شفقت و مهربانی تا اعماق دلهایشان ریشه داشته است، صفت رحم و رحمت، در وجودشان متبلور بوده است. و تمام روایات جعلی و اوهام و افسانه‌های دروغین و اختلاف پروری را که صحابه رسول الله و ثمره عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله همچون حیوانات وحشی و درنده معرفی می‌کند که گویا با یکدیگر دشمن بوده‌اند، همه آن اوهام و افسانه‌ها را نابود می‌کند.

ثانیاً، تعجب از «بخاری» است که روایتی را که مربوط به سقیفه و تعیین سرنوشت مسلمانان و در رابطه با انتخاب حاکم و امیر و بیعت با او است و با این طول و تفصیل نقل شده، آن هم از زبان عمر بن خطاب، چرا آن را تحت عنوان مستقل مطرح نکرده است؟ بلکه در باب سنگسار زن زناکار قرار داده است؟

همچنین چرا «صحیح مسلم» چنین روایتی را به طور کامل نقل نکرده و آن را در کتاب الحدود (باب: رجم الثیب فی الزنا، ح ۱۶۹۱، با سه سند) به آن گونه که در جلد اول چرا چرا؟ به مناسبت تهمت تحریف قرآن نقل کرده‌ام، آورده است؟ ثالثاً، طبق این روایت، عمر پذیرفته است که بیعت ابوبکر «فَلْتَهُ» یعنی عملی نسنجیده و لغزش و اشتباه بوده و گفته است: بانی و اساس خلافت ابوبکر من بودم، و اول کسی که پیشنهاد این اشتباه را داد من بودم.

رابعاً، لازمه حرف عمر این است که او پذیرفته و قبول کرده که بیعت ابوبکر و امیر شدن او شرّ بود ولی مدعی شده که خداوند امت اسلام را از شرّ آن حفظ کرد.

خامساً، در آخر این روایت است که عمر مسلمانان را برای آینده از بیعت با فردی بالخصوص بدون مشورت و نظرخواهی از مسلمانان منع کرده و گفته است اگر کسی چنین کند، هم بیعت کننده و هم کسی که با او بیعت شود به قتل خواهند رسید یعنی تهدید به قتل کرد.

فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَىٰ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي
بَايَعَهُ تَعَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ.

سادساً، طبق این روایت و اعتراف صریح عمر، ابوبکر امیر منتخب او و مردم بود نه از جانب پیامبر ﷺ، بنابراین او را خلیفه رسول خدا ﷺ خواندن صحیح نیست.

اکنون برخی پرسشها که از این روایت و داستان به وجود می‌آید عبارتند از:

- ۱- در طول چهارده قرن آن همه اختلاف که بین مسلمانان رخ داد، آیا از همان جا و همان اختلاف سقیفه بنی ساعده سرچشمه نگرفت؟
- ۲- آیا جنگ صفین و نهروان و جمل و کربلا و جنگ بنی العباس و بنی الامیه از همان بیعت سرچشمه نگرفت؟ آیا اینها شر نبود و نیست؟
- ۳- آیا خدا شر آن بیعت را حفظ و اُمت اسلام را از ابتلای به آن نگاه داشت؟

طلب مغفرت برای همه!

در صفحه ۳۳ آن جزوه، به منظور توجه دادن مسلمانان به همه مهاجرین و انصار و علاقه پیدا کردن به آنها، این آیه را آورده‌اند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

«و [نیز] کسانی که پس از اینان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرز. و در دلهای ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشایندهٔ مهربانی.»

با توجه به آیاتی که در پیش آوردم. مثل ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۱ و آیه ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۲ و با توجه به منافقین که خود را در زمره مهاجرین و انصار جا زده بودند و در صدد از بین بردن پیامبر ﷺ برآمدند و پیامبر ﷺ عده‌ای از آنان را می‌شناخت و فقط به حذیفه معرفی کرد. و غیر اینها - که در صفحات قبل به آنها اشاره شد - آیا می‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: وظیفه ما است که به همه کسانی که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، علاقه پیدا کنیم و طلب مغفرت نماییم و بگوییم مراد از آنها عموم مهاجرین و انصار و همهٔ صحابه هستند و نباید غل و غشی از آنان در دل، باشد؟ آیا آن صحابی که با علی بن ابی طالب جنگ کرد و آن همه خون به دل آن بزرگوار کرد، از مصدق این آیه است و ما باید برایش طلب مغفرت کنیم؟ و آیا امکان دارد مؤمن واقعی نسبت به آتش افروزان جنگ جمل و صفین و کلیه کسانی که به اهل بیت پیامبر ﷺ ظلم روا داشتند، بی تفاوت باشد؟ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

گذشته از همهٔ آن آیات و داستان سازندگان مسجد ضرار و داستان کسانی که در لیلۀ عقبه در صدد از بین بردن پیامبر ﷺ برآمدند، در این آیهٔ شریفه، قید ﴿لَا خَوَانًا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ ملاک قرار گرفته است، نه کلی، نه هر کس که از مهاجر و انصار و صحابی پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا خدا شخص پیامبر ﷺ را

از نماز و دعا برای صحابه‌ای که سر از نفاق در آورد. نهی کرد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾^۱ با این وصف چگونه آقایانی که آن جزوه را نوشته‌اند، برای اغراض شخصی خود به این آیه استدلال کرده‌اند؟ واقعاً از تفسیر به رأی تا این اندازه، تعجب است.

بلی قدر مسلم از این آیه شریفه، مؤمنان و صحابه‌ای هستند که ایمانی راسخ و عمل صالح داشتند، و آلوده به ظلم و تعدی نشدند، والله العالم

ادعای دوستی میان اهل بیت و...

در صفحه ۳۵ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت و ابوبکر و عمر و عثمان به دو مطلب - که به نظرشان از بهترین دلیل‌ها بر صمیمیت میان ایشان است - استدلال کرده‌اند، دو مطلبی که با اندک تأمل و توجه، پوچی و بی‌ارزشی آنها روشن می‌شود، نوشته‌اند.

مطلب اول - نام‌گذاری

درباره نام‌گذاری فرزند: توضیحات و رجزخوانیهای پُر آب و تاب ولی تو خالی سر داده‌اند، تا پس از سه صفحه نوشته‌اند:

یک پرسش عقلانی

خواننده عزیز... فرزندت را چه می‌نامی، آیا اسمی که معنا و دلالتش روشن و دوست‌داشتنی است یا هر چه پیش آمد حتی اگر اسم دشمنانت باشد؟

پس از این مقدمه مقداری رجز خوانی کرده‌اند و در صفحه ۴۰ نوشته و گفته‌اند:

اهل بیت مجموعه‌ای از فرزندانشان را با این نامها افتخار بخشیدند... و این نام گذاریها در اوج محبت بوده است.

و در صفحه ۴۱، در ادامه بافندگیها و یاوه سرایشها نوشته‌اند:

عشق و محبت و احترام صحابه و اهل بیت نسبت به یکدیگر چنان در رگ و خون آنان عجین شده بود که بوی عطر صفا و صمیمیت آن تا امروز نیز مشام جهانیان را عطر آگین می‌کند.

خطایی دیگر

واقعاً خطا و اشتباه تا چه حدّ که کسی بگوید و معتقد شود که اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که آن همه آیه در شأن و منزلتشان نازل شده است، می‌خواسته‌اند فرزندان خود را که فرزندان پیامبرند، با نامهای عمر و عثمان و ابوبکر... افتخار ببخشند.

خطاکار و بدبخت و نفهم، آن نویسنده و ترجمه کننده‌ای که گمان کرده است مسلمانان حاضرند منزلت اهل بیت پیامبرشان را تا آن حدّ تنزل دهند که بخواهند با نام گذاری این و آن کسب افتخار کنند. در ادامه نوشته‌اند:

«عشق و محبت در رگ و خونشان عجین شده بود».

آیا این ادعا کذب و صد در صد بی اساس نیست؟ آیا رفتار آنان با پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد فرزندان آن مظلومه رفتنی است؟ آیا ناله‌ها و گریه‌های زهرا از یاد و خاطره علی علیه السلام فراموش شدنی بود؟

نفسی علی زفرتها محبوسة	یا لیتها خرجت مع الزفراتی
لا خیر بعدک فی الحیاة و انما	ابکی مخافة ان تطول حیاتی

آری، گویا نویسنده آن جزوه و مترجم آن، درک و عاطفه خود را از دست داده، یا چشمانشان از شناخت اهل بیت علیهم السلام به طور کلی نابینا بوده است. در صفحه ۴۲ نوشته‌اند:

و اینک اصل مطلب: علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم سه تا از فرزندان را با نام گرامی آنان نامگذاری می‌کند.

ابوبکر ابن علی بن ابی طالب ...

عمر ابن علی بن ابی طالب ...

عثمان ابن علی بن ابی طالب ...

امام حسن علیه السلام نیز سه تا از فرزندان را ابوبکر و عمر و طلحه نام می‌گذارد.

امام حسین علیه السلام نیز فرزندش را عمر نام می‌گذارد.

امام زین العابدین علیه السلام یک دخترش را عایشه و یک پسرش را عمر نام می‌گذارد.

همچنین بقیه اهل بیت.

در صفحه ۴۶ نوشته‌اند:

برخی از آنان که نامشان عمر و ابوبکر و عثمان بوده در کربلا شهید شدند ولی در عزاداری‌ها اسمی از ایشان برده نمی‌شود، و چرا نامی از این افراد برده نمی‌شود؟

در ابتدای این قسمت نوشته‌اند:

«علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای سه گانه، اسم آنان را بر فرزندان نهاد».

اشتباه نویسنده آن جزوه از همین چند جمله معلوم می‌شود، زیرا اولاً «ابوبکر» نام نیست، بلکه کنیه است، چون کسی که فرزندی به نام «بکر» داشته است او را «ابوبکر» (پدر بکر) می‌خواندند (مثل ابوعلی، ابوالحسن...) و نام

فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام «محمد» مکنی به «ابوبکر» بوده است، در بحارالانوار (ج ۴۲، ص ۸۹-۹۰) در ضمن شمارش اولاد آن حضرت است که: «محمد بن علی الأصغر المکنی بابی بکر الشهید بکربلا». همچنین وقتی «عثمان» متولد شد، حضرت امیر علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم.^۱ (منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳ ملاحظه شود).

ثانیاً معنای این عبارت این است که محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن سه نفر بیشتر از محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و به پدر و پدر بزرگش بوده است، زیرا به گفته این نویسنده، اگر محبت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر بود بایستی یکی از نامها و کنیه‌ها و القاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر فرزنداناش می‌نهاد،^۲ به علاوه اگر آن گونه که نویسندگان آن جزوه ادعا کرده‌اند که: علی علیه السلام محبت بیش از حد به آن سه نفر داشت. آیا اثر آن محبت فقط در نام‌گذاری ظاهر شد؟ ولی آن موقعی که خانه عثمان را محاصره کردند و پس از سه روز به خانه‌اش ریختند و جلو چشم زنش (نائله) او را با کارد کشتند، چرا آن محبت و علاقه مفرط علی علیه السلام به عثمان اثر نکرد؟ آیا قدرت و شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کم شده بود؟

چرا علی علیه السلام حسنین علیه السلام، یا دیگر فرزنداناش را به حمایت از دوست صمیمی

۱. عثمان بن مظعون یکی از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از خواص آنحضرت بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خیلی دوست می‌داشت، و بسیار عابد و زاهد بود، هنگامی که فوت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و چون ابراهیم، فرزند آنحضرت وفات کرد، فرمود: ملحق شو به سلف صالحت، عثمان بن مظعون. منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳. (عبارات آنها تلخیص شد).

۲. اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله، مصطفی، احمد، محمود، محمد، رسول،... و القاب و کنیه‌های آن حضرت بسیار است. به کتاب «اعلام الوری» ص ۳ مراجعه شود

خود نفرستاد؟ چرا بر جنازه این دوست صمیمی حاضر نشد؟
یادآوری: وجه نام گذاریها و وجه این که نام فرزندان آنان که به این اسمها
 بوده و شهید شدند آورده نمی شود، در صفحات بعد بیان می شود، ان شاء الله.
 نویسندگان آن جزوه در صفحه ۴۷ نوشته اند:

خلاصه این که مسأله نامگذاری ائمه اهل بیت [علیهم السلام] فرزندان را
 به نامهای افتخارانگیز ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و معاویه
 و دیگر بزرگان صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین) یکی از مسائل مهمی است
 که در قاموس تشیع نوین هیچ پاسخی برای آن نمی توان یافت. ناممکن است
 اگر بگوییم آنان بدون در نظر داشتن معنا و دلالت این اسمها فرزندان را به
 این نامهای گرامی و فخر آفرین نامیدند، هیچ عقل سلیمی باور نمی کند.

نادانی را ملاحظه کنید!

خواننده گرامی، نادانی را ملاحظه کن، گویا برای عترت پیامبر اکرم ﷺ افتخار
 نبوده و کسب افتخار برایشان قحطی بوده است و خواسته اند با نهادن نام این
 افراد بر فرزندان خویش، کسب افتخار کنند، گویی این اسامی نزد اهل بیت ﷺ از
 اسامی جدشان و مادرشان افتخار آفرین تر بوده است.

گویی مظلومیت علی ﷺ و عترت پیامبر ﷺ کم و کسری داشته و نویسندگان
 آن جزوه خواسته اند با این بی حرمتی و با این تهمت ناجوانمردانه، مظلومیت آن
 بزرگواران را تکمیل کنند، در حالی که چه بسا روز قیامت، ابوبکر و عمر و عثمان
 به ایشان بگویند: وای بر شما! چگونه حاضر شدید به خاطر بالا جلوه دادن
 شخصیت ما، به اهل بیت رسول خدا ﷺ تهمت بزنید و آنان را تا این حد تنزل
 دهید؟

آری، نویسنده‌های آن جزوه ندانسته‌اند که نام و نام‌گذاری، شخصیت و افتخار نمی‌آورد، ندانسته‌اند که بدی شخص موجب بدی نام او نمی‌شود، خوبی شخص هم موجب خوبی نام او نمی‌شود.
در آخر عبارت این قسمت گفته‌اند:

در قاموس تشیع نوین هیچ پاسخی برای آن نمی‌توان یافت، ناممکن است اگر بگوییم آنان بدون در نظر داشتن معنا و دلالت این اسمها، فرزندان را به این نامهای گرامی و فخرآفرین نامیدند...

پرسش از نویسندگان آن جزوه این است که: «تشیع نوین» به چه معنا است؟ مگر تشیع غیر نوین نیز وجود دارد؟ و ظاهراً این تعبیر تنها در قاموس نویسنده‌های آن جزوه یافت شود.

اما این که نوشته‌اند: هیچ پاسخی برای آن یافت نمی‌شود، ما به آنان می‌گوییم: پرسش علمی و منطقی و عاقلانه پاسخ دارد. نه حرفهای توهین‌آمیز و توهمات شیطانی و مغرضانه، و در عین حال در صفحات بعد وجه نام‌گذاری‌ها را بیان خواهیم کرد.
و این که نوشته‌اند:

بدون در نظر گرفتن معنا و دلالت این اسمها فرزندان را به این نامهای گرامی و فخرآفرین نامیدند.

ما می‌گوییم: آری، معنا و دلالت و پیام اسم، مدنظر بوده است ولی نه آن معنا و پیامی که شما خیال کرده و گویا علم غیب هم داشته‌اید، و برای آنها تراشیده‌اید، و آن بزرگواران را به خود قیاس کرده‌اید، خیر، آنچه شما بافته و توهم کرده‌اید، نبوده است بلکه مطلب چیز دیگری است که بعداً توضیح می‌دهیم.

اما گرامی بودن و فخر آفرین بودن این نامها چیست؟ و آیا این اسمها از

آسمان آمده و حتی -العیاذ بالله- از قرآن و اسامی انبیاء و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گرامی تر و فخر آفرین تر بوده است؟

و اگر چنین است چرا شما خود کمتر از این اسمها بهره می برید؟ چرا فرزندان خویش را با این نامها مفتخر نمی کنید؟

آیا این غلوه‌ها و یاوه سراییها، مرده پرستی و بازگشت به عصر جاهلیت اولی نیست؟ آیا همان فخر فروشی مشرکان به نیاکان پوسیده‌شان نیست؟ آیا این برداشتها همان **﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾** نیست؟

در صفحه ۵۰ نوشته‌اند:

کاری که ائمه (علی و فرزندان) -علیهم السلام- کرده‌اند از قوی‌ترین دلایل عقلی و روانی و حقیقی است که صدق محبت آل بیت علیهم السلام با خلفا و سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌رساند، شما شخصاً این حقیقت را دارید، مشاهده می‌کنید و اصلاً هیچگونه انکار و تردیدی وجود ندارد.

و در ادامه این عبارت مجدداً آیه شریفه **﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾**^۱ را برای محکم کردن پایه‌های خیالی خود، آورده‌اند. اما تمسک به آیه، برای اثبات محبت و دوستی با خلفا و سایر اصحاب، از جهاتی بی مورد و صد در صد بر خلاف وقایعی است که از هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و بلکه تا شهادت امام حسن و امام حسین علیه السلام، میان اهل بیت و صحابه، اتفاق افتاد. و اما نسبت به خود صحابه و آنچه میان خود صحابه اتفاق افتاد، یکی همان حادثه سقیفه بود که برخی از صحابه با برخی دیگر چه برخوردی کردند -که قبلاً بیان شد- بعد هم در شورای شش نفره که

عمر تشکیل داد و گفت: اگر این شش نفر توافق نکردند گردنشان را بزنید و مسلمانان با شورا خلیفه تعیین کنند. (به شرحی که در کتب مربوطه آمده است). ولی از همه جالب تر داستان کشته شدن عثمان است که در صفحات قبل به آن اشاره کردم.

از این گذشته، در تاریخ طبری است که:

بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ به بعضی دیگر از اصحاب نوشتند که اگر می خواهید جهاد کنید بیایید ما آماده جهادیم و مردم علیه عثمان شورش کردند و زشت ترین کارها را نسبت به او انجام دادند و اصحاب رسول خدا ﷺ می شنیدند و یک نفر در میان اصحاب نبود که مردم را نهی کند و مردم را از هجوم به عثمان بازدارد مگر دو نفر، زید بن ثابت و ابوسعیدان عدی.^۱

و از همین چند سطر معلوم شد که نامگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندش را به اسم عثمان، از چه بابت بوده است، آیا جهت علاقه و محبت به او بوده است؟ عثمانی که سرانجامش آن بود و آن گونه کشته شد، نامش افتخار آفرین می شود، تا آنجا که - العیاذ بالله - امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم از آن نمی گذرد. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

آری، اگر نامگذاری دلیل محبت و علاقه است، باید گفت: خلفا علاقه و محبت به اهل بیت پیامبر ﷺ نداشته اند، زیرا آنان نام اهل بیت علیه السلام را بر هیچ یک از فرزندان شان نگذاشتند، بلکه باید گفت: عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ نیز محبت و علاقه نداشته اند، چون نام پیامبر ﷺ را بر فرزندان شان نگذاشتند.

۱. کتب اصحاب رسول الله ص بعضهم الى بعض ان اقدموا فان كنتم تريدون الجهاد فعندنا الجهاد و كثر الناس على عثمان و نالوا منه اقبح ما نيل من احد و اصحاب رسول الله يسمعون ليس فيهم احد ينهى ولا يذب الا نفرين، زید بن ثابت و ابو سعیدان عدی. تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۷۵ حوادث سند ۳۴.

زیرا ابوبکر سه فرزند به نامهای عبدالرحمن، عایشه و محمد داشته است. عمر فرزندی به نامهای عبدالله، عبیدالله، زید اصغر، عاصم، عبدالرحمن محمد، حفصه و زید داشته است.^۱

عثمان فرزندی به نامهای عمر، خالد، ولید، عتبه، سعید، عبدالملک، مریم، و ام ابان داشته است.^۲ معاویه فرزندی به نامهای یزید، عبدالرحمن، و عبدالله داشته است.^۳ و ملاحظه می‌کنید هیچ کدام نام فرزندان خود را علی، حسن، حسین، محسن، فاطمه، زهرا... نگذاشته‌اند.

بلکه باید گفت: عثمان به مشرکان و دشمنان پیامبر اسلام ﷺ علاقه داشته است زیرا او نام دو فرزندش را ولید و عتبه گذاشته است و این دو نفر از سران مشرکان بودند که برای کشتن پیامبر ﷺ در جنگ با آن حضرت حضور یافتند و به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شدند.^۴ نیز عتبه نام فرزند ابولهب است که از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ بود و سرانجام رسول خدا ﷺ او را نفرین کرد و شیری بر او حمله کرد و او را هلاک کرد.^۵

بنابراین طبق نوشته آن جزوه، خلفا نه تنها به اهل بیت (علیهم السلام) محبت و علاقه نداشته‌اند، بلکه عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ هم علاقه نداشته‌اند بلکه عثمان به مشرکان و کفار علاقه داشته است.

اکنون آیا نویسندگان آن جزوه پاسخی دارند؟ آیا در قاموس نوین آنان - به اصطلاح خودشان - جوابی دارند؟ هرگز، هرگز!

لیهلک من هلك عن بینة، صدق الله العلی العظیم

۱. تاریخ الامم و الملوک طبری شافعی، چاپ: بیت الافکار الدولیة، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۷۸۸.

۳. همان، ص ۹۶۷.

۴. همان، ص ۳۵۴.

۵. اعلام الوری باعلام الهدی، ضمن بیان زنان پیامبر ﷺ.

به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنید

پاسخ بسیاری از مطالب و رجزخوانیهای آن جزوه، با این روایت که از قول عمر بن خطاب نقل شده است، روشن می‌گردد. خصوصاً شیر و شکر بودن و نام گذاریها.

مسلم در صحیحش نقل کرده است:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، ابتدا چند نفر از معروفین و افراد سرشناس آمدند نزد عمر بن خطاب، سپس علی رضی الله عنه و عباس (عموی پیامبر) نیز آمدند. عباس به عمر گفت: دربارهٔ ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله میان من و علی رضی الله عنه قضاوت کن. عمر ضمن سخنانی چنین گفت: آنچه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت آن حضرت، در اختیار ابوبکر قرار گرفت و شما نزد ابوبکر آمدید و توای عباس ارث پسر برادرت را خواستار شدی و علی رضی الله عنه ارث همسرش فاطمه رضی الله عنها را. ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه ما بجا بگذاریم صدقه است» و شما ابوبکر را دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن و خائن دیدید، «فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً» و حال این که خدا می‌داند او راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق بود، پس از فوت ابوبکر من ولیّ رسول خدا و ابوبکر شدم، و شما مرا دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن، خائن دیدید. «فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً» و حال این که خدا می‌داند من راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق هستم...^۱

این روایت مفصل است و ما قسمتی از آن را ترجمه کردیم.

بخاری نیز در صحیحش این روایت را در چند مورد و با چند سند، آورده

۱. صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی» کتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۷، باب ۱۵ حکم الفیء،

ح ۱۷۵۷ - ۴۹ (...)

است ولی به جای «رأیتما ابوبکر کاذبا آثما غادرا خائناً» «تر عثمان ان ابابکر کذا و کذا» آورده است.^۱

اکنون آنچه از این روایت روشن و قطعی به نظر می‌رسد این است که طبق اعتراف عمر، علی علیه السلام و عباس، ابوبکر و عمر را آدمهای دروغ‌گو، گنه‌کار، خائن و پیمان شکن، می‌دانسته‌اند و این دیدگاه و این عقیده پس از فوت ابوبکر همچنان حاکم و برقرار بوده است و حضرت امیر علیه السلام و عباس این حرف عمر را رد نکردند، کسانی که در آن جمع بودند و گوش دادند، این مطلب را رد نکرده، بلکه با سکوت خود بر آن صحّه گذاشتند.

حال با وجود چنین دیدی که حضرت امیر علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر داشته است آیا می‌توان گفت از فرط محبت به ایشان، نام آنان را بر فرزنداناش گذاشته است؟

داستان ازدواج ام کلثوم با عمر

در صفحه ۵۲ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت علیهم السلام و صحابه، و خصوصاً برای اثبات علاقه و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب، داستان ازدواج ام کلثوم، دختر آن حضرت را با عمر مطرح کرده و نوشته‌اند:

خواننده گرامی، دوست داری فرزندی را، جگر گوشه‌ات را پیوند قلبیت را، دختر عزیزت را به چه کسی بدهی؟ آیا راضی می‌شوی که او را به خانه مردی فاسق و جنایت‌کار، بلکه به خانه قاتل مادرش یا برادرش بفرستی؟...

۱. صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب جس نفقة الرجل قوت سنة علی اهله... ح ۵۳۵۷، و کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب ۵، ح ۷۳۰۵.

ما می‌گوییم: خیر، هیچ کس حاضر نیست نور چشم و پاره تن خود را به مرد فاسق فاجر و قاتل بدهد، ولی آنجا که امر دایر است میان فاسد و افسد، پیامبران هم از روی ضرورت و ناچاری و به منظور دفع افسد به فاسد، راضی می‌شوند دختران خود را به عقد ازدواج اشخاص فاسق فاجر لواط کار درآورند، ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾^۱.
در قرآن کریم آمده است که:

فساق و فجار زشت کار، وقتی متوجه شدند برای حضرت لوط مهمان - (به حسب ظاهر، جوانهای خوش چهره) - آمده است به قصد عمل زشت لواط با شادی، به سرعت، به درگاه لوط آمدند، لوط به آنها فرمود: ﴿يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾^۲

«ای مردم این دختران من برای شما پاکیزه و نیکوترند، از خدا بترسید و درباره میهمانانم (با عمل زشت خود) خواری نکنید».

در آیه دیگر آمده است:

﴿قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾^۳

حضرت لوط به قوم خود گفت: این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا چنانچه بنای عملی دارید انجام دهید.

در این دو آیه خدا خبر داده است که حضرت لوط حتی پیشنهاد می‌دهد دختران معصوم و پاره‌های تنش را در نکاح فساق و فجار لواط کار درآورد، تا آبرویش محفوظ بماند و سرشکسته و شرمسار نشود، حال آیا می‌توان گفت؟

۲. سوره هود/ ۷۸.

۱. سوره بقره/ ۱۷۳.

۳. سوره حجر/ ۷۱.

این ازدواج نشانه دوستی و علاقه حضرت لوط با آن افراد فاسق فاجر زشت کار است؟ العیاذ بالله.

آیا این که آن حضرت حاضر شد دختران محترمه اش را به ازدواج مردان بدکار تبه کار درآورد با میل و رضایت بود؟ العیاذ بالله.

آری، آنچه باعث شد، - به طور قطع - ضرورت و ناچاری و دفع افسد به فاسد بود.

در هر حال، در آن جزوه، پس از هفت صفحه نوشته اند:

مبارک باد خواهر امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء، دختر فاطمه زهرا، «ام کلثوم» [علیها السلام] را پدرش امیرالمؤمنان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به ازدواج فاروق اعظم عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در می آورد، آیا شایسته است بگوییم که علی از ترس عمر این کار را کرد؟! پس شجاعتش کجا بود؟ دوستی و محبتش با دختر عزیزش کجا بود؟ آیا علی مرتضی دست دخترش را به دست ظالمی می سپارد؟ غیرتش درباره دین خدا کجا رفت؟ پرسشهای زیادی که پایان ندارد، یا این که به ناچار باید اعتراف کنیم که چون علی عمر را کاملاً می شناخت و به او اعتماد داشت، و با او الفت و محبت داشت لذا خواست بدین وسیله از شخصیت او تقدیر کند، آری بدون شک و تردید عمر با میل و رغبت خود علی و خانواده اش، با دختر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و ازدواجشان کاملاً شرعی و صحیح و علنی و اختیاری بود. این خود می رساند که این دو خانواده چقدر یکدیگر را دوست می داشتند و به یکدیگر احترام می گذاشتند و جوی سرشار از الفت و محبت در میان آنان حاکم بود.

در صفحه ۶۷ آن جزوه، برای اثبات وقوع ازدواج عمر با ام کلثوم، به این روایت، از فروع کافی، استدلال کرده اند:

«معاویة ابن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم زنی که همسرش وفات کند باید در خانه‌اش (عده) بنشیند یا هر جایی که خواست؟ فرمود: بلکه هر جایی که خواست، علی علیه السلام هنگامی که عمر وفات کرد، ام کلثوم را با خود به خانه خودش برد.»^۱

همچنین از بحار الأنوار، مضمون همین روایت را نقل کرده‌اند و در پایان، سخنان علامه مجلسی را بازگو کرده‌اند که فرموده است:

این ازدواج از روی تقیه و اضطرار بوده است.^۲

مؤلف: نویسنده‌های آن جزوه روایت اصلی را که بیان‌کننده چگونگی این ازدواج است - با این که یقیناً دیده و می‌دانسته‌اند - نیاورده و آن را نادیده گرفته‌اند، زیرا اگر آن روایت را می‌آوردند تمام رجزخوانیها و بافته‌هایشان بر باد می‌رفت، بلکه تمام آنچه را از ابتدای جزوه تا انتهای آن به هم بافته‌اند، یکباره به هدر می‌رفت، و آن روایت به قرار زیر است:

روایت اصلی

داستان ازدواج ام کلثوم

و آن به گونه‌ای که مرحوم کلینی نقل کرده چنین است:

عمر بن خطاب ام کلثوم را خواستگاری کرد، حضرت امیر علیه السلام فرمود دخترم کوچک است و وقت ازدواج او نیست. عمر مجدداً پیام داد و اصرار کرد، حضرت امیر علیه السلام عذر آورد و پاسخ منفی داد.

وقتی عمر از رفت و آمد و اصرار نتیجه نگرفت، از راه تهدید اقدام کرد و عباس عموی امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کرد و به او گفت:

۱. فروع کافی، ج ۶، ۱۱۵.

۲. مرآة العقول ج ۲/ ۲۵.

من چه عیبی دارم، آیا در من مانعی وجود دارد؟
عباس گفت: این چه حرفی است می زنی؟ قضیه چیست؟
عمر گفت: دختر پسر برادرت را خواستگاری کرده ام، ولی او مرا رد کرده، و پاسخ منفی داده است.^۱ سپس گفت:

به خدا سوگند، چاه زمزم را پر می کنم (با توجه به این که عباس منصب آب دادن حجاج را از چاه زمزم داشت، این تهدید را ابتدا متوجه او ساخت که بداند مطلب جدی است) و برای شما بنی هاشم هیچ فضیلتی نمی گذارم مگر این که آن را نابود می کنم، و دو نفر را و می دارم تا شهادت دهند که علی علیه السلام دزدی کرده است و به طور حتم دست راستش را قطع می کنم.
«أَمَّا وَاللَّهِ لَأَعُوْزَنَّ زَمْزَمَ، وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمَةً إِلَّا هَدْمْتُهَا وَلَا أَقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بَأَنَّهُ سَرَقَ وَلَا أَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ».

آنگاه که عباس این تهدیدها را نسبت به خودش و نسبت به حیثیت و آبروی بنی هاشم و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام شنید، - آن هم با سوگند به کلمه مبارکه «الله» که از اسماء جلاله خداوند است، - خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و تهدیدهای عمر را به آن حضرت بازگو کرد و از او خواست اختیار تزویج ام کلثوم را به او واگذار کند.^۲

خواننده عزیز! ملاحظه کن که ازدواج به چه صورت بوده است، آیا این ازدواج با رضایت و میل و رغبت بوده است؟ آیا این ازدواج دلیل محبت و دوستی است؟ آیا این ازدواج به منظور دفع افسد به فاسد نبوده است؟ علاوه بر این، روایتی را که خود نویسندگان آن جزوه از کافی آورده اند که پس از کشته شدن عمر، حضرت امیر علیه السلام بلافاصله رفت و دخترش را از منزل عمر به

۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲. فروع کافی ج ۶، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳.

منزل خود آورد^۱ گویای این است که حضرت مایل نبوده است ام کلثوم در خانهٔ عمر باشد و این روایت نارضایتی حضرت را ثابت می‌کند.

البته وقوع چنین ازدواجی به حسب ظاهر شرع، اشکال نداشته است و با توجه به موقعیت عمر، و تهدید و قسم او، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ناچار به پذیرش درخواست عباس عموی خود کرد، و همان گونه که علامهٔ مجلسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است، این ازدواج [اگر واقع شده باشد] از روی اضطرار و ناچاری بوده است.^۲ امام صادق (علیه السلام) - که از اهل بیت و اذری بما فی البیت است - این ادعا را به شدت تکذیب کرده و فرموده است:

«سبحان الله! هرگز چنین ازدواجی واقع نشده و افرادی که این ادعا را می‌کنند، ناآگاه و دروغگو هستند».^۳

در روایتی نیز آمده است که عبدالله بن سنان گوید:

از امام صادق (علیه السلام) از تزویج ام کلثوم به عمر سؤال کردم، فرمود: «این ازدواج غاصبانه بود که بر ما تحمیل شد» «ذلک فرج غُصْبِنَا علیه»^۴

در روایت دیگر است که:

عمر عباس را برای خواستگاری ام کلثوم، نزد علی (علیه السلام) فرستاد، حضرت امیر (علیه السلام) او را رد کرد، عباس ردّ علی (علیه السلام) را به عمر گزارش داد. عمر گفت: ای عباس! به خدا سوگند اگر علی دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت. «والله لئن لم یزوجنی لأقتلنه»

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵. ۲. مرآت العقول، ج ۲۰، ص ۲۵.

۳. مرآت العقول، ج ۲۰، ص ۴۲؛ روایت مفصل است به آنجا مراجعه شود.

۴. فروع کافی، جلد ۵، ص ۳۴۶، و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳: «انّ ذلک فرج غصبناه» و بحار ج

۴۲، ص ۱۰۶ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳

عباس سوگند و تهدید عمر را به حضرت امیر علیه السلام بازگو کرد علی علیه السلام مجدداً مخالفت خود را اعلان کرد.

عباس مخالفت آن حضرت را به اطلاع عمر رساند.

عمر گفت: ای عباس! روز جمعه در مسجد حاضر شو تا ملاحظه کنی که می توانم علی علیه السلام را به قتل برسانم.

روز جمعه عباس در جمع نمازگزاران حاضر شد.

عمر در پایان خطبه های نماز جمعه گفت:

ای مردم! یک نفر از صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتکب زناى محصنه شده است، و تنها من از آن اطلاع دارم، نظر شما چیست؟ مردم گفتند: همین که امیرالمؤمنین عمر از آن اطلاع دارد کفایت می کند و شهود دیگری برای اجرای حد لازم نیست.

عمر به عباس گفت: برو آنچه شنیدی به علی علیه السلام بگو، سوگند به خدا اگر دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت.

عباس خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و جریان را بازگو کرد، آن حضرت فرمود: می دانم این کار بر عمر سهل و آسان است. در عین حال من هرگز دخترم را به او نمی دهم.

عباس گفت: پس اختیار ام کلثوم را به من واگذار، و حضرت را قسم داد که با او مخالفت نکند، سپس نزد عمر رفت و ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد.^۱

آری، با توجه به حوادثی که پس از رحلت پیامبر اکرم به وقوع پیوست، و با توجه به این که بنی هاشم عموماً، و امیرالمؤمنین و فرزندان زهرا صلوات الله علیهم اجمعین، خصوصاً، از دستگاه حاکم، دلی پر خون داشتند و هنوز صدای ناله ها و گریه های شبانه روزی مادرشان در گوششان طنین افکن بود، و از سویی عَمَر بخش آخر

عمرش را سپری می‌کرد، در حالی که ام کلثوم کودک و همچون دسته گل بود، آیا می‌توان گفت امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهما السلام و حضرت زینب علیها السلام و بنی هاشم به این ازدواج راضی بوده‌اند؟ و با میل و رغبت: دسته گل معصوم خود را در اختیار مردی سالمند قرار دادند؟ اگر چنین است پس رحمت و محبت به فرزند کجا رفت؟ محبت میان خواهر و برادر کجا رفت؟ پس آیه مبارکه ﴿رحماء بینهم﴾^۱ چه شد؟

اما آنچه در آن جزوه نوشته‌اند:

آیا علی علیه السلام از ترس عمر این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟

پاسخ آنان روشن است، زیرا بر فرض صحت این داستان. امیرالمؤمنین علیه السلام از ترس عمر چنین امری را اجازه نداد، بلکه از ترس آبروی بنی هاشم و خاندانش اجازه داد، از جهت درخواست عمویش عباس و احترام او، اجازه داد. از جهت نبود شجاعتش در برابر عمر نبود، بلکه از جهت عدم زمینه برای درگیری با عمر بود.

همین علی علیه السلام در شب معروف به «لیلة المبيت» حضور داشت. حضرت حمزه و برخی مسلمانان، در مکه بودند، در عین حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که مؤید به تأیید مستقیم خداوند بود، شبانه خانه و وطن خود را رها کرد و از مکه خارج و در غار ثور پنهان شد و مشرکان به قصد کشتن آن حضرت وارد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مقابله نکرد و به زور متوسل نشد، به جهت این بود که برای پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه درگیری نبود، و هدف و آینده‌ای را که در نظر داشت و خدا برای او ترسیم و تعیین کرده بود، ایجاب می‌کرد که

رسول خدا ﷺ بی حرمتی مشرکان را تحمل کند.

همچنین حضرت امیر علی علیه السلام با درخواست عمویش راجع به ام کلثوم مخالفت نکرد و با عمر مقابله نکرد، چون زمینه برخورد تند و درگیری وجود نداشت.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام شبانه از مدینه منوره خارج شد و آیه شریفه ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱ را قرائت فرمود.^۲

با این که مثل ابوالفضل و جوانان بنی هاشم علیهم السلام در خدمت او بودند، اما زمینه برخورد با حاکم مدینه وجود نداشت، مصلحت الهی ایجاب نمی کرد که در مدینه با دشمنان اسلام مبارزه کند، لذا بی حرمتی و خارج شدن شبانه با اهل بیتش را تحمل می کند، گریه های بنی هاشم را هنگام خروج از مدینه به جان می پذیرد، چرا که باید در آینده با برافراشتن پرچم کربلا و سرانجام با خون سرخش، ریشه ظلم و فساد را برکنند.

هارون برادر حضرت موسی علیه السلام، از ترس، یا گوساله پرست شدن قوم، مخالفت نکرد، بلکه از ترس تفرقه و دو دسته شدن قوم، سکوت کرد. یعنی دفع افسد به فاسد کرد. ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾^۳.

شیعیان و ایرانیان مقابل آمریکا و اسرائیل و صدام ایستاده و هرگز کوتاه نیامدند و سکوت نکردند، ولی در مدینه منوره، در بقیع و پشت بقیع توهینها و هتاکهای چند نفر بیگانه مزدور و وهابی را تحمل می کنند و مقابله نمی کنند، چون هدف آنان زیارت حرمین شریفین است و چنانچه بخواهند برخورد کنند از آن هدف باز می مانند. لذا سکوت می کنند و کوتاه می آیند و بی حرمتیها را تحمل می کنند.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ۳۳۲.

۱. (سوره قصص / ۲۱)

۳. سوره طه / ۹۴.

اما آنچه در آن جزوه، در پایان این قسمت نوشته‌اند که:

ازدواج ام کلثوم و عمر می‌رساند که این دو خانواده، چقدر یکدیگر را دوست می‌داشتند و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و جوّی سرشار از الفت و محبت در میان آنان حاکم بود.

با توجه به آنچه از ابتدا تا پایان این ازدواج بیان شد و طبق روایات معتبر که خود آنان نیز برخی آنها را یادآور شده بودند، معلوم گردید که این ازدواج بر فرض وقوع هرگز نشانه محبت و احترام میان دو خانواده نبوده است، خصوصاً با توجه به روایت معتبری که می‌گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از کشته شدن عمر، بلافاصله ام کلثوم را به خانه خودش بازگرداند و راضی نشد حتی مدتی کوتاه در خانه عمر بماند.

حال آیا می‌توان گفت: این ازدواج نشانه جوّی سرشار از الفت و محبت بوده است؟^۱

یادآوری: نظر بر این که داستان ازدواج ام کلثوم با عمر مورد اختلاف بوده و در کتابهای روایی و تاریخی به طور گوناگون نقل شده است. لذا برخی بزرگان، مثل شیخ مفید رحمته الله، وقوع چنین ازدواجی را انکار کرده‌اند.^۲

و عده‌ای هم که روایات را معتبر دانسته‌اند از مجموع آنها و با توجه به قرائن خارجی به این نتیجه رسیده‌اند که این ازدواج از باب ضرورت و ناچاری صورت گرفته است.

برخی هم فرموده‌اند: ام کلثومی که به ازدواج عمر در آمده، از زنهای دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.^۳

۱. مرآت العقول، ج ۲۰، ص ۴۵.

۲. بحار الانوار، جلد ۴۲، ص ۱۰۷ و مرآت العقول، ج ۲۰، ص ۴۳.

۳. منتخب التواریخ، ص ۹۵.

طبری نیز از مدائنی نقل کرده است که ابوبکر دختری داشت به نام اُمّ کلثوم، عمر او را خواستگاری کرد و عذر آوردند که کوچک است و سرانجام دختر گفت: من با عمر ازدواج نمی‌کنم، چون او مردی خشن است و نسبت به زن‌ها سخت گیر است.^۱

برخی نیز گفته‌اند: اُمّ کلثومی که به ازدواج عمر در آمده است، ربیبه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بوده است. و چون در کودکی پدر را از دست داد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسماء بنت عمیس را که زوجه ابوبکر بود به ازدواج خود درآورد و ام کلثوم همراه مادرش در خانه حضرت امیر (علیه السلام) بزرگ شد، لذا او را «بنت علی» (دختر علی) می‌خواندند. برای اثبات این مطلب شواهدی از تاریخ و روایات آورده‌اند.

یکی از شواهد، روایتی است که در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مدینه منوره ام کلثوم زوجه عمر با فرزندش زید پسر عمر، با هم از دنیا رفتند و امام مجتبی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) همراه جنازه بودند...^۲

و اما ام کلثوم دختر حضرت زهرا (علیه السلام) در کربلا حضور داشت و جزو اسرا به کوفه و شام برده شد^۳ و اگر این ام کلثوم به ازدواج عمر درآمده بود، لااقل مورد احترام لشکر یزید قرار می‌گرفت. با این که هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. آری، حق هم همین است، زیرا انسان عاقل دانا که خداوند متعال به او عاطفه و مهر و محبت نسبت به فرزندش عطا فرموده و دارای شجاعت و عزت نفس و

۱. تاریخ طبری، ص ۷۰۵. ۲. وسائل الشیعه، ابواب نماز میت، باب ۳۲، ح ۱۱۱.

۳. ضمناً در این باره کتابهای مستقلی نوشته شده و با دلیلهای تاریخی و روایتی ثابت کرده‌اند که ام کلثوم دختر حضرت زهرا (علیه السلام) به ازدواج عمر بن خطاب در نیامده و چنین ازدواجی را نفی کرده‌اند. علامه شیخ محمد جواد بلاغی صاحب تفسیر (آلاء الرحمن) رساله مفصلی در نفی این ازدواج نوشته است.

غیرت و اصالت خانوادگی است، چگونه حاضر می‌شود با میل و رغبت دسته گلش را، دختر کوچکش را به مردی سالمند، با سابقه بد رفتاری که نسبت به مادر جوانش داشته است بدهد؟

انسان عاقل غیور و با انصاف حاضر نمی‌شود دخترش را که در خانه مانده و کم کم وقت ازدواجش در حال سپری شدن است، به ازدواج مردی درآورد که دارای زن و فرزند است و اواخر عمرش را می‌گذرانند، آن گاه چگونه می‌توان باور کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) دختر کوچکش را با میل و رغبت به عمر آن هم با آن سوابق... داده باشد؟

چگونه می‌توان پذیرفت که حسنین و زینب (علیهم السلام) و خود ام کلثوم راضی شدند با کسی که حتی در مخفی ماندن قبر مادرشان نقش داشته است، با میل و رغبت وصلت کنند؟

آیا در فامیل بنی هاشم جوانی هم کفو دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) نبود؟

آیا دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) روی دست پدرش مانده بود؟

و صدها پرسش و آیا، آیاهایی که هر انسان دارای رحم و انصاف و غیرت و عاطفه، از خود می‌پرسد. و چنانچه بخواهم بنویسم مثنوی هفتاد من می‌شود.

خواننده محترم، آیا شما راضی می‌شوید بگویید: پدر شما، پدر بزرگ شما، سید و بزرگ فامیلتان، حاضر شد به خاطر دوستی و رفاقت، دختر کوچکش را که وقت ازدواجش نرسیده بود، و هنوز طعم تلخ درگذشت مادرش در کامش بود، با میل و رغبت، و به خاطر اغراض شخصی، به ازدواج چنان مردی درآورد؟

عقل، وجدان، رحم، مروت، انصاف و انسانیت کجا رفته است؟ و در هر حال، اصرار بر وقوع چنین ازدواجی، و پذیرفتن چنین داستانی، چه دردی را دوا می‌کند؟ چه مشکلی را برای مسلمانان زمان حاضر حل می‌کند؟

این همه مقدمه چینی برای اثبات چنین ازدواج مشکوک و نامعلوم و آن را بزرگ جلوه دادن و آن همه قلم فرسایی کردن، چه دردی از جامعه مسلمانان را مداوا می‌کند؟

من نمی‌دانم چرا حاضر می‌شوند با پخش جزوه در سطح وسیع آن هم در مرکز وحی و نبوت، مدینه منوره، شخصیت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر سؤال ببرند؟

چگونه مسلمان حاضر می‌شود منزلت و موقعیت عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنزل دهد؟

در صفحه ۷۴، ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله را با دختر ابوسفیان نقل کرده و نوشته‌اند:

از بارزترین و بزرگترین دستاورد این ازدواجها محبت بین طرفین است.

مؤلف: ما در این جا ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله را با دختر ابوسفیان بطور خلاصه بیان می‌کنیم تا خواننده محترم به سایر ازدواج‌ها نیز که میان بنی هاشم و بنی امیه اتفاق افتاده است پی ببرد.

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با دختر ابوسفیان

«ام حبیبه» دختر ابوسفیان، پیش از آن که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج کند، همسر عبیدالله بن جحش بوده است، این بانوی محترمه با شوهرش مسلمان شدند و از جهت اذیت و آزار مشرکان مکه، ناچار به حبشه مهاجرت کردند، شوهرش در حبشه فوت کرد و پس از فوت او، پیامبر صلی الله علیه و آله با وساطت شخصی، ام حبیبه را به عقد خود درآورد.^۱

۱. اعلام الوری باعلام الهدی: ج ۱، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله.

اکنون توجه کنید، این بانوی محترمه، در آن موقعیت سخت مکه و فشار مشرکان بر مسلمانان، اسلام آورده و ناچار به مهاجرت می شود، و در حقیقت از مصادیق ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ است.

و چنین بانویی لیاقت همسری پیامبر ﷺ را پیدا کرد، و ملاک ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ شد.

این در حالی بود که پدرش ابوسفیان و برادرش معاویه و مادرش هند جگرخوار، از سرسخت ترین دشمنان پیامبر ﷺ بودند، و در جنگ بدر و احد و دیگر جنگها رهبر و پرچمدار مشرکان بودند، و در فتح مکه از ترس شمشیر، تسلیم شدند.

حال آیا ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان، دلیل مهر و محبت آن حضرت به ابوسفیان است؟، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حفصه دختر عمر نیز پیش از این که به ازدواج پیامبر ﷺ درآید، زوجه خنیس بود که پیامبر ﷺ او را به مأموریت فرستاد و در سفر درگذشت.

پیامبر ﷺ پس از آن، حفصه را به عقد خود درآورد.^۱ حال آیا این ازدواج دلیل محبت پیامبر ﷺ به عمر بوده است؟

عایشه دختر ابوبکر هفت ساله بود که پیامبر ﷺ وی را در مکه مکره، به عقد خود درآورد، و پس از بلوغ، در مدینه منوره با او هم بستر شد و پیامبر ﷺ جز عایشه با زن باکره ای ازدواج نکرد.^۲

البته منشأ و وجه این ازدواج - که دختر ۷ ساله را به شخص حدود ۵۳ ساله تزویج کنند - پوشیده است و معلوم نیست واقع این قضیه، چه بوده است ولی

۱. اعلام الوری، باعلام الهدی، زنان پیامبر ﷺ. و تاریخ طبری، ص ۴۷۲.

۲. اعلام الوری، باعلام الهدی، زنان پیامبر ﷺ. و تاریخ طبری، ص ۴۷۲.

آنچه از مجموع استفاده می شود این است که نمی توان گفت: این ازدواج به خاطر محبت پیامبر ﷺ به ابوبکر بوده است. والله العالم

به هر حال، آیا نویسندگان آن جزوه - اگر نیت سو، نداشته و دلسوز مسلمانان و شیعیان هستند - بهتر نبود آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾^۱ را مطرح و درباره وحدت مسلمانان و وضع کنونی اهل قبله سخن و مطلب می نوشتند؟ درباره خطر آمریکا و اسرائیل و گرفتاری مردم عراق و فلسطین و افغانستان سخن می گفتند؟ (در حالی که متأسفانه یک کلمه درباره خطر آمریکا و اسرائیل و گروه های تکفیری که از خودشان هستند و از گرفتاری مسلمانان ننوشته اند).

آیا بهتر نبود آیه مبارکه ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^۲ را مطرح و بحث می کردند؟ و در هر حال با توضیح کوتاهی که دادم، حق روشن شد و ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۳.

اما این که این جانب به بررسی آن جزوه پرداختم، به این جهت بود که یقین پیدا کردم هدف از نوشتن و توزیع آن، القای شبهه و زیر سؤال بردن شیعیان و بدبین کردن سایر مسلمانان نسبت به شیعه بود و برای این که شیعه را زیر سؤال ببرند، عترت پیامبر ﷺ را زیر سؤال برده اند، لذا مطالب آن جزوه را بررسی و واقع امر را ارائه دادم، و أسأل الله التوفيق لاتمامه.

۲. سورة آل عمران / ۴۴.

۱. سورة حجرات / ۱۰.

۳. سورة يونس / ۳۲.

خطایی دیگر

در صفحه ۶۲ نوشته‌اند:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ولدنی ابوبکر مرتین» (نسب من به دو واسطه به ابوبکر می‌رسد) (چون مادر آن حضرت «ام فروة» دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر بوده است) و امام صادق علیه السلام با آوردن نام جد مادری اش ابوبکر، خواسته است بازگشت به جد بزرگوار خانواده اش ابوبکر صدیق کند و شخصیت او را به اثبات برساند.

(آدرس این روایت را اصول کافی ج ۱، ص ۴۷۲، و عمدة الطالبین، ص ۹۵ نوشته‌اند)

ما می‌گوییم: این عبارت در اصول کافی وجود ندارد و باید به نویسندگان آن جزوه گفت: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا يُضِلُّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱.

بلی، کشف الغمه (ج ۲/ ۳۷۸) نقل کرده است که:

حافظ عبدالعزيز بن اخضر جنابذی - که از اعلام اهل تسنن است - پس از بیان نسب مادری امام صادق علیه السلام، گفته است: «و لذلك قال جعفر علیه السلام و لقد ولدنی ابوبکر مرتین»...

در بحار الانوار (ج ۲۹/ ۶۵۱) نیز عبارت کشف الغمه را نقل کرده است، و از احقاق الحق (۱/ ۶۴) نیز عبارت کشف الغمه را از قول همان جنابذی سنی نقل کرده است.

بر این اساس این عبارت از قول یک سنی است و محدثان شیعه چنین روایتی را از قول امام صادق علیه السلام نقل نکرده‌اند و از این بررسی معلوم شد که دیگران نیز - مثل عمدة الطالبین - این عبارت را به نقل از کشف الغمه و

از قول جنابذی نقل کرده‌اند.

بنابراین، عبارت «ولدنی ابوبکر مرتین» سند ندارد و از اصل بدون مأخذ و کذب است.

آیا باید همهٔ صحابه را دوست بداریم؟

از صفحه ۷۵ تا صفحه ۸۵، باز راجع به الفت و محبت صحابه نسبت به یکدیگر سخن گفته‌اند و آیات و روایاتی در این رابطه آورده‌اند. و مجدداً تأکید کرده‌اند که: باید همهٔ صحابه را دوست بداریم، به همه عشق بورزیم، همه را محترم و عزیز بداریم، زیرا آنان همه با هم مهربان و رفیق و دوست صمیمی بودند.

بلی، اینها فی الجمله صحیح و قطعی است و کسی در اصل قضیه تردید ندارد، اما اینها تا زمانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و بر اعمالشان اشراف داشت و در هر موردی که زمینه اختلاف میان اوس و خزرج و مهاجر و انصار و قبائل، به وجود می‌آمد و افکار جاهلیت زنده می‌شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حضور و خواندن آیات و موعظه، آتش زیر خاکستر را فرو می‌نشاند، اما پس از رحلت آن حضرت چگونه؟ آیا آن اتحاد و الفت و همدلی برجا و حاکم بود؟

آیا داستان سقیفه بنی ساعده دروغ است؟ آیا غضب و قهر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و دفن شبانه او دروغ است؟ آیا کشتن عثمان و بی‌اعتنایی سایر صحابه به او دروغ است؟ آیا جنگهای خونین جمل و صفین و نهروان دروغ است؟ آیا قاتل و مقتول هر دو بر حق و هر دو در بهشت جا دارند؟ آیا قاتل و مقتول هر دو مظلوم بوده، و ظالم و ظلم در میان نبوده است؟

بلی، تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان آنان بود، تا حدودی مراعات می‌کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حساب می‌بردند، اما پس از رحلت آن حضرت چگونه؟

آری، این چنین است و جای تعجب نیست؛ حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفت و با این که برادرش هارون را که پیامبر هم بود، در میان قوم به عنوان خلیفه خود نصب کرد در عین حال وقتی پس از چند روز تأخیر برگشت، قوم موحدش، گوساله پرست شدند.

یک داستان جالب

در صفحه ۸۵ آن جزوه تحت عنوان «یک داستان جالب» این روایت را از کشف الغمه آورده‌اند:

چند نفر از مردم عراق آمدند خدمت امام زین العابدین علیه السلام و در محضر آن حضرت از ابوبکر و عثمان نکوهش کردند.

امام علیه السلام به آنان فرمود: آیا شما از مهاجرین نخستین هستید که خداوند درباره آنان فرموده است:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱

گفتند: خیر. فرمود: پس شما از کسانی هستید که خداوند درباره آنان فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

گفتند: خیر. فرمود: پس وقتی اعتراف کردید که از این دو گروه نیستید من گواهی می‌دهم که شما از کسانی هم نیستید که خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱
 بلند شوید از پیش من بیرون بروید خداوند شما را به سزایتان برساند»
 «اخرجوا عني فعل الله بكم».^۲

پس از نقل این روایت نوشته‌اند:

این است درک امام زین العابدین علیه السلام و موضع ایشان نسبت به صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله.

مؤلف: با قطع نظر از صحت یا عدم صحت این روایت، و این که راوی این روایت چه کسی است، جا داشت نویسندگان آن جزوه، روایت ذیل را نیز از همان کتاب کشف الغمه می‌آوردند، سپس قضاوت را موکول به نظر خواننده می‌کردند، و آن روایت این است:

داستانی جالبتر

وقتی عثمان والی شد، عایشه به عثمان گفت: آنچه پدر من و عمر. از بیت‌المال به من می‌دادند تو نیز بده، عثمان گفت: من در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی نیافتم که باید به تو چیزی داد، و پدرت ابوبکر و عمر با رضایت و میل خود چیزی به تو می‌بخشیدند ولی من چیزی به تو نمی‌دهم و نمی‌بخشم. عایشه گفت: پس ارث مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرداز.

عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نضری نیامدید و شهادت ندادید که پیامبر صلی الله علیه و آله را میراث نمی‌باشد و حق فاطمه علیها السلام را باطل ساختید، اکنون آمده‌ای میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را طلب می‌کنی؟ من چیزی به تو نمی‌دهم، (راوی می‌گوید):

پس از آن هر گاه عثمان برای نماز به مسجد می‌رفت عایشه فریاد و فغان می‌کرد و پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را برمی‌داشت و می‌گفت: عثمان مخالفت صاحب این پیراهن می‌کند. و به او می‌گفت: ای نعث! ای دشمن خدا! تو آن کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نعثل یهودی نام کرد که در یمن بود، و یکدیگر را لعن می‌کردند. تا عایشه سوگند یاد کرد که با عثمان در یک شهر نباشد و به مکه رفت. ابن اعثم، صاحب فتوح، نقل کرده است که عایشه گفت: «اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً...» بکشید نعثل را خدا بکشد نعثل را، همانا او سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را کهنه کرد و حال این که لباس آن حضرت هنوز کهنه نشده است.^۱

خواننده گرامی، این دو داستان در یک کتاب آمده است، داستان اول را نویسندگان آن جزوه آورده‌اند و داستان دوم را این جانب. اکنون شما چگونه میان آنها جمع می‌کنی؟ بلی می‌توانی روایات دیگر و حوادث تاریخی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمده، مورد توجه قرار دهی و قضاوت کنی.

ستایش ائمه علیهم السلام از صحابه

در صفحه ۸۸ آن جزوه، عبارتی از نهج البلاغه آورده‌اند که حضرت امیر علیه السلام از صحابه ستایش کرده است.

همچنین از ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند که از صحابه و از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده‌اند.

کسی در بزرگواری صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بحث و شک ندارد، بحث در این است که آیا می‌توان گفت همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله خوب و قابل ستایش بوده‌اند؟ آیا

۱. کشف الغمه، ج ۲، (ص ۳۹) کیفیت فدک و ذکر خطبتهای علیها السلام. (مترجم)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) از همه صحابه تعریف و همه زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ستوده‌اند؟ مگر منافقین و سازندگان مسجد ضرار، از صحابه نبودند؟

مگر ﴿الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ از صحابه نبودند؟

آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه از صحابه، در آن زمان که در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان آنان بود، مدح و ستایش کرده است یا به طور مطلق ستایش کرده است؟

و اگر مواردی را که حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه از صحابه گله و شکایت کرده است بیاوریم، مثنوی هفتاد من می‌شود. و ما در این جا فقط به یک مورد اشاره می‌کنم:

حضرت امیر (علیه السلام) هنگام دفن حضرت زهرا (علیها السلام) نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا! سلامی از طرف من و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است.

ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه (علیها السلام) کم شده، و توان خویشنداری ندارم [تا آن که خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت:]

به زودی دختری تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه (علیها السلام) بیرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ... وَ سَتُبَيِّنُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ، وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ»^۱...

لطفاً در جمله «بتضافر امتک علی هضمها» دقت کنید و با کلمات دیگر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲. (ترجمه محمد دشتی).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کلمات دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) جمع کرده و قضاوت کنید.

ثقل اکبر و اصغر

در صفحه ۹۱ آن جزوه آورده‌اند:

در این صفحه پس از تیتَر مزبور مدعی شده‌اند که اهل سنت همانقدر که حریصند به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم چنگ بزنند، همانقدر نیز حریصند به ثقل اصغر یا اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) چنگ بزنند.

سپس نوشته‌اند:

متأسفانه در طول قرنهای متمادی طوری جوسازی شده که گویا اهل سنت نه تنها هیچ علاقه‌ای به اهل بیت پیامبر ندارند بلکه نعوذ بالله با آنان دشمن هم هستند...

مؤلف: تمسک به عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به معنای عمل به روایات و دستورات اهل بیت (علیهم السلام) است، و ما هر چه از اهل سنت می‌بینیم و می‌شنویم، بر خلاف این ادعا است.

صدها روایت از ابوبکر، و ابوهریره، و ملیکه و فلان و فلان نقل می‌کنند و کتابهای فقهی آنان از همه صحابه و تابعین روایت نقل کرده‌اند، به جز از عترت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در سخنرانیها، خطبه‌های نماز جمعه‌ها، در منبرها و موعظه‌ها یا اصلاً روایت از عترت نقل نمی‌کنند. یا بسیار نادر است.

اما این که خواسته‌اند بگویند: اهل سنت به اهل بیت علاقه دارند، باید گفت: متأسفانه ما هیچ نشانه‌ای از علاقه و هابیها به عترت نمی‌بینیم و حتی اگر از آنان سؤال شود عترت پیامبر چه کسانی هستند؟ اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، بلکه رفتارشان با شیعیان که از دوستان جدی و عملی اهل بیت (علیهم السلام) هستند، بیانگر

عداوتشان می‌باشد، زیرا چنانچه انسان کسی را دوست داشته باشد، به دوست او نیز احترام می‌گذارد و با او اظهار محبت می‌کند. و حال این که شیعیان در مدینه منوره و در بقیع شاهد انواع توهینها و بی حرمتیها و حتی ضرب و شتم هستند، تا چه رسد به محبت.

اهل سنت و اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۳ آن جزوه نوشته‌اند:

در این قسمت ابتدا معنای «اهل بیت» را بیان کرده و سپس نوشته‌اند:
آل رسول کیست؟

در ادامه، اختلاف علمای اهل سنت را آورده‌اند که مراد از «آل رسول خدا صلی الله علیه و آله» چه کسانی هستند؟ و شش قول نقل کرده، و در آخر، نظر شیعیان را نیز بیان کرده‌اند.

ولی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهل بیت خود را مشخص و معرفی فرموده است. طبق روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل روز صبحگاهان پشت در خانه علی علیه السلام می‌آمد و چوبه فوقانی در را می‌گرفت و خطاب به اهل خانه (که علی علیه السلام فاطمه علیهما السلام و حسن و حسین علیهما السلام بوده‌اند) می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾» (سوره احزاب / ۳۳)

۱. معالم المسجد النبوی، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۹۴ و ص ۱۵۵ و وفاء الوفا، تألیف: سمهودی، جزء ۲، ص ۴۵۰ و ص ۴۶۷.

یادآور می‌شوم که، سمهودی این روایت را با سندهای مختلف و با عباراتی گوناگون - که همگی حاکی از اصل قضیه هستند - یادآور است. نیز در دو مورد از کتاب معالم المسجد النبوی تصریح شده که باب علی علیه السلام مقابل اسطوانة حرس بوده است.

سلام بر شما ای اهل خانه! خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

بنابراین با فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله، گفته دیگران در این رابطه هیچ ارزشی ندارد، و ظاهراً این اختلاف اهل سنت نیز بیان گر این است که نخواستند «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» مشخص و عَلم گردند، نخواستند مسلمانان سنی مذهب، نسبت به اهل بیت، شناخت و معرفت پیدا کنند.

ادعای دوستی اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۹ آن جزوه باز تکرار کرده و گفته‌اند:

اهل سنت حقوق اهل بیت را رعایت می‌کنند و آنان را دوست می‌دارند.

همه عوام هم می‌دانند که ادعای دوستی، دوستی نیست، ادعای رعایت حقوق، رعایت حقوق نیست، با گفتن حلوا دهان شیرین نمی‌شود، ما می‌دانیم که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت روز خوش و آرامی را نداشته‌اند، از فاطمه زهرا علیها السلام گرفته تا کربلا و شهدای کربلا و شام...

مَشْرُدُونَ نَفْوًا عَنْ عَقْرِ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ جُنُودٌ مَا لَيْسَ يَغْتَفَرُ

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره آنان، سفارش کرده بود که اهل بیت مرا اذیت و آزار کنید، بیش از آنچه انجام دادند انجام نمی‌دادند. پس از آن، با آثار و یاد و قبورشان چه کرده و چه می‌کنند؟

در مسجد النبی نام ابوبکر و عمر و عایشه، بر پنجره و ستون و در و دیوار نوشته شده، و یاد و خاطره این افراد زنده و در برابر دید مسلمانان قرار گرفته است، اما نام و یاد و نشانی از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیده نمی‌شود، گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله دختری به نام فاطمه علیها السلام و دامادی به نام علی علیه السلام

نداشته است، گویی درب خانه علی علیه السلام در کنار حجره پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبی نبوده و باز نمی شده است و نباید نشانی از آن حضرت، وجود داشته باشد، ولی باید «خوخه ابوبکر» و نام ابوبکر و عمر، بالای حجره پیامبر صلی الله علیه و آله با خط درشت، روی تابلو نوشته و جلوی دید مسلمانان قرار گیرد.

همچنین رفتار سنیهای وهابی نسبت به قبور اهل بیت علیهم السلام که در بقیع مدفونند و نسبت به زائران آن بزرگواران که محبت و دوستی آنان را با اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد، توهینها و بی ادبیها و شتم و ضرب زائران بیان گر وحدت و شفقت آنان با اهل بیت و دوستان اهل بیت است، بیانگر ادای حقوق اهل بیت است. حتی اهل تسنن که از سایر کشورها به زیارت ائمه بقیع مشرف می شوند، از توهین و بدرفتاری مأموران وهابی در امان نیستند. آری آنچه آرام بخش دلهای شکسته زائران است، یاد خداوند متعال است.

جهان را صاحبی باشد خدا نام
کز او آشفته دریا گیرد آرام
آن چیزی که توهینها را قابل تحمل می کند تأسی به خود اهل بیت است که در زیارتشان می خوانیم «وَأَسِیْءَ إِلَیْكُمْ فَعَفَوْثُمْ» (فغفوتم) و این آیه کریمه است: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ . (سوره شعراء / ۲۲۷)

عقیده آنان به اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۷ آن جزوه نوشته اند:

عقیده اهل سنت درباره اهل بیت علیهم السلام این است که:
آنان را دوست می دارند و با ایشان موالات می ورزند و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی»^۱ را درباره آنان بجای می آورند.

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل علی علیه السلام جلد ۱۵ / ۱۸۸.

مخالفت عملی آنها

خواننده محترم، ملاحظه می‌کنی که خود اهل تسنن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سفارش اهل بیت خویش را فرمود و با تأکید و آوردن اسم جلاله «الله» مسلمانان را مخاطب قرار داد و دو بار فرمود: شما را با نام خدا درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم، ولی همان گونه که در صفحات پیش اشاره کردم، پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نزدیکترین اهل بیت آن حضرت، با پاره تن و روح و روان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه کردند که با ایشان قهر کرد و هرگز با آنان صحبت نکرد تا به پدرش ملحق شد، بعد هم با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و سپس با فرزندان او چه کردند!

این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه نگرانی آن حضرت نسبت به اهل بیتش بوده و حوادث پس از رحلت خود را گوشزد کرده است. در هر حال، نویسندگان آن جزوه، گویا اطلاعات مختصری را که از تاریخ اسلام داشته، نادیده گرفته و زیر پا گذاشته‌اند.

حقوق اهل بیت (علیهم السلام)

در صفحه ۹۹ آن جزوه نوشته‌اند:

۱- حق محبت و موالات

پس از بیان لزوم محبت هر مسلمانی نسبت به سایر مسلمانان و این که دوست داشتن مسلمانان یکدیگر را، یک واجب شرعی است... نوشته‌اند:

اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خویشاوندان خودشان نوعی محبت خاص در نظر گرفتند، فقط به خاطر قرابت و خویشاوندی شان با آن حضرت (صلی الله علیه و آله)، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ [ای پیامبر!] بگو من برای ابلاغ احکام خدا و برای رسالتم مزد و پاداشی از شما مسلمانان نمی‌طلبم مگر دوستی با خویشاوندانم.

خواننده محترم، آیا حق محبت و موالات اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ادا کردند؟ آیا به آیه شریفه مزبور عمل کردند؟ همچنین آیا وهابیه‌ها سایر مسلمانان را دوست می‌دارند؟ در صفحه ۱۰۱ آن جزوه نوشته‌اند:

۲- حق درود بر آنان :

در این صفحه ابتدا آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ را آورده‌اند. سپس روایتی از صحیح مسلم^۳ نقل کرده‌اند که:

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ...»

و در ادامه نوشته‌اند:

درود و صلوات بر آل محمد، حقی است که اختصاصاً به آنان تعلق می‌گیرد. و در این باره بین ائمه (علمای اهل تسنن) اختلافی نیست.

آری، این حق را نیز مثل سایر حقوق اهل بیت علیهم السلام ادا می‌کنند، مسلمانانی که در مدینه منوره حضور پیدا می‌کنند از خود سؤال می‌کنند که چرا در صلواتهای گویندگان مسجد النبی «آل» حذف می‌شود؟ چرا می‌گویند: «صلی الله علیه و سلم»

۲. سورة احزاب / ۵۶

۱. سورة شوری / ۲۳

۳. صحیح مسلم، کتاب الصلاة علی النبی ص بعد التشهد، شماره ۴۰۵.

و حاضر نیستند طبق روایاتی که خودشان نقل کرده‌اند، عمل کنند؟
در خطبه‌های نماز جمعه سالهای قبل صلوات می‌فرستادند و آل را نمی‌آوردند و فعلاً آل را می‌آورند، ولی صحابه را نیز در ادامه می‌آورند و می‌گویند: «و صل علی محمد و علی آل و صحبه» و با این که در آن جزوه تصریح کردند که «درود و صلوات بر آل محمد» حقی است که اختصاص به اهل بیت (علیهم السلام)، تعلق دارد، در عین حال هر گاه صلوات بر «آل» بفرستند صحابه را نیز اضافه می‌کنند. و این خود بدعت است که مرتکب می‌شوند و حق اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) را برای دیگران نیز قرار می‌دهند و بر خلاف سنت و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل می‌کنند.

ضمناً، روایاتی که کیفیت صلوات فرستادن را بیان کرده است، در کتابهای معتبر آنان بسیار است که برخی از آنها را قبلاً آوردم و در تشهد تمام نمازها و در نماز بر مرده‌هایشان «صلوات بر محمد و آل محمد» را واجب می‌دانند و بدون اضافه کردن «و صحبه» می‌آورند هر چند صلوات رابه اندازه‌ای آهسته می‌خوانند که حتی گوش خودشان هم نشنود.

در صفحه آخر آن جزوه این اشعار را از امام شافعی آورده‌اند:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله
یکفیکم من عظیم الفخر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له
ای اهل بیت رسول الله، محبت شما فرض است از جانب خداوند، که در قرآن
نازل فرموده
همین افتخار بزرگ برای شما کافی است که هر کس بر شما درود نفرستد
نمازش درست نیست.^۱

در صفحه ۱۰۳ آن جزوه، در ادامه بیان حقوق اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند:

۳- حق خمس

و از حقوق آنان خمس است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

[سپس نوشته‌اند:]

و احادیث در این باره زیاد است، این مهم، و خاص به ذوی القربی است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بنابر قول جمهور برای آنان ثابت است.

علاوه بر این آیه، آیه ۷ سوره حشر ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ نیز درباره خمس نازل شده و هر دو آیه به یک سیاق هستند و معلوم است که برای «ذوی القربی» حقی جز خمس نمی‌باشد، زیرا صدقات و زکات بر آنان حلال نیست و در صفحه ۹۵ در ضمن معنا کردن آل رسول الله صلی الله علیه و آله اعتراف کرده‌اند که:

«آل رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام گردیده است، این رأی جمهور است». [و نوشته‌اند:] «احادیث درباره خمس زیاد است».

ولی احادیث را نیاورده و به محل آنها هم اشاره‌ای نکرده‌اند، و ما برخی از آنها را در ادامه این قسمت می‌آوریم.

مخالفت با پرداخت خمس

در هر صورت، اهل تسنن با این که اعتراف کرده و قبول دارند که خمس از حقوق اهل بیت است ولی از ابتدا خمس ندادند و حتی طبق روایت بخاری از قول عایشه، حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر مطالبه خمس خیبر را کرد، ولی ابوبکر از

پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه (علیها السلام) نداد، و فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد...^۱

پس از آن هم در هیچ موردی نقل نشده که اهل تسنن خمس داده باشند و به طور کلی حق مالی اهل بیت را مثل سایر حقوق آن بزرگواران تضییع کرده و هم اکنون نیز در نوشته‌ها و تبلیغاتشان سعی می‌کنند با تهمت و دروغ، دهندگان خمس را از پرداخت آن بازدارند و با القای شبهه آنان را به شک و تردید بیندازند.

انکار شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

در صفحه ۱۰۸ آن جزوه نوشته‌اند:

یک افسانه تفرقه انگیز

عجیب‌تر این که اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند، واقعاً خنده‌آور است، و بعید نیست که عده‌ای مؤمن و مخلص به اهل بیت (علیهم السلام) این چرندیات را باور کنند، راستی هم حق دارند.

وقتی کسی مطالعه ندارد و به منابع دسترسی ندارد، با علما و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی طرف، آشنایی و رابطه ندارد از کجا بداند که این داستانها و افسانه‌ها مشتی دروغ است؟

نویسندگان آن جزوه، ادعا کرده‌اند که شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) افسانه و دروغ است و در این باره به عبارت بالا اکتفا کرده‌اند و راجع به دروغ یا راست بودن آن بحث نکرده‌اند. ولی چه شده که هر جا گمان کرده‌اند روایتی از کافی به نفع آنها است آورده‌اند، ولی در مورد شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) روایت کافی را نادیده گرفته و اسمی و اشاره‌ای به آن نکرده‌اند؟

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی و ص ۷۱۹ باب: غزوة خیبر ح. ۴۲۴، ۴۲۴۱.

شهادت حضرت زهرا به نقل از کافی

در اصول کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«انَّ فَاطِمَةَ علیها السلام صَدِيقَةُ شَهِيدَةٍ»

«همانا فاطمه علیها السلام بسیار راستگو و شهیده بود.»^۱

علامه مجلسی رحمته الله فرموده است:

این روایت دلالت دارد که فاطمه علیها السلام شهیده بود، و شهیده بودن او از متواترات است...^۲

همچنین در اصول کافی و در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام پس از دفن حضرت زهرا علیها السلام رو به جانب قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت...»

وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنُكَ بِتَطَاغُرِ امَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السَّوَالِ وَاسْتَخْرِهَا
الْحَال... فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنُكَ سِرًّا وَ تُهَضَّمُ حَقُّهَا وَ تُمْنَعُ ارْثُهَا...^۳

به زودی دخترت خبر می دهد که امتت برای غصب حق و ظلم به او، همدست شدند، پس همه سرگذشت را از او پیرس و گزارش را از او بخواه... در برابر نظر خدا، دخترت پنهان به خاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد...

آیا این عبارت و این تعبیر از شهادت حضرت زهرا علیها السلام حکایت نمی کند؟ البته جا دارد، در کلمه «هضمها» و معانی آن دقت شود.

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۴۵۸، باب مولد الزهرا علیها السلام، ح ۲.

۲. مرآت العقول، ج ۵، ص ۳۱۸.

۳. همان، ح ۳، و نهج البلاغه، از خطبه ۲۰۲. یادآوری: چند جمله مزبور از کافی است.

جا دارد در کلمه «أَمَّتِكَ» تأمل شود، امت چه کسانی بودند و با فاطمه دختر و پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه صبر و گذشت، از آن نگذشته و در ادامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهد که از او جویا شود، «فَاحْفَها السَّوَال و استخبرها الحال».^۱

دشنام و لعن بر علی علیه السلام بغی است

در صفحه ۱۰۹ آن جزوه، از قول ابن تیمیه نقل کرده اند:

دشنام و لعن علی علیه السلام بغی و سرکشی بزرگی بود و کسانی که مرتکب آن شدند، به آنان گروه یاغی گفته شد. «و کان سب علی و لعنه من البغی الذی استحققت به الطائفة ان یقال لها الطائفة الباغية»

سپس روایاتی از بخاری و مسلم آورده اند که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «افسوس که گروه یاغی عمار را می کشند، او آنان را به بهشت دعوت می کند و آنان او را به دوزخ می خوانند. «ویح عمار! تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة و يدعونه الى النار».^۲

از عبارت بالا معلوم می شود که گروهی از مسلمانان، حضرت امیر علیه السلام را سب و لعن می کرده اند.

همچنین معلوم می شود که طبق دید و عقیده آنان سب و لعن خلفا شرک و کفر نیست، بلکه مرتکب آن، تنها یاغی محسوب می شود.

همچنین از روایتی که از پیامبر ۹ نقل کرده اند که فرمود: «آنان عمار را به دوزخ دعوت می کنند»، معلوم می شود طرف مقابل یعنی کسانی که با حضرت امیر علیه السلام

۱. الهضم: الظلم و الغضب، واحفاء السَّوَال: استقصائه.

۲. صحیح بخاری ۳۳۶.

جنگ کردند، و آنان که عمار را کشتند، جهنمی و اهل دوزخ بوده‌اند.

در صفحه ۱۱۲ نوشته‌اند:

علی علیه السلام بر حق بود.

دلیل حقانیت علی علیه السلام را همان حدیث «تقتل عماراً الفتنه الباغية» ذکر کرده و

نوشته‌اند:

این حدیث بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت از او نیز دلالت می‌کند، و

این که هر کس به طاعت او دعوت می‌کند به سوی بهشت دعوت می‌کند، و هر

کس به جنگ با او دعوت می‌کند، حتی اگر تأویل کند، به دوزخ دعوت می‌کند،

کما این که این دلیل است که جنگ با علی علیه السلام جایز نبود، بنابراین کسانی که با

او جنگیده‌اند، اگر تأویل کرده‌اند مخطی و اگر تأویل نکرده‌اند یاغی هستند...

و این مذهب ائمه فقه است...

از عبارت بالا معلوم شد که حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول و به حق بودن

آن حضرت اعتراف کرده‌اند، و معلوم است که حق، مقابل باطل است و هر کس

مقابل حضرت امیر علیه السلام قرار گرفت بر باطل بوده و ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ

الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً﴾^۱.

نیز اعتراف کرده‌اند که روایت بالا دلیل صحت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و

دلیل وجوب اطاعت از آن حضرت است، و این مطلب چیزی است که شیعیان

در طول تاریخ می‌گفته و می‌گویند، بنابراین امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و وجوب

اطاعت از آن حضرت، از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده و ثابت شد و این در

حالی است که دلیلی بر امامت و وجوب اطاعت از ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه

وجود ندارد. و الحمد لله که حق بر زیانشان جاری و به آن اعتراف کرده و نوشتند و به

طور گسترده و به طور رایگان در اختیار مسلمانان قرار داده و می دهند، امید است که همه مسلمانان به این قسمت خوب و با دقت توجه کنند و از اطاعت و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی نکنند. اما این که نوشته اند: «کسانی که با علی علیه السلام جنگیده اند، اگر تأویل کرده اند، خطا کارند...»

مگر نقض بیعت و جنگ با امام مسلمانان قابل تأویل است؟ و اصلاً «تأویل» یعنی چه؟ اگر تأویل عذر می شود، هر کس هر کار خلافی مرتکب شود می تواند کار خلاف خود را تأویل کند و دلیل و توجیهی برای آن در نظر بگیرد و در نهایت معذور باشد.

خلاصه این توجیهی که آقایان برای جنگ با امام علیه السلام بیان کرده اند، عذر بدتر از گناه است و باید از این توجیه نیز توبه کنند.

در صفحه ۱۱۳ نوشته اند:

لعن بر قاتل امام حسین علیه السلام

«ابن تیمیه» درباره یزید و اختلاف نظرهای مفصل بحث کرده و سرانجام نوشته است.

«و اما من قتل الحسین او اعان علی قتله او رضی بذلک فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین»^۱.

«هر کس حسین را به شهادت رسانده یا در قتل او کمک کرده یا به آن راضی بوده لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد».

این عبارت همان است که در زیارت عاشورا آمده است و پذیرفته اند که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسانی است که امام حسین علیه السلام را کشته؟ یا در قتل آن حضرت دست داشته و کمک کرده است، یا به قتل آن بزرگوار راضی بوده

است، و معلوم است که لعن کردن این عده از عبادات است و ثواب دارد، به علاوه اختصاص به این عده ندارد، بلکه هر کس در قتل هر یک از اهل بیت پیامبر ﷺ دخالت داشته، یا به آن راضی بوده و هست، مشمول همین لعن خواهد بود. در صفحه ۱۱۴ نوشته‌اند:

علاج وسوسه

خلاصه حرف آنان در این قسمت این است که:

چه بسا در ذهن خوانندگان پرسشها و وسوسه‌هایی به وجود آید که جنگ جمل و صفین، میان صحابه اتفاق افتاده و بیشتر صحابه، با علی علیه السلام بودند، و این امر پرسش و وسوسه به وجود می‌آورد.

پس از آن، در صدد برآمده که وسوسه را علاج کنند به این که:

جنگ جمل و صفین، جنگ میان دو گروه از مؤمنان بوده است و خداوند متعال در قرآن کریم هر دو گروه را مؤمن دانسته و فرموده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾^۱

بنابراین کسانی که با علی علیه السلام جنگ کردند، مسلمان و مؤمن بوده و از دایره ایمان خارج نشدند، و جای وسوسه نیست.

مؤلف: این توجیه و استدلال مشکلی را حل نمی‌کند و وسوسه‌ای را علاج نمی‌کند، زیرا جنگ جمل و صفین، جنگ دو گروه از مسلمانان نبود، بلکه جنگ حق و باطل بود. جنگ با امام مسلمانان و امیر مؤمنان بود.

و در همان جزوه همان گونه که گذشت اعتراف کردند که پیامبر ﷺ فرمود: «عمار آنان را به بهشت دعوت می‌کند، و آنان عمار را به دوزخ دعوت می‌کند».

بر این اساس در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام یک طرف ماجرا بهشت بوده و طرف مقابل جهنم.

بعلاوه با این گونه استدلال‌ها باید جنگ بین امام حسین علیه السلام و یزید را هم، جنگ میان دو گروه مسلمان بدانند، در صورتی که این گونه نبوده و یزیدیان را لعن کرده‌اند.

ضمناً آیه شریفه نظر به چنین موارد ندارد، بلکه مربوط به مواردی است که جنگ میان دو گروه و دو مسلمان برای اغراض شخصی و نفسانی و به منظور توسعه طلبی باشد، مثل جنگ عراق با ایران و کویت، جنگ دو گروه فلسطینی‌ها با هم، و امثال آن.

در هر صورت این مطلب واضح و روشن است و نیاز به تفصیل نیست ولی تعجب از نویسندگان آن جزوه است که چطور از صحیح‌ترین کتابهای خودشان غفلت کرده، یا چشم پوشیده‌اند و برای به کرسی نشاندن حرف خود حتی به روایات صحیح بخاری توجه و اشاره نکرده‌اند.
به این روایات از صحیح بخاری توجه کنید:

در صحیح بخاری، در رابطه با آیه **﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾**^۱ در سه مورد، روایت آمده است.

۱- در «کتاب الایمان» (باب ۲۳، ح ۳۱).

۲- در «کتاب الدیات» (باب ۲، ح ۶۸۷۵).

۳- در «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳.

در اینجا مورد اول را از بخاری، عیناً می‌آورم.

باب ۲۳: و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما (الحجرات / ۹):
فسمّا هم المؤمنين.

۳۱- حدثنا عبدالرحمن المبارك... عن الاحنف بن قيس قال ذهب لا
نصر هذا الرجل فلقيني ابوبكرة فقال: اين تريد قلت: انصر هذا الرجل قال
ارجع فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «اذا التقى المسلمان بسيفهما
فالتقاتل و المقتول في النار» فقلت: يا رسول الله هذا القتال، فما بال
المقتول؟ قال: انه كان حريصاً على قتل صاحبه».

اگر دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ و کشتار هم پرداختند آنان را صلح دهید.
احنف بن قیس گوید: رفتم مردی را یاری کنم، ابوبکره به من برخورد کرد و
پرسید کجا می روی؟ گفتم: می روم به کمک این مرد، گفت: برگرد.

همانا من شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: «هرگاه دو مسلمان با شمشیر مقابل
هم قرار گرفتند قاتل و مقتول در آتشند، گفتم: یا رسول الله قاتل در جهنم است
ولی مقتول چرا؟ فرمود: مقتول نیز حریص بود و سعی می کرد برای کشتن
قاتل».

همچنین در صحیح بخاری، «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳، با دو سند آمده
است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وقتی دو نفر مسلمان با شمشیر برابر هم قرار گرفتند،
هر دوی آنان از اهل جهنم هستند».

به حضرت گفته شد: یک نفر از ایشان قاتل است، گناه مقتول چیست؟ حضرت
فرمود: «همانا او اراده داشت صاحبش را (آن که در برابر او قرار گرفته) به قتل
برساند».

«اذا تواجه المسلمان بسيفهما فكلاهما من اهل النار»، قيل يا رسول الله
فهذا القتال فما بال المقتول؟ قال: «انه اراد قتل صاحبه».

اکنون خواننده محترم ملاحظه فرمودید که طبق روایات معتبر خود اهل تسنن، آیه شریفه مربوط به چه نوع جنگها است و هیچ ارتباطی با جنگ جمل و صفین ندارد، زیرا در این دو جنگ قطعاً هر دو طرف در جهنم نیستند، قطعاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عمار اهل آتش نیستند، و آیه، مربوط به موردی است که هر دو گروه جهنمی هستند هر چند مؤمن باشند.

در صفحه ۱۲۵ آن جزوه، از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت:

خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم آیا صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) راستگو بودند یا بر حضرتش دروغ می گفتند؟ فرمود: بلکه راستگو بودند.

گفتم پس چرا با هم اختلاف نظر داشتند؟ فرمود: مگر نمی دانی که شخصی خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) می آمد و مسأله ای می پرسید و حضرت جواب می دادند، سپس برحسب نیاز جواب دیگری می فرمودند که جواب اول را منسوخ می کرد، لذا بعضی روایات بعضی دیگر را منسوخ کرده است.^۱

غرض آنان از آوردن این روایت این است که بگویند امام صادق (علیه السلام)، راستگویی صحابه را تأیید کرده است.

روایات را جمع بندی و نتیجه گیری کنید

اولاً: هر روایتی را باید از حیث سند و از حیث دلالت و از حیث جهت صدور، بررسی کرد و پس از آن نتیجه گیری کرد.

ثانیاً: باید روایات دیگر را با آن سنجد و پس از آن قضاوت کرد، و ما در اینجا تنها چند جمله از نهج البلاغه را می آوریم و قضاوت را بر عهده خواننده گرامی می گذاریم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست است هم دروغ، هم ناسخ است هم منسوخ، هم عام است هم خاص، هم محکم است هم متشابه، هم احادیثی است که بدرستی ضبط گردیده و هم احادیثی است که با ظن و گمان روایت شده است.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود:

«هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه خویش را در آتش باید انتخاب کند»

«وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ عَهْدَهُ، حَتَّى قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ: «مَنْ كُذِبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».^۱

اکنون با توجه به جمله «وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ عَهْدَهُ» آیا می توان ادعا کرد که همه صحابه راستگو بوده اند؟ و بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت نمی دادند؟ آیا می توان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را که خود شخصاً در تمام صحنه ها و صحبتها و منبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته و از احادیث آن حضرت اطلاع و با خبر بوده است، نادیده گرفت و گفت همه اصحاب راستگو بوده اند؟

ارعاب و هتک حرمت بجای دوستی و محبت

پس از آن که ماجرای سقیفه بنی ساعده به پایان رسید، بلافاصله تصمیم گرفتند از حضرت امیر علیه السلام و افرادی که در سقیفه حضور نداشتند، بیعت بگیرند.

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۱۰.

گروهی از مهاجران که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، در خانه حضرت زهراء علیها السلام متحصّن شدند.

دستگاه خلافت بر آن شد که به هر قیمت که شده، تحصّن ایشان را بر هم بزند و به اجبار از آنان بیعت بگیرد.

ابن ابی شیبه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است، این رویداد را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو می‌پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما یید، ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند!

عمر این جمله را گفت و رفت.

حضرت زهراء علیها السلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد.^۱

همچنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی علی علیه السلام از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در

۱. مصنف ابن ابی شیبه: ۵۷۲/۸: (نقل از راهنمای حقیقت، ص ۴۳۶).

خانه روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است!^۱

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می‌کند: عمر بن خطاب به در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیايید. زیرا از خانه بیرون آمدن در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

«أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ لِلَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصْلِتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ».^۲

این عبارات از سه نفر از بزرگان اهل سنت است و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و از آنچه در کتابهای معتبر بزرگان شیعه و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده است، صرف نظر کردیم اکنون پرسش شیعیان از نویسندگان آن جزوه، این است که آیا محبت، با ارباب و هتک حرمت جمع می‌شود؟

آیا بیعت گرفتن با تهدید و ارباب ارزش و اعتبار دارد؟

آیا تهدید به سوزاندن خانه پاره تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با این که از مهاجرین اولین بوده، و در غم و اندوه پدر بزرگوارش به سر می‌برد، جایز و سزاوار بوده است؟

۱. انساب الأشراف ۵۸۶/۱، ط دار معارف، قاهره. (همان)

۲. تاریخ طبری: ۴۴۳/۲، چاپ بیروت. (از همان ص ۴۳۸)

آیا هتک حرمت خانه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدتها آستانه آن را می‌گرفت و می‌فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱، اهمیت نداشت؟

آیا ارباب و ترساندن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که رنجهای مکه و سختیهای مهاجرت و مصائب جنگهای پدر و شوهرش علی علیه السلام را تحمل کرده است، با ادعای فرط محبت صحابه با اهل بیت منافات ندارد؟ آیا این رفتار ناپسندانه با آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲ سازگار است؟ باید دانست که رفتار آنان با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آنقدر ناگوار و ناراحت کننده بوده است که خلیفه هم هنگام مرگ از آن رویداد شرمنده است و آرزو می‌کند که ای کاش! چنان بی‌حرمتی نمی‌شد.

اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ

طبرانی در معجم کبیر آورده است:

ابوبکر به هنگام مرگ آرزو کرد که: ای کاش! سه چیز را انجام نمی‌دادم و ای کاش! سه چیز را انجام می‌دادم و ای کاش! سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم.

سپس درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید: «فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ»^۳.

«اما آن سه چیزی که آرزو می‌کنم که انجام نمی‌دادم، یکی از آن‌ها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی‌کردم و رها می‌کردم».

۲. سوره شوری/۲۳

۱. سوره احزاب/۳۳

۳. طبرانی، المعجم الکبیر: ۶۲/۱، شماره حدیث ۶۲، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

ما در این جا از ترجمه دیگر مدارک خودداری می کنیم و به نقل کلام دانشمند خبیر و شهیر مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی علیه السلام» اکتفا می کنیم. او در کتاب ارزشمند خود با قلم ادیبانه چنین می نویسد:

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاوید و گرنه خانه را با ساکنانش به آتش می کشم. گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.

سپس در را کوبید و وارد شد، علی را یافت، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا علیه السلام به پدرش نبود که از دست یکی از یارانش به وی که در نزدیکش خفته بود، شکایت می برد....^۱

جای تأسف است که محمد حافظ ابراهیم قصیده عمریه خود که آن را در مدح عمر بن خطاب سروده تصمیم بر هتک خانه زهرا علیه السلام را از فضایل عمر می شمرد، و می گوید:^۲

وَقَوْلَةٌ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ	أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِيَشَ عَلَيْكَ بِهَا	إِنْ لَمْ تُبَايَعْ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِهَا	أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانٍ وَ حَامِيهَا ^۳

سخنی که عمر به علی گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت!

۱. الامام علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۴. ۲. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲/۱.

۳. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲/۱.

گفت: خانه‌ات را به آتش می‌کشم، و تو را زنده نمی‌گذارم! اگر بیعت مکنی هر چند دختر پیامبر در این خانه است.

جز ابو حفص - عمر - کسی نمی‌تواند این سخنان، را در برابر یکه سوار عدنانیان و پاسدار آنان - علی - به زبان آورد.^۱

خواننده محترم، لطفاً آنچه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته‌اند با دقت مطالعه کن، آنچه را هم که آن سنیها در آن جزوه به عنوان محبت و شفقت و وحدت نوشته‌اند، ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آنچه واقع شده است پی ببر، و از نهایت مظلومیت اهل بیت پیامبر ﷺ حتی در این زمان، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ و «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

دو نکته

در پایان این جزوه توجه خوانندگان محترم را به دو نکته جلب می‌کنم:

۱- در آن جزوه، از کتاب «الغدير» و «المراجعات» نام و یاد نشده و این امر بیان گر آن است که نویسندگان آن جزوه نخواستند مسائل صدر اسلام و سپس حوادث پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، آن گونه که بوده است، برای خوانندگانشان روشن شود چون با هدفشان سازگار نبوده است.

۲- به طور کلی شیعیان آرزومندند که همه مسلمانان، بلکه همه انسانها - از هر کشور و هر نژاد و با هر دین و مذهب و عقیده هستند - با هم مهربان باشند، برادرانه زندگی کنند و در مقام کمک و دست‌گیری یکدیگر باشند.

شیعیان، با هر گونه کینه توزی، بدرفتاری، بدخلقی و دشمنی با دیگران مخالفت می‌کنند.

۱. نقل از «راهنمای حقیقت» نوشته حضرت آیت الله سبحانی.

شیعیان، از هر نوع ناسزاگویی و سب و توهین به دیگران پرهیز می‌کنند و آن را خلاف شرع می‌دانند.

شاهد این مطلب، رفتار شیعیان است در کشورها و خصوصاً در ایران اسلامی که سنی، یهودی، نصرانی، و دیگر فرقه‌ها زندگی می‌کنند، و اگر کسی در این باره شبهه دارد می‌تواند بررسی و از آنها کسب اطلاع کند.

البته شیعیان نمی‌توانند همه صحابه را به یک دید بنگرند، نمی‌توانند به اشخاصی که با امام واجب اطاعه جنگیدند و عده‌ای از صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ را کشتند، محبت و علاقه داشته باشند.

نمی‌توانند کسانی را که فاطمه زهرا علیها السلام را به غضب درآوردند، - تا آن که در جوانی و با حال قهر و خشم و غضب به پدرش پیامبر ﷺ ملحق شد و شبانه به خاک سپرده شد و همچنان قبرش مخفی است - ابراز محبت و علاقه کنند.

زیرا علاقه به آنان با آیه شریفه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ قابل جمع نمی‌باشد، زیرا: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۲.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين
و الحمد لله رب العالمين.

۱. سورة شورا / ۲۳.

۲. سورة احزاب / ۴.

توسّل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «ای افراد با ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرب و رسیدن به او، وسیله‌ای، [مثل طاعت و عمل صالح و افراد صالح] فراهم کنید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید».

خداوند متعال در این آیه، امر فرموده است که مؤمنان علاوه بر تقوای پیشگی، و پرهیزکاری، وسیله‌ای نیز برای تقرب به او انتخاب کنند، یعنی پس از داشتن ایمان و تقوا، وسیله نیز لازم و مورد امر خداوند سبحان است.

معنای وسیله: «وسيله» (از واژه: وَسَلَ يَسْلُ وَسِيلَةً) به معنای «قربت و تقرب جستن» است. «وسيله» هر کار و هر چیزی است که باعث تقرب و نزدیک شدن به چیز دیگری است.

مراد از «وسيله» در آیه مزبور، هر کار و هر چیزی است که باعث نزدیک شدن انسان به خدا می‌شود و آنها فراوانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بهترین چیزی که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله، و جهاد در راه خدا است، کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، برپا داشتن نماز است، پرداخت زکات است، روزه ماه رمضان و حج و عمره و صله رحم و انفاقهای پنهان و آشکار و هر کار خیر و پسندیده است.^۱

همچنین شفاعت پیامبران، امامان، و بندگان صالح خدا، هر یک وسیله و سبب قرب به پروردگارند، یعنی هر یک از اینها می تواند واسطه و وسیله تقرب به خدا شود، و آیه ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ شامل همه اینها می شود.

منظور از توسل به پیامبران و امامان و صالحان، این نیست که چیزی را از شخص آن بزرگواران بخواهیم، بلکه منظور این است که از آنان بخواهیم آنان از خدا بخواهند، که خدا حاجات ما را برآورد، آنها واسطه فیض شوند و میان ما و خدا وسیله و واسطه باشند.

بر این اساس، انسان می تواند بدون واسطه، چیزی از خدا بخواهد، مثل این که بگوید: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ...﴾^۲ یا به وسیله غیر، از خدا بخواهد، یعنی خود مستقیماً نخواهد، بلکه دیگری را واسطه قرار دهد و به او توسل شود، همان گونه که برادران حضرت یوسف از پدرشان خواستند برایشان طلب آمرزش کند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا...﴾^۳ یا در مقام توسل به

۱. «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْتَفِيانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الدَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَسَاءَةٌ فِي الْأَجَلِ وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰).

۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷.

پیامبر اکرم ﷺ بگوید: «یا رسول الله! از خدا بخواه مرا بیمارزد»، «از خدا بخواه بیمار مرا شفا دهد»، «دین مرا ادا کند» یا به سایر مقربان الهی متوسل شود و از آنان بخواهد که «از خدا بخواهند مشکلش را حل کند». یا در مقام توسل به امام حسین علیه السلام بگوید: «یا ابا عبد الله! از خدا بخواه توفیق تحصیل علم به من بدهد».

نیز انسان می تواند مطلبی و چیزی را هم خودش از خدا بخواهد و هم دیگری برای او بخواهد، مثل آنچه در این آیه مبارکه آمده است ﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...﴾^۱ «و اگر آنان [منافقان] وقتی به خودشان ستم کردند، نزد تو می آمدند، سپس از خدا آمرزش می خواستند، و رسول خدا نیز برایشان از خدا آمرزش می خواست، خدا را بسیار توبه پذیری مهربان می یافتند».

و ما در دعای توسل می گوئیم: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ وَاتَّوَجَّهْ اِلَیْكَ بِنَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ، یا اَبَا الْقَاسِمِ یا رَسُوْلَ اللّٰهِ، یا اِمَامَ الرَّحْمَةِ، یا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَی اللّٰهِ، وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَیْ حَاجَتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللّٰهِ، اِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ...^۲

و در زیارت حضرت معصومه علیها السلام می گوئیم: «یا فاطمه اشفعی لنا فی الجَنَّةِ فَإِنَّ لَکِ عِنْدَ اللّٰهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ»؛ ای فاطمه معصومه مرا در دخول بهشت شفاعت کن تو را نزد خدای متعال شأن و مقام بلند است.

۱. سورة نساء (۴)، آیه ۶۴.

۲. بار الها، به راستی من می خواهم از تو و توجه کنم به سوی تو به پیامبر تو، پیامبر رحمت محمد ﷺ ای ابوالقاسم! ای رسول خدا! ای امام رحمت! ای آقای ما و مولای ما! به راستی رو کردیم و شفیع قرار دادیم و متوسل شدیم به تو به سوی خدا و واسطه قرار دادیم تو را در جلو حاجتهای خودمان ای آبرومند در نزد خدا، شفاعت کن ما را نزد خدا....

ضمناً این امر، در میان مردم و درخواست‌های روزمره آنان نیز رایج است، گاهی چیزی را از غیر، مستقیماً و بدون واسطه، می‌خواهند، مثل این که فرزند به پدرش می‌گوید: «این مبلغ را به من بده»، و گاهی متوسل به غیر می‌شوند، مثلاً فرزند به مادرش می‌گوید: «به پدرم بگو فلان مبلغ را به من بدهد»، و مادر از پدر می‌خواهد که خواسته فرزندش را تأمین کند، گاهی نیز هم خودش می‌طلبد و هم متوسل به مادر می‌شود، در کارها و امور اجتماعی نیز چنین است.

توسّل به افراد صالح: همچنین انسان می‌تواند برای برآمدن حاجتش متوسل به اشخاص متدین و صالح شود و از آن بزرگواران بخواهد، دعا کنند و از خدا بخواهند حاجتش را برآورد، همان طور که متعارف است به اشخاص محترم و متدین می‌گویند: «التماس دعا» «برای ما دعا کن» و تمام این موارد توسّل است و هیچ گونه شبهه‌ای در آن نیست. و علاوه بر آیات و روایات و زیارات و دعا‌های صادره از اهل بیت علیهم‌السلام که مشتمل بر توسلند، در کتب اهل سنت نیز توسّل و متوسّل شدن به غیر آمده و آنها نمی‌توانند منکر شوند، از باب نمونه:

در صحیح بخاری با دو سند نقل کرده است که:

«در زمان عمر بن خطاب، قحطی و خشکسالی شد، عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و گفت: «بار پروردگارا! ما به سوی تو متوسل می‌شدیم به پیامبرمان و باران بر ما نازل می‌فرمودی، اکنون به سوی تو متوسل می‌شویم به وسیله عموی پیامبرمان، پس بر ما باران نازل فرما. [و - پس از توسّل - باران می‌آمد و سیراب می‌شدند]».^۱

۱. ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس ابن عبدالمطلب فقال: «اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا، وانا نتوسل الیک بعمّ نبینا فاسقنا» (قال: فیسقون). (صحیح بخاری) باب صلاة الاستسقاء ح ۱۰۱۰، و باب الفضائل، ح ۳۷۱۰

در صحت این روایت و در دلالت آن، نزد اهل تسنن، بحث و مناقشه‌ای وجود ندارد، و همان گونه که در اول صحیح بخاری آمده است، اهل تسنن گفته‌اند و معتقدند. بعد از قرآن کریم، صحیح ترین کتاب، صحیح بخاری است. **مؤلف:** در این روایت آمده است که: «عمر بن خطاب، متوسل شد به عباس عموی

پیامبر ﷺ».

همچنین از این روایت، ملاک و موارد توسل معلوم می‌شود، و آن جایی است که انسان مطلب مهمی دارد و خود را لایق و شایسته درخواست از خدا نمی‌داند. نیز از این روایت معلوم می‌شود که عمر قبول داشته که در مقام توسل، باید بعد از پیامبر اکرم ﷺ، به سراغ وابستگان و اقربای آن حضرت رفت.

البته باید از آنها پرسید که چرا عمر خودش دعا نکرد؟ و آیا این نبود مگر اینکه او خود را قابل نمی‌دانست، و مردم هم او را قابل نمی‌دانستند؟ و خلاصه معلوم می‌شود توسل مشروع بوده و عمر آن را قبول داشته است.

وسیله‌ها بسیارند: برخی از آنها در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) (که قبلاً نقل کردم) آمده است، برخی دیگر عبارتند از:

۱- پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام): حضرت یوسف (علیه السلام) برای بازگشت بینایی پدرش حضرت یعقوب پیراهنش را وسیله قرار داد و خدا هم در آن، اثر قرار داد و بینایی حضرت یعقوب بازگشت. ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُةُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۱، ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۲. «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود. هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد».

۲. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

البته یوسف علیه السلام می توانست مستقیماً از خدا بخواهد که بینایی پدرش بازگردد ولی متوسّل به پیراهنش شد و پیراهن تنش را وسیله قرار داد، و در آن سرّی هست که خدا دانا است، حضرت یعقوب علیه السلام نیز می توانست خود از خدا بخواهد که بینا شود، ولی نخواست تا پیراهن فرزندش وسیله شود، و در این نیز سرّی نهفته است. واللّه العالم.

۲- وجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: بخاری در صحیحش نقل کرده است که:

«سالم از پدرش حدیث کرد که گاهی یاد می آورم شعر ابوطالب را که می خواند:
وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ
«چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله که به وسیله او از ابر باران طلبیده شد» «پناهگاه یتیمان و یاور بیوه زنان است». و نگاه می کرد به چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و طلب باران می کرد و آب باران از ناودان سرازیر می شد.»^۱

همچنین بخاری به دو سند نقل کرده است که:

«پسر عمر بن خطاب این شعر ابوطالب را می خواند.

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^۲
از این روایات معلوم می شود که برای آمدن، باران به طور معمول، متوسّل به چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله می شدند و وقتی توسّل به چهره مبارک آن حضرت جایز است، توسّل به جاه و مقام و امور متعلقه به آن حضرت نیز جایز است، و اشکال تراشی و هابیها به دعای توسّل بی مورد و از روی جهل آنان حتی به

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۸

۲. همان، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۹ ص ۱۸۷ و صلاة المؤمن القحطانی، ج

۳، صلاة الاستسقاء، ص ۹۹۶، همین روایات و اشعار را تحت عنوان «الاستسقاء بدعاء الصالحین»

آورده است.

روایات خودشان می‌باشد.

نیز از روایتی که بخاری نقل کرده که عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ به خاطر قرب و انتساب او به آن حضرت، معلوم می‌شود توسل به اهل بیت آن حضرت به طریق اولی جایز است.

اما این که روایات را از صحیح بخاری و مسلم آوردم، برای این است که هر گاه با اعتراض اهل تسنن، به ویژه وهابی‌ها مواجه می‌شویم، از کتاب‌هایی که نزد خودشان معتبر است، پاسخ دهیم، وگرنه روایات و دعا‌های توسل در کتب شیعیان بسیار است و هیچ گونه شبهه و تردیدی وجود ندارد.

و اما در آیه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ که مشرکان را مورد مذمت قرار داده است، این مذمت به خاطر این بوده که آنها بت‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند و می‌گفتند: «بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به سوی خدا نزدیک کنند». ﴿نَعْبُدُهُمْ﴾ و معلوم است که پرستش غیر خدا، شرک است هر چند به قصد تقرب به خدا باشد، و خلاصه مذمت ایشان، به خاطر توسل و وسیله و واسطه قرار دادن به قصد تقرب نیست، بلکه به خاطر پرستش بت‌ها است.

۳- مرقد مطهر پیامبر ﷺ: در سنن دارمی (ج ۲، ص ۴۳۰) آمده است: پس از رحلت پیامبر ﷺ، در مدینه قحطی شدید رخ داد، مردم از عایشه چاره‌جویی کردند، عایشه گفت:

«أَنْظُرُوا إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُؤًا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ»؛ «به قبر پیامبر ﷺ نگاه کنید و از آن، دریچه‌ای به آسمان قرار دهید (باز کنید) به طوری که میان قبر و آسمان سقف نباشد».

مؤلف : هم اکنون آن دریچه بر گنبد مرقد مقدس پیامبر ﷺ موجود است، و غرض عایشه توسّل به قبر پیامبر ﷺ برای آمدن باران بوده است.

یارب یارب به کریمی تو	به صفات کمال رحیمی تو
یارب به نبی و وصی و بتول	یارب به حق دو سبط رسول
یارب به عبادت زین العباد	به زهادت باقر علم و رشاد
یارب یارب به حقّ صادق	به حقّ موسی، به حقّ ناطق
یارب یارب به رضا شه ملک دین	آن ثامن و ضامن اهل یقین
یارب به تقی و مقاماتش	یارب به نقی و کراماتش
یارب به حسن شه بحر و بر	به هدایت مهدی دین پرور
ایمن بنده مجرم عاصی را	وین غرقه بحر معاصی را
لطفی بنما و خلاصش کن	محرم به حریم خواصش کن

بهشت دیده آمد روی ایشان	دماغ آسوده دارد، بوی ایشان
به گفتاری از ایشان خوش دلم من	خوشا ایشان و گفت و گوی ایشان

شبهه : برخی از اهل تسنن، خصوصاً وهابیه می گویند:

«درخواست دعا و حاجت، از زنده، که قادر بر انجام آن می باشد، جایز است، ولی درخواست از کسی که فوت کرده و قادر بر انجام آن نیست، شرک و پرستش میّت است».

پاسخ: اولاً: ملاک عبادت و پرستش و توحید و شرک، درخواست از زنده و یا از مرده نیست، زیرا به چه دلیل، درخواست از زنده توحید است ولی درخواست از مرده شرک و پرستش میت است؟ در حالی که حقیقت عمل یکی است.

ثانیاً : انبیاء و اولیاء و شهدا، بلکه همه انسانها، پس از فوت و مردن، زنده هستند و در عالم برزخ حیات دارند. خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱. «به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگویید مرده اند، بلکه آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید».

و فرموده است: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲. «گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده هستند که نزد خدایشان روزی می خورند».

و فرموده است: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۳. «آل فرعون صبح و عصر بر آتش نشان داده می شوند و روزی که قیامت بر پا می گردد، حکم می شود که آنان را بر سخت ترین عذاب وارد سازند». این آیه نیز دلالت دارد که کفار هم پس از مرگ زنده اند.

برخی روایات دال بر حیات پس از مرگ

از صحیح بخاری

در صحیح بخاری است که:

«رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز، در حالی که اصحاب همراه ایشان بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنان را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان! یا فلان پسر فلان! آیا خوشنود نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۳. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

می‌کردید؟ به درستی که ما حقانیت آنچه را خدا به ما وعده داده بود یافتیم؟، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنان نیستید.^۱ (یعنی همان گونه که شما زنده‌ها، صدای مرا می‌شنوید آنان که مرده‌اند نیز می‌شنوند).

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده است: «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُمْ أَلَانَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»؛ «رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: به راستی آنها الآن، آنچه را من می‌گویم می‌شنوند».^۲

همچنین بخاری از انس نقل کرده که:

«پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که مرده را در قبر گذاشتند و به خاک سپرده شد و تشییع کنندگانش رفتند، طول نمی‌کشد حتی آن که میت صدای کوبیده شدن کفش پای تشییع کنندگانش را که در حال برگشتن هستند می‌شنود، که دو فرشته می‌آیند و مرده را می‌نشانند و به او می‌گویند: چه می‌گفتی در باره محمد ﷺ؟ می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده خدا و رسول خداست. به او گفته می‌شود: جایگاهت را در آتش ببین، خدا آن جایگاه را به جایگاهی از

۱. «انّ نبی الله ﷺ امر یوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من قریش فقفذوا فی طوی من أطواء بدر خبیث مخبث، وکان إذا ظهر علی قوم أقام بالعرصة ثلاث لیال... ثم مشی و تبعه أصحابه... حتی قام علی شفة الرکی فجعل ینادیهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، یا فلان بن فلان! و یا فلان بن فلان! أیسرکم أنکم اطعتم الله و رسوله؟ فإنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ قال: فقال عمر: یا رسول الله ﷺ ما تکلم من أجساد لا أرواح لها، فقال رسول الله ﷺ «والذی نفس محمد بیده ما أنتم بأسمع منهم».

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

بهشت تبدیل کرد، پیامبر ﷺ فرمود: آن مرده هر دو جایگاه خود را می بیند، اما کافر یا منافق در پاسخ دو فرشته می گوید: نمی دانم، آنچه مردم می گفتند من هم گفتم، به او گویند: نه دانستی و نه خواندی، سپس پاره ای از آهن بر سر او می زنند، پس ضجه ای می زند که همه آنرا می شنوند مگر جن و انس؛ «قَالَ ﷺ: أَلْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَ تَوَلَّى وَ ذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ...»^۱

نظیر همین روایت را در «کتاب الجنائز»، ص ۲۲۱ (باب عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْغِيَةِ وَالْبَوْلِ، ح ۱۳۷۸) نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۰ (باب التَّعَوُّذِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، ح ۱۳۷۵) مشابه روایت قبل را نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۱، (باب الْمَيِّتِ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، ح ۱۳۷۹) از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...»؛ «به راستی هر یک از شما وقتی مرد، هر صبح و شام، جایگاهش به او نشان داده می شود».

نیز در صحیح بخاری است که:

«عایشه گفت: دو زن سالمند، از زنان یهود مدینه بر من وارد شدند و گفتند: همانا اهل قبور در قبرهایشان عذاب می شوند، [عایشه گوید] پس من آنان را تکذیب کردم و خوش نداشتم تصدیقشان کنم، پس از آن که آنها رفتند، پیامبر ﷺ وارد شد، گفتم: یا رسول الله! دو پیر زن یهودی آمدند و چنین گفتند و من تکذیبشان کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: آن دو زن راست گفته اند، اهل قبور عذاب می شوند، عذابی که همه چهارپایان می شنوند، [عایشه گوید] پس از

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز (ص ۲۱۳)، باب المیت یسمع خفق النعال، ح ۲۱۳۳۸.

این قضیه پیامبر ﷺ را در نماز ندیدم مگر این که پناه می برد از عذاب قبر.

«قالت عايشه: دَخَلْتُ عَلَى عَجُوزَانِ مِنْ عَجَزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ لِي: إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَذَّبْتُهُمَا وَلَمْ أَنْعِمَ أَنْ أَصْدِقَهُمَا، فَخَرَجَتَا، وَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَجُوزَيْنِ، وَذَكَرْتُ لَهُ، «فَقَالَ: صَدَقْتَا، إِنَّهُمَا يُعَذَّبُونَ عَذَابًا؛ تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا» فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۱.

نیز بخاری نقل کرده است:

«زن يهوديه‌ای آمد نزد عايشه همسر پیامبر ﷺ و از او سؤالی کرد و پس از سؤال، به عايشه گفت: خدا از عذاب قبر پناهت دهد، عايشه از پیامبر ﷺ سؤال کرد: آیا مردم در قبورشان عذاب می شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پناه به خدا از عذاب قبر»؛ «فَسَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَائِدًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۲.

همچنین نقل کرده اند که: رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنان فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ؛ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ؛ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثَرِ»^۳. «سلام بر شما ای اهل قبور! خدا ما و شما را ببامزد، شما پیش از ما رفتید، ما هم به شما ملحق می شویم».

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، ص ۱۱۰۶، باب التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، ح ۶۳۶۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۶۹، باب التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فِي الْكُسُوفِ، ح ۱۰۴۹.

۳. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۱۳۹.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ»^۱.

ثالثاً همهٔ مسلمانان. در سراسر جهان، در سلام تمام نمازهایشان، می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»؛ «سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ».

بر این اساس، اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی ؑ، یا حسن ؑ و یا حسین ؑ و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات، حرام و موجب شرک و کفر بشود، باید - العیاذ بالله - گفته شود که پیامبر اکرم ﷺ نباید کشته شده‌های قریش را صدا می‌زد، و نباید اهل قبور را صدا می‌زد، و باید گفت: عبدالله عمر که گفت: یا رسول الله ﷺ، یا ابابکر، یا ابتاه، و آنان را صدا زد - طبق گفتهٔ ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

از آنچه به طور خلاصه بیان کردیم، معلوم شد که حتی طبق روایات معتبر اهل تسنن، انسان پس از مرگ دارای حیات است و افراد می‌توانند به آنان سلام کنند و به آنان که مقرب درگاه الهی هستند، متوسل شوند. و آنها را واسطهٔ میان خود و خدا قرار دهند.

شبهه‌ای دیگر: برخی اهل تسنن می‌گویند:

«ما قبول داریم که پیامبر ﷺ و اولیای خدا پس از مرگ حیات دارند. ولی این حیات، حیات برزخی است و ایشان قدرت بر کاری ندارند، قدرت بر وسیله و واسطه شدن میان زنده‌ها و خدا ندارند و مثل جماداتند».

پاسخ: اولاً: طبق روایاتی که قبلاً از بخاری نقل کردیم، حتی مشرکان نیز پس

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق و الايضاح، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

از کشته شدن و بعد از سه روز که اجسادشان در چاه ریخته شده، قدرت شنیدن صدای پیامبر ﷺ را داشتند و شنیدند، و مسلمانان نیز پس از دفن، صدای کفش تشییع کنندگان خود را می شنوند.

همچنین در روایات خود اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:
 «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي - حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ»؛
 «هر کس به من سلام کند خدا روح مرا بر من برمی گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم».

از این روایت که طبق آن عمل می کنند و آن را صحیح می دانند، معلوم می شود خدا قدرت پاسخ گویی را به رسول خدا می دهد، بنابراین چه مانعی دارد، قدرت واسطه شدن و وسیله قرار گرفتن را هم به آن حضرت بدهد؟
 به علاوه از آیاتی که درباره شهدا نازل شده معلوم می شود قدرت خوردن نیز دارند، همچنین عرضه کردن آل فرعون بر آتش و شنیدن مرده صدای پای تشییع کنندگان و پاسخ گویی به دو فرشته و با او صحبت کردن - که در صحیح بخاری آمده است - بیان گر این است که انسان ها پس از دفن و در عالم برزخ، مثل جماد نیستند.

ثانیاً: بر فرض که گفته شود اموات مثل جمادند، مگر خداوند قادر متعال، نمی تواند به آنان (هر چند به صورت جماد باشند) قدرت شنیدن و واسطه شدن بدهد؟ مگر پیراهن حضرت یوسف جماد و بی روح نبود؟ مگر خداوند آن را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار نداد؟ آیا خدا قدرت دارد در پیراهن یوسف اثر قرار دهد ولی قدرت ندارد در روح انبیا و مقربان درگاهش اثر قرار دهد؟

گاهی می‌گویند: فلان کار و فلان کار، کار خدا است و غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد و اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد و یا مثلاً از انبیا و اولیا، فلان چیز را بخواهد، مشرک است و باید توبه کند. ولی ظاهراً آنان از قدرت خدا غافلند، و توجه ندارند که حضرت عیسی علیه السلام با قدرتی که خدا به او داد، کارهای خدایی انجام داد.

در قرآن کریم، خداوند سبحان کارهای فوق العاده را برای حضرت عیسی مسیح علیه السلام بیان کرده است:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...﴾ ۱؛

«ای عیسی [هنگامی از گل صورت پرنده‌ای را به اذن من می‌سازی و در آن می‌دمی، و به اذن من پرنده می‌شود، و کور مادرزاد و بیماری پیس غیر قابل علاج را به اذن من شفا می‌دهی، و مردگان را زنده می‌کنی].»

خداوند سبحان در این آیه انجام این کارها را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده، و نیست این، مگر به اعطای قدرت به او، از جانب خودش. همچنین در آیه دیگر از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ ۲؛

«من برای شما از گل، شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده می‌شود، کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل درمان را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.»

در این آیه، حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام امور نامبرده را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: «من از گِل، مرغ می‌سازم، من در آن می‌دمم، من کورمادرزاد را شفا می‌دهم، من پیسی را درمان می‌کنم، من مرده را زنده می‌کنم». و معلوم است که آن حضرت، با اعطای قدرت الهی می‌تواند چنین کارها را انجام دهد، و با این که خالق و محیی و ممیت خدا است، ولی همین امور، به اراده خدا، به حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام واگذار شده و او کار خدایی کرده است.

همچنین قبض ارواح و میراندن، کار خدا است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾^۱ ولی در آیه‌ای دیگر همین کار را نسبت به فرشته می‌دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾^۲.

آیات در این باره بسیار است و از آنها استفاده می‌شود که خداوند، برخی کارها را که مخصوص به ذات خود می‌باشد، به برخی مقربان خویش واگذار می‌کند و قدرت انجام آنها را به افراد خاص مرحمت می‌فرماید. (در این باره به کتاب حلیۃ الاعمال، آداب دعا و توسل مراجعه شود).

بر این اساس هیچ اشکالی ندارد که بگوییم و معتقد شویم که خداوند متعال، به ارواح انبیا و اولیای مقرب خود، قدرت واسطه و وسیله شدن میان مؤمنان و خود را مرحمت فرموده است و مؤمنین می‌توانند به آنان متوسل شوند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.
وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.

زیارت قبر النبی ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.
 ﴿من يهدي الله فلا مضلّ له و من يضلّل الله فلا هادي له﴾.

قال الله تبارك و تعالى :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
 مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که [طبق آن] عمل
 نمی‌کنید؟ [بلکه بر خلاف آن عمل می‌کنید]، این که چیزی بگویید که [طبق
 آن] عمل نمی‌کنید نزد خدا مایه خشمی بزرگ است».

اخيراً در مدینه منوره، جزوه‌ای به نام «زیارت مسجد نبوی» توزیع می‌کنند.
 در (ص ۲۴) آن جزوه نوشته‌اند:

سفر به مدینه به قصد زیارت قبر (پیامبر ﷺ و...) جایز نیست...

در (ص ۲۶) نوشته اند:

سفر برای زیارت پیامبر ﷺ منجر به شخصیت پرستی می شود...

در (ص ۱۹) نوشته اند:

در مقابل قبر پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کردن بدعت است و جایز نیست...

در (ص ۶) نوشته اند:

زائر مسجد پس از نماز و دعا، قبر پیامبر ﷺ و دویار با وفایش ابوبکر و عمر را زیارت می کند...

در (ص ۶ و ص ۷) نوشته اند:

زیارت فقط برای مردان جایز است و برای زنان زیارت هیچگونه قبری [نه قبر پیامبر ﷺ، نه قبر امامان، و نه قبر غیر آنها] جایز نیست...

در ص ۲۲ نوشته اند:

از راه دور روبه طرف قبر پیامبر ﷺ ایستادن و سلام دادن و دعا خواندن بدعت است و جایز نیست...

چند چیز دیگر را نیز نوشته اند، بدعت است، و جایز نیست و برای اثبات حرف خود به روایاتی تمسک کرده اند که از جهت سند و دلالت مخدوش هستند و برخی آنها هم اصلاً ربطی به حرف و مطلب آنان ندارد. (بعداً یادآور می شوم) البته این قبیل جزوه ها، در اعتقادات شیعیان - که متمسک به حدیث ثقلین، یعنی قرآن کریم و عترت پیامبر ﷺ هستند - هیچ گونه خللی به وجود نیاورده و نمی آورد، زیرا: ﴿من یهدی الله فلا مضلّ له﴾. در عین حال برخی دوستان خواستند درباره مطالب آن جزوه، توضیح و بررسی مختصری انجام دهم، شاید برخی فریب خورده های کم اطلاع بخوانند و پس از توجه و آگاهی هدایت شوند، ان شاء الله تعالی.

در ابتدا چند روایت به عنوان تبرک در ارزش و ثواب زیارت پیامبر اکرم ﷺ.

۱- از حضرت امیر ائمه نقل است که فرمود:

«زیارت بیت الله الحرام را به زیارت رسول خدا ﷺ و زیارت قبوری که خداوند حق آنها و زیارت آنها را بر شما لازم کرده است تمام کنید و به زیارت پیامبر اکرم ﷺ امر شده‌اید، همانا ترک آن جفا است».^۱

۲- و از امام صادق ائمه نقل است که فرمود:

«هر یک از شما حج به جا آورد، پایان حج خود را زیارت ما قرار دهد، همانا زیارت ما متمم حج است».^۲

۳- پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«هر کس مرا در حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، در روز قیامت در جوار من خواهد بود».^۳

۴- و در حدیث دیگری آمده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هر کس به زیارت من آید، در روز قیامت شفیع او خواهم بود».^۴

۵- امام حسین ائمه به پیامبر خدا ﷺ عرضه داشتند:

«پدر جان، پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟»

رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که مرا در حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، یا پدر تو را یا برادر تو را زیارت کند، بر من است که روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش خلاص کنم».^۵

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۲، ص ۲۵۵، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۲۵۴، باب ۲، ح ۷. ۳. همان، ص ۲۶۳، باب ۳، ح ۸.

۴. کافی، ۵۴۸/۴، باب زیارة النبی

۵. کافی، ۵۴۸/۴، باب زیارة النبی ﷺ، ح ۴، التهذیب، ۴/۶.

۶- صحیح مسلم از ابوهریره نقل کرده است که:

زار النبی ﷺ قبر امه. فبکی و أبکی من حوله. فقال: «استأذنت ربی فی أن أستغفر لها فلم یؤذن لی. و أستأذنته فی أن أزور قبرها فأذن لی. فزوروا القبور. فانها تذكرو الموت.»^۱

پیامبر اکرم ﷺ قبر مادرش را زیارت کرد و گریه کرد و کسانی را که اطرافش بودند گریاند. سپس فرمود: از خدا اذن خواستم برای مادرم طلب مغفرت کنم اذنم نداد، اذن خواستم قبرش را زیارت کنم اذنم داد. پس قبرها را زیارت کنید؛ زیرا قبرها مردن را به یاد انسان می آورد.

البته آن قسمت از این روایت که می گوید: «خدا به پیامبر ﷺ اجازه نداد برای مادرش (حضرت آمنه بنت وهب) طلب مغفرت کند» صحیح نیست و شیعه بلکه هیچ مسلمانی جز وهابیها آن را قبول ندارد، زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم ﷺ و اجداد آن حضرت تا آدم ﷺ همه موحد بوده و احدی از آنها آلوده به شرک نبوده اند و ادله آن در کتب اعتقادی ما، مانند «تجريد الاعتقاد» خواجه نصیرالدین طوسی و شرح آن، «شرح تجريد» علامه و «حق یقین» و «بحار الانوار» و «سفینه البحار» و غیر اینها تبیین شده است، لذا جواز طلب مغفرت برای آنان جای هیچ گونه شک و شبهه ای نیست.

اهل تسنن نیز - جز وهابیها - قبول دارند که آباء و امهات پیامبر اکرم ﷺ موحد و خداپرست بوده و به دین ابراهیم ﷺ خدا را عبادت می کرده اند و هرگز آلوده به شرک نبوده و بر بت سجده نکرده اند.^۲

۱. کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب: استئذان النبی ﷺ به عزوجل فی زیارة قبر امه. حدیث (۹۷۶): ... عن أبی حازم.

۲. التاریخ القویم، جزء اول، ص ۱۳۱، ضمناً در این کتاب مطلب را به طور مشروح بررسی و موحد بودن آباء و امهات پیامبر اکرم ﷺ را ثابت کرده است.

ناگفته نماند که از میان اهل تسنن فقط وهابیها می‌گویند، رفتن از راه دور به قصد زیارت پیامبر اکرم ﷺ بدعت است و جایز نیست، ولی سایر اهل تسنن قائل؛ به استحباب آن هستند.

سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» (ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۳۴۸) هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ، نقل کرده است. همچنین، در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» (ج ۱ کتاب الحج، ص ۷۱۲) اهمیت و ارزش و فوائد زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ را بازگو کرده است که عین عبارت آن را در آخر این جزوه آوردم تا در صورت لزوم به وهابیها ارائه شود. و چنانچه سایر اهل سنت شبهه دارند و به آن کتاب دسترسی ندارند از همین جزوه استفاده کنند و با رغبت بیشتر به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ مشرف شوند.

حرمت مدینه را رعایت کنیم

مدینه منوره یکی از شهرهای مهم زیارتی جهان اسلام است و شایسته و سزاوار است که زائران محترم، در ایامی که در این شهر اقامت دارند حرمت این مکان مقدس را حفظ کنند.

امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«مَكَّةُ حَرَمُ اللَّهِ، وَالْمَدِينَةُ حَرَمُ رَسُولِ اللَّهِ وَكُوفَةُ حَرَمِي».^۱

مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول خدا ﷺ.

و رسول خدا ﷺ فرمود:

«الْمَدِينَةُ قُبَّةُ الْإِسْلَامِ، وَدَارُ الْإِيمَانِ، وَأَرْضُ الْهَجْرَةِ، وَمَبْوُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ».

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۶۳، باب تحریم...، ح ۱.

مدینه، گنبد اسلام و خانه ایمان و سرزمین هجرت و جایگاه حلال و حرام است.^۱

و زمانی که رسول خدا ﷺ از مکه بیرون آمد، گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَخْرَجُونِي مِنْ أَحَبِّ الْبُقَاعِ إِلَيَّ فَأَسْكِنِّي فِي أَحَبِّ الْبُقَاعِ إِلَيْكَ».

بار پروردگارا! آنها (مشرکین) مرا از محبوب ترین سرزمین های نزد من بیرون کردند، پس مرا در محبوب ترین سرزمین های نزد خودت ساکنم گردان.^۲

و جای جای مدینه، نشان از آثار رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب و یاران رسول خدا می باشد و شایسته است که زائران حرم نبوی حرمت این شهر را حفظ کنند و با خواندن نماز و دعا و طلب رحمت و مغفرت، قدر این نعمت را که در پرتو نور نبوت و ولایت نصیب آنان شده، بدانند و از مساجد و اماکن متبرکه مدینه مخصوصاً مسجد النبی ﷺ و قبرستان بقیع برای خود توشه ذخیره کنند و اوقات شریف خود را صرف زیارت و دعا کرده و از هدر دادن این گنج گرانمایه خودداری کنند.

اکنون گزیده ای از آنچه در آن جزوه آمده و پاسخ ما

در صفحه ۲۴ نوشته اند:

سفر به مدینه، به قصد زیارت قبر جایز نیست، زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «سفر به نیت

عبادت جایز نیست مگر به سه مسجد، مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی...»

«لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ هَذَا وَ

الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»

۱. مجمع الزوائد هیثمی، ج ۳، ص ۲۹۸ و کنز العمال متقی هندی، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

۲. القواعد والفوائد شهید اول، ج ۲، ص ۱۲۰.

ما می‌گوییم:

اولاً: در جلد دوم کتاب «اخبار مکه و ما جاء فيها من الآثار» تألیف «ازرقی» - که از متقدمین اهل تسنن است - این حدیث را با دو سند به این عبارت نقل کرده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِي هَذَا وَ الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى».^۱

که «لا تشدد» نیست و با توجه به این نقل، معنا تغییر می‌کند و دلیل بر مدّعی آنان نمی‌شود.

ثانیاً: بر فرض صحت روایت مزبور، معنای آن این است که:

در میان مساجد تنها سه مسجد هستند که سزاوار است برای عبادت در آنها به سوی آنها سفر کرد: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی.

و این معنا نفی سفر زیارت پیامبر ﷺ و غیر آن حضرت را نمی‌کند.

ثالثاً: در صحیح مسلم است که پیامبر اکرم ﷺ برای زیارت قبر مادرش - که در ابواء، میان مکه و مدینه، واقع است - سفر کرد و کنار قبر مادرش گریه کرد و اطرافیان را گریانند. (روایت در صفحه ۱۳۸ گذشت).

به علاوه، آیه مبارکه ﴿...فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾^۲ سفر برای تحصیل علم را ثابت و بلکه واجب می‌کند، آیات جهاد، سفر برای جهاد فی سبیل الله را واجب می‌کند، سفر برای طلب روزی، برای صله رحم و غیر اینها لازم و از عبادات است.

۱. جلد دوم، چاپ هشتم، ص ۶۳ و ص ۶۴، ذکر حدالمسجد الحرام و فضله و فضل الصلاة فيه. البته یک روایت نیز مثل روایت آن جزوه در ص ۶۵ آورده است.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

بنابراین روایت: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ...» بر فرض صحت و با قطع نظر از اختلاف نسخ آن، دلالت بر عدم جواز سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد.

مضافاً بر این که روایات وارده از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره استحباب سفر به قصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر مقربان درگاه الهی فراوان است که برخی آنها را در ابتدا آوردم، و چنانچه روایات ما شیعیان را قبول ندارند به کتابهای خودشان مثل «وفاء الوفاء» «سمهودی» مراجعه کنند.

«سمهودی» در «وفاء الوفاء» ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۳۴۸، هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، در این کتاب اهمیت سفر زیارتی به مدینه منوره را به منظور زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است، در ضمن چهار فصل از ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۴۱۳ در رابطه با توسل، طلب شفاعت و آداب زیارت بحث کرده است.

در صفحه ۲۹ آن جزوه نوشته‌اند:

اگر چیزی در این باره ثابت می‌بود صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به آن عمل می‌کردند...

ما می‌گوییم:

اولاً: این که بعد از کلمه «صحابه» نوشته‌اید «رضوان الله علیهم اجمعین» آیا این جمله را پیامبر یا خلفا گفته‌اند؟ قطعاً آنان نگفته‌اند، پس طبق ادعای شما خود این عبارت، بدعت است و جایز نیست، لذا شیعیان در پی نام آنان این عبارت و امثال آن را نمی‌آورند.

ثانیاً: به چه دلیل می‌گویید صحابه عمل نکرده‌اند؟ مگر هر چه را شما نمی‌دانید، دلیل بر این است که در خارج واقع نشده و نباید انجام داد؟ آیا این گونه چیز نوشتن و گفتن بدعت نیست؟

در صفحه ۳۰ نوشته اند:

سفر برای زیارت پیامبر ﷺ منجر به شخصیت پرستی می شود. چنان که بسیاری از مردم در آن واقع شدند، چون اعتقاد داشتند که برای زیارت قبر رسول ﷺ سفر مخصوص جایز است...

ما می گوئیم: طبق این منطق و بیان، سفر پیامبر ﷺ به قصد زیارت قبر مادرش (العیاذ بالله) شخصیت پرستی بوده است.

سفر برای زیارت مسجد النبی، مسجد پرستی است؟
نماز خواندن پشت مقام ابراهیم و طواف در اطراف کعبه، مقام پرستی و کعبه پرستی است؟ بوسیدن حجر الاسود سنگ پرستی است؟ لا حول و لا قوة الا بالله.
آیا این که نویسندۀ آن جزوه، بیش از اندازه از ابوبکر و عمر ستایش و تمجید کرده و آنان را با عنوان «دو یار جان نثار، دو یار با وفای پیامبر ﷺ» یاد کرده، مرده پرستی، و شخصیت پرستی نیست؟ اما سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ شخصیت پرستی است؟

در صفحه ۶ آن جزوه نوشته اند:

زائر مسجد پس از نماز و دعا، قبر پیامبر و دو یار با وفایش ابوبکر و عمر را زیارت می کند.

دلیل زیارت ابوبکر و عمر این است که عبدالله پسر عمر بر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر سلام کرد.

در صفحه ۱۹ آن جزوه نوشته اند:

در مقابل قبر پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کردن بدعت است و جایز نیست.

دلیل بدعت بودن این عمل را این روایت قرار داده اند.

پیامبر ﷺ فرمودند:

«بر شما است که سنت مرا و سنت خلفا را - که پس از من هستند - محکم بگیرید و مبادا به آنچه در دین ایجاد می شود نزدیک شوید، زیرا هر عمل نو پیدا، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّتِ الْخُلَفَاءِ... مِنْ بَعْدِي وَإِيَّاكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».

ما می گوئیم: برای دعا مستحب است مقابل قبله بایستند، ولی چنانچه مقابل قبر ایستادند و دعا کردند، خلاف شرع مرتکب نشده و نمی توان گفت جایز نیست و بدعت است. اما طبق این روایت که شما به آن استدلال کرده اید، باید بگویید همان گونه که دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر ﷺ بدعت است، زیارت قبر ابوبکر و عمر نیز بدعت است و جایز نیست، چون خلفا این عمل را انجام نداده و نگفته اند. بلکه پسر عمر این عمل را انجام داده و او از خلفا نیست. بنابراین ما به نویسندگان و توزیع کنندگان آن جزوه می گوئیم: چرا چیزی را می گوئید و می نویسید ولی خود بر خلاف آن عمل می کنید؟ آیا از خشم و غضب خدا نمی ترسید؟ ﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ...﴾. (صف، آیه ۲)

همچنین ما می گوئیم: طبق این روایت، جنازه ها را داخل مسجد النبی و مسجد الحرام آوردن و بعد از نمازها بر آنها نماز خواندن، سنت نیست، چون پیامبر ﷺ و خلفا نفرموده و انجام نداده اند، پس این عمل بدعت است و جایز نیست.

همچنین برای نماز جماعت، بیرون مسجد صف بستن، با این که داخل مسجد جا هست، یا داخل مسجد و در قسمت آخر آن، صف تشکیل دادن و اقتدا کردن، با این که اتصال نیست، بدعت است و جایز نیست، چون پیامبر ﷺ و

خلفا نگفته‌اند و این گونه عمل نکرده‌اند.

همچنین در مسجدالحرام نماز به نحو استداره ای که مأمومین مقدم بر امام جماعت، یا روبروی امام جماعت قرار می‌گیرند، سنت نیست، بلکه بدعت است و جایز نیست، چون در زمان پیامبر ﷺ و خلفا، این گونه نماز خوانده نشده و نفروده‌اند.

همچنین، در شبهای ماه مبارک رمضان، بیست رکعت نماز تراویح خواندن سنت نیست، چون پیامبر ﷺ و خلفا نخوانده و دستور نداده‌اند، لذا بدعت و ضلالت است و جایز نیست.

همچنین، بر فرشهای موجود در مسجدالحرام و مسجدالنبی و سایر مساجد مکه و مدینه - که از مصنوعات قرن اخیر است - سجده کردن، سنت نیست، بلکه بدعت و ضلالت است و پیامبر ﷺ بر چنین فرشهایی نماز نخوانده و فرمود: «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا». «زمین برای من محل سجده و تیمم است».^۱ و همان گونه که تیمم بر فرش بدعت است و جایز نیست سجده بر آن نیز بدعت است و جایز نیست.

همچنین، نماز خواندن با بلندگو توسط امام جماعت، و با بلندگو تکبیر او را فریاد زدن، آن هم در کنار مرقد مطهر پیامبر اکرم ﷺ و بر خلاف آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾^۲ - به طوری که خود ادعا کرده‌اید - عمل کردن و بدعت و ضلالت است و ما می‌گوییم: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ...﴾^۳

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۵۷ و صحیح بخاری، ج ۱، رقم ۳۲۸ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۸۱.

رقم ۵۲۳.

۳. سوره صف، آیه ۳.

۲. سوره حجرات، آیه ۲.

همچنین، دیوار دور قبرستان بقیع کشیدن و درب قبرستان را بستن و مأمور و پلیس گذاشتن و مزاحمت برای زائران قبور ایجاد کردن، همه بدعت و ضلالت است، چون این امور از محدثات است و در سالهای اخیر احداث شده است، «و کل محدثة بدعة و ضلالة». (همان جزوه، صفحه ۱۹)

همچنین، این که گمان کرده‌اند تمام منکرات در بقیع و جلوی بقیع متمرکز شده - و گویا جای دیگر مدینه منکری وجود ندارد - و مرتب آنجا را کنترل کردن و با ایجاد رعب و وحشت و با تندی و خشونت با زائران برخورد کردن، بدعت و ضلالت است. و هرگز چنین اموری سنت نیست و پیامبر ﷺ و خلفا نگفته و دستور نداده‌اند. بلکه رفتار مأموران و متصدیان بقیع، با مومنان و زائران، بر خلاف آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾^۱ است.

بر خلاف سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ است که خداوند در قرآن کریم توصیف فرموده است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۲.

همچنین، طبق آن روایت، اجتماع عده‌ای در مسجدالنبی در کنار قبر ابوبکر و عمر و زیارت خواندن و مسدود کردن راه عبور، سنت نیست، بلکه بدعت و ضلالت است، زیرا پیامبر اکرم ﷺ نفرموده و خلفا چنین نکرده‌اند.

در هر صورت بگذاریم و بگذریم، زیرا اگر بخواهیم بدعت‌های آنان را شمارش کنیم مثنوی هفتاد من می‌شود.

در صفحه ۶ و ۷ نوشته‌اند:

زیارت فقط برای مردان جایز است و برای زنان زیارت هیچگونه قبری جایز نیست،

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

چنان که از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمود: «خدا لعنت کند زنانی را که بسیار زیارت قبر می کنند و کسانی که بر قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند» «لعن الله زوّارات القبور من النساء و المتخذین علیها المساجد و السرج».

ما می گوئیم: بر فرض که این روایت صحیح باشد، پیامبر ﷺ فرمود: «لعنت بر زنانی که بسیار زیارت قبر می کنند.» بنابراین اگر بسیار نباشد، مورد لعن نیستند و شما نمی توانید زنان را به طور کلی از زیارت قبور منع کنید.

ضمناً، این که نوشته اید «برای زنان زیارت هیچ قبری جایز نیست.» آیا این عبارت بر خلاف این روایت (که در آن «زوّارات» آمده) نیست؟ آیا این تحریف فرمایش پیامبر ﷺ نیست؟

نیز ما می گوئیم:

اولاً: این روایت ضعیف است و صحیح بخاری و صحیح مسلم که به گفته اهل تسنن صحیح ترین کتابها، بعد از قرآن کریم است، این روایت را نقل نکرده اند.

ثانیاً: در صحیح بخاری و مسلم روایاتی وجود دارد که زمان پیامبر اکرم ﷺ زنان به زیارت اهل قبور می رفته اند، در یکی از آن روایات است که عایشه می گوید: شبی رسول الله ﷺ به گمان این که من خواب رفته ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا خوانده و به منزل برگشت. [تا آن که می گوید:] به رسول خدا ﷺ گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟

فرمود: بگو «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون»^۱.

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.

در روایت دیگر است که :

رسول الله ﷺ عبور می کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می کند حضرت به آن زن فرمود «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است، و آن زن رسول خدا ﷺ را نمی شناخت. وقتی رسول الله ﷺ رفت به زن گفتند: این شخص رسول الله ﷺ بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ شما را نشناختم. حضرت فرمود: صبر نزد صدمه، اولی است، «انما الصبر عند الصدمة الاولى». (روایت را تلخیص کردم)^۱

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است. (کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶)

همچنین در کتابهای اهل تسنن است که:

فاطمه زهرا علیها السلام در زمان پدرش رسول الله ﷺ و بعد از آن حضرت، به زیارت قبر حضرت حمزه و شهدای احد می رفت و نماز و دعا می خواند و گریه می کرد.^۲ نیز نقل کرده اند که:

عایشه در مکه مکرمه قبر برادرش را زیارت می کرد.^۳

نیز مسلم از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: قبور را زیارت کنید، زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد؛ «زوروا القبور فانها تذكرو الموت»^۴ و این امر اختصاص به مردان ندارد، بلکه زنان نیز با زیارت قبور به یاد آخرت می افتند و متنبه می شوند، ان شاء الله.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارت القبور، ح ۱۲۸۳.

۲. السنن الکبری، تألیف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶. ۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ح ۹۷۶.

قابل توجه این که به خاطر ضعف روایتی که از رسول خدا ﷺ نقل کردند که فرمود: «لعن الله زوارات القبور» و با توجه به روایات دیگر که نقل کردم، میان بزرگان اهل تسنن اختلاف افتاده است.

در کتاب «الفقه على المذاهب الأربعة» است که :

حنبلی ها و شافعی ها گفته اند:

زیارت اهل قبور برای زنان مکروه است مطلقاً - چه سالمند باشند و چه جوان - مگر این که رفتنشان به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است.

حنفی ها و مالکی ها گفته اند:

برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، مستحب است و برای زنان جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است.^۱

از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی تسنن وجود دارد معلوم می شود آنان دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند.

ولی در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر این که بی صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر بین زن و مرد فرقی وجود ندارد.^۲

اما آنچه در آن جزوه، از پیامبر ﷺ نقل کرده اند که:

«رسول خدا ﷺ لعن کرد کسانی را که روی قبور مسجد بسازند و نماز بخوانند...

ما از آنان سؤال می کنیم:

۱. الفقه على المذاهب الاربعة ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة فی زیارة القبور».

۲. العروة الوثقی، المستحبات قبل الدفن و بعده، الخامس والثلاثون.

آیا می توان گفت: این روایت صحیح است. و حال این که خداوند متعال در قرآن فرموده است:

﴿لَتَتَّخِذَنَ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۱.

«ما بر روی قبور اصحاب کهف مسجد بنا می کنیم».

آیا در مسجد الحرام با وجود صدها قبر، نماز خوانده نمی شود؟ طبق گفته اهل تسنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از:

۱- حضرت اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر و دختران او که شوهر نرفته بودند^۲ و قبورشان در حجر اسماعیل است.

و لقد ذکر اکثر العلماء أن اسماعیل علیه السلام و امه هاجر مدفونان بالحجر کذا لک عذاری بنات اسماعیل، کما رواه الامام الازرقی.^۳

۲- حضرت نوح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام و قبور آنان بین زمزم و حجر است.
۳- نود و نه پیغمبر که قبورشان بین رکن و مقام، تا زمزم است.

«و عن عبدالرحمان بن سابط یقول: سمعت عبدالله بن خمره السلولی یقول: ما بین الرکن الی المقام الی زمزم قبر تسعة و تسعین نبیاً، جاؤوا حجاجاً فقبروا هناك».^۴

آیا در مسجد النبی قبر وجود ندارد؟ آیا عایشه سالهای بسیار در کنار قبور نماز نخواند و چراغ روشن نکرد؟

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. ازرقی در جلد دوم کتاب «اخبار مکه» (ص ۶۶) نقل کرده است که قبور دختران حضرت اسماعیل، در حجر اسماعیل است.

۳. به کتاب التاریخ القویم، لمکه و بیت الله الکریم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۲، ص ۵۸۰

مراجعه شود. ۴. کتاب: التاریخ القویم، ج ۲، ص ۵۷۹.

یادآوری: در آن جزوه روایاتی آورده است مبنی بر این که:

نماز در مسجد النبی بهتر از هزار نماز در غیر آن است بجز مسجد الحرام و یک نماز در مسجد الحرام بهتر از صد هزار نماز در غیر آن است.

ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام است که:

نماز در مسجد الحرام معادل یک میلیون نماز است و نماز در مسجد النبی معادل ده هزار نماز است.^۱

در صفحه ۱۶ و ۱۷ نوشته‌اند:

بعضی از زائران، کنار قبر پیامبر ﷺ صدایشان را بلند می‌کنند، یا خیلی در آنجا می‌ایستند و این اعمال جایز نیست، زیرا خداوند متعال امت را از این که صدایشان را بالاتر از صدای پیامبر ﷺ بلند کنند منع فرموده است و ترغیب کرده که در نزد آن حضرت صدایشان را آهسته کنند و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾.^۲

و دیگر این که:

در کنار قبر حضرتش ﷺ زیاد ایستادن و مکرر سلام کردن، منجر به شلوغ شدن و سرو صدای زیاد می‌شود و این امر مخالف آیات ذکر شده است و احترام آن همچنان که در حال حیات واجب است پس از وفات نیز واجب است.

ما می‌گوییم: اولاً: این آیه مربوط به حال حیات پیامبر ﷺ است و شما سنی‌ها که می‌گویید پیامبر زنده نیست، ثانیاً: آیا با این بلندگوها و صدا بلند کردن برای نماز بر جنازه‌ها بی‌احترامی و صدا بلند کردن نیست؟ همچنین اگر جمع شدن کنار قبر پیامبر ﷺ جایز نیست، چرا روبروی قبر پیامبر ﷺ که قبر ابوبکر و عمر

۱. وسائل، باب ۵۲، ابواب احکام المساجد، ح ۱۰ و العروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة، م ۴،

یستحب الصلاة فی المساجد... فالصلاة فی المسجد الحرام تعدل ألف ألف صلاة والصلاة فی مسجد

النبي ﷺ، تعدل عشرة آلاف. ۲. سوره حجرات، آیه ۲.

قرار گرفته است آن همه جمعیت می ایستند و حتی راه بسته می شود ولی متعرض نمی شوید و نمی گوئید جایز نیست؟
در صفحه ۲۲ نوشته اند:

سلام از راه دور

از دور روبه طرف قبر شریف ایستادن و سلام دادن و دعا خواندن بدعت است...
ما می گوئیم: پیامبر اکرم ﷺ عترت را مرجع دینی مسلمانان قرار داد و فرمود:
«إِيَّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱.

«ای مردم! من دو چیز گران قیمت در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و
دیگر عترت و اهل بیت، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند
لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا
بر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و عترت آن حضرت در ضمن روایات بسیار فرموده اند:

«اگر نمی توانید نزد قبر پیامبر ﷺ حاضر شوید و از نزدیک رسول خدا را
زیارت کنید، از دور، با توجه به قبر شریف آن حضرت سلام دهید و آن
حضرت را از راه دور زیارت کنید»^۲.

و این روایات دلالت دارند بر استحباب زیارت از راه دور و سلام بر آن بزرگوار،

۱. جامع احادیث الشيعة، مرحوم آية الله العظمى حاج آقا حسين بروجردي، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

۲. در این رابطه به وسائل الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۶۳ و ۴۵۲ مراجعه شود. و در جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۱۰۰ آمده است: «و يستحب زيارة النبي ﷺ و فاطمة ﷺ و الائمة ﷺ من بعد، بمعنى الايماء الى قبورهم بالسلام...» و بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۱.

در تمام حالات و هر چند بار در شبانه روز. خصوصاً بعد از نمازهای واجب. یکی از راویان، به نام «بزنطی» گوید:

به امام رضا علیه السلام گفتم: بعد از نمازهای واجب چگونه بر رسول خدا سلام کنم و صلوات بفرستم؟ آن حضرت فرمود: می‌گویی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَ عَبْدَتَهُ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

همچنین روایات بسیاری از جانب عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده که فرموده‌اند: «اگر نمی‌توانید نزد قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام حاضر شوید و از نزدیک آن بزرگواران را زیارت کنید، از دور، با توجه و با اشاره به قبور آنان سلام دهید و زیارت کنید»^۲.

بنابراین سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله از راه دور نه تنها بدعت و بدون دلیل نیست، بلکه مستحب است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد و باید به نویسندۀ آن جزوه گفت: چرا مطلبی که نمی‌دانی، می‌نویسی و می‌گویی؟ خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۳.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۰، ص ۱۸۱.

۲. وسائل الشیعه ج ۱۰، ص ۲۶۳ و ص ۴۵۲، و جواهر الکلام ج ۲۰، ص ۱۰۰.

۳. سوره اسراء / ۳۶.

یادآوری: این روایات دلالت دارند بر این که هرگاه در مسجد النبی از نزدیک شدن به قبر رسول خدا ﷺ معذور بودیم، می توانیم از فاصله دور زیارت و سلام دهیم. آری، علاوه بر آنچه نقل شد، همه مسلمانان و حتی وهابیها در هر جای جهان که هستند در تشهد نمازها به پیامبر اکرم ﷺ سلام می دهند و می گویند: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» و چنانچه سلام از راه دور جایز نیست و بدعت است، نباید در نمازهایشان سلام دهند.

در صفحه ۲۳ نوشته اند:

امام مالک رحمه الله علیه که تمام عمرش را در مسجد النبی به نشر علم و سنت مشغول بود از این عمل (سلام از راه دور) و امثال آن باز داشته است.

ما می گوییم: آیا حرف و فهم «امام مالک» مقدم است. یا حرف و فرموده اهل بیت؟ - که طبق حدیث ثقلین عدل و همسنگ قرآنند؟

یادآور می شوم که: حدیث ثقلین در کتابهای معتبر شیعه و سنی با سندهای بسیار آمده است.

در کتاب «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین»، تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القری، مکه مکرمه، در جلد اول صفحه ۴، حدیث ثقلین را با دو سند نقل کرده است. که در صفحه بعد عبارت او را آورده ام.

اکنون ما می پرسیم: با وجود چنین حدیثی آیا شرعاً جایز است فرموده عترت پیامبر اکرم ﷺ را نادیده گرفت و حرف مالک را دلیل قرار داد؟

علاوه بر این، طبق همان روایتی که در آن جزوه نقل کرده اند مبنی بر این که پیامبر ﷺ فرمود: «سنت من و خلفا را اخذ کنید و آنچه بعد پیدا می شود، بدعت است» این حرف و فهم مالک و حتی نقل و نوشتن آن نیز بدعت و ضلالت است، چون مالک از خلفا نبوده است و این مطلب را هم به عنوان سنت نقل نکرده بلکه برداشت و فهم خودش بوده است.

نصیحت به برادران اهل تسنن

همه مسلمانان قبول دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نجات و سعادت‌مند شدن امت، از همه انسانها دلسوزتر، کوشاتر و حریص‌تر بود.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

بر این اساس ابتدا باید توجه کنیم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه راهی پیشنهاد کرده و برای بعد از خودش چه کسی را مرجع دینی معرفی فرموده‌اند.

در این جزوه که بنابر اختصار است، تنها اعتراف و نوشته یکی از اساتید جامعه ام القرای مکه مکرمه را می‌آورم؛ و او آقای «محمد المنتصر الکتانی» استاد جامعه ام القرای مکه مکرمه، و از اهل تسنن و اساتید فقه مرکز اسلامی است و در مسائل فقه تحقیقات وسیعی کرده و در این راستا یک دوره فقه با نام «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین» نوشته است.^۲

اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه

به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین

در موسم حج ۱۴۲۵ هجری قمری، برابر ۱۳۸۳ هجری شمسی در مکه معظمه به یک دوره کتاب نه جزئی در شش جلد دست یافتم به نام «مُعْجَمُ فِقْهِ السَّلَفِ عِترَةً وَ صَحَابَةً وَ تَابِعِينَ» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القرى، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری،

۱. سورة توبه، آیه ۱۲۸.

۲. این دوره فقه، در نه جزء است و در شش جلد جمع آوری شده و آنرا «جامعه ام القرى» مکه مکرمه چاپ و منتشر کرده است.

در («جامعة ام القرى» المركز العالمى للتعليم الاسلامى - مكة المكرمة) چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روى تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه و تابعين» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعريف «فقه عترت» و امتياز آن از فقه صحابه و تابعين پرداخته و نوشته است:

فقه عترت

فقه عترت، غير از فقه صحابه و تابعين است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شير دادن و از شير گرفتن و دوران سرپرستى و تربيت اطفال، چه پسر يا دختر و تعليم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ مى باشد و قضايای آن انگشت شمار است. (روايات آن حضرت بسيار كم است.)

فقه اميرالمؤمنين على بن ابيطالب [عليه السلام] است و فقه آن حضرت ممكن است در يك كتاب بزرگ جمع آورى شود، و فقه اميرالمؤمنين الحسن بن على و امام حسين بن على [عليه السلام]^۱ و محمد بن حنفيه فرزند على بن ابيطالب [عليه السلام] و عبدالله نوه حسن بن على [عليه السلام] و امام زين العابدين فرزند حسين بن على و امام محمد باقر فرزند زين العابدين و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر [عليه السلام] و عبدالله فرزند محمد بن حنفيه و حسن فرزند محمد حنفيه، رضى الله عنهم اجمعين.

صاحب كتاب مزبور نام ساير ائمه [عليه السلام] را نياورده است و سپس نوشته است: دست يابى به فقه عترت، دست يابى به علم و هدايت است.

۱. از نظر شيعيان لقب «اميرالمؤمنين» مخصوص حضرت على [عليه السلام] است.

دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.
دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است
تا داخل شدن در بهشت.

و الظَّفَرُ بِنَفْسِهِ الْعِثْرَةُ ظَفَرٌ بِالْعِلْمِ وَالْهُدَى، وَالْأَمَانُ مِنَ الضَّلَالِ، وَبِكِتَابِ
اللَّهِ مُقْتَرِنًا بِالْهُدَايَةِ وَالْأَمَانِ حَتَّى دُخُولِ الْجَنَّةِ.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب خود به حدیث ثقلین استدلال
کرده و نوشته است:

وَقَدْ خَطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حَجَّةِ
الْوِدَاعِ بِعَرَفَةَ - فِي مَائَةِ أَلْفٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَوْ يَزِيدُونَ - قَالَ جَابِرٌ: رَأَيْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوِدَاعِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ
هُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ
أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي آلَ بَيْتِي، وَقَالَ إِنْ أَرَقَمَ: قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مُمْدُودٌ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى
الْحَوْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم^۱ در حجة الوداع، در صحرای
عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، درباره مطلب مزبور
خطابه ایراد کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در
حجة الوداع، در حالی که بر شتر قصوا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود:

۱. مؤلف آن کتاب در عبارات این قسمت، صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته است.

من در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید، [و آن] کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جوید، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم، اهل بیت، که هرگز این دوازدهم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن ابیطالب علیه السلام زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره، ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمان.

این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتابهایشان آورده‌اند.

مؤلف آن کتاب، پس از تعریف فقه عترت^۱ و دلیل و ارزش و اهمیت آن به تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولی هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیت فقه آنها از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که:

۱. ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده‌اند صحیح است و الا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن علیه السلام نمی‌شود.

رسول خدا ﷺ به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.^۱

اکنون ای برادر مسلمان! ای سنی معتقد به سنت! این سنت است که استاد مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه بررسی و تبیین کرده است، آیا در این عصر و زمان برای شما حجت و دلیلی بهتر و گویاتر از این می شود؟ پس بیا و در مسائل اعتقادی، عملی و عبادی، و اخلاقی متمسک شو به کتاب خدا و عترت پیامبر اکرم ﷺ و مطمئن باش با پیروی از آنها سعادت دنیا و آخرت را به دست می آوری و از مهالک نجات خواهی یافت. ان شاء الله تعالی.

﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۲

۱. از مجموع آنچه که بطور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل شد نکات ذیل به دست می آید:

۱- فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.

۲- فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.

۳- فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.

۴- مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السلام می باشند.

۵- پذیرفته و نقل کرده اند که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».

۶- سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می شوند و در «مرکز فقه جهانی ام القرى» حق را می گویند و تدریس می کنند و می نویسند و با صراحت اعتراف می نمایند که دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.

یادآور می شوم که جلد اول این کتابها با روایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم - جزء هشتم - به روایات مربوط به حدود و تعزیرات پایان یافته است و در جزء نهم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند پرداخته است.

۲. سوره مطففین، آیه ۲۶.

پرسش در باره امام زمان علیه السلام و پاسخ ما

از روی تعجب سؤال می‌کنند: امام برای هدایت مردم است، و امام زمان که غایب است، چگونه مردم را هدایت کند؟ چه مصلحتی در وجود و غیبت او هست؟ چرا با وجود آن همه شیعه، ظاهر نمی‌شود؟ به علاوه، مگر ممکن است شخصی متجاوز از هزار سال عمر کند؟

پاسخ: در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر مهم و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿وَمَا قَتْلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾^۱؛ «و قطعاً او را (حضرت عیسی علیه السلام) را) نکشتند! بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» روایات بسیاری از صحیح بخاری و مسلم نقل کرده است مبنی بر این که قوم یهود، خانه حضرت عیسی علیه السلام را محاصره کردند و به قصد کشتن آن حضرت به خانه او ریختند ولی خداوند او را حفظ کرد و به آسمان بالا برد....^۲

و در همان تفسیر، در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۳؛ «و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش (پیش از مرگ حضرت عیسی) به او ایمان می‌آورد.» گفته است: حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل و فرود می‌آید و همه اهل کتاب به او ایمان می‌آورند.

و روایات فراوانی از بخاری و مسلم درباره زنده بودن و نزول حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیه السلام نقل کرده است.^۴

۱. سورة نساء، آیه ۱۵۸.

۲ و ۴. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ، دارالسلام، الرياض، ص ۳۳۷، و ص ۳۳۸.

۳. سورة نساء، آیه ۱۵۹.

یک نفر یهودی به یک نفر سنی گفته بود: این مطالب که شما در باره زنده بودن عیسی علیه السلام و آمدن او در آخرالزمان می‌گویید دروغ است و ساخته و پرداخته مسلمانان است. زیرا پیامبران الهی برای هدایت مردم هستند و باید میان مردم باشند نه این که در آسمان و دور از دید مردم زندگی کنند، و اگر آن زمان قوم یهود خواستند حضرت عیسی علیه السلام را بکشند، برای این بود که یاور نداشت ولی الآن که در دنیا آن همه مسیحی وجود دارد و با آن همه قدرت تسلیحاتی که در اختیارشان هست چه کسی می‌تواند متعرض حضرت عیسی مسیح علیه السلام شود، پس چرا از آسمان فرود نمی‌آید؟ گذشته از این‌ها پیامبر خدا که نباید بترسد، و اشکال مهم‌تر طول عمر است، و مگر انسان چند سال می‌تواند زنده باشد؟

سنی پاسخ داده بود که این مطلب در کتاب آسمانی ما آمده و پیامبر ما صلی الله علیه و آله به این مطلب خبر داده است و خداوند مصالح عالم خلقت را می‌داند و قادر است انسان را صدها سال زنده بدارد.

ما نیز به اهل سنت همان پاسخ را در باره وجود و مصلحت و طول عمر امام زمان علیه السلام می‌دهیم، با این تفاوت که امام زمان علیه السلام متجاوز از هزار سال است که زنده است، در حالی که حضرت عیسی علیه السلام متجاوز از دو هزار سال است که زنده است (۲۰۰۷ میلادی) بنابراین، پاسخ آن یهودی و این سنی در دو جمله است که خدا عالم به مصالح و قادر و توانا بر هر چیز است.

خدایی کین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

اما اینکه چرا امام زمان علیه السلام در میان مردم حاضر نمی‌شود؟ پاسخ آن به طور خلاصه در بیان شیخ الطایفه، خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله است.

وجود امام لطف الهی است

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله فرموده است: «وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَ عَدَمُهُ مِثْلٌ»^۱ وجود و مقام ولایت و امامت لطف و عنایت خداوند به بندگان است و تصرف آن حضرت در عالم وجود، لطف دیگر است و غیبت و تصرف نکردنش به خاطر عدم لیاقت ما مسلمانان است، زیرا بین پیشوا و پیرو، بین امام و مأموم، تناسب لازم است، تا زمانی که مردم شایسته چنان حاکمی نباشند تناسب وجود ندارد.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

۱. لطف: هرگاه لطف به خدا نسبت داده شود و مثلاً بگوییم فلان چیز لطف خدا است، به این معنا است که خدا آن چیز را آفریده و وسیله استفاده بنده خود قرار داده است. لطف خدا به بنده، آفرینش و به وجود آوردن او است، اعطای قدرت، عقل، قوای ظاهر و باطن، اعضاء و جوارح و تمام لوازم زنده ماندن و زندگی کردن و ادامه حیات او است. «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى». لطف خدا به بندگان، ارسال رُسل و انزال کتب و تعیین و نصب امام معصوم برای هدایت مردم است. لطف در عرف متکلمین چیزی است که انسان را به اطاعت خدا نزدیک و او را از گناه دور می‌کند، «الْأَلْفُ هُوَ مَا يُقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَى الطَّاعَةِ وَيُبْعِدُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» (باب حادی عشر، مبحث العدل و مجمع البحرین: لطف).

«وُجُودُهُ لُطْفٌ» وجود امام زمان علیه السلام و اعطای مقام امامت و ولایت کلیه به آن حضرت، و آن بزرگوار را هادی و وسیله توجه مردم به خدا قرار دادن، از الطاف بزرگ خداوند است. که هر کس از هدایت آن حضرت مهتدی شود و اطاعت خدا کند و از گناه پرهیز نماید که در این صورت قهراً برایش تقرب الی الله حاصل شود.

«وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ» دخل و تصرف امام علیه السلام در امور مردم و حضورش در جامعه و رهبری کردن آن بزرگوار، لطف دیگر خداوند به بندگان است.

«وَ عَدَمُهُ مِثْلٌ» دخل و تصرف نکردن امام زمان علیه السلام و حاضر نشدن آن حضرت در میان مردم، و عدم رهبری ظاهری و آشکار آن بزرگوار، به طور مستقیم و بلاواسطه، از عدم قابلیت ما است.

مناظرات در مکه مکرمه و مدینه منوره

مقدمه

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ:
﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد
کیست؟ و بگوید: من از تسلیم‌شدگانم.

پیگیری‌های مداوم شیعه در اثبات حقوق حق‌اهل بیت عصمت و طهارت
صلوات‌الله‌علیهم و تبلیغات دامنه‌دار آنان راجع به حقانیت شیعه در فرصت‌های
مناسب، از مسلمات تاریخ است، منتهی گاهی استقلال بدست آورده و زمانی با
شکست ظاهری مواجه می‌شدند.

مردان بزرگ شیعه، بجرم تبلیغ و حق‌گویی، تحت فشارها و شکنجه‌های
طاقت‌فرسا قرار می‌گرفتند و گاهی در حال سخن گفتن دستگیر شده به پای
چوبه دار و یا به زندان و یا به تبعیدگاه رانده می‌شدند؛ با این حال روز به روز بر

تعداد آنان افزوده شد و دامنه تبلیغات و گفتگوهایشان در فرصت‌های مناسب رو به ازدیاد بود.

ابوذر در همین راه به وضع فجیع و ناگواری به شام و سپس به ربه تبعید شد. صعصعه و مالک اشتر به همین جرم به شام و یمن تبعید شدند.

عمار یاسر به خاطر حق‌گویی در اثر شکنجه غش کرد.

حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سعید بن جبیر و قنبر غلام با وفای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت علاقه به آن حضرت و حمایت از مقام ولایت کشته شدند.

به طور فشرده تاریخ نشان می‌دهد که شیعیان مبرز، هیچ‌گاه فرصت را از دست نداده با دلیل و برهان، بوسیله قلم و بیان، از حق و حقانیت حمایت کردند. ما هم به نوبه خود در زمان و مکان مناسب باید همان برنامه را پیش گرفته؛ حتی المقدور انجام وظیفه کنیم و از خداوند متعال بخواهیم که ما را در این طریق موفق بدارد، ما را به تبلیغ و ارائه حق مؤید دارد و ما را به این وظیفه مهم الهی آشنا فرماید و باید گفت تاریخ ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگ آنان که همیشه تحت نظر، زندان، در میدان‌های نبرد و یا در تبعیدگاه‌ها به سر برده و سرانجام هر یک به نحوی کشته شدند، بزرگترین دلیل لزوم راهنمایی و هدایت می‌باشد و کمترین اثرش آن است که مخالفین، مصداق این آیه مبارکه قرار می‌گیرند: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱؛ «تا هلاک شوند، از روی دلیل و برهان هلاک شود».

در صورتی که عملاً ثابت شده که مخالفین شیعه و آنان که از عقاید و برنامه‌های شیعه اطلاعی نداشته‌اند با شنیدن حقایق و عقاید این فرقه ناجیه، دست از عداوت کشیده و بسیاری اوقات به درستی و صحت عقائد و اعمال

شیعیان اعتراف نموده‌اند بعلاوه جمعی از آنان به مذهب حقه جعفری گرویده‌اند.

این جانب در سال (۱۳۵۰ ش) به سفر حج مشرف شدم و در مدینه منوره و مکه معظمه با بسیاری از برادران مسلمان تماس گرفته صحبت کردم. مطالبی مطرح شد و نتیجه‌های مثبتی گرفتم.

پس از مراجعت به تشویق جمعی از بزرگان، و اساتید معظم خود، بر آن شدم که عمده مناظراتم را گردآوری و در اختیار همگان قرار دهم تا معلوم شود که دلیل و برهان و تبلیغ و سخن، چگونه طرف را تسلیم و او را از تهمت زدن و بدبینی باز می‌دارد؛ بعلاوه این نوشته باعث شود که زائران خانه خدا اگر به زبان عربی آشنا هستند قبل از حرکت، طریق استدلال و صحبت با آنان را فرا گیرند و به این وسیله توجه کنند که از چه راه وارد بحث شوند و چه نکته‌های قابل توجه را که آنان نمی‌توانند منکر شوند و از مسلمات است بیان نمایند.

خصوصاً که یکی از فواید حج و علل تشریع آن همین موضوع است و در وسائل، ج ۸، ص ۸، روایاتی در این زمینه وارد شده که قسمتی از آنها را در کتاب «اسرار حج»^۱ یادآور شدم.

همچنین در سالهای بعد که مشرف بودم مناظراتی داشتم که چند مورد آن را نیز در ادامه آوردم.

این مناظرات، چند مرتبه چاپ شده و اخیراً خواستند تجدید چاپ شود که انجام گرفت.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

۱. اخیراً کتاب «اسرار حج» با اضافاتی به نام «مشعل زائر» چاپ و منتشر شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۱

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوید تا اعمالتان را
برای شما اصلاح کند و گناهتان را ببامرزد و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت
کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

﴿فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾^۲
هر که هدایت یافت تنها به نفع خود هدایت می یابد، و هر که گمراه گردد، فقط به
زیان خود گمراه می شود.

۱ ابتدا به مدینه مشرف شدیم و در آنجا وارد یکی از فروشگاه های مقابل
باب جبرئیل شدم^۳ (اسم یکی از درب های مسجد النبی ﷺ باب جبرئیل است)
شخصی حدود ۳۵ ساله در گوشه مغازه نشسته بود. مختصری صحبت کردم.

۲. سورة یونس / ۱۰۸.

۱. سورة احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

۳. در آن زمان، اطراف مسجد النبی بازار و مغازه بود.

سؤال کرد: اهل کدام کشوری؟

گفتم: ایرانی هستم. گفت: جعفری هستی؟

گفتم: آری و افتخار ما همین است. گفت: چطور؟

گفتم: برای اینکه از قرآن و عترت پیامبر ﷺ پیروی می‌کنیم و به حدیث، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» تمسک کرده‌ایم.

بعد گفتم: اگر پیامبر اکرم ﷺ روز قیامت از ما سؤال کند که دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ ما جعفری‌ها می‌گوییم: از قرآن و عترت، چون خودت فرمودی: هر کس به این دو تمسک کند هرگز گمراه نمی‌شود و اهل نجات است. اما اگر از شما سؤال کند که دستور دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ شما چه جواب می‌دهید؟ می‌گویید عترت را رها کرده به قول این و آن عمل کردیم؟

پاسخ این مطلب را نداد و به اصطلاح خواست نقطه ضعف از ما بگیرد، لذا گفت: شما جعفری‌ها نسبت به برخی خلفا بی‌اعتنا هستید و حال اینکه باید دوست و علاقمند به آنان باشید.

گفتم: مسلمان چگونه ظالم را دوست داشته باشد و به او علاقه ورزد و حال اینکه خدا فرموده است:

﴿وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^۱

به ظالم تکیه نکنید که آتش شما را فرا می‌گیرد.

و چگونه می‌توان ظالم را خلیفه پیغمبر ﷺ خواند با اینکه خدا فرموده است:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲

پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد.

گفت: آنها چه ظلمی کرده‌اند و گناهشان چیست؟

گفتم: ظلم بالاتر از اینکه خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غصب کردند و وصیت نمودند که ما را در حجره آن حضرت که ملک شخصی وی بود؛ دفن کنید و حال اینکه خداوند در قرآن مجید صریحاً از این عمل نهی کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾^۱

ای گروه مؤمنان بدون اذن داخل خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشوید.

و آیا کسی گفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسی اذن داد؟ یا اینکه آنان تصرف غاصبانه و ظالمانه کردند؟

گفت: این آیه در این باب نازل نشده است. شأن نزول آن این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفر از اصحاب را مهمان کرد. همین که سفره پهن شد یک عده بدون دعوت و اذن وارد خانه آن حضرت شدند و سر سفره نشستند. گفتم: قبول کردم، اما با قطع نظر از این آیه، آیا از نظر اسلام داخل شدن در خانه غیر بدون اذن جایز است؟

گفت: خیر.

گفتم: پس اینها غصب کردند و در ملک غیر تصرف نمودند، آن هم ظلم است و خدا در قرآن از ظلم و ظالم مذمت کرده است.

گفت: این که آنها وصیت کردند ما را در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن کنید از اسرار است و ما نمی‌توانیم به سرّ این وصیت پی ببریم و نباید دخالت کنیم.

گفتم: اولاً اسلام سرّ ندارد، ثانیاً اگر بگوییم تصرف آنها در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اسرار است و نباید حرف زد پس هر کس ظلم و تعدی کند و در مال

مردم تصرف نماید و بگوید سرّ است، آیا این حرف درست است و چنین چیزی می‌شود؟

گفت: خلاصه ما نمی‌دانیم و آن روز نبوده‌ایم تا سرّ این وصیت و تصرف را بدانیم پس چه بهتر که حرفش را هم ننزیم.

گفتم: قبول کردم که این مطلب از اسرار است اما نارضایتی فاطمه علیها السلام را از خلیفه اول چه بگوییم و اسم این عمل را چه بگذاریم؟ این را که نمی‌توانیم سرّ بخوانیم، چون آشکارا و بدیهی است.

گفت: از کجا معلوم که فاطمه از آنان ناراضی بوده است؟

گفتم: در کتب صحاح خودتان آمده است که فاطمه علیها السلام در حالی که از خلیفه اول غضبناک بود دنیا را وداع گفت.^۱

گفت: چنین حدیثی در کتب ما نیست.

گفتم: اکنون که من کتاب در اختیار ندارم تا مدرک آنرا ارائه دهم اما دلیل و مدرک زنده و حاضر و در مقابل چشمتان به شما ارائه می‌دهم و آن مخفی بودن قبر حضرت زهرا علیها السلام است و علتش هم همان است که از آنها ناراضی بود و نخواست بر جنازه‌اش حاضر شوند و نماز بخوانند.

لذا وصیت کرد احدی از آنان که به او ظلم کردند در تشییع و نماز بر جنازه‌اش حاضر نشوند و شبانه دفنش کنند و مخفیانه به خاکش بسپارند^۲ و چقدر ناراحت

۱. صحیح بخاری در باب غزوة خیبر ج ۶ ص ۱۹۶ از عایشه نقل می‌کند که فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد. (روایت را در صفحه ۳۶۸ همین کتاب آورده‌ام).

و در صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۲ و مستند احمد ج ۱ ص ۹۰۶ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲ و منابع دیگر این حدیث نقل شده است. (الغدیر ج ۷ ص ۲۲۷) ۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

بوده که چنین وصیتی نموده است و از این وصیت معلوم می‌شود که آنان دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را سخت رنجانده‌اند و آزارش کرده‌اند و پر واضح است که اذیت و آزار فاطمه علیها السلام اذیت و آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چون خود آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.^۱

فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.

گفت: قبر فاطمه علیها السلام مخفی نیست. قبر او در قبرستان بقیع است.

گفتم: اگر قبر آن حضرت در بقیع است پس این قبر که داخل مسجد است، قبر چه کسی است؟ و آیا این قبر دروغ است؟ - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ساختمان مستطیلی وجود دارد که یک قسمت آن حجره و مدفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک قسمتش حجره حضرت زهرا علیها السلام است و داخل حجره حضرت زهرا یک قبر به ارتفاع یک متر ساخته شده و بالای آن قبر به خط درشت نوشته است: «هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» - بنده نگاه کردم و این عبارت را خوانده در ذهنم بود تا اینجا به کار بردم - به او گفتم: این قبر و این نوشته چیست؟ و اگر قبر در بقیع است این صورت قبر و علامت را چرا گذاشته‌اید؟

گفت: قبر آن حضرت در بقیع است و این نوشته غلط است.

گفتم: این صورت قبر و این نوشته که از شیعیان نیست و شما سنی‌ها این ساختمان‌ها و این بنا را سر پا کرده‌اید و نوشته‌ها مال شما است. چرا انصاف نمی‌دهی و واضحات را هم منکر می‌شوی؟

گفت: این نوشته‌ها را دولت قبل نوشته است و ما قبول نداریم.

۱. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة علیها الصلاة والسلام،

گفتم: بالاخره دولت قبل هم سنی بوده و چون احتمال می‌داده‌اند که قبر آن حضرت اینجا باشد لذا نوشته‌اند. سپس گفتم: از این هم می‌گذریم. بگو چرا فاطمه علیها السلام محسنش را سقط کرد و سبب آن چه بود؟ بگو قبر محسنش کجا است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ البته این جملات را با حال حزن و تأثر می‌گفتم و خلاصه با بیان تأثرآور گفتم: آری ما شیعیان در این حوادث فکر می‌کنیم و می‌گوییم چه شد که فاطمه علیها السلام سقط جنین کرد؟ چه شد که قبر بچه‌اش نامعلوم است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ و به چه علت قبرش مخفی است؟ و برای این مصیبت‌ها گریه می‌کنیم و نمی‌توانیم گریه نکنیم. گفت: ما که در آن زمان نبوده‌ایم تا علت این حوادث را بدانیم و درباره آنها قضاوت کنیم.

گفتم: چرا فدکش را غصب کردند و کارگرویش را از آن بیرون نمودند؟ گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما انبیا چیزی از مال دنیا ارث نمی‌گذاریم و هر چه گذاشتیم صدقه است.

گفتم: این حدیث دروغ است چون بر خلاف قرآن مجید است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف قرآن چیزی نمی‌گوید، در قرآن آمده که: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^۱ سلیمان از داود علیه السلام ارث برد.

و نیز از قول حضرت زکریا نقل کرده است که گفت:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۲

خدایا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.

و همین که این حدیث را که تو از قول رسول خدا ﷺ خواندی، به قرآن عرضه کردیم و خلافتش را در آن یافتیم یقین می‌کنیم که ساختگی است و ارزش ندارد. گفت: این آیات مربوط به مال دنیا نیست بلکه مربوط به مقام نبوت است، که پیامبران الهی از خداوند خواستند که رسالت را در فرزندانمان قرار دهد.

گفتم: اولاً اگر این حدیث صحیح است، چطور ابوبکر و عمر گفتند ما را در حجره پیامبر ﷺ دفن کنید، مگر به گفته خودشان، حجره پیامبر صدقه نبود؟ مگر خدا نفرموده است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾؛ «صدقات فقط مال فقرا است.» مگر محل دفن نباید مباح باشد؟ و یا اینکه برخلاف قرآن عمل کردند؟ ثانیاً: فاطمه علیها السلام به این آیات تمسک کرده و فرموده است: فدک مال من است و پر واضح است که معنای قرآن را دختر رسول خدا ﷺ بهتر از سایرین می‌دانسته است. ثالثاً اگر فدک مال فاطمه علیها السلام نبود چرا پس از چند سال عمر بن عبدالعزیز آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند؟ رابعاً اگر چنین حدیثی از پیامبر ﷺ بود بطور حتم فاطمه علیها السلام ادعای فدک را نمی‌کرد و البته که فاطمه علیها السلام در عمل به فرمایش پدر بزرگوارش بیش از دیگران اهتمام داشت. و اگر بگویید او از این حدیث آگاه نبود. می‌گوییم چگونه او که اهل بیت رسول الله ﷺ است و این حدیث مربوط به او می‌باشد از این حدیث خبر نداشته و حضرت رسول ﷺ برای او نفرموده و به علی علیهما السلام خبر نداده و او هم نشنیده است اما دیگران که اجنبی بوده‌اند شنیدند و عمل کردند؟ گفت: من این حرفها را نمی‌دانم. فقط می‌دانم که هر کس اصحاب پیامبر ﷺ را لعن کند کافر است و شما شیعیان به برخی از زنان پیامبر ﷺ و معاویه بد می‌گویید. گفتم: از انصاف خارج نشو. ما هر چه می‌گوییم از روی دلیل و برهان و فکر می‌گوییم. اگر جواب ما را دادید البته با شما هم عقیده می‌شویم و الا محال است که حقایق و واضحات را نادیده بگیریم و کورکورانه دنبال شما بیایم. حال بگو

بدانم چرا عایشه خانه خود را رها کرد و به بصره رفت و چرا بر خلاف صریح قرآن عمل کرد و به چه حسابی با خلیفه رسول الله ﷺ جنگ کرد؟ و خلاصه در آن سفری که عایشه به بصره رفت دو گناه بزرگ مرتکب شد: اول اینکه آیه شریفه، ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ (سوره احزاب/ ۳۱) و آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...﴾ (سوره احزاب/ ۳۲) را نادیده گرفت و از چنین آیه صریحی چشم پوشی نمود. دوم اینکه با حضرت امیرالشیعین جنگ کرد و جنگ با علی علیه السلام، جنگ با پیامبر اکرم ﷺ است چون خود پیامبر ﷺ فرمود:

يَا عَلِيُّ سِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبُكَ حَرْبِي.^۱

یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من است.

بنابراین عایشه در واقع با رسول خدا ﷺ جنگ کرده و جنگ با آن حضرت جنگ با خدا و محکوم است.

گفت: درست است که عایشه از خانه خارج شد و به قصد جنگ با علی علیه السلام به سوی بصره رفت ولی در بین راه همین که به حوآب رسید و سگهای آن محل جلوش رفته پارس کردند. کلام پیامبر ﷺ یادش آمد و توبه کرد.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی) ج ۴، ص ۵۲۰.

۲. ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر ﷺ در حالی که تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما سوار بر شتر قوی پیکر می شود و سگهای حوآب (محلّی است معروف) جلو راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند. همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند بطوری که بعضی از شترها رم نمودند. یکی از اطرافیان عایشه گفت: وه که سگ های حوآب چقدر زیاد و چه اندازه پارس کننده اند. عایشه وقتی این جمله را شنید بیاد کلام پیامبر ﷺ افتاد و زمام شتر را برگردانید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: یکی از شما سوار شتر می شوید. و خلاصه حدیث پیامبر ﷺ را بیان کرد.

گفتم: اگر توبه کرد چرا از همان محل برنگشت؟ و چرا تا پایان جنگ ایستادگی نمود؟ و بعلاوه اگر توبه کرد پس چرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام به او رسید خوشنود شد و شادی کرد و سجده شکر بجا آورد!^۱ و نیز اگر توبه کرد پس چرا سوار قاطر شد و از دفن سبط اکبر حسن بن علی علیه السلام در حجره جدش پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمود؟^۲ و خلاصه مخالفتش با قرآن و جنگش با امام زمان خود حضرت امیر علیه السلام قطعی است ولی توبه اش بر ما ثابت نشده و بلکه اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده و یا توبه را شکسته است.

دیگر اینکه اگر بنا بود تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خوب باشند و نافرمانی نکنند، نزول آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ لغو و بی مورد بود و ما از این آیه می فهمیم که

→ همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی علیه السلام کاری از پیش نخواهند برد لذا یکی از آنها به عایشه گفت: این محل حوآب نیست و از حوآب گذشتیم.

عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا که اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و تماماً شهادت دادند که این محل حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره حرکت کرد (النص والاجتهاد مرحوم سید شرف الدین قدس سره).

۱. به صفحه ۵۷۳ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

۲. النص والاجتهاد، ص ۳۳۳، از مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی مروانی داستان سوار شدن قاطر و منع از دفن امام حسن علیه السلام را نقل کرده است و نیز از مسعودی نقل نموده که: وقتی عایشه سوار قاطر شد قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد او رفت و گفت ای عمه هنوز سرهایمان را از خونهای جنگ جمل نشسته ایم آیا می خواهی گفته شود روز قاطر شهباء؟ و نیز داستان سجده کردن عایشه را در همین کتاب نقل کرده است و در شب های پیشاور، ص ۷۳۳ آمده است که سبط بن جوزی در تذکره خواص الائمه، ص ۱۲۲ و مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۳۶ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل کرده اند که: وقتی جنازه امام حسن علیه السلام را حرکت دادند عایشه سوار قاطر شد و با گروهی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه گرفتند و گفتند نمی گذاریم سبط اکبر را پهلوی جدش علیه السلام دفن کنید.

خداوند در زمان پیامبر ﷺ عمل آینده عایشه را گوش زد کرده و برای اتمام حجت، آن آیه را نازل فرموده است و صریحاً ابلاغ داشته که زنان پیغمبر نباید از منزل خارج شوند و تمام نظر، از این آیه مبارکه عایشه بوده است چون سایر زنان آن حضرت طغیان و سرکشی نداشته‌اند و ما می‌گوییم این آیه نازل شد تا دنیا طلبان نتوانند از مقام زنان پیامبر ﷺ بهره‌گیری کنند و آنان را آلت دست قرار دهند و به عنوان حمایت از همسر پیامبر ﷺ ام‌المؤمنین دختر خلیفه رسول الله ﷺ مردم ساده و عوام را فریب داده و جنگ با علی علیه السلام را سرپا کنند. اما عایشه فریب خورد و حرف طلحه و زبیر را شنید و روی غرض ورزیهای شخصی به جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقدام کرد.

اما اینکه گفتی معاویه را لعن می‌کنیم و به عقیده شما لعن او موجب کفر است و لابد می‌خواهی بگویی ما کافریم. ما می‌بینیم معاویه در صفین با حضرت امیر جنگ کرد و طبق گفته رسول خدا ﷺ جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ است و روشن است که جنگ با رسول خدا کفر خواهد بود و کافر مستحق لعن و ناسزا می‌باشد.

گفت: معاویه بر سر خلافت با علی علیه السلام جنگ کرد و به اصطلاح دو پادشاه با هم جنگ کرده‌اند و این چه ربطی به این حرفها دارد؟

گفتم: اگر علی علیه السلام در صفین به معاویه دست می‌یافت او را می‌کشت یا نه؟
گفت: آری، او را می‌کشت.

گفتم: آیا علی علیه السلام مسلمان را می‌کشت؟

گفت: خیر.

گفتم: پس معلوم می‌شود که معاویه مسلمان نبوده که اگر علی علیه السلام به او دست می‌یافت او را می‌کشت و شما خودت اقرار داری که معاویه مسلمان نبوده است. ولی به زبان نمی‌آوری.

گفت: من اینها را نمی‌دانم و نبوده‌ایم که بفهمیم فعلاً نباید به آنها بد بگوییم.
گفتم: اگر تو در آن زمان زندگی می‌کردی و در صفین حاضر بودی، در لشکر
علی علیه السلام جا می‌گرفتی و یا در لشکر معاویه و با علی می‌جنگیدی؟
گفت: حال که نبوده‌ام.

گفتم: از تمام این حرفها گذشتم.

این که گفتی هر کس معاویه را لعن کند کافر است چون او از اصحاب
پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، این به چه دلیل است و چه کسی گفته که لعن اصحاب آن
حضرت سبب کفر است؟

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که اصحابم را دوست داشته باشید و هر کس به آنها بد
بگوید و لعنشان کند کافر است.

گفتم: اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله کجا چنین مطلبی را فرموده و در چه کتابی آمده و چه
کسی آن را نقل کرده است؟ ثانیاً: طبق این روایت که تو نقل کردی باید بگویی:
اولین کافر معاویه است، چون علاوه بر اینکه خودش حضرت امیر علیه السلام را لعن
می‌کرد، مردم را هم به لعن و سب آن حضرت واداشت و سال‌های زیادی به
دستور او بر سر منبرها علی علیه السلام را لعن کردند؛ و خلاصه اگر لعن اصحاب
پیامبر صلی الله علیه و آله موجب کفر است جنگ با آنان نیز موجب کفر است و معاویه هم با
علی علیه السلام که از اصحاب خاص و از خلفای حتمی پیامبر صلی الله علیه و آله بود جنگ کرد و هم
آن حضرت را لعن نمود و فرق بین ما و معاویه چیست؟ اگر ما با لعن معاویه کافر
می‌شویم معاویه با لعن و جنگ با علی علیه السلام بطور حتم کافر شد، بلکه باید گفت
معاویه اکفر کفار است. چون او در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و ما پس از حدود
هزار و چهار صد سال زندگی می‌کنیم. او شاید سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره
علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و ما نه از آن حضرت درباره معاویه سفارشی
شنیدیم و نه کسی برایمان نقل کرده است. بعلاوه ما شیعه‌ها لعن بعضی از

اصحاب را از معاویه یاد گرفتیم و اگر او در آن زمان به اصحابی همچون علی ع که یک لحظه کفر و شرک اختیار نکرده لعن ننموده بود ما جرأت نمی‌کردیم به اصحاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله لعن کنیم هر چند مدتی از عمرشان را هم به کفر و شرک گذرانده باشند. و خلاصه استاد ما در این عمل معاویه است و اگر در لعن برخی افراد گناهی باشد همه‌اش بگردن معاویه است.

گفت: نه ما حق نداریم آنها را لعن کنیم و معاویه که لعن کرد اجتهاد کرد و اشتباه در اجتهاد گناهی نیست.

گفتم: ما هم در لعن به معاویه اجتهاد کرده‌ایم و وقتی اعمال و رفتار آنان را بررسی کرده و بر خلاف اصول مسلم اسلام می‌بینیم، می‌گوییم لعن آنها و هر کس مانند آنان باشد جایز است. بنابراین ما نیز گناهی نداریم و کافر نیستیم. بحث که به اینجا رسید از این شاخه به شاخه دیگر پرید ولی چون بحث طولانی شده بود خدا حافظی کرده و رفتم.

البته این بحث حدود یک ساعت طول کشید و این شخص تعصب زیاد بکار نبرد و اطلاعات مذهبی او نسبتاً خوب بود و بنده تأسف خوردم که چرا کتاب «المراجعات» را همراه نبردم و اگر یک جلد از آن کتاب را همراه می‌داشتم و به این شخص می‌دادم نه تنها خودش شیعه می‌شد بلکه مبلغ شیعیان می‌شد. چون استعداد و آمادگی پذیرش حق را دارا بود. و در ضمن با این بحث قسمتی از مسلّمات آنان روشن گشت و معلوم شد که باید از مسلّمات خودشان گرفت و با آنان بحث کرد.

۲ یک نفر از آنها گفت: چرا شما شیعیان مرتب در نماز جماعت حاضر

نمی‌شوید و بعضی از شما هم آهسته نماز می‌خوانید و اقتدا نمی‌کنید؟

گفتم: اولاً خواندن سوره حمد، دلیل بر اقتدا نکردن نیست، چون خود شما و

مفتی عربستان، «بن باز»، در کتاب احکام نمازش گفته است:

در تمام نمازها، واجب است سوره حمد را بخوانید [و فرقی بین نماز جماعت و فرادا و آهسته و بلند نگذارد است. و حکم کرده که] نماز بدون سوره حمد، باطل است و در نماز جماعت اگر امام جماعت به مقدار خواندن سوره حمد، سکوت کرد، مأموم در همان فرصت، سوره را بخواند و اگر سکوت نکرد، حمد را در حال قرائت امام بخواند و [گفته است:] حدیث «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» آیه ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ را تخصیص زده است بحال غیر نماز.

ثانیاً از بعضی شیعیان سؤال می‌کنیم که چرا اقتدا نمی‌کنید؟ به ما می‌گویند که اینها قرآن را تحریف کرده و مقداری از آن را حذف می‌کنند، لذا ما اقتدا نمی‌کنیم و ما روحانیون که معلم آنها هستیم جوابی نداریم به آنها بگوییم. وقتی این جواب را به او دادم از روی ناراحتی و تعجب گفتم: ما کجای قرآن را تحریف و کم و زیاد کرده‌ایم؟

قرآن دستش بود، قرآن را گرفتم و باز کردم و گفتم این قرآنی است که شما خود چاپ کرده‌اید، در اول تمام سوره‌های آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوشته است در حالی که ما می‌بینیم امام جماعت مسجدالنبی همین سوره‌ها را می‌خواند ولی «بِسْمِ اللَّهِ» آن را نمی‌گوید و حذف می‌کند بنابراین اگر بسم‌الله از قرآن و جزء سوره است چرا نمی‌خوانید؟ و اگر از قرآن و جزء سوره‌ها نیست چرا در قرآن نوشته‌اید؟ پس شما قرآن را یا در خواندن کم و تحریف می‌کنید یا در نوشتن زیاد و تحریف می‌کنید.

گفتم: «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته می‌خواند و اصلاً به نظر ما جزء سوره نیست. گفتم: اولاً ما دقت کرده‌ایم که گاهی اصلاً «بِسْمِ اللَّهِ» را در اول سوره نمی‌خواند و نوارهای قرآن که در مغازها می‌فروشدند هم شاهد است که بدون «بِسْمِ اللَّهِ» خوانده‌اند و در بعضی از آنها هم شخص دیگری که از صدایش معلوم

است، بین دو سوره بسم الله را خوانده و اضافه کرده است. و این نشان می دهد که قاری، «بِسْمِ اللَّهِ» را نخوانده است.

ثانیاً اگر می خواند، چرا مثل بقیه سوره بلند نمی خواند. و ما روایت داریم که از علامت مؤمن این است که بسم الله را بلند بخواند.^۱

ثالثاً اگر جزء قرآن و جزء سوره ها نیست، چرا در قرآن ها در اول تمام سوره ها، به جز سوره براءت، «بِسْمِ اللَّهِ» را نوشته و چاپ کرده اید؟

و خلاصه ما که معلم این مردم هستیم نتوانستیم جواب آنها را بدهیم اکنون اگر شما جوابی دارید بگویید تا به آنها بگوییم.

گفت: من چیزی نمی دانم و باید علمای ما جواب بدهند.

۳ یک نفر از آنها گفت، چرا شما شیعیان ابوبکر و عمر را دوست نمی دارید؟

گفتم: مگر لازم است کسی آنها را بالخصوص دوست داشته باشد، بلکه

وظیفه هر مسلمانی است که همه مسلمانان را دوست داشته باشد. بلی همه

مسلمانان باید اهل بیت علیهم السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بالخصوص دوست داشته باشند

چون در قرآن است که اجر رسالت، دوست داشتن آل پیامبر صلی الله علیه و آله است.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۲

[ای پیامبر] بگو: من از شما هیچ پاداشی جز مودت و دوستی نزدیکانم نمی خواهم.

گفت: ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا از همه مسلمانان افضل بوده و از این

جهت باید آنان را بیش از همه دوست داشته باشیم.

گفتم: اولاً ما تابع قرآن هستیم و آیه ای نداریم که آنها افضل از دیگران هستند

نیز آیه ای نداریم که حکم به دوست داشتن آنان کرده باشد. بعلاوه افضل بودن،

۱. وسائل، باب ۵۶، از ابواب مزار و مستدرک الوسائل باب ۱۷، از باب قراءة الصلوة، و العروة الوثقی،

۲. سورة شوری / ۲۳.

احکام القراءة، مسألة ۲۱.

دلیل لزوم دوست داشتن نمی شود. ثانیاً ملاک افضلیت چیست؟ اگر علم است که همه می دانیم علی علیه السلام بعد از رسول خدا از همه اعلم بوده و خدا فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱

خدا مؤمنان را از شما را به درجه ای، و دانشمندان شما را به درجاتی [عظیم و با ارزش] بالا برد.

و اگر ملاک افضلیت جهاد فی سبیل الله است که باز همه می دانیم اول مجاهد فی سبیل الله علی علیه السلام بوده و خدا فرموده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲

خدا جهاد کنندگان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری داده است.

و اگر ملاک افضلیت، نسبت داشتن و خویشاوندی با رسول خدا است که علی علیه السلام پسر عم و داماد و پدر دو سبط رسول خدا بوده است. پس وجهی برای افضلیت آنها بر علی و آل رسول صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که ایمان ابوبکر از همه بیشتر بوده است و کسی که ایمانش بیشتر است پیش خدا و پیامبر محترم تر و عزیز تر و از همه افضل است و باید او را بیش از دیگران دوست داشت.

گفتم: اولاً چنین دلیل و روایتی مسلم نیست و ما قبول نداریم و در خارج هم شاهد و قرینه ای بر این مطلب وجود ندارد. بلی در خصوص سلمان فارسی روایات زیادی هست که ایمانش در درجه بالایی بوده تا آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ سلمان، از ما اهل بیت است.^۳

۲. سورة نساء / ۹۵.

۱. سورة مجادله / ۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸.

اما دربارهٔ ابوبکر و عمر چنین عبارتی نفرمود.

ثانیاً اگر ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا افضل و محترم تر و مقدم بر اهل بیت بوده‌اند چرا شما در تشهد نمازهایتان می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ بلکه بجای آن باید بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ»؛ و نیز چرا در تکبیر دوم نمازها که بر مرده‌هایتان می‌خوانید می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ و نمی‌گویید: «وَعَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ»؟ همچنین چرا در خطبه‌های نماز جمعه و غیره بعد از صلوات بر رسول خدا می‌گویید: «وَعَلَى آلِهِ»، و بعد می‌گویید: «وَعَلَى صَاحِبِهِ»؟ و خلاصه شما نمازها و آمرزش مرده‌هایتان را بدون صلوات بر آل محمد صحیح نمی‌دانید و دست به دامان آنها می‌شوید اما در مقام احترام و اظهار دوستی، دیگران را بر آنها مقدم می‌دارید. حتی ابو حنیفه و امام احمد حنبل و شافعی و غیره را بیش از آل رسول الله احترام می‌کنید.

گفت: اینکه در تشهد نماز و در نماز بر اموات و خطبه‌ها بعد از محمد ﷺ صلوات بر آل محمد می‌خوانیم چون به این صورت وارد شده است و باید به این صورت بخوانیم و تخلف جایز نیست.

گفتم: پس معلوم می‌شود تنها آل رسول خدا هستند که در کنار آن حضرت و در رتبه بعد از آن حضرت قرار دارند و این خود شاهد بزرگی بر تقدم و افضلیت آل رسول الله ﷺ است بر دیگران. بعد گفتم: قبول دارید که دوستی، اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است؟

گفت: قبول داریم و آنها را دوست می‌داریم.

گفتم: اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ و نشانهٔ دوستی شما چیست؟

گفت: اهل بیت آن حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام و علی علیه السلام هستند.
گفتم: پس چرا به جای احترام و دوستی بی احترامی کردید و قبورشان را
خراب و ویران کردید؟

گفت: ساختمان روی قبر بدعت و حرام است.
گفتم: پس چرا ساختمان روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را خراب
نکرده اید، چرا ساختمان روی قبر ابوبکر و عمر بدعت و حرام نشد و نیست اما
ساختمان روی قبر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام و به قول شما که قبر
حضرت زهرا علیها السلام در بقیع است، ساختمان، روی قبر آن حضرت بدعت و حرام
است؟

این مناظره حدود سه ربع ساعت طول کشید و عده‌ای از اهل سنت آمده و به
آن شخص که طرف بحث اینجانب بود، گفتند: تو نمی توانی با این شیخ مباحثه
کنی و دست او را گرفته و همراه خود بردند.

۴ در بازار مدینه در مغازه عطاری مرد سالمند و در عین حال سرزنده‌ای
نشسته بود. به زبان عربی نسبتاً صحیح با او صحبت کردم، گفت: شما اهل عراق
هستی؟ گفتم: خیر ایرانیم. تا گفتم ایرانی فوراً تغییر قیافه داد و از آنجا که
می دانند ایرانی شیعه است و ابوبکر و عمر و عثمان را دوست نمی دارند. لذا به
من گفت: ابوبکر و عمر و عثمان را دوست داشته باش. و به اصطلاح خواست
نصیحت و هدایت نموده باشد. بنده نیز بدون معطلی گفتم: چگونه کسی را
دوست بداریم که فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله او را دوست نمی داشت و با او
قهر بود و حرف نزد تا از دنیا رفت. ناراحت شد و گفت: از کجا که چنین مطلبی
اتفاق افتاده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر،

حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱)، از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد. (روایت در صفحه ۳۶۸ همین کتاب آمده است).

گفت: بالاخره آنان خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و از اصحاب آن حضرتند.

گفتم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.

و در مورد دیگر فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي آلَ بَيْتِي.

من دو امر سنگین و گرانبدر در بین شما گذاشتم یکی کتاب خدا قرآن مجید و دیگری اهل بیت، که اگر به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید.

بعد گفتم: آیا این حدیث درست است؟

گفت: آری.

گفتم: عترت چه کسانی هستند؟ دست روی چشم گذاشت و گفت: سیدنا

علی علیه السلام فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام حسین علیه السلام.

گفتم: ما شیعیان باین حدیث عمل می کنیم و آنچه در کتاب خداست قبول

کرده و آنچه عترت فرموده اند انجام می دهیم و اما غیر عترت را هر که می خواهد

باشد قبول نداریم. بعلاوه شما که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین برای خود

تعیین نکرد. پس ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه آن حضرت نیستند. بلکه رئیس

مسلمانان و امیر قوم بوده اند و مردم آنان را انتخاب کرده اند و خلیفه به کسی

می گویند که شخص، او را به جای خود نصب کرده باشد.

و اما اینکه گفتی از اصحاب آن حضرت بوده‌اند، مگر هر کسی چند روزی با پیامبر ﷺ بوده از صحابه به حساب می‌آید و محترم می‌شود و باید دوستش داشت؟

گفت: البته که باید اصحاب آن حضرت را دوست داشته باشیم چون خود پیامبر ﷺ فرمود:

«اصحاب مرا دوست داشته باشید و آنان مانند ستاره‌های آسمان هستند».

گفتم: ما این روایت را قبول نداریم، چون در قرآن خلافش آمده و علاوه خود اصحاب هم به این حدیث عمل نکرده‌اند. پس معلوم می‌شود چنین کلامی از رسول خدا ﷺ صادر نشده است.

گفت: کجای قرآن بر خلاف این حدیث آمده و از کجا که اصحاب، خودشان به این حدیث عمل نکرده‌اند؟

گفتم: خداوند متعال در چند مورد جمعی از اصحاب آن حضرت را مذمت نموده و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقین نازل فرموده است و اگر بنا بود هر کس چند روزی با پیامبر ﷺ همراهی می‌کرد محترم می‌شد و دیگر نمی‌شد درباره او حرفی زد، این آیات نازل نمی‌شد.

بنابراین ما قرآن را گرفته و می‌گوییم روایات مخالف قرآن ارزش ندارد و از ریشه دروغ است، به ویژه که می‌بینیم خود اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کرده یکدیگر را لعن نمودند.

گفت: کدام یک از اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کردند؟

گفتم: مگر نبود که معاویه حضرت امیر رضی الله عنه را سب و لعن کرد و چندین سال پس از او هم مسلمانها آن حضرت را لعن کردند؟ آیا علی رضی الله عنه از اصحاب نبود؟ مگر نبود که لشکر معاویه به امر معاویه عمار را کشتند؟ آیا عمار از اصحاب نبود؟

در اینجا مطلب را عوض کرد و از راه دیگر وارد شده گفت: شما احترام ام‌المؤمنین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رعایت نمی‌کنید؛ با اینکه او زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

گفتم: او بر خلاف قرآن عمل کرد و آیه **﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾**^۱ را زیر پا گذاشت و با اینکه صریح قرآن است که: ای زنان پیامبر در خانه‌هایتان بنشینید، با این حال عایشه از مدینه خارج شد و به بصره رفت؛ بعلاوه یک خلاف بزرگ مرتکب شد و آن جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و به نظر ما شیعیان کسی که اینگونه، قرآن را ندیده بگیرد و رسماً به جنگ امام زمان خود برود هیچ احترامی ندارد.

در این موقع دو نفر از رفقا رسیدند و دیدند ما آنگونه مناظره می‌کنیم، در حالی که آن شخص سخت ناراحت و برافروخته شده بود لذا رفقا دست بنده را گرفتند و گفتند: بحث با این شخص فایده ندارد برویم. او مایل بود که صحبت کنیم و گفت: دو مرتبه بیا تا حرفهایمان را بزنیم. گفتم: ان شاء الله و رفتیم. روز دیگر از در مغازه‌اش عبور کرده سلام کردم. پس از جواب لبخندی زد؛ ولی تقاضای صحبت نکرد: لذا رد شدم.

۵ نزدیک مسجد النبی وارد مغازه‌ای شدم، سه نفر جوان متصدی مغازه بودند. پس از کمی صحبت یکی از آنان گفت: شما از کدام کشور می‌باشی؟ گفتم: ایرانیم. گفت: چطور اینگونه عربی یاد گرفته‌ای و کجا یاد گرفته‌ای؟ گفتم: در ایران. حوزه علمیه قم در جوار فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر علیه السلام.

گفت: سید ما عمر، متعه را حرام کرده است.

گفتم: سید شما عمر چه کاره بوده که آن را حرام کرده است؟ آیا پیغمبر بود؟ به او وحی می شد؟ یا از پیش خود چیزی گفت؟

گفت: پیامبر ﷺ نبود ولی دید چند روز بعد شکم زن بالا می آید و پس فردا یک بچه بی سرپرست و بدون پدر بدنیا می آورد و این کاری ناشایست و ناروا است. لذا آن را حرام کرد.

گفتم: اولاً مجبور نیستند بچه درست کنند بلکه می توانند از بچه دار شدن جلوگیری کنند، ثانیاً فقه شیعه می گوید اگر کسی زنی را متعه کرد و بچه دار شد باید آن بچه را کفالت کند و مخارج او را بدهد و با بچه زن دائمی فرق نمی کند و همان گونه که او ارث می برد آن هم ارث می برد.

وثالثاً خدا در قرآن مجید می فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾^۱؛ «و از هر کدام از زنان به عقد متعه برخورداری شوید، اجرت او را که واجب مالی است بپردازید».

سپس گفتم: خدا و رسولش ﷺ بهتر می دانسته اند یا عمر؟

گفت: خلاصه ما پیرو سیدمان عمر هستیم.

گفتم: اگر کسی گرفتار شهوت شد و مجبور است به یکی از سه راه دفع شهوت کند یا استمناء، یا زنا و یا متعه، آیا کدام مقدم است؟ همه می دانند که استمناء حرام و مضر می باشد، زنا نیز از محرمات ضروری است که قرآن فرموده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^۲

به هر یک از زن و مرد زناکار صد تا زیانه بزنید.

پس تنها راه برای دفع شهوت به طور مشروع همان متعه است. بعد اضافه کردم که شما یک جوان نیرومند هستی و الآن در غرور جوانی بسر می‌بری و همسر هم نداری و نمی‌توانی ازدواج کنی چون هنوز از عهدهٔ مخارجش بر نمی‌آیی و یا می‌خواهی تحصیل کنی و ازدواج دائم مانع از تحصیل است از طرفی هم شهوت بر تو غلبه کرده عنان اختیار را از کف شما ربوده است بگو بدانم چگونه دفع شهوت می‌کنی و از چه راهی وارد می‌شوی؟ بعلاوه نبودن چنین حکمی نقص اسلام است، چرا که اگر اسلام برای خواست طبیعی و غریزی امثال شما راه مناسب و عقلایی ارائه نمی‌کرد دین کامل نبود.

گفت: من فقط می‌دانم سید ما عمر متعه را حرام کرده است و ما هرگز با او مخالفت نمی‌کنیم.

گفتم: عجبا شما خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله را مخالفت می‌کنید ولی مخالفت عمر را نمی‌کنید؟ این چه تعصب و لجاجتی است که دارید؟ گذشته از این من از کشور شما خبر ندارم و نمی‌دانم چه می‌کنند؟ ولی می‌دانم که در ایران بچه‌های زنا زاده را سقط می‌کنند و یا وقتی بچه به دنیا آمد کنار کوچه‌ها و یا زیر پلها گذاشته می‌روند و بچه‌های سر راهی و زنازاده تحویل اجتماع می‌دهند و بنده خودم دیدم که بچهٔ نوزاد را در کهنه پیچیده، اذان صبح کنار بازار گذاشته رفته بودند. مأموران بچه را به کلاتری و از آنجا به شیرخوارگاه بردند.^۱ خلاصه ما می‌گوییم اسلام اجازه نمی‌دهد یک نفر زنا کار، شهوترانی کند و بچه درست کند و او را بی‌صاحب رها کند و مخارجش را دیگران بدهند.

شیعه می‌گوید: هر کس بچه درست کرد موظف است مخارجش را نیز بدهد. همین که حرف به اینجا رسید دو جوان دیگر گفتند: حرف را کوتاه کنید و به

۱. این مطلب مربوط به زمان پهلوی و در بازار اصفهان است.

همکارشان رو کرده و از صحبت منعش نمودند و اوقاتشان تلخ شده از روی ناراحتی گفتند: آقا حق با شما است، لذا خدا حافظی کرده از مغازه خارج شدم.

۶ در مسجد النبی ﷺ کنار مردی نشسته بودم و کتاب «مفاتیح الجنان» مقابلم بود؛ آن شخص «مفاتیح» را برداشت، مقداری خواند و گفت: این کتاب مانند قرآن است.

گفتم: ما وقتی بخواهیم با خداوند راز و نیاز کنیم دعا‌های این کتاب را می‌خوانیم. بعد: «مفاتیح الجنان» را گرفتم و جاهای حساس دعای کمیل را با لحن حزن‌آمیز خواندم. - گرچه تمام این دعای مبارک حساس و جالب است اما قسمتی از آن تکان دهنده و مؤثرتر می‌باشد به طوری که شنونده اگر اهل لسان باشد بی‌اختیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد - و به او گفتم: ما شب‌های جمعه با این عبارات خدا را خوانده مناجات می‌کنیم. آیا خوب است؟
گفت: آری بسیار خوب و بجا می‌باشد...

ورق زدم و مناجات حضرت امیر (علیه السلام) را برایش خواندم، قسمتهای دیگر «مفاتیح» را خواندم و هر لحظه حس می‌کردم که شوق و ذوق زیادتری برای شنیدن آن کلمات شریفه پیدا می‌کند، حدود نیم ساعت طول کشید و کاملاً آماده استفاده شد و گفت: این کتاب را بمن بفروش.

گفتم: چه مذهبی داری؟

گفت: حنفی هستم و تا بحال این کتاب و این دعاها را ندیده‌ام و اصلاً ما چنین دعا‌هایی نداریم.

گفتم: از کدام کشوری؟ گفت: اهل یمن هستم.

گفتم: من همین یک جلد را دارم و لازمش دارم، گفت: یک جلد برایم تهیه کن.

گفتم: اینجا یافت نمی‌شود. گفت: آدرس می‌دهم و پول در اختیارتان می‌گذارم از ایران برایم بفرست.

همین که دیدم اینگونه شیفته «مفاتیح» شده و راستی با شنیدن آن عبارات حالش منقلب شده بود، لذا «مفاتیح» را در اختیارش گذاشته، گفتم: من این کتاب را به شما می‌دهم به شرط اینکه ضامن شوی او را حفظ کنی و نگذاری به او بی‌احترامی شود، چون در مذهب شما بعض مطالب آن را نامشروع می‌دانند و اگر به دست افراد متعصب شما بیفتد به آن توهین می‌کنند. گفت: ضامن می‌شوم که او را حفظ نمایم. گفتم: پس در حضور پیامبر ﷺ ضامن شو که حضرت رسول ﷺ شاهد باشد.

قبول کرد و آن حضرت را شاهد گرفت که آن را نگهداری کند و از آن استفاده نماید.

پس از آن کتاب را دو دستی تعارفش کردم، خوشحال شد و با اصرار زیاد پول آن را داد و مجدداً سفارش کردم که در حفظ آن کوشش کند و خداحافظی کرده و رفتم، و او مشغول خواندن شد. حدود نیم ساعت طول کشید برگشتم، دیدم هنوز نشسته می‌خواند.

نتیجه اینکه؛ کلمات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً مناجات‌های آنان، بهترین وسیله برای توجه دادن اهل سنت است به خاندان عصمت و طهارت، خداوند ما را از این دعا‌های گرانبها و عظیم‌الشان که به راستی هر کدام گنجینه قیمتی و داروی بیماری‌های روحی بشر هستند، محروم نفرماید.

۷ در مسجدالنبی ﷺ بودم، نماز مغرب به جماعت خوانده شد. چون اهل تسنن مقیدند نمازها را در پنج وقت بخوانند لذا عده‌ای از آنان می‌نشینند تا نماز عشاء را بخوانند و بروند. در بین نماز مغرب و عشاء که حدود سه ربع ساعت

طول می کشد بعضی مشغول قرآن خواندن می شوند و گروهی به موعظه کردن می پردازند. در صف جلوی بنده جوانی مشغول موعظه شد و عده ای به حرفهای او گوش می دادند. نماز عشاء خوانده شد. بنده از فرصت استفاده کردم و بلافاصله رفتم جلوی آن جوان و پس از سلام، گفتم: بنده چند سؤال دارم و قسم یاد کردم که قصد مجادله ندارم و غرضم فهمیدن مطالب و حقایق است و همین که قسم خوردم که قصد جدال ندارم، او گفت: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا أَتَقَىٰ بَيْنَهُمُ الْمُجَادَلَةَ؟ وقتی خداوند اراده کرد قومی را بدبخت کند آنان را به جدال و حرفهای بی فایده مشغول می سازد.

گفتم: بفرمایید بدانم شما دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفته اید؟
گفت: ما حنفی هستیم و هر چه ابو حنیفه دستور داده است، عمل می کنیم.
گفتم: آیا این حدیث را قبول دارید که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
من دو امر سنگین در بین شما می گذارم که اگر به آن دو متمسک شوید هرگز گمراه نمی شوید. یکی قرآن و دیگری عترتم می باشد؟
گفت: آری قبول دارم.

البته اطرافیان و کسانی که قبلاً به موعظه های او گوش می دادند حال که ما مشغول صحبت شدیم همه نزدیک تر آمده حلقه زدند و به حرفهای ما گوش می دادند.
گفتم: عترت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟
گفت: خویشان آن حضرتند.

گفتم: پس چرا به قرآن و عترت تمسک نمی کنید؟ چرا عترت را رها کرده قول این و آن را گرفته اید؟ و معلوم است که ابو حنیفه و احمد حنبل و مالک و شافعی و این و آن از عترت نیستند.

گفت: من این حدیث را این طور دیده ام که پیامبر ﷺ فرمود: «من دو امر

سنگین در بین شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا، دوم سنت خودم» و ما به این دو عمل می‌کنیم.

گفتم: اولاً و «عترتی» است نه و «سنتی» و شما ابتدا قبول کردی که دومی «عترت» است و اکنون منکر شدی و ثانیاً بر فرض اینکه دومی سنت باشد چرا شما به سنت عمل نمی‌کنید؟
گفت: ما عمل می‌کنیم.

گفتم: پس حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی چه معنا دارد؟ و این که عده‌ای از شما می‌گویید حنبلی هستیم، برای چیست؟ خوب همه بگویید ما مسلمان و پیرو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم.

گفت: معنای آن این است که دسته‌ای به روایات و فتاوی ابوحنیفه که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده عمل می‌کنند و دسته‌های دیگر از احمد حنبل و مالک و شافعی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

گفتم: همین روایات را صادق آل محمد صلی الله علیه و آله از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است. شما چرا روایات امام صادق علیه السلام را که از «عترت» و عالم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است عمل نمی‌کنید؟ و روایات ابوحنیفه که شاگرد امام صادق بوده، گرفته‌اید؟
گفت: فرقی نمی‌کند. مقصود آن است که به گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل شود.

گفتم: امام صادق علیه السلام عالم اهل بیت و از خاندان وحی است و روایتی را که او از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کند صد در صد مطابق با واقع است. زیرا که او هم عالم است و هم از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و عمل به فرمایش او به طور حتم و یقین مجزی است و اگر هم بر فرض مطابق واقع نبود و ما تکلیف واقعی را انجام ندادیم، روز قیامت عذر داریم و می‌گوییم: ما که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبودیم تا گفتارش را بشنویم. لذا به گفته فرزندش امام صادق علیه السلام عمل کردیم. اما ابوحنیفه

و امثالش اولاً شاگرد امام صادق علیه السلام بوده‌اند و انسان عاقل هرگز گفته استاد را رها نکرده به قول شاگرد عمل کند، ثانیاً ابوحنیفه و امثالش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اجنبی هستند. و معروف است که اهل خانه آگاه‌تر هستند به آنچه در خانه است. و شما می‌گویید بیگانه مقدم بر صاحب خانه است و خلاصه ممکن است ابوحنیفه در نقل قول پیامبر صلی الله علیه و آله اشتباه کند و در صورت اشتباه شما روز قیامت چه عذری می‌آورید؟ و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که به چه دلیل گفتار ابوحنیفه را گرفتید و به اشتباه افتادید؟ شما چه جواب خواهید داد؟

بعلاوه عمل به گفتار امام صادق علیه السلام یقینی است ولی عمل به گفته‌های دیگران مشکوک است، و چگونه یقینی را رها کرده به مشکوک چسبیده‌اید؟

عده زیادی از اهل سنت به گفته‌های ما گوش می‌دادند و آن شخص که طرف صحبت اینجانب بود غرق غرق شده پیش حاضرین سخت خجالت زده شد. چون قبلاً برای آنان با جوش و خروش فراوان صحبت می‌کرد و خود را عالم و دانشمند معرفی کرده بود. لذا دهان همه و بالخصوص خود این شخص باز مانده بود و نمی‌توانست چیزی بگوید.

همین که حرف به این جا کشید ناگاه یکنفر که در صف جلو نشسته بود و به حرف‌های ما گوش می‌داد نزدیک آمد و از آن شخص پرسید که شما اهل کجایی؟ گفت: اهل لبنان هستم. بمن گفت: شما اهل کجایی؟ گفتم: ایرانی هستم. گفت: من هم مصری هستم. بعد رو بمن کرد و گفت: کتاب‌ها و مدارک دینی ما نوشته ایرانیان است و صحاح ما بدست علما و دانشمندان ایرانی نوشته شده و تو ایرانی هستی؛ چطور کتابهایی که ایرانیان خودتان نوشته‌اند قبول نداری؟

توضیح اینکه: بیشتر کتابها و مدارک فقهی اهل سنت بدست علمای ایرانی نوشته شده و در صدر اسلام که ایرانیان سنی بودند کتابهایی نوشتند که بعداً اهل

سنت به آن کتابها اعتماد کرده به نوشته‌های آنان عمل می‌کنند و آن کتابها به صحاح معروف است (در صفحه ۳۹۱ همین کتاب توضیح داده‌ام) و این مصری که مرد سالمند و به حسب ظاهر مطلع بود و بعلاوه در صدد دفاع از هم مذهب خود بود. خصوصاً که متوجه شد، مستمعین حاضر، در عقیده خود متزلزل شدند. لذا همه مستمعین و اطرافیان را به خود متوجه کرد و با لحنی غرورآمیز و به طور قاطع خواست جواب اینجانب را بدهد و گفت: تو ایرانی هستی آن وقت گفته ایرانی را قبول نداری؟

گفتم: شما به قول ایرانیان عمل می‌کنید؟ شما گفته خدا و رسولش را رها کرده و به گفته‌های ما ایرانیان چسبیده‌اید؟

یکه خورد و از آن حال غرور خارج شده سر به زیر انداخت و گفت: خیر، منظور من این است که شما با اینکه ایرانی هستی چرا گفته ایرانی‌ها را قبول نداری؟ گفتم: ما گفته خدا و رسول خدا ﷺ را روی چشم گذاشته و گفته دیگران را هر که باشد اعتنا نمی‌کنیم. رو کرد به آن شخص لبنانی و گفت: تو با این ایرانی بحث نکن، این بحث‌ها احتیاج به علوم و دانش‌های عمیق و ریشه‌دار دارد و از جا حرکت کرد و دست آن لبنانی را گرفت و گفت: برخیز برو، و جلسه را به هم زد.

۸ در بازار مدینه با یک نفر راجع به عقاید ایرانیها صحبت شد و سرانجام حرف به اینجا رسید که گفتم: شما حجازیها ساختمان قبور ائمه علیهم‌السلام را ویران کردید و احترام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درباره آنان رعایت نکردید ولی ایرانیها برعکس شما آنها را آباد می‌کنند و احترام فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را کاملاً رعایت می‌نمایند و برای امام‌زاده‌هایی که به چند واسطه نسبشان به آن حضرت منتهی می‌شود گنبد و بارگاه می‌سازند و از راه‌های دور بزیارتشان می‌روند.

گفت: روی قبر ساختمان بنا کردن و گنبد و بارگاه سرپا نمودن یک نوع شرک و بت پرستی است.

گفتم: همه می دانیم که پیامبر ﷺ را در حجره اش دفن نمودند و شخص حضرت امیر علیه السلام دستور داد در داخل ساختمان (مکانی که خداوند قبض روح پیامبر ﷺ را نمود) قبر کنند و جنازه آن حضرت را در همان جا که از دنیا رفته بود به خاک سپردند،^۱ بعد هم ابوبکر و عمر وصیت کردند که جنازه شان را در حجره آن حضرت علیه السلام دفن کنند و مسلمانهای آن روز حرفی نزدند و نگفتند این عمل شرک است؛ و اگر این جهت موجب مشرک شدن باشد باید گفت ابوبکر و عمر مشرک شدند. بعلاوه شرک عبارت است از این که در عبادت کسی را برای خدا شریک قرار دهند و احدی ساختمان را پرستش نمی کند تا مشرک شود. سر به زیر انداخت و در فکر فرو رفت و گفت: من نمی دانم. شما با علمای ما صحبت کنید، و دیگر حاضر نبود صحبت کنم. لذا رشته سخن را قطع کردم.

۹ مردم در مسجد الحرام صف کشیده مهبای نماز بودند، بنده بین صفها برای خود جا باز کرده نشستم. مؤذن مشغول اذان شد تا رسید به «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» بنده صلوات فرستادم. شخصی که کنارم نشسته بود اعتراض کرد و گفت: صلوات مخصوص پیامبر علیه السلام است چرا آل آن حضرت را اضافه کردی؟ گفتم: این آیه را خوانده ای که خدا می فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾

۱. منتهی الآمال، فصل هفتم در وقوع وفات پیامبر علیه السلام و «ارشاد شیخ مفید»، ج ۱، ص ۱۷۹.

ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و گرفتن مال و اولاد و ثروت، آزمایش و امتحان می‌کنیم و ای پیامبر ﷺ، به صابران و بردباران بشارت ده. آن کسانی که وقتی مصیبت دیدند می‌گویند «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد و آنان رستگارانند.

گفت: آری.

گفتم: آیا به اهل بیت پیامبر ﷺ مصیبت‌های فراوان نرسید؟

گفت: آری؟

گفتم: آیا در برابر آن مصائب طاقت فرسا نمی‌گفتند «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؟

گفت: آری؟

گفتم: پس شما قبول دارید که به آنان مصیبت رسید و آنان می‌گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و آیه را هم قبول دارید که خدا فرمود: «صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد».

بنابراین چرا به ما اعتراض می‌کنید و حال این که ما به این آیه عمل می‌کنیم و از خود چیزی اضافه نکرده‌ایم. بعد گفتم: آیا صحیح است؟
گفت: آری.

گفتم: پس شما هم مانند ما صلوات بفرستید و آیه شریفه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱؛ «پس به بندگانم مژده ده، آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند» را برایش خواندم. لبخندی زد و دست روی چشم گذاشت و گفت: اطاعت می‌کنم و به نماز ایستادم.

۱۰. نماز جماعت تمام شد. شخصی که کنار بنده بود با دست بسته نماز خواند.

به او گفتم: نماز با دست بسته صحیح است یا باید دستها در کنار انسان قرار گیرد؟
گفت: هر دو صحیح و سبب تقرب به خداوند می شود.

گفتم: مسلمانان باید مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز بخوانند چون فرمود:
نگاه کنید آنگونه که من نماز می خوانم بخوانید.^۱

و آن حضرت با دست بسته نماز نخوانده است و اگر کسی بر خلاف آن
حضرت عمل کند عملش باطل است.

گفت: ما همینکه پیش شخص بزرگی رفتیم. برای احترام او دست به سینه
می ایستیم. آن وقت چگونه در پیشگاه خدا احترام نکنیم و دست به سینه نایستیم؟
گفتم: عبادات اختراعی نیست و هر کسی حق ندارد از پیش خود و بسلیقه
خود یک عبادتی درست کند، بنابراین ما مسلمانان باید ببینیم پیامبران چطور در
پیشگاه خدا عبادت می کرده و چگونه دستور انجام وظیفه داده است، ما
همانگونه انجام وظیفه کنیم. گفتم: مثلاً در ارتش فرماندهان به سربازان دستور
می دهند که وقتی به ما فوق خود رسیدند ادای احترام کنند، و ادای احترام باید
بطریق مخصوص انجام شود. مثلاً می گویند در برابر فلان درجه دار، در جا بزنید،
دستتان را بالا بگذارید؛ یک پا را بلند کرده بزمین بکوبید.

حال اگر سربازی در برابر درجه دار بجای آن که دست را کنار گوش بگذارد
بالای سر گذارد و یا بجای این که یک پا را بلند کرده، بزمین بزند دو پا را بلند
کرده به زمین بکوبد. و اگر به او بگویند چرا آنگونه که ما دستور داده بودیم انجام
وظیفه نکردی؟ بگوید من بیشتر ادای احترام کردم. آیا از او می پذیرند و
می گویند تو خوب کردی؟ یا او را تنبیه می کنند و می گویند نادان، تو عقلت

۱. «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». صحیح البخاری، کتاب الاذان، باب الاذان للمسافرین اذا كانوا

نمی‌رسد، باید ببینی فرماندهات چه دستور داده است و همانگونه عمل کنی؟
گفت: صحیح است.

گفتم: فرمانده دین اسلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ما باید به دستور فرمانده دین در پیشگاه خداوند متعال انجام وظیفه کنیم و حق نداریم از پیش خود چیزی اضافه نماییم. بنا براین شما هم مثل ما نماز بخوان.
گفت: من نمی‌دانم باید از علما و دانشمندانمان سؤال کنم.

۱۱ در قبرستان حجون (مشهور به قبرستان ابوطالب) کنار قبر ابو طالب علیه السلام نشسته بودم سه جوان زنگباری رسیدند و از صاحب قبر سؤال کردند، گفتم: این قبر ابوطالب پدر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. چیزی نگفتند و نشستند. از مذهب آنان سؤال کردم. گفتند: مالکی هستیم. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود دستورات دینتان را از قرآن و عترت فرا گیرید. چه شده که شما عترت را رها کرده گفته دیگران را گرفتید؟

یکی از آنها گفت: مالک نیز از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است.
گفتم: عترت آن حضرت فرزندان او می‌باشند و مالک از فرزندان او نیست و یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله امام صادق علیه السلام است و شما چرا یقین را رها کرده‌ای و مشکوک و بلکه معلوم العدم را گرفته‌ای؟
گفت: من اینها را نمی‌دانم.

گفتم: خداوند در قرآن فرموده است که بدون اذن؛ داخل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نشوید. و ما نفهمیدیم ابوبکر و عمر چرا بر خلاف این آیه عمل کردند و وصیت نمودند جنازه ما را ببرید در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن کنید؟

گفت: در کتاب‌های ما نوشته که ابوبکر و عمر وصیت کردند جنازه ما را ببرید نزدیک حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله. اگر درب حجره، خود به خود باز شد. ما را در حجره

آن حضرت دفن کنید و گرنه ببرید قبرستان بقیع و همین که جنازه آنان را آوردند، درب حجره بطور غیبی و معجزه آسا گشوده شد. لذا آنان را در آنجا بخاک سپردند. گفتم: شما برای ابوبکر و عمر ادعای معجزه می کنید؟ در صورتی که معجزه مخصوص انبیاء الهی است؟

لبخندی زد و گفت: در کتب ما اینگونه نوشته شده است.^۱ گفتم: بر فرض چنین اعجازی را قبول کنیم، اما آیا معجزه، ملک مردم را بر کسی مباح و جایز التصرف می کند؟

باز لبخندی زد و بطور اشاره فهماند که من نمی دانم. گفتم: شما قسم می خوری که چنین معجزه ای واقع شده و آن دو نفر را طبق آن معجزه در خانه پیامبر ﷺ دفن کردند؟

گفت: خیر، قسم نمی خوریم که چنین چیزی شده باشد. گفتم: ولی من قسم می خورم که این مطلب دروغ و بی اساس است. بعد گفتم: ببینید ما شیعیان چگونه در کنار قبر حضرت خدیجه همسر پیامبر ﷺ جمع شده ایم و برایش احترام قائلیم و اشاره به سمت قبر حضرت خدیجه کردم و گفتم: نگاه کنید اینها که آنجا جمع شده و زیارت می خوانند، همه ایرانی هستند و تماماً شیعه می باشند و از شماها کمتر دیده می شود، سپس اضافه کردم: می دانید چرا دور قبر آن حضرت اینگونه گرد آمده عرض ارادت و اظهار علاقه می نمایند؟ برای این است که در صدر اسلام آن زمانی که پیامبر ﷺ غریب بود و دین اسلام نیز غریب بود و نه تنها کسی به آن دو توجه نداشت بلکه همه

۱. الغدير ج ۷ ص ۲۴۹ این وصیت را که به ابوبکر نسبت داده اند نقل کرده و سپس کذب آن را ثابت نموده و از کتب خود عامه نقل کرده که راویان این وصیت از کذابین و جاعلین حدیث می باشند و این مطلب از ریشه دروغ است.

کمر دشمنی و عداوت را بسته بودند و می خواستند پیامبر ﷺ و دین مقدس اسلام را نابود کنند، در چنان زمانی حضرت خدیجه علیها السلام علاوه بر این که خود اسلام آورد و اول زنی بود که به اسلام گروید، مال فراوانی را هم که داشت در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت و آن حضرت به وسیله اموال خدیجه علیها السلام دین اسلام را تقویت کرد و لذا فرمود:

«مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلُ مَا نَفَعَنِي مَالُ خَدِيجَةَ»^۱.

و ما بخاطر آن خدمات شایانی که خدیجه علیها السلام به اسلام نمود، به او علاقه داریم.^۲ بعد با لحنی تأثر آمیز و بزبانی معذرت خواهانه گفتیم: اما یکی از زنان پیامبر ﷺ با قرآن مخالفت کرد و علاوه، بجنگ خلیفه پیامبر ﷺ رفت. از این جهت ما نسبت به او اظهار علاقه نکرده احترامش را حفظ نمی کنیم و او عایشه ام المؤمنین است. یکی از آنها گفت: کجا مخالفت قرآن نمود؟

گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «ای زنان پیامبر ﷺ در خانه هایتان بنشینید» و عایشه نشست و در بصره به جنگ حضرت علی ﷺ رفت. در این جا سکوت کرد و هیچ نگفت. بنده دیدم مثل این که میدان بدست آمده خصوصاً که جمعیت زیادی هم حلقه زده گوش می دهند. هر چند ایرانی ها در عین حال که خوشحال و بشاش می شدند ولی اصرار داشتند که دنباله حرف را قطع کنم. به هر حال گفتم: باید از اینها اقرار گرفت و مطالب را کاملاً بازگو نمود.

گفتم: آری عایشه دو عمل خلاف شرع مرتکب شد که باید گفت هر دو ظلم بزرگی بحساب می آید. یکی مخالفتش با صریح قرآن که از مثل عایشه توقع و انتظار آن نمی رفت و ظلم بزرگتر آن که با حضرت علی ﷺ جنگید و برابر آن

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۴۶۸.

۲. در سال ۱۳۵۰ قبرستان ابوطالب باز بود و کنار قبور، عزاداری آزادانه برگزار می شد.

حضرت پرچم مخالفت سرپا نمود. با اینکه پیامبر ﷺ فرموده بود:

یا علی علیه السلام جنگ با تو جنگ با من است.^۱

و فرمود:

«کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است».

و عایشه رعایت امام زمانش را نکرد و با او آن گونه رفتار نمود. و سرانجام هم بدون اینکه امام زمانش را بشناسد و بپذیرد، از دنیا رفت و به نظر ما این قبیل اعمال از هر کسی سر بزند ظلم است.

سپس گفتم: آیا این مطالب صحیح است؟ یکی از آنها که مخاطب بنده بود. با حال یأس و ناامیدی سر بزیر انداخت و هیچ نگفت و غرق حیرت شد و بهت و سرگردانی آنان را فرا گرفت. اطرافیان سخت مضطرب شدند و چند نفر سنی که مقابل ما، آن طرف قبر ایستاده بودند خیره شدند و از طرفی ایرانیها با اشاره چشم و ابرو التماس می کردند که بس است و می فهمیدند که اینها جوابی ندارند و با ناراحتی دیگران را مشاهده می کردند و جداً منظره عجیب و غریبی پیش آمد.

در این هنگامه ناگهان یک نفر سنی سالمند که شال کوچکی به سر بسته بود و ردایی بر دوش داشت، از پشت سر خود را جلو انداخت و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و سخت ناراحت شده بود، چشمانش را در چشم بنده خیره کرد و با زبانی غم انگیز و بیانی گریه آلود و در عین حال تند و تهدیدآمیز، سه مرتبه گفت: آیا به عایشه توهین می کنی؟

گفتم: خیر، من می گویم چرا او با قرآن مخالفت کرد؟ و همین که او مخالفت کرد، دیگران چه خواهند کرد؟ من می گویم: چرا به جنگ علی علیه السلام رفت؟ چرا به جنگ امام زمان خود رفت؟ چرا حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ

مَيْتَةَ جَاهِلِيَّةٍ» را منظور نداشت؟

بعد گفتم: ما ایرانیها هیچگونه عناد و دشمنی با زنان پیامبر ﷺ نداریم و شاهدش آن اجتماع است که دور قبر حضرت خدیجه مشغول اظهار علاقه هستند و با دست اشاره کرده گفتم: تمام اینها شیعه و ایرانی هستند و از شماها کسی دیده نمی شود. پس بدان ما بیش از شما به همسران پیامبر ﷺ علاقه مندیم و از کسانی که با قرآن مخالفت کردند و به جنگ امام زمان خود خلیفه پیامبر ﷺ رفتند بیزاری می جویم چون جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر ﷺ است و جنگ با رسول خدا ﷺ جنگ با خداوند است. به ویژه که پیامبر ﷺ در غدیر خم گفت: خداوند دوست علی علیه السلام را دوست دار و دشمن علی را دشمن بدار.

گفت: اگر بنا باشد هر کس با قرآن مخالفت کرد توهینش جایز باشد پس توهین بما و شما هم جایز است. چون ما هم بر خلاف قرآن عمل می کنیم؟
گفتم: آری هر کس بر خلاف قرآن عمل کرد نفرین خدا بر او باد. از ما باشد یا از شما. و اگر بنا باشد مخالفت با قرآن با عمل کردن با آن مساوی باشد، دیگر ارسال رسل و انزال کتب و آن همه سر و صدا، همه و همه لغو و بی فایده و بی مورد بوده است.

گفت: هر چه باشد عایشه همسر پیامبر ﷺ است و حتماً با آن حضرت داخل بهشت می شود.

گفتم: مگر قرآن نخوانده ای که خداوند در سوره تحریم می فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُّوحَ وَامْرَأَةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾.^۱

خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت^۱ کردند و نفاق ورزیدند و آن دو پیامبر الهی با وجود مقام نبوت نتوانستند زنان خود را از قهر خداوند برهانند و سرانجام به آن دو زن گفته شد که با دوزخیان داخل دوزخ شوید.

اگر بنا بود همین که زنی همسر پیامبر ﷺ می شد بهشتی می گشت این آیات لغو و العیاذ بالله نادرست بود. پس شما که می گوید عایشه چون همسر پیامبر ﷺ بوده بهشتی است هر چند عمل خلاف مرتکب شده باشد. لاقلاً فکری برای این آیات بکنید.

گفت: ما نباید به اصحاب پیامبر ﷺ بد بگوییم تا چه رسد به همسر آن حضرت ﷺ.

گفتم: خداوند در سوره منافقین اصحاب منافق را مذمت کرده آنان را تکذیب نموده است. در این میان که ما گرم صحبت بودیم و تا حدودی آن تهدید و غرور فرو نشست آن سه نفر که اول طرف صحبت بودند از جا حرکت کرده با بنده دست دادند و خدا حافظی کردند، اما آن شخص که تقریباً پیرمرد و متعصب بود همچنان اشک در چشمانش دور می زد و از مقام عایشه دفاع می کرد و از این شاخه به آن شاخه می پرید و بنده نیز پاسخ می گفتم. تا اینکه راهها بر او بسته شد و جوابی نداشت. لذا برخاست و گفت: حق نداری به عایشه بی احترامی کنی، و با کمال بی اعتنائی و ناراحتی به طرف پایین قبرستان حرکت کرد.

بنده نیز حرکت کردم و با صدای بلند گفتم: من همین قدر می دانم که خدا در قرآن فرموده است:

۱. خیانت آن دو زن به شوهران خود این بوده که پشت سرشان آنان را به جنون نسبت می داده اند و از فرمانشان سرپیچی می کرده اند.

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۱

ای زنان پیامبر ﷺ هر یک از شما گناه و عمل ناشایست آشکاری را مرتکب شوید. عذابتان افزوده و دو برابر می شود و آن بر خداوند سهل و آسان است.

همین که این آیه را خواندم گفتم: عایشه توبه کرد و در گوشش را گرفت و با سرعت رفت.

در پایان این مناظره مناسب دیدم سجده شکر عایشه را پس از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و گریه شدید او را به خاطر وقایع جنگ جمل بازگو کنم.

سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج نقل کرده است که وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین به عایشه رسید، سجده [شکر] بجا آورد.

همچنین ابوالفرج و محمد بن جریر طبری سنی نقل کرده اند.

وقتی خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام را به عایشه دادند این شعر را قرائت کرد.

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَّامِ الْمُسَافِرِ

عصایش را انداخت و خاطرها و افکار آرام و آسوده شد مانند کسی که چشم

به راه مسافر خود باشد که با آمدن او چشمش روشن و قلبش آرام گردد.

کنایه از اینکه من از شنیدن خبر قتل علی علیه السلام قلبم آرام و خیالم راحت و

چشمم روشن گشت.

آنگاه پرسید: چه کسی او را کشته است؟ گفتند: عبدالرحمن بن ملجم، فوراً

این شعر را خواند:

فَإِنْ يَكُنْ نَائِيًا فَلَقَدْ نَعَاهُ
غُلَامٌ لَيْسَ فِيهِ التُّرَابُ

هر چند علی علیه السلام دور بود ولی خبر مرگش را غلامی آورد که خاک در دهان او
مباد.

زینب، دختر ام سلمه حاضر بود و گفتار و رفتار عایشه را دید و شنید، گفت:
ای عایشه! آیا سزاوار است در قتل علی علیه السلام این گونه خوشحالی و اظهار فرح و
شادی کنی و چنین اشعاری را بخوانی؟ عایشه دید بد شد، لذا در پاسخ زینب
گفت: این رفتار و گفتار از روی سهو و غفلت اتفاق افتاد، اگر بار دیگر از روی
سهو و نسیان چیزی گفتم، مرا متذکر کنید.^۱
ضمناً حادثه زیر را بخوانید که عبرت آموز است.

گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل

ابن ابی الحدید نقل کرده است که: جندب بن عبدالله گفت: بعد از جنگ
جمل، در مدینه نزد عایشه رفتم، پرسید: تو کیستی؟ گفتم: از مردم بصره هستم،
پرسید: در جنگ بصره حضور داشتی؟ گفتم: آری. پرسید: با کدام سپاه بودی؟
گفتم: با علی علیه السلام، گفت: شعر آن رزمنده را شنیدی که گفت:

۱. مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۶، و تاریخ محمد بن جریر طبری سنی، در حوادث سال
چهل هجری، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص ۸۹۷.

محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ ه. ق صاحب کتاب «تاریخ الامم والملوک» معروف به
«تاریخ طبری».

یادآوری: دو نفر به نام «محمد بن جریر طبری» یک نفر شیعه و دیگری سنی بوده و هر دو صاحب
کتابهای بسیاریند. داستان فوق را طبری سنی نقل کرده است. به سفینه البحار، ماده «جَزَز» و «طَبَر»
مراجعه شود.

يَا أُمَّ يَا أَعَقَّ أُمَّ نَعْلَمُ
وَالْأُمُّ تَغْذُو وَلَدَهَا وَتَرْحَمُ
أَمَّا تَرَيْنُ كَمْ شُجَاعٍ يُكَلِّمُ
وَ تَخْتَلِي هَامَتَهُ وَالْمِعْصَمُ

ای مادر! (چون عایشه به خاطر همسری با پیامبر ﷺ امّ المؤمنین خوانده می شد) ای حق ناشناس ترین مادری که ما سراغ داریم، مادر فرزندان و بچه هایش را غذا می دهد و نسبت به آنها ترحم دارد، آیا نمی بینی چقدر مردان شجاع در این فتنه ای که تو برپا کرده ای، از پا درآمده و سر و دست آنها قطع شده است؟!

جندب گوید: به عایشه گفتم: آری این شعر را در آنجا شنیدم و گوینده آن را هم می شناسم. پرسید: او چه کسی بود؟ گفتم: پسر عموی من بود، پرسید: کار او به کجا رسید؟ گفتم: در کنار شتر تو کشته شد و قاتل او هم کشته شد.

جندب گوید: وقتی این واقعه را گفتم، عایشه منقلب شد و به شدت گریه کرد به طوری که به خدا سوگند گمان کردم پس از این هرگز آرام نخواهد شد، سرانجام بعد از گریه بسیار گفت: «قَالَتْ عَائِشَةُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّنِي كُنْتُ مِتُّ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعِشْرِينَ سَنَةً؛ به خدا سوگند دوست داشتم بیست سال قبل از آن روز مرده بودم».^۱

آری، طبق این نقل، عایشه به خاطر اینکه در جنگ جمل به نتیجه دلخواه نرسید و از سویی با این قبیل سرزنشها مواجه شد، سخت گریست و چنین آرزویی نمود و بدیهی است که گریه سودی نخواهد داشت.

پرسش ما از آن ها این است که: آیا این گریه حاکی از پشیمانی عایشه است؟ و اگر در جنگ مغلوب نشده بود آیا گریه می کرد؟

اگر از مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در برابر آن حضرت لشکرکشی کردن، نادم بود و اعتراف به حقانیت آن حضرت داشت، آیا با شنیدن خبر شهادت آن

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۸۸.

امام به حق، سجده می کرد و آن اشعار را می خواند و اظهار شادی می کرد؟!

۱۲ ساعت یازده شب بود که از مسجدالحرام به سمت منزل می آمدم، وارد بازار شده و جلوی مغازه ای با جوان بسیار مؤدب و معقولی روبرو شدم. پس از کمی صحبت از ایمان و عمل ایرانیان سؤال کرد. به طور سر بسته چگونگی را گفتم. بعد بمناسبت صحبت از مذهب بمیان آمد، تا اینکه گفتم: شیعیان علاقه شدیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و ذریه آن حضرت دارند و دلیل زنده و موجودش همین است که اینک نصف شب است و عده ای از شیعیان ایران بالای صفا و مروه جمع شده سرگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور می شوند و برای گرفتاری ها و آزارهایی که از طرف مشرکین به آن حضرت رسید گریه می کنند. برای حضرت حمزه که در راه اسلام کشته شد گریه می کنند. برای مظلومیت امام حسین علیه السلام که به دست بنی امیه کشته شد اشک می ریزند و معلوم است که تا علاقه نباشد و تا دل نسوزد اشک جاری نمی شود.

گفت: صحیح است و اشاره به دل کرد و گفت: گریه ازسوز دل و از ایمان سر چشمه می گیرد و صندلی گذاشت و با اصرار، بنده را نشاند و نوشیدنی سفارش داد و خلاصه اطرافیان خود را صدا زد و گفت: بیایید از این ایرانی چیزهای تازه بشنوید. چند نفر آمدند و پس از سلام و ادای احترام با کمال میل و رغبت از من خواستند که درباره عقاید و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان صحبت کنم.

گفتم: ایرانی ها علاقه شدیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه و اصحاب و انصارش دارند و در ایران در تمام دوره سال مجالس بسیاری بر پا می کنند و از فضائل و مناقب آنان صحبت می کنند و در آخر مجالس معمولاً ذکر یکی از مصائب وارده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از بستگان آن حضرت را نموده گریه می کنند و در ماه محرم و صفر عزای رسمی اعلام می شود. و خلاصه ای از کیفیت عزاداری های

ایام عاشورا را برایشان نقل کردم.

بعد گفتم: چون ممکن است شما باور نکنید لذا بنده حاضرم دلیل موجود و حاضر به شما ارائه دهم که با چشم خود مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ببینید، و آن اینکه همین الان برویم بالای صفا و گریه‌های ایرانی‌ها را ببینید (شبها مرحوم آقای کافی بالای کوه صفا و مروه روضه خوانی می‌کرد). نیز عصرها و قبل از ظهرها بروید قبرستان ابوطالب کنار قبر حضرت خدیجه علیها السلام تا مقدار علاقه و محبت آنان را دریابید. اگر موسم حج، مدینه منوره بودید بروید قبرستان بقیع و مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به ذریه رسول خدا ﷺ مشاهده نمایید. سر قبر حمزه گریه‌های شدید آنان را نگاه کنید تا بدانید که ایرانی چه اندازه به اسلام و یاران اسلام علاقمند است.

سپس اضافه کردم که آیا می‌شود کسی اشک دروغی بریزد؟ گفتند: نه. تا دل نسوزد و تا ایمان و علاقه نباشد محال است اشک فرو ریزد. با بیانات فوق متوجه اصل ایمان و عقیده ما شدند و یک نوع تسلیم و به اضافه خوشبینی در آنان بوجود آمد.

گفتم: آری ایرانی‌ها همین که اسم حضرت خدیجه را می‌شنوند زحمات او را یادآور شده به او عشق می‌ورزند، اما همین که اسم عایشه ام‌المؤمنین را می‌شنوند ناراحت شده از خود می‌پرسند که چرا عایشه با اسلام و قرآن آن گونه رفتار کرد؟ و برای چه قرآن را نادیده گرفت و آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ را عمل نکرد؟

بجای این که از دین اسلام حمایت کند و با خلیفه مسلمانان همکاری نماید به جنگ او رفت و در جنگ جمل جمع کثیری از مسلمانان را که فرزندان او به حساب می‌آمدند و خداوند او را مادرشان خوانده بود، به کشتن داد. و گذشته

از تمام اینها اسلام؛ جهاد را از زنان برداشته و او چنین حکمی را هم رعایت نکرد و تا شترش را پی نکردند دست از جنگ نکشید و شیعیان، این همسر پیامبر ﷺ را با همسر دیگرش حضرت خدیجه مقایسه می کنند و می گویند:

چقدر تفاوت بین این دو زن بوده است، آن یکی در زمان غربت اسلام با مال خود چه خدمتی به اسلام و به پیامبر ﷺ نمود و آن دیگری پس از رسول خدا ﷺ چه فجایعی به وجود آورد و چگونه علیه امام زمان خود، خلیفه پیامبر ﷺ پرچم مخالفت برپا کرد؟

حرف که به اینجا رسید یکی از آنان گفت: آیه افک در شأن عایشه نازل شده و شاهد مقام و مرتبه او می باشد.

گفتم: اولاً این آیه راجع به یک واقعه مخصوصی است «قَضِيَّةٌ فِيْ وَاقِعَةٍ» و تنها ثابت کرده که به عایشه تهمت زده اند و آن حرفها واقعیت نداشته و ثانیاً آیه شریفه، به خاطر پیامبر ﷺ نازل شد. چون آن حضرت از حرفهایی که به همسرش نسبت داده بودند خیلی ناراحت بود، کما اینکه شدت ناراحتی آن حضرت از اصل آن داستان، بر همه آشکار می شود، لذا آیه مبارکه نازل شد تا آن حضرت از ناراحتی بیرون آید^۱ پس نزول آن آیه در واقع به جهت شخص

۱. داستان افک از این قرار است که در جنگ بنی المصطلق عایشه همراه پیامبر ﷺ بود در بازگشت، یکی از شبها که بار انداخته بودند عایشه برای قضای حاجت به گوشه ای رفت و اتفاقاً گردن بندش را گم کرد و مقداری برای پیدا کردن آن معطل شد، قافله به گمان اینکه عایشه در هودج خود نشسته حرکت کرد، همین که عایشه برگشت دید قافله رفته است: در همان محل توقف نمود، صفوان، که عقب مانده بود رسید و او را سوار شتر خود نمود و در وسط روز به قافله رسیدند.

منافقین شروع کردند حرفهای نامناسب زدن و پیامبر ﷺ از حرفهای ناشایست آنان سخت متأثر و آزرده خاطر گشت. خداوند برای رد گفتار منافقین و آرامش خاطر آن حضرت آیات ۱۱ به بعد سوره نور را نازل فرمود و پیامبر اکرم ﷺ را از نگرانی خارج ساخت. (مجمع البیان ج ۷ ص ۱۲۹)

پیامبر ﷺ بوده است و هیچ ربطی به عایشه ندارد.

با این بیان همه آنان سر به زیر انداخته سکوت کردند بنده دیدم که باید مطلب دیگری مطرح شود و نباید فرصت را از دست داد، لذا گفتم:

مثلاً وقتی شیعه‌ها می‌روند کنار قبر حضرت حمزه منقلب می‌شوند و سخت گریه می‌کنند. اما همین که می‌روند سر قبر عثمان در بقیع هیچ اظهار علاقه نمی‌کنند؛ چرا؟

برای این که عثمان مانند اباذر و عمار یاسر و جمعی از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم ﷺ را سخت آزار داد.

خلاصه اینکه از این قضایا برای شما معلوم می‌شود که شیعه با کسی عناد و دشمنی ندارد و هر گز لجوج و خودسر نیست. اگر برای کسی گریه می‌کند بی‌جهت نیست و اگر به کسی بد می‌گوید بی‌دلیل و بدون سبب نیست. لبخندی زدند و گفتند: ما در این باره فکر نکرده‌ایم و کنه این مطالب را تا به حال متوجه نبودیم. گفتم: بلی، شما می‌گویید نباید به معاویه بد گفت. چون یک زمانی با پیامبر ﷺ بوده است اما فکر نمی‌کنید که او چه جنایاتی مرتکب شد و علاوه بر این که با خلیفه پیغمبر ﷺ جنگ کرد، عمار یاسر را به قتل رساند با آنکه کلمات پیامبر ﷺ درباره عمار، معروف و همه به زبان می‌آوردند و برای هم نقل می‌کردند. بعد سخن را به بالاتر کشانده گفتم:

آیا شما درباره وصیت خلیفه اول و دوم و دفن آنان در خانه پیامبر ﷺ فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید آنها چرا بر خلاف قرآن رفتار کردند؟ آیا شما درباره وصیت ابوبکر و تعیین عمر برای خلافت فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید چطور شد؟ اگر بنا است خلیفه مسلمانان به شورا معلوم شود پس چرا ابوبکر آن وصیت را کرد؟ چرا عمر آن وصیت را نمود و گفت: پس از من یک نفر از شش نفر خلیفه

باشند. و در آن وصیت علی علیه السلام را با آن سابقه درخشان و آن علم بی پایان در ردیف عثمان و طلحه و زبیر و امثال آنان قرار داد؟ با اینکه به طور حتم خودشان از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند که فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا؛ من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه آن است.

با این وصف علی علیه السلام را در ردیف آن افراد - که همه شاگرد علی علیه السلام به حساب می آمدند - قرار داد و سرانجام زمام مسلمانان از دست عالمی همانند علی علیه السلام بیرون رفت و حال اینکه اگر علی علیه السلام بر سر کار آمده بود معلوم بود که وضع اسلام و مسلمانان خیلی بهتر از این بود.

گفتند: مقام علمی مطلبی است ریاست هم مطلبی دیگر و این دو با هم ربطی ندارند. گفتیم: ما تابع قرآنیم و هر چه را خدا ملاک این مقام قرار داده می پذیریم و آیه **﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾**^۱؛ «خدا او را [طالوت را] در دانش و نیروی جسمی فزونی داد. [لذا او را برای زمامداری برگزید].» را خواندم و گفتیم: خداوند در این آیه مبارکه می فرماید: علت اینکه منصب زعامت را به طالوت دادم و به دیگران که در زمان او بودند ندادم این بود که او هم دارای مقام علمی بود و هم جنبه جسمانی و قوت بدنی اش از سایرین افزون بود و این هر دو صفت در وجود مقدس علی علیه السلام به طور قطع موجود بود و بلکه آن حضرت مثل اعلای علم و مثل اعلای شجاعت بود.

بنابراین آن کس که لیاقت زعامت و ریاست را داشت تنها علی علیه السلام بود نه دیگران، بعلاوه اگر زمام ملت اسلام به دست عالمی عادل و دل سوز فقرا باشد و گذشته از علم، نیروی جسمانی فوق العاده هم داشته باشد که دیگر، اغنیا و

زورگویان قدرت زورگویی نداشته باشند، چه اندازه در پیش برد اجتماع و در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؟

و باز مهلت نداده، گفتم: اصلاً حق مطلب آن است که مسلمانان صدر اسلام حق شناسی کردند و با اینکه بقا و هستی آنان به خاطر جانفشانی‌ها و شمشیر زدن‌های علی علیه السلام بود. با این حال همه را نادیده گرفتند و او را کنار زدند.

گفتم: بر فرض اینکه علی علیه السلام مورد پسند مردم نبود، اما آیا یادشان رفت که در جنگ خندق حضرت علی علیه السلام آنان را از شر عمرو بن عبدود نجات داد؟ آیا فراموش کردند که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود کسی را یارای مقابله با عمرو بن عبدود نبود؟^۱

آیا یادشان رفت که در همان جنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ (عِبَادَةِ) الثَّقَلَيْنِ.^۲

آیا یادشان رفت که علی بن ابیطالب علیه السلام مرحب خیبری را به درک فرستاد و شرّ یهود را از سر مسلمانان بر طرف ساخت؟ خلاصه برخی از مبارزات و جنگ‌های آن حضرت را یادآوری کرده گفتم: همه می‌دانیم که علی علیه السلام بر گردن تمام آن جمعیت حق حیات داشت و شمشیر آن حضرت و جان‌نثاری او بود که مسلمانان از شر کفار نجات یافتند.^۳ پس خوب بود تا حدودی رعایت آن حضرت را می‌کردند و به آن نحو کنارش نمی‌زدند.

۱. پیامبر سرودش که عمروست این که دست یلی آخته ز آستین

علی گفت ای شاه اینک منم که یک بیشه شیر است در جوشنم

۲. سید بن طاووس در اقبال فی الاعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۶۷، خصال شیخ صدوق، ص ۵۷۹، تصحیح علی اکبر غفاری.

۳. ندید و نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

یکی از آنان گفت: شما فقط حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» را درباره علی یادداری ولی من چهار حدیث از این نمونه درباره ابوبکر و عمر یاد دارم. گفتم: آن احادیث چیست؟

گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «من شهر حلمم و ابوبکر و» تا این جمله را گفت حرفش را گرفتم و گفتم: به خدا قسم این احادیث دروغ است و اینها را در مقابل «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» جعل کردند و این حدیث مانند حدیثی است که به پیامبر ﷺ نسبت می دهند که فرمود: ابوبکر و عمر آقای پیر مردان بهشتند «أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و این حدیث را در برابر حدیث قطعی آن حضرت که درباره حسنین علیهما السلام فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

«حسن» و «حسین» دو سید و آقای جوانان اهل بهشتند.

وضع کرده اند. و دلیل کذب این حدیث این است که پیغمبر ﷺ فرمود:

اهل بهشت همه جوان و در سن سی و سه سالگی و زیبا هستند.^۱

پس در بهشت پیرمردی یافت نمی شود تا ابوبکر و عمر آقا و سید آنها باشند.

۱. ترمذی در ج ۴، ص ۸۸ و سیوطی در در المنثور، ج ۱، ص ۹۸ و هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸ از معاذ بن جبل نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ جُرْدًا مُؤَدَّاءَ بِيضًا جَعَادًا مُكْحَلِينَ أَبْنَاءُ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ: اهل بهشت داخل بهشت می شوند، در حالی که جوانند و مو بر صورتشان نرویده و سفید اندام هستند و موی سرشان فرخورده و در هم پیچیده، با چشمانی سرمه کشیده و در سن ۳۳ سالگی می باشند.»

نیز طبرسی در احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۶ نقل کرده است که یحیی بن اکثم، در ضمن مناظره اش با امام جواد علیه السلام گفت: ابوبکر پیرمرد اهل بهشت است، و امام جواد علیه السلام فرمود: این حرف صحیح نیست، چون اهل بهشت عموماً جوانند و در میان آنان انسان پیر وجود ندارد.

اینجا همه لبخند مخصوصی زدند و روشن بود که دیگر حاضر نیستند پرده از اسرارشان برداشته شود و چون مقدار زیادی از شب گذشته بود لذا بنده حرف را کوتاه کردم و گفتم: من حاضرم یک کتاب در اختیار شما بگذارم تا حقایق را آن گونه که هست بدست آورید. آنان خوشحال شدند و خداحافظی کردیم.

در نظرم بود یک جلد «المراجعات» برایشان ببرم و در بین رفقا نیافتم و کتاب مناسب دیگری هم یافت نشد. لذا روز بعد رفتم و پس از عذرخواهی گفتم: دعا بفرمایید سال آینده مشرف شوم و کتابهای مربوطه را از ایران آورده تقدیم کنم.

۱۳ در بازار مکه با دو نفر صحبت کردم تا بحث به اینجا کشید که گفتم: شما سُنی‌ها تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای به ما شیعیان زده و می‌زنید، با آنکه اسلام به طور کلی و به نحو اکید از تهمت زدن نهی فرموده است.

گفتند: عوام و بی‌سوادها ممکن است حرفهایی بزنند ولی دانشمندان و افراد فهمیده و مطلع ما هرگز تهمت نمی‌زنند.

گفتم: بنده شاهد می‌آورم که علما و دانشمندان شما هم تهمت زده و حتی با اتهام، حکم قتل صادر کردند و چند سال قبل ابوطالب ایرانی را در همین سرزمین گردن زدند و یک مسلمان را بی‌جهت کشتند و قلوب شیعیان و خصوصاً ایرانی‌ها را جریحه‌دار کردند^۱ و در دنبال این موضوع گفتم: آری چند سال قبل؛ ابوطالب ایرانی را به جرم استفراغ و به اتهام بی‌احترامی به کعبه به قتل

۱. چند سال قبل یک نفر از زائران ایرانی را به نام ابوطالب یزدی متهم کردند به اینکه قصد اهانت به کعبه را داشته است و ظاهراً در هنگام طواف حال استفراغ و تهوع به او دست می‌دهد و بی‌اختیار استفراغ می‌کند و به اتهام اینکه او قصد هتک کعبه را داشته است، حکم قتل او را صادر و در برابر مردم گردن او را زدند.

محکوم کردند و در منظر عموم گردنش را زدند و اگر قاضی و حاکم شما و گواهان آن قضیه می‌دانستند که ایرانی از فاصله چند صد فرسخ احترام کعبه را نگه داشته و در موقع قضای حاجت پشت به قبله و رو به قبله نمی‌نشیند و جایز نمی‌دانند و حتی کودکان خود را در موقع تخلی رو به قبله و پشت به قبله نمی‌نشانند. هرگز چنان شهادتی را نمی‌دادند و چنان حکمی را صادر نمی‌کردند. اگر قاضی شما تنها یکی از کتابهای ما را خوانده بود، اگر فقط «العروة الوثقی» را مطالعه نموده بود و فتوای علمای شیعه را درباره تمام مساجد خوانده بود که فرموده‌اند:

نجس کردن مساجد و حتی دیوارهای خارج آنها حرام است. و اگر کسی متوجه آلودگی آنها شد فوراً باید تطهیر نماید.

تا چه رسد به مسجد الحرام و کعبه، مسلماً باور نمی‌کرد که مسلمان ایرانی به زحمت زیاد به حج بیاید و قصد اهانت و بی‌احترامی به کعبه و دیوار خانه خدا را داشته باشد و دیوار آن را آلوده کند. و اگر شما کتابهای ما را می‌خواندید و از عقاید ما با خبر می‌شدید و یا با ما انس می‌گرفتید و می‌دیدید که ما حتی در پنهانی و خلوت نیز رعایت احترام کعبه را می‌نماییم. به طور حتم چنین حادثه ناگوار را به وجود نمی‌آوردید و با کشتن یک مؤمن و ریختن خون مسلمان بی‌گناه قلوب شیعیان جهان و بلکه هر مسلمان غیور و با انصاف را جریحه‌دار نمی‌کردید. آن هم مؤمنی که به قصد زیارت بیت الله الحرام وطن و زن و فرزندش را رها کرده و به زیارت خانه خدا آمده و میهمان خداوند بوده است.

البته این مطالب را با اظهار تأثر و ناراحتی می‌گفتم و آنان نیز با شنیدن آن عبارات متأثر شده سخت ناراحت شدند و دیگر حاضر نبودند صحبت کنم. لذا خدا حافظی کرده رفتم.

۱۴ به یکی از اهل تسنن گفتم: شما می‌گویید: پیامبر ﷺ برای خود جانشین معین نکرد و تعیین زمامدار بعد از خود را به شورا گذاشت و لذا پس از آن حضرت مردم ابوبکر را به عنوان خلیفه؛ برگزیدند اما ابوبکر بر عکس پیامبر ﷺ عمل کرد و هنگام مرگش عمر را به عنوان خلیفه تعیین نمود و به عهده شورا گذاشت. و ما نفهمیدیم آیا ابوبکر اشتباه کرد که تعیین خلیفه نمود یا العیاذ بالله پیامبر اکرم ﷺ اشتباه کرد که برای خود خلیفه تعیین نکرد؟ و خلاصه اگر تعیین خلیفه بعهد شورا است چرا ابوبکر آن را بعهد شورا نگذاشت و اگر تعیین خلیفه به عهده زمامدار قبلی است؟ چرا پیامبر ﷺ تعیین نکرد؟

«فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» مقداری خیره خیره به بنده نگاه کرد و هیچ نگفت؛ بنده هم صلاح تعقیب ندانسته، خدا حافظی نمودم.

۱۵ به یک نفر از اهل علم گفته بودند: شما شیعیان بعد از نماز سه مرتبه دست را تا کنار گوش بالا می‌برید و می‌گویید: جبرئیل امین خیانت کرد، «خان الامین»، و غرضتان این است که خداوند متعال جبرئیل را مأمور کرد که وحی را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاورد و او خیانت کرده نزد پیامبر ﷺ برد.

ایشان جواب داده بود: که ما پس از نماز سه مرتبه می‌گوییم: «الله اکبر» و هرگز این جمله را که شما نقل کردید، نمی‌گوییم و به آن هم عقیده نداریم. بعد گفته بود: بنشین تا برایت ثابت کنم، او را نشانده بود و چند نفر ایرانی را صدا زده و از یک یک آنان سؤال کرده بود، شما بعد از نماز چه می‌گویید؟ پاسخ داده بودند که: سه مرتبه می‌گوییم «الله اکبر». همین که چند نفر ایرانی اینگونه جواب داده بودند و مطلب برای آنها ثابت شده بود، یک نفر از آنان گفته بود: خدا لعنت کند گویندگان ما را که این گونه ما را نسبت به شما بدبین می‌کنند و این تهمت‌ها را می‌زنند.

مناظره‌ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه

۱۶ با لباس عربی در نماز جماعت مغرب مسجد جمعه مدینه منوره شرکت کردم، پس از نماز، امام جماعت، رو به مردم کرد و روایاتی مربوط به نقاشی و مجسمه سازی و تصویر، خواند و توضیح داد.

او حدود پنجاه سال داشت و معلوم بود به کتابهای خودشان احاطه دارد. پس از آنکه صحبتش تمام شد، در حالی که قرآن دستم بود، نزد او رفتم و بعد از سلام گفتم: سؤال دارم، گفت: بپرس، قرآن را جلوی او گذاشتم و آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۱ را خواندم و پرسیدم: چرا (و رسوله) به (رفع) نوشته و خوانده می شود و (واو) (و رسوله) چه واوی است؟ مقداری نگاه کرد و سرانجام گفت: واو عاطفه است و (رسوله) عطف بر محل (الله) است.

در این باره کمی صحبت شد و از آن گذشتم و گفتم: آیا روایاتی را که راجع به تصویر و نقاشی و مجسمه سازی خواندی شامل عکس و عکاسی، نیز می شود؟ گفت: آری، عکس گرفتن و عکاسی نیز حرام است. گفتم: پس این عکسها که روی پولهای شما وجود دارد یا در هتلهای نصب شده است، چیست؟ آیا اینها حرام نیست؟

گفت: چرا، همه اینها حرام است ولی اینها مربوط به حکومت است.^۲ از این مطلب نیز گذشتم و به او گفتم: معلوم است که شما در روایات و

۱. سوره توبه، آیه ۲.

۲. البته این حرف صحیح نیست، چون این عکسها چاپ است و تصویر و نقاشی و صورت گری، شامل عکس و عکاسی نمی شود و بر آنها تصویر صدق نمی کند، لذا اشکال ندارد.

احادیث، زیاد زحمت کشیده‌اید و سؤال من این است که چرا از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل نمی‌کنید؟ با اینکه آن حضرت در حدیث ثقلین عترت خود را عدل قرآن قرار داده و فرموده است: «به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتم، اهل بیتم، تمسک کنید».

و این حدیث در «صحیح مسلم» و غیر آن آمده است. اخیراً نیز حدیث ثقلین در کتاب «معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین» - که در مکه معظمه چاپ شده - با دو سند نقل شده است (عبارت آن در صفحه ۱۵۵ به طور کامل گذشت).

گفت: فرق نمی‌کند، ملاک بیان روایت و توضیح و تبیین معنای آن می‌باشد. گفتم: چطور فرق نمی‌کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را موظف کرده است، به کتاب خدا و به عترت او تمسک کنند و تمسک به این دو را موجب نجات قرار داده است، شما به چه دلیل می‌گویید فرق نمی‌کند؟ به چه دلیل روایات غیر عترت، حجت شرعی است؟ اگر فردای قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله از ما سؤال کند روایات فقهی خود را از چه کسی یاد گرفتید و به روایات چه کسی عمل کردید، چه بگوییم؟ همین که این مطلب را مطرح کردم پی برد که من شیعه هستم، لذا لحن سخن را تغییر داد و با تندى و پرخاش، به عقاید شیعه حمله کرد و مناظره شکل دیگری به خود گرفت.

مؤلف: قبل از بیان این مناظره، نکات و روایاتی را از کتاب «بخاری» و «مسلم» می‌آورم، زیرا تکیه او بیشتر به این روایات بود، ضمناً از توجه به این روایات منشأ قسمتی از اعتراضها و اشکالات آنان به شیعه روشن می‌شود:

۱- ساختمان سازی روی قبور

در «صحیح بخاری» روایات متعددی از عایشه نقل کرده است که:

در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن از کنیسه (عبادتگاه) مسیحیان و عکسها و نقاشی در آنها به میان آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مسیحیان چنین هستند که هرگاه مرد صالحی از آنها فوت کند روی قبرش مسجد بنا می کنند و در آن، صورتهایی را نقاشی می نمایند و آنها در قیامت از شرار خلق خدا خواهند بود.^۱

در «صحیح مسلم» نیز همین روایت با دو سند از عایشه نقل شده است.^۲ همچنین در «صحیح مسلم» است که: عایشه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که رحلت کرد، فرمود: «خدا یهود و مسیحیان را لعنت کند، آنها قبور انبیای خود را مساجد قرار دادند. «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».^۳

نیز از ابوهریره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بکشد یهود را، آنها قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند. «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».^۴

باز در «صحیح مسلم» از عایشه و ابن عباس نقل است که گفتند:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لعنت خدا بر یهود و مسیحیان، آنان قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند».

۱. عن عائشة أم المؤمنين: إن أم حبيبة و أم سلمة ذكرتا كنيسة رأينها بالحبشة فيها تصاویر فذكرتا للنبي صلی الله علیه و آله فقال: «إن أولئك إذا كان فيهم الرجل الصالح، فمات بنوا على قبره مسجداً و صوروا فيه تلك الصور فأولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة»، صحیح بخاری، كتاب الصلاة، باب هل تنبش قبور مشركی الجاهلية...، ح ۴۲۷.

ضمناً این روایت در همین کتاب «صحیح بخاری»، ح ۴۳۴ و ح ۱۳۴۱ و ح ۳۸۷۳ آمده است.

۲. صحیح مسلم، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، ص ۲۵۵، باب النهی عن بناء المسجد على القبور و النهی عن اتخاذ القبور مساجد، ح ۵۲۸.

۴. همان، ح ۵۳۰.

۳. همان، ح ۵۲۹.

[سپس عایشه و ابن عباس گفته‌اند:] این سخن پیامبر ﷺ نسبت به یهود و مسیحیان به منظور بر حذر داشتن مسلمانان است از انجام دادن مثل آنچه که آنها انجام دادند. و در همان کتاب است که: جندب گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ پنج روز قبل از رحلتش فرمود:

«... أَلَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، إِنِّي أَنهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ.»^۱

آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور انبیا و اشخاص صالح خود را مساجد قرار می‌دادند، توجه داشته باشید شما مسلمانان قبور را مساجد قرار ندهید، بدرستی که من شما را از این کار نهی می‌کنم.

۲- ازدواج با یهود و نصارا را جایز می‌دانند

تمام مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته‌اند: ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی و نصرانی جایز و صحیح است و اشکال ندارد، هر چند آن زن، حضرت مسیح علیها السلام را خدا، یا ثالث ثلاثه بدانند، [و گفته‌اند:] با اینکه در این صورت مشرک بودن او قطعی است، در عین حال ازدواج مسلمان با او مانعی ندارد.^۲

۳- کثرت روایات عایشه و ابوهریره

در کتابهای «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و سایر کتابهای اهل تسنن، روایات بسیاری از عایشه و ابوهریره از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، و حال اینکه، عایشه هنگام رحلت رسول خدا ﷺ هجده سال داشته^۳ و مدتی را که با

۱. همان، ح ۵۳۲.

۲. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۴، مبحث المحرمات لاختلاف الدين.

۳. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۵۷.

پیامبر ﷺ زندگی کرده حدود نه سال، آنهم در ابتدای سنّ بوده است - مضافاً بر زن بودن او - و با وجود زنان دیگر پیامبر ﷺ و گرفتاری‌های آن حضرت و قهراً اندک بودن هم صحبتی عایشه با رسول خدا ﷺ، در عین حال روایات بسیاری از او نقل کرده‌اند که گفته است: «از رسول خدا چنین مطلبی را شنیدم»، یا اینکه «رسول الله ﷺ چنین و چنان فرمود».

همچنین ابوهریره، اهل یمن بوده و سال هفتم هجری به مدینه منوره آمده و مسلمان شده است و فقط حدود سه سال آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده است.^۱ در عین حال، کتابهای اهل تسنن پر از روایات ابوهریره از قول پیامبر ﷺ است و تنها در «صحیح بخاری» ۴۴۶ روایت از او نقل کرده که گفته است: «از پیامبر اکرم ﷺ چنین مطلبی را شنیدم»، یا «رسول خدا ﷺ اینگونه فرمود».

مؤلف: در پاورقی سه روایت از «بخاری» و «مسلم» از ابوهریره، به عنوان نمونه آوردم، خوانندگان عزیز ملاحظه و قضاوت کنند.^۲

۱. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۱۲۵، یادآور می‌شوم که در همین کتاب در معرفی شخصیت ابوهریره آورده است که: عمر بن خطاب، ابوهریره را امیر بحرین قرار داد، و معاویه نیز بارها او را امیر مدینه منوره قرار داد. (همان)

۲. سه روایت عجیب از «بخاری و مسلم» به نقل از ابوهریره

روایت اول

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ملک الموت نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: اجابت کن پروردگارت را، پس موسی علیه السلام به چشم ملک الموت زد و چشم او را در آورد (او را کور کرد)، ملک الموت برگشت نزد خدا و گفت: مرا فرستادی به سوی بنده‌ات که نمی‌خواهد بمیرد و چشم مرا در آورد. خداوند چشمان ملک الموت را به او برگرداند و فرمود: برگرد نزد بنده من و بگو می‌خواهی زنده بمانی؟ اگر می‌خواهی زنده بمانی دستت را بگذار بر پشت گاو، هر مقدار موی پشت گاو زیر دستت پنهان شد، به عدد هر مویی یک سال زنده می‌مانی.

→ موسی گفت: آخر چه؟ گفت: پس از آن خواهی مرد. موسی گفت: حال که سرانجام باید مرد پس الآن جان مرا بگیر. (بعد گفت:) خدایا مرا در سرزمین مقدس بمیران، به فاصله پرتاب سنگ، رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا قسم اگر من نزد او بودم قبرش را کنار جاده به شما نشان می دادم.»

«هثام بن منبه قال: هذا ما حدثنا ابوهريرة، عن رسول الله ﷺ. فذكر احاديث منها: و قال رسول الله ﷺ: جاء ملك الموت إلى موسى عليه السلام. فقال له: أجب ربك. قال: فلقم موسى عليه السلام عين ملك الموت ففقاها. قال: فرجع الملاك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت. قال: فرد الله إليه عينه و قال ارجع إلى عبدى فقل الحياة تريد؟ فإن كنت تريد الحياة فضع يدك على متني ثور، فما توارت يدك من شعرة فإنك تعيش بها سنة. قال: ثم مه؟ قال: ثم تموت. قال: فالآن من قريب. رب أمتني من الأرض المقدسة. رمية بحجر. قال رسول الله ﷺ: «والله لو أتى عنده لأريتكم قبره إلى جانب الطريق، عند الكتيب الأحمر.»

صحیح مسلم، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، کتاب الفضائل، باب من فضال موسی ﷺ، ص ۱۰۲۸، ح ۲۳۷۲، سند دوم ۱۵۸.

صحیح بخاری، (چاپ دارالسلام ریاض، کتاب الاحادیث فی الانبیاء، ص ۵۷۲، باب وفاة موسی و ذکره بعد، ح ۳۴۰۷) نیز آن را با اندک تفاوتی نقل کرده است.

مؤلف: برخی از آنچه در این روایت سؤال انگیز و مایه تعجب است عبارت است از:

- ۱- ملک الموت مأمور خدا بوده و گناهی نداشته است.
 - ۲- حضرت موسی دعوت خدا را اجابت نکرده و نمی خواسته است بمیرد.
 - ۳- ﴿اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون﴾ (سوره یونس، آیه ۱۴۹) چه می شود؟
 - ۴- حضرت موسی ﷺ زد چشم ملک الموت را در آورد و مؤاخذه نشد، پس آیه ﴿و الجروح قصاص﴾ چه می شود؟
 - ۵- مقام و منزلت انبیا در برابر اوامر و خواست الهی و حبّ لقای پروردگار چه می شود؟
- پاسخ اینها را باید اهل تسنن که این دو کتاب را صحیح می دانند، بدهند.

→

روایت دوم

صحیح مسلم به دو سند از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«بنی اسرائیل در حالی که برهنه و عریان بودند غسل می کردند و به عورت یکدیگر نگاه می نمودند. حضرت موسی ﷺ به تنهایی و دور از دید آنها غسل می کرد، بنی اسرائیل گفتند: به خدا قسم، علت این که موسی ﷺ با ما غسل نمی کند این است که در او عیب وجود دارد (باد فتق دارد) پس موسی رفت غسل کند، لباس خود را گذارد روی سنگی، آن سنگ فرار کرد و لباسهای موسی ﷺ را برد، موسی با شتاب در پی سنگ رفت و می گفت: لباسم را ای سنگ، لباسم را ای سنگ، تا اینکه بنی اسرائیل عورت موسی را دیدند و گفتند: به خدا قسم در موسی ﷺ عیبی وجود ندارد، پس سنگ توقف کرد و موسی لباسش را گرفت...»

«هَمَّامُ بْنُ مِنْبَهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سَوْأَةِ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى ﷺ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْر. قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَقَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ. قَالَ: فَجَمَعَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرَ ثَوْبِي حَجَرَ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوْأَةِ مُوسَى. فَقَالُوا: وَاللَّهِ، مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجَرُ بَعْدُ، حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ. قَالَ: فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا.»

قال أبو هريرة: و الله، إنه بالحجر ندب سِنَّةٌ أو سَبْعَةٌ ضَرَبَ مُوسَى ﷺ بالحجر. (صحیح مسلم) کتاب فضائل، ذیل حدیث ۲۳۷۱، باب من فضائل موسی ﷺ، ح ۳۳۹.

مؤلف: اکنون سؤال این است که، نسبت دادن چنین مطلبی را به یکی از انبیاء بزرگ الهی، آن هم از قول پیامبر اکرم ﷺ چه معنا دارد؟ آن هم در کتابی که اهل تسنن مدعی هستند بعد از قرآن مجید صحیح ترین و اجل کتابهاست، آیا تعجب آور نیست؟

روایت سوم

نیز (مسلم) در (کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم خلیل ﷺ، ح ۲۳۷۰) از ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ابراهیم خلیل ﷺ ۸۰ ساله بود که، با «تیشه» یا «طبر» ختنه کرد.»

←

و این در حالی است که اهل تسنن در کتابهای معتبر و دست اول خود، روایاتی که از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده‌اند بسیار اندک و به اعتراف خودشان، عدد روایات آن حضرت، انگشت شمار است.^۱

«بخاری» و «مسلم» با آنکه آن همه روایت از ابوهریره نقل کرده‌اند، اما به خود اجازه نداده‌اند که از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام، حتی یک روایت نقل کنند. همچنین «بخاری» با اینکه از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از امام صادق علیه السلام فوت نموده است، ولی حتی یک روایت از آن حضرت، نقل نکرده است.^۲

بازگشت به بیان مناظره

پس از یادآوری برخی روایات و مطالبی که در مناظره با آن امام جماعت، مورد استدلال واقع شد، یا در مناظره دخالت داشت، بر می‌گردیم به بیان آن قسمت از مناظره که به صورت جدی و به نحو مقابله انجام گرفت، و آن از قرار ذیل است:^۳

به او گفتم: چرا حدیث ثقلین را مطرح و روی آن بحث نمی‌کنید؟ مگر شما

→ عن الاعرج، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اخْتَنَنَ إِبْرَاهِيمُ النَّبِيُّ علیه السلام، وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدُومِ.

(قدوم، به معنای تیشه یا طبر است؛ منجد الطلاب، قَدَمَ)

۱. معجم فقه السلف، عترة و صحابة و تابعين، تأليف: محمد المنتصر الکتانی، جزء اول، ص ۴، مطابع جامعة ام القرى، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۲. در این رابطه به صفحه ۹۴۷ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

۳. مناظره تماماً عربی انجام گرفت و روایات مورد بحث را قبلاً بطور پراکنده و در مناظره‌ها و نوشته‌های دیگرم بررسی و در ذهنم موجود بود و الحمد لله توانستم از آنها استفاده کنم.

اهل سنت نیستید یا حدیث ثقلین از سنت نیست؟

آیا تمسک به روایاتی که ابوهریره و سعد وقاص و عمرو عاص و عایشه و امثال اینها نقل کرده‌اند، تمسک به عترت است؟ آیا این افراد جزء عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند؟ آیا روایاتی که این افراد نقل کرده‌اند، روایات صادره از عترت است و عمل به آنها عمل به حدیث ثقلین می‌باشد؟ این جمله‌ها را با تندى و بطور جدّ مطرح کردم.

گفت: فرقى نمى‌کند، ما به روایاتی که در کتاب «بخاری» و «مسلم» است، عمل می‌کنیم، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که در کتابهای معتبر ما موجود است، عمل می‌کنیم. گفتم: شما مدعی هستید که اهل سنت می‌باشید و به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌کنید، آیا حدیث ثقلین از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ آیا خود شما آنرا نقل نکرده‌اید؟ گفت: سنت است و ما آنرا قبول داریم.

گفتم: آیا فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی باقر العلوم و امام جعفر صادق علیه السلام از عترت نیستند؟ گفت: چرا این افراد همه عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

گفتم: آیا ابوهریره، سعد، مغیره، سهل و عایشه و امثال این افراد از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند؟

گفت: ما نگفته‌ایم این افراد از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اند.

گفتم: پس چرا روایات اینها را نقل می‌کنید و آن همه شرح و توضیح می‌دهید و به آنها عمل می‌نمایید، ولی از عترت، یعنی: از امام امیرالمؤمنین علی و امام حسن و سایر عترت پیامبر اکرم صلوات الله علیهم روایت نقل نمی‌کنید؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق حدیث ثقلین مسلمانان را به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتش ارجاع نداد؟

آیا شما روایتی دارید که آن حضرت فرموده باشد به غیر عترت رجوع و به روایات غیر عترت عمل کنید؟

گفت: عجب! یعنی می‌خواهی بگویی آن همه روایت که ابوهریره و عایشه و... از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد، حجیت ندارد؟

گفتم: اولاً، مگر ابوهریره چند سال زمان پیامبر ﷺ را درک کرده است؟ آیا بیش از سه سال بوده است؟ آیا در مدت کوتاه ممکن است آن همه حدیث از پیامبر ﷺ شنیده باشد؟ همچنین عایشه چند سال و در چه سنّ و سالی با پیامبر اکرم ﷺ زندگی کرده است، و آیا باور کردنی است وی در مدت کوتاه آن همه حدیث از پیامبر ﷺ شنیده و حفظ کرده باشد؟

ثانیاً، در کتابهای شما چه دلیلی بر اعتبار و حجیت و صحت روایات این افراد وجود دارد؟ سپس با لحنی قاطع، گفتم: بنابراین شیعیان اهل سنت هستند نه شما، شیعیان اهل عمل به سنت پیامبر اکرم ﷺ هستند نه شما، این شیعیان هستند که طبق حدیث ثقلین، به کتاب خدا و به روایات عترت پیامبر اکرم ﷺ تمسک و عمل می‌کنند نه شما.

گفت: شما شیعیان به سنت رسول خدا ﷺ عمل نمی‌کنید، زیرا از آن حضرت روایت است که فرمود: «لعنت بر یهود و مسیحیان، آنها روی قبر انبیاء و اشخاص صالح خود ساختمان و مسجد بنا می‌کنند.» و شما «شیعیان» همین عمل یهود و مسیحیان را انجام می‌دهید، روی قبر حسین (علیه السلام) و خمینی (رحمه الله) مسجد ساخته‌اید و در آن نماز می‌خوانید و این عمل شما بر خلاف سنت پیامبر ﷺ و موجب شرک است و شما مشرک هستید.

گفتم: این روایت از عترت پیامبر ﷺ نقل شده است؟

گفت: خیر، از ابوهریره و عایشه و سایر صحابه نقل شده است.

گفتم: ما شیعیان، طبق حدیث ثقلین، فقط روایاتی که ثابت بشود از عترت است قبول داریم.

به علاوه، روی قبر پیامبر ﷺ نیز ساختمان و گنبد ساخته شده و کنار آن نماز خوانده می شود و اینها را که ما نساخته ایم شما اهل تسنن ساخته اید. همچنین در مسجد الحرام و حجر اسماعیل آنهمه قبر وجود دارد و نماز می خوانیم.

گفت: این ساختمان را ما نساخته ایم بلکه پادشاهان و حکومتها ساخته اند و ما با آن مخالف هستیم و یقین داریم که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است. [و از قبور در مسجد الحرام پاسخ نداد.]

گفتم: خداوند در قرآن (سوره کهف، آیه ۲۱) خبر داده است که: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾؛ «گروهی که بر هدفشان پیروز شدند، گفتند: مسلماً مسجدی بر روی اصحاب کهف بنا خواهیم کرد».

و اگر روی قبر چیز ساختن و مسجد بنا کردن جایز نیست این آیه را چه جواب می دهید؟

گفت: معلوم نیست، و اینها که گفتند روی قبر آنها مسجد بسازیم حاکمان و زورمندان بوده اند نه مؤمنین.

گفتم: از کجا می گویی و چه دلیلی بر این مطلب داری؟

گفت: ما عرب هستیم و معانی قرآن را می فهمیم و شما فارس و ایرانی هستید و متوجه معانی آن نمی شوید و معنا همان است که گفتم.

گفتم: عجباً! این چه حرفی است می زنی؟ شما عربها سر سفره علم و فهم فارس و ایرانیها نشسته و از کتابهای آنها استفاده می کنید، زیرا به اعتقاد شما صحیح ترین و اجل کتابها بعد از قرآن کریم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است و مؤلف این دو کتاب فارس و ایرانی و از عجم بوده اند حال چه شده که

آنها با اینکه فارس و ایرانی بوده‌اند، فهمیده‌اند و ما چون فارس و ایرانی هستیم، نمی‌فهمیم؟

از این جمله سخت ناراحت شد و با عصبانیت گفت: آنها مسلمان بودند و شما مشرک هستید. من با کمال خونسردی و آرامش و کاملاً آهسته گفتم: بر فرض که پیامبر اکرم ﷺ از مسجد ساختن روی قبر نهی کرده باشد و یهود و مسیحیان را بخاطر این کارشان لعن کرده باشد، آیا حکم به شرک آنها نیز فرموده است؟
گفت: خیر، فقط لعنشان کرده است.

گفتم: پس چطور شما [وهاپیون]، ما شیعیان را مشرک می‌خوانید؟ و به چه دلیل گفتی شما مشرک هستید؟

گفت: واللّٰه شما مشرک هستید، واللّٰه هر کس روی قبر مسجد بسازد و عبادتگاه درست کند مشرک است و شما و یهود و مسیحیان فرقی ندارید.
گفتم: پس اگر یهود و مسیحیان مشرک هستند، چرا شما ازدواج با آنها را جایز می‌دانید، و حال اینکه خدا از آن نهی کرده و در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾^۱

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند.

گفت: این امر یک مسأله فقهی است و باید بررسی شود ولی من می‌دانم شیعیان کارهای یهود و مسیحیان را می‌کنند و مشرک هستند.
گفتم: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۲

«به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگوئید، مؤمن نیستی.»

۲. سورة نساء، آیه ۹۴.

۱. سورة بقره، آیه ۲۲۱.

و من الآن در این مسجد نماز خواندم، و قرآن در دست دارم، آیا حضور در مسجد و نماز خواندن با نماز جماعت مسلمانان و قرآن در دست داشتن، اظهار اسلام نیست؟ تو چگونه بر خلاف این آیه، ما را مشرک می‌خوانی؟ روز قیامت باید جواب این تهمت‌ها را بدهی. مگر این آیه را نخوانده‌ای که خداوند سبحان از تهمت زدن و گفتن چیزی که انسان علم به آن ندارد، شدیداً مذمت فرموده است.

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^۱

آنگاه که آن تهمت را زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که به آن علم نداشتید، و آن را ناچیز و سبک می‌پنداشتید، در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

پس از آن گفتم: اگر ما مشرک هستیم، چگونه ملک عبدالله اجازه داده است به مکه معظمه مشرف شویم و حال اینکه خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾^۲؛ «جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، پس به مسجد الحرام نزدیک نشوند.» آیا می‌گویی ملک عبدالله بر خلاف قرآن عمل کرده است؟ آیا این حرف تو ردّ ولیّ امرتان نیست؟ - چون ردّ حرف ولیّ امر را ردّ بر خدا و موجب عقوبت و مجازات شدید می‌دانند لذا ترس او را گرفت و پس از کمی تأمل - گفت: او به ظاهر عمل می‌کند و شیعیان به حسب ظاهر مسلمان هستند.

گفتم: تو نیز لااقل باید به حسب ظاهر هم که شده ما را مسلمان بدانی و حق نداری بما نسبت شرک بدهی.

گفت: من می‌دانم شما مشرک هستید، شما از حسین علیه السلام حاجت می‌طلبید، از امامان خود حاجت می‌طلبید و آنان را عبادت می‌کنید.

گفتم: هرگز چنین نیست، ما هرگز از غیر خدا حاجت نمی‌طلبیم، از غیر خدا چیزی طلب نمی‌کنیم، بلکه امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را وسیله و واسطه می‌دانیم، آن بزرگواران را وسیله و واسطه تقرب به خدا قرار می‌دهیم، وسیله شفاعت روز قیامت قرار می‌دهیم.^۱ همانگونه که خدا در قرآن به آن امر فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و وسیله‌ای برای تقرب به سوی خدا بجویید.» پس از آن این آیه را خواندم که حضرت یوسف علیه السلام به برادرانش گفت: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۳؛ «این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.»

و گفتم: آیا پیراهن حضرت یوسف جز وسیله چیز دیگری بوده است، آیا این عمل شرک و حاجت از غیر خدا خواستن است؟

گفت: داستان پیراهن حضرت یوسف علیه السلام معجزه و کرامت بوده است. گفتم: واسطه قرار دادن ائمه علیهم السلام توسط شیعیان را نیز معجزه و کرامت بدان، چرا می‌گویی شرک است؟

گفت: شیعیان حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله را عبادت می‌کنند و عبادت غیر خدا شرک است.

۱. توسل به اهل بیت علیهم السلام به اعتبار این است که آنان اقرب وسائل إلى الله می‌باشند، «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ»، استعانت از آنان، برای امور آخرت است، مقصود یاری خواستن و کفایت در امر شفاعت است و اما برآمدن حاجات و آمرزش گناهان تنها از جانب پروردگار متعال است نه غیر. راجع به توسل به صفحه ۱۱۹ همین کتاب مراجعه شود.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵. ۳. سوره یوسف، آیه ۹۳.

گفتم: «عبادت» به معنای «پرستش» است. و لعنت بر کسی که غیر خدا را پرستش کند، از یکایک شیعیانی که برای زیارت به اینجامی آیند پرس، حتی اگر یک نفر گفت: حسین علیه السلام یا غیر حسین علیه السلام را پرستش و عبادت می‌کنم، حق با تو است. گفت: من دیده‌ام که ایرانیها قبر خمینی را طواف می‌کنند، دیده‌ام قبر حسین علیه السلام را طواف و عبادت می‌کنند، و طواف عبادت و مخصوص کعبه است. گفتم: طواف و دور چیزی گردش کردن، در صورتی عبادت و حرام و موجب شرک می‌شود که به قصد عبادت انجام شود و اما صرف دور چیزی گشتن عبادت نیست. حرام نیست و سبب شرک نمی‌شود. اگر کسی دور این مسجد بگردد، آیا مسجد را عبادت کرده و مشرک می‌شود؟ این چه حرفی است که می‌زنی؟

آیا اینکه خدا فرموده است: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ﴾^۱؛ «نوجوانانی اطرافشان دور می‌زنند» آیا آنها را عبادت می‌کنند. آیا اینکه خدا فرموده است: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ﴾^۲؛ «و نوجوانانی دور آنان می‌گردند» به معنای این است که آنها را عبادت می‌کنند؟ و آیات دیگر مثل ﴿يَطُوفُونَ﴾، ﴿يَطَافُ﴾، ﴿طَائِفٌ﴾ در آنها آمده است که به معنای دور چیزی گردیده، یا بین دو چیز رفتن و برگشتن که آن هم طواف است - مثل طواف بین صفا و مروه - و آیا اینها عبادت غیر خدا است؟

مگر خدا نفرموده است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۳؛ «با مردم به نیکی سخن بگویید» و مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام نفرموده است: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»؛ «کار برادرت را به بهترینش حمل کن».^۴

۲. سورة طور، آیه ۲۴.

۱. سورة انسان، آیه ۱۹.

۳. سورة بقره، آیه ۸۳.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، باب التهمة و سوء الظن، ح ۳.

پس تو بدون اطلاع از نیت و قصد اشخاص و بدون اطلاع از مسائل فقهی آنها به چه جرأتی نسبت شرک به آنان می دهی؟

گفت: من می دانم که شما «شیعیان» بعضی از صحابه و ام المؤمنین را سب می کنید، و در کتابهای شما نیز که نزد من موجود است، نوشته است؛ و این عمل گناه و حکم شرک را دارد.

گفتم: اگر سب صحابه حکم شرک را دارد، پس معاویه محکوم به شرک است، چون در «صحیح مسلم» است که: معاویه امیر المؤمنین علی ع را سب می کرد و امر می کرد آن حضرت را سب کنند. گفت: او خطا کرده است.

گفتم: ما نیز فرضاً، خطا می کنیم، چرا مشرک باشیم؟ بعد به او گفتم: مسلمانانی که در همین مدینه جمع شدند و عثمان را کشتند، آیا مشرک شدند؟

گفت: خیر، کسی آنها را مشرک نخوانده است.

گفتم: آیا گناه کشتن صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر است یا گناه سب او؟ گفت: گناه کشتن بزرگتر است، خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾؛ «هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است، در حالی که در آن جاودانه خواهد بود.»

گفتم: پس چه شده که قاتلین عثمان مشرک نشده و محکوم به شرک نیستند، ولی چنانچه کسی صحابه را سب کند محکوم به شرک می شود؟

گفت: شما «شیعیان» تنها سب و لعن نمی کنید، بلکه در کتابهای شما است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند.

گفتم: این مطلب در کتابهای شما نیز نوشته شده و روایات بسیاری در «صحیح بخاری» و «مسلم» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود: نزد حوض [کوثر] می‌بینم گروهی از اصحابم را به طرف آتش می‌برند، می‌گویم: خدایا اینها اصحاب من هستند، خدا می‌فرماید: تو نمی‌دانی که اینها بعد از رحلت تو چه حوادثی به وجود آوردند.^۱

و اگر تردید داری به کتاب «بخاری» و «مسلم» مراجعه کن. گفت: علم این روایات را باید به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه واگذار کرد و ما نباید حرفی بزنیم و سکوت می‌کنیم. گفتم: پس نسبت به آنچه در کتابهای ما نیز آمده سکوت کن و تهمت به شیعه زن.

گفت: من دیده‌ام که «شیعیان» به ضریح حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله علیه می‌چسبند و حاجت می‌طلبند و اینها شرک است. و شروع کرد به مرحوم امام و انقلاب توهین کردن و گفت: شما «شیعیان» مشرک هستید و من قسم می‌خورم که مشرکید. من با آرامی و با کمال ملایمت گفتم: خمینی رحمته الله علیه انقلاب کرد و شیعیان با او همراهی کردند و یکی از ثمره‌های انقلاب او این بود که در تمام دنیا، مسلمانان عزت پیدا کردند و به مسلمانی خود افتخار کردند و مساجد بسیاری ساخته شد، مساجد آباد گردید و عده‌ای اسلام آوردند. ولی همفکران شما (وهاپها) حرکتی کردند و به خیال خود انقلابی شبیه انقلاب امام خمینی رحمته الله علیه به وجود آوردند و چند روزی هم سر و صدا راه انداختند و جمع کثیری را نیز که مخالفشان بودند کشتند، اما سرانجام ثمره انقلاب آنها این شد که مسلمانان در کشورهای مختلف

۱. روایات مرتد شدن آنها را در صفحه ۳۷ همین کتاب آوردم.

سر بزیر و در برابر سایر ادیان سر افکنده شدند و حتی عده‌ای از آنها مسلمان بودن خود را انکار کردند و برخی مساجد تعطیل شد. و اگر تفاوت انقلاب امام خمینی علیه السلام و انقلاب همفکران خودت را بررسی کنی به خودت اجازه نمی‌دهی به آن مرحوم توهین کنی.

گفت: با توجه به همه این مطالب که گفתי ولی من می‌دانم شما به عده‌ای از صحابه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که اهل بهشت می‌باشند (عشره مبشره) بد می‌گویید و آنان را لعن می‌نمایید، خصوصاً فلانی و فلانی را.

گفتم: این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله از بهشتی بودن چند نفر خبر داده است، در کتابهای معتبر شما نیامده و صحیح نیست و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند، بدلیل اینکه خود آن افراد که به قول شما، پیامبر صلی الله علیه و آله به بهشتی بودنشان خبر داد، به آن عمل نکرده‌اند، عثمان را کشتند، معاویه علی رضی الله عنه را سب می‌کرد و با او جنگ نمود، طلحه و زبیر با علی رضی الله عنه جنگ کردند، بنابراین هر چه می‌خواهی بگو، اما به این حدیث استدلال نکن.^۱

۱. برخی از اهل تسنن نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نفر از صحابه را بشارت به بهشت داد و آنها عبارتند از:

۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- طلحه ۶- زبیر ۷- عبدالرحمن ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- سعید بن زید ۱۰- ابو عبیده بن جراح.

این روایت را احمد حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و غیره نقل کرده‌اند ولی در صحیح بخاری و مسلم که اصل و صحیح‌ترین کتابهای آنهاست نقل نشده است و خود صحابه این حدیث را قبول نداشته و به آن عمل نکرده‌اند.

عثمان را که یکی از آن ده نفر است، در مدینه منوره، با وضع خفت باری کشتند و چگونه و در کجا دفنش کردند و با اینکه جمعی از همان ده نفر مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر، در مدینه حاضر

در این موقع که نزدیک نماز عشا شده بود، تلفن همراه او زنگ زد و او مشغول تلفن شد، اینجانب نیز از فرصت استفاده کرده و به مقتضای (الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ) با دست به او اشاره کردم و مسجد را ترک نمودم.

→ بودند، در عین حال از عثمان دفاع نکردند و بر جنازه او حاضر نشدند و قابل قبول نیست که مسلمان، بداند یک نفر از اهل بهشت است و از او دفاع نکند.

در بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۹۷ و ۲۱۷، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در جنگ جمل چون امیر المؤمنین (علیه السلام) مقابل اهل بصره قرار گرفت، زبیر را طلبید، زبیر با طلحه آمدند، حضرت فرمود: واللّه شما می دانید که اصحاب جمل به لسان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملعونند.

زبیر گفت: چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم؟

حضرت فرمود: اگر من شما را اهل بهشت می دانستم جنگ با شما را حلال نمی دانستم.

زبیر گفت: آیا شنیده ای حدیث سعید بن عمر و بن نفیل را که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده که ده نفر از قریش از اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: آری شنیدم که سعید، این حدیث را در خلافت عثمان به جهت او نقل کرده است.

زبیر گفت: آیا دروغ گفته است؟

حضرت فرمود: تا اسم آنها را نبری من چیزی نخواهم گفت.

زبیر اسم نه نفر را برد.

حضرت فرمود: دهم آنها کیست؟

زبیر عرض کرد: شما هستید.

حضرت فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم ولی آنچه تو از برای خود و اصحابت ادعا کردی من قبول ندارم و منکرم.

زبیر گفت: آیا گمان کردی که سعید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دروغ بسته است؟

حضرت فرمود: از من گمان نیست بلکه سوگند به خدا یقین است که دروغ است، واللّه بعضی از اینها در تابوتی هستند، در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی چاه بردارد، این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم. زبیر در حالی که گریه می کرد برگشت.

علامه مجلسی (رحمته الله) پس از نقل حدیث عشره مبشره دلیل جعلی بودن آن را بیان فرموده است.

نتیجه این مناظره

از این مناظره بسیار طولانی و پر پیچ و خم و در عین حال با محتوا، مطالبی روشن شد.

معلوم شد از رسانه‌های گروهی، کیفیت زیارت کردن و چسبیدن ما را به ضریح‌ها و دست به دعا بلند کردن ما را در مقابل قبور ائمه علیهم‌السلام مشاهده کرده و اینها را بر نوعی پرستش و عبادت - العیاذ باللّه - ائمه علیهم‌السلام حمل می‌کنند.

حمل بر این می‌کنند که ما «شیعیان» حاجاتمان را از صاحبان قبور می‌طلبیم. معلوم شد که اگر قدرت پیدا کنند قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز مثل قبور ائمه علیهم‌السلام بقیع علیهم‌السلام ویران و با خاک یکسان می‌کنند.

معلوم شد که گروه تندرو و تربیت شدگان مکتب وهابیت بطور قطع و یقین «شیعیان» را مشرک و خارج از دین می‌دانند.

معلوم شد که مخالفت آنها با «شیعیان» ریشه دار و اساسی است و مسأله سجده بر فرش و مهر و سجاده حصیری نیست.

معلوم شد که آنها تنها کلمه‌ای که نسبت به ما «شیعیان» به کار می‌برند و به کمتر از آن قانع نیستند، کلمه «شما مشرکید» است.

معلوم شد، حاضر به بحث و استدلال نیستند، و از پاسخ هر دلیلی که عاجز شدند چیز دیگر و بهانه و تهمت دیگری را مطرح و همچنان از حربه «شما مشرک هستید» استفاده می‌کنند.

معلوم و مبرهن شد که مناظره و بحث با کسانی که در مدارس تحت پوشش وهابیون پرورش و رشد یافته و فکر و روحشان با عقاید آنها ساخته و پرداخته شده، بی حاصل و آب در هاون کوبیدن است، آری «مَنْ يُضِلِّ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ».

۱۷ در مسجد الحرام با چند نفر درباره اتحاد و فواید آن صحبت شد یکی از آنان گفت: خدا در قرآن فرموده است:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱

همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و گروه گروه نشوید.

و از تفرقه نهی فرموده است و شما شیعیان به این حکم الهی عمل نمی کنید و از ما جدا شده اید.

گفتم: چگونه به این آیه عمل کنیم؟

گفت: شما با ما یکی شوید و به مذهب اهل سنت درآیید تا اتحاد و یگانگی بوجود آید.

گفتم: لطفاً شما سنیها؛ جعفری شوید و به عقیده و مذهب ما درآیید تا اتحاد و همبستگی به وجود آید و همه مسلمانان جعفری باشند، به چه دلیل ما سنی شویم؟ شما بیااید شیعه شوید.

گفتند: هر چه باشد اکثریت با ما است و همیشه اقل باید تابع اکثر باشد.

گفتم: این مطلب کلیت ندارد و قرآن عکس آن را بیان فرموده است:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾^۲

چه بسا گروه اندک بر گروه فراوان غلبه کرد.

و در آیات بسیاری فرموده است:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ و ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ و غیر اینها.

بعلاوه اگر شما راست می گوید و می دانید اتحاد خوب است چرا خودتان به دسته ها و فرقه های گوناگون در آمده اید و متحد نمی شوید؟ گفتند: ما یکی

هستیم و متحدیم.

گفتم: چرا دروغ می‌گویید، من خودم از افراد زیادی سؤال کرده‌ام، یکی گفته من حنفی هستم؛ دیگری گفته سلفی می‌باشم، سومی گفته: مالکی هستم، چهارمی و پنجمی گفته‌اند: شافعی و حنبلی هستیم، یکی با دست بسته نماز می‌خواند، دیگری با دست باز و بر فرض که ما بخواهیم مثل شما شویم، نمی‌دانیم شما چه هستید و به چه فرقه‌ای درآییم؟

گفتند: اختلاف این طوری؛ تفرقه نیست و اتحاد و یگانگی را بهم نمی‌زند. گفتم: پس اگر این تفرقه و چند مذهب بودن مضر به اتحاد و یگانگی نیست، به ما چه می‌گویید، و این چه اعتراضی است که شما کردید؟ ما با شما یکی هستیم منتهی شما حنفی هستید و یک عده حنبلی هستند و گروهی مالکی و دسته‌ای شافعی ما هم جعفری می‌باشیم و همانگونه که حنبلی بودن به اتحاد ضرر نمی‌زند جعفری بودن نیز منافاتی با اتحاد ندارد.

۱۸ یک نفر از سنی‌ها گفت: شما شیعیان عمر را دوست نمی‌دارید. در صورتی که او خدمات شایانی به اسلام نمود و فتوحات بسیاری در دوران خلافت او نصیب مسلمانان گشت.

گفتم: اولاً فتوحات اسلام تنها در زمان خلیفه دوم نبوده است، بلکه تا زمان خلافت هارون و مأمون. مسلمانان پی در پی در حال پیشرفت بودند و اسلام روز به روز توسعه می‌یافت و اگر شما به خاطر فتوحات زمان خلافت عمر، عمر را دوست می‌دارید باید تمام خلفا را دوست داشته باشید نه خصوص عمر را، ثانیاً کشور گشایی که دلیل لزوم دوست داشتن افراد نمی‌شود و الا باید گفت پادشاهان جائر (مانند مغول) همه خوب بوده‌اند و لازم است که آنان را نیز دوست داشته باشید.

گفت: خیر، فاتح اسلام نزد خدا محبوب است چون اسلام را توسعه داده است.
گفتم: خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

خداوند فقط از پرهیزکاران قبول می‌کند.

و از کجا که هر کس کشورگشایی کرده از پرهیزکاران بوده است؟ گفت: چه خلاف تقوایی از آنها سر زده است؟ گفتم: خلاف تقوا بالاتر از اینکه دختر پیامبر ﷺ را اذیت کردند؟ در صورتی که بودند و سخن رسول الله ﷺ را درباره او شنیدند که فرمود:

فاطمه عليها السلام پاره تن من است و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

و نیز حق علی عليه السلام را غصب کرده و او را به وضع ناگواری به مسجد بردند تا آنجا که حضرت علی عليه السلام در «نهج البلاغه» (خطبه ۱۷۱) می‌فرماید: حق خود را مطالبه نمودم (طَلَبْتُ حَقِّي).

و شما «نهج البلاغه» را قبول دارید و فقط جمعی از شما در خطبه شقشقیه شبهه کرده‌اید در صورتی که ثابت شده که آن خطبه نیز از حضرت امیر عليه السلام می‌باشد.
باز در «نهج البلاغه» (نامه ۲۸) است که:

معاویه نامه‌ای به حضرت امیر عليه السلام نوشته می‌گوید: یادت هست که تو را مثل شتر مهار کرده به مسجد بردند تا بیعت کنی؟ و علی عليه السلام پاسخ می‌دهد که: این مطلب درست است ولی به خدا قسم تو خواستی مرا مذمت کنی در حالی که مدح نمودی، زیرا برای مرد با ایمان ننگی نیست که برای انجام وظیفه و ثبات در دین خود مظلوم واقع گردد....

گفت: از کجا که اینها درست باشد.

گفتم: ما طبق مدارک صحیح که شما هم قبول دارید یقین داریم که این حوادث واقع شده است. و ما آن کسی را لعن می‌کنیم که چنین کارهایی را انجام داده است و اما آن شخصی که به فاطمه علیها السلام اذیت نکرده و حق علی علیه السلام را غصب نکرده است. هیچ گاه مورد لعن ما نبوده به او لعن نمی‌کنیم.

گفت: بر فرض این که چنین چیزی هم باشد ولی فایده لعن و بدگویی به او چیست؟

گفتم: فایده اینکه خدا در قرآن مجید، فرعون و فرعونیان را لعن کرده چیست؟ قوم عاد و ثمود و به طور کلی ظالمین و طاغیان را لعن کرده چه فایده دارد؟ برای چه خداوند سرگذشت آنان را که سالها قبل از ظهور اسلام منقرض شده بودند بیان می‌کند و سپس می‌فرماید لعنت دنیا و آخرت بر آنان است؟

﴿وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱

«و در این دنیا و روز قیامت با لعنت بدرقه شدند.»

گفت: اینها برای این است که ما سرگذشت پیشینیان را بدانیم و عبرت گرفته همانند آنان نشویم و آگاه شویم که کردار بد موجب لعن است. اما این در صورتی است که بیان احوال افراد موجب تفرقه و دو دستگی نشود. و چون فرعونیان و قوم عاد و ثمود منقرض شده بودند لذا خداوند متعرض حال آنان شده است و شما هر چه به آنان لعن کنید به جایی برخورد نمی‌کند.

گفتم: اولاً آیات، مربوط باین موضوع، اختصاص به پیشینیان نداشته بلکه یهود و نصاری که در هنگام ظهور اسلام بسیار بودند بویژه مدینه و اطراف آن که

مرکز اسلام بود اصلاً یهودی نشین بود و معلوم است که لعن و مذمت آنان باعث بدبینی و کارشکنی آنان بر علیه اسلام می‌شد، در عین حال، آیات بسیاری در مذمت آنان نازل شده و حتی آنان را مغضوب الهی معرفی نموده: ﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ﴾^۱؛ «ضربت خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به سبب خشم خدا گرفتار و ساقط شدند.» و نصاری را مشرک شمرده است.^۲

و ثانیاً در قرآن آیاتی در مذمت جمعی از مسلمانان نازل شده است با اینکه آنان بسیار ناراحت می‌شدند و چه بسا یک قبیله به واسطه یک آیه از اسلام و از پیامبر ﷺ رنجیده می‌شدند. مانند آیه مربوط به ثعلبه انصاری^۳ و نیز آیات مربوط

۱. سورة بقره / ۶۱.

۲. سورة توبه / ۳۰.

۳. ثعلبه انصاری مردی از اهالی مدینه بود، روزی به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد که از خدا بخواه به من ثروت بدهد. پیامبر ﷺ فرمود: برو قناعت کن و به آنچه داری بساز و خدا را شکر کن که بهتر از مال زیاد است که نتوانی شکر آن گذاری. ثعلبه رفت و پس از چند روز دیگر آمد و باز خواست که آن حضرت دعا کند که خدا به او مال عطا فرماید. حضرت رسول ﷺ فرمود: مگر تو پیرو من نیستی؟ به خدا قسم اگر من از خدا بخواهم کوههای زمین برایم زرو سیم می‌شد ولی چنان که می‌بینی به آنچه بر حسب تقدیر روزی شده است قانعم. این بار نیز ثعلبه رفت و پس از چندی مجدد خدمت حضرت رسیده تقاضای دعا کرد و گفت: اگر خداوند به من مال بدهد حق خدا را از آن ادا می‌کنم و از مستمندان دستگیری می‌نمایم و به خویشان محتاجم کمک می‌دهم.

پیامبر ﷺ دید که ثعلبه دست بردار نیست. برایش دعا کرد و از خدا خواست که از خزانه خود به او روزی فرماید. ثعلبه چند رأس گوسفند داشت، بعد از دعای پیامبر ﷺ برکت یافت و پیوسته بر گوسفندان افزوده گشت تا آنجا که از کثرت آنها نتوانست در شهر بماند و از آنجا که ثعلبه مرد دنیا پرست و بسیار حریص بود شخصاً چوپانی گوسفندان را به عهده گرفت. و قبل از آن که گوسفندانش

به متخلفین که از جنگ سر باز زدند و آنگونه خداوند آنان را مذمت فرمود (سوره توبه / ۸۰) و ثالثاً دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ «مسد» که با آن لحن شدید ابولهب و همسرش را مورد عتاب قرار داده آن هم در صدر اسلام که هنوز اسلام و مسلمانان در اقلیت بودند چه می‌گویی؟

و خلاصه ما از این آیات به دست می‌آوریم که در اسلام اهمال‌کاری و سهل‌انگاری معنا ندارد، حق و باطل را زیر پرده مخفی نمودن و مصلحت اندیشی و این قبیل افکار وجود ندارد. باز اضافه کردم که ما می‌بینیم خدا در قرآن زنان پیامبر ﷺ را سخت تهدید کرده و بر خلاف کاری آنها وعدهٔ عذاب می‌دهد (سورهٔ احزاب / ۳۰).

→ زیاد شوند نمازهای پنجگانه را با پیامبر ﷺ به جماعت می‌خواند اما همین که گوسفندان او زیاد شدند در خارج مدینه مسکنی برای خود و گوسفندانش ساخت و در آنجا زندگی می‌کرد و فقط نماز ظهر و عصر به جماعت حاضر می‌شد. کم‌کم گوسفندها زیاد شدند. ثعلبه دید بیرون شهر هم برای گوسفندان تنگ است. ناچار بیابان بزرگ و وسیعی را که از مدینه دور بود انتخاب کرد و به آنجا کوچ کرد و در نتیجه ثعلبه دیگر فرصت به شهر آمدن نداشت و نماز با پیامبر اکرم ﷺ را تعطیل کرد و تنها روزهای جمعه برای نماز جمعه خدمت حضرت می‌رسید تا اینکه پس از مدتی نماز جمعه را نیز تعطیل نمود و به طور کلی دست از مسجد و نماز با پیامبر ﷺ کشید و از مسافرین احوال آن حضرت را می‌پرسید.

روزی پیامبر ﷺ سراغ ثعلبه را گرفت گفتند: گوسفندانش فراوان شده دیگر فرصت به شهر آمدن ندارد. حضرت همین که این جمله را شنید سه مرتبه فرمود: وای بر ثعلبه.

در این هنگام این آیه در مذمت ثعلبه نازل شد: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾ یعنی: بعضی از آنان با خدا عهد کردند که اگر خداوند از فضل خویش به ما عطا کند زکات می‌دهیم و از نیکوکاران باشیم ولی همین که خدا از کرم خویش به آنها عطا فرمود بخل ورزیدند و روی گردانیدند و از فرمان الهی سرپیچی نمودند. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰، و مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۵۷).

سوره منافقین نازل می‌کند. و سازندگان مسجد ضرار را سخت می‌کوبد. با اینکه به حسب ظاهر همه مسلمان بودند. بعد گفتم: و اما این که گفתי خدا حالات گذشتگان را بیان کرده برای عبرت بردن ما. این را قبول داریم و ما هم تاریخ صدر اسلام را یادآور می‌شویم و به مقتضای آیات قرآن. ظالمین را لعن کرده و بر مانند ابوذرها که جان خود را فدای اسلام کردند و با عثمان و معاویه سخت مبارزه نمودند و سرانجام جان خود را روی این کار گذاشتند درود و رحمت می‌فرستیم و نتیجه می‌گیریم و می‌گوییم: ای مسلمانان همیشه اباذر زمان باشید و در برابر عثمانها و معاویه‌های زمان خود، بپاخیزید.

کلام که به اینجا رسید اخم خود را درهم کشید و حال یأس و سرافکنده‌گی بر او غلبه کرد و دیگر حرفی نزد ولی معلوم بود که در عقاید خود سخت متزلزل شده در فکر فرو رفته بود که بنده خدا حافظی کردم.

۱۹ یک نفر از اهل سنت در ضمن بحث گفت: شما علی علیه السلام و اولاد علی را دوست داشته باشید ولی لا اقل خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله را دشمن نداشته باشید. گفتم: یکی از فروع دین ما تَوَلَّى است و دیگری تَبَرَّى، و تَوَلَّى که به معنای دوست داشتن حضرت علی و اولاد او علیهم السلام است، ادله فراوانی دارد که یکی از آنها این آیه شریفه است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

ای پیامبر صلی الله علیه و آله بگو من در ازاء تبلیغ و دعوت به سوی حق، از شما اجر و مزدی جز دوستی خویشاوندانم نمی‌خواهم.

و معلوم است که ذوی القربای رسول خدا اهل بیت آن حضرت می‌باشند. و دیگری حدیث غدیر خُم است که شما نیز قبول دارید و این حدیث صریح در لزوم تولی می‌باشد چون حضرت رسول ﷺ از خداوند متعال خواست که خداوند دوستان علی علیه السلام را دوست داشته باشد و البته که دعا و خواهش پیامبر ﷺ از پیشگاه الهی برآورده است پس به مقتضای این درخواست، خداوند دوستان علی علیه السلام را دوست می‌دارد و معلوم است که مؤمن به خدا باید کسی را که خدا دوست می‌دارد او هم دوست داشته باشد.

و تَبَرُّی - که به معنای بیزاری جستن از دشمنان ذوی القربی و اهل بیت پیامبر ﷺ است - هم ادله فراوانی دارد که یکی از آنها همین حدیث غدیر خم است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ».

خداوندا! دوست علی علیه السلام را دوست دار، و دشمن علی علیه السلام را دشمن بدار.

و معلوم است که هر کس را خدا دشمن بدارد مؤمن به خدا هم باید او را دشمن بدارد و به اعتقاد ما، برخی خلفا با ذوی القربی دشمنی کردند لذا چگونه از آنان بیزاری بجوئیم؟

بنابراین باید آنان را دشمن بداریم و از آنان بیزاری بجوئیم. بعد ادله دشمنی آنان را که سابق نقل شد ذکر کردم و گفتم: این نمی‌شود که کسی علی علیه السلام را دوست داشته باشد و دشمن او را هم دوست داشته باشد و لذا ما تمام خلفای جور را دشمن می‌داریم و از تمام دشمنان و غاصبین حق ذوی القربی بیزاری می‌جوئیم.

گفت: شما به خلیفه اول و دوم یک بدبینی بخصوصی دارید و به اندازه‌ای که به این دو نفر بی اعتنا هستید به هیچ یک از خلفا بی اعتنا نیستید.

گفتم: این بدان جهت است که تمام ظلمهایی که دیگران بدوی القربی نمودند سبب اولیّه آن این دو نفر بودند و اگر اینها در بدو امر فاطمه علیها السلام را اذیت نکرده بودند، حق علی علیه السلام را غصب نکرده بودند، معاویه جرأت نمی کرد حضرت علی علیه السلام را سب کند؛ یزید جرأت نمی کرد حسین علیه السلام را به قتل برساند؛ هارون الرشید به خود جرأت نمی داد موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کند.

گفت: خلاصه ما از گفته های شما قانع نمی شویم.

گفتم: ما هم از حقایق چشم پوشی نکرده آنچه باید می گوئیم تا حق از باطل و هدایت از ضلالت مشخص گردد و کلام ما این است که می گوئیم: «اللّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ».

و قطعاً شما هم همین مطلب را می گوئید منتها مصداق ظالم را معین نمی کنید.

گفت: شما بگوئید ولی ما راضی نمی شویم.

گفتم: چشم؛ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۲۰ با یکی از مبلغین آنان صحبت کردم و سرانجام گفتم: اختلاف ما با شما در این زمان دو مطلب است، اول: راجع به اخذ احکام، که ما می گوئیم: باید به مقتضای حدیث ثقلین احکام را از قرآن و عترت فرا گرفت و لذا تمام مدارک فقهی ما آیات و روایات صادره از ائمه معصومین علیهم السلام می باشد و شما می گوئید: احکام را باید از قرآن و ابوحنیفه و یا مالک و یا احمد حنبل و یا شافعی فرا گرفت و نمی دانم دلیل شما چیست و به چه حسابی حدیث ثقلین را نادیده گرفته اید؟!

اختلاف دوم: از جهت اولوا الامر است که ما می گوئیم: اولوا الامر دوازده نفر معصوم منصوب، از طرف خدا می باشند و تنها آنان واجب الطاعه هستند و اما شما می گوئید: اولوا الامر، خلیفه وقت است هرکس می خواهد باشد و واجب

الاطاعه است هر چند یزید بن معاویه و یا ابن زیاد و هارون و حجاج بن یوسف تقفی خونخوار باشد. ولی ما شیعیان آن خدا و پیامبری را که بگویند از مثل یزید و حجاج اطاعت کنید و اینان اولوا الامر و واجب الاطاعه هستند و در ردیف خدا و پیامبر می باشند قبول نداریم، بعد گفتم: اگر خلیفه وقت اولوا الامر و واجب الاطاعه باشد، بسیاری از تکالیف ساقط و مسلمانان آزاد می شوند و دیگر قیام ابادرها در برابر عثمانها خلاف شرع می شود.

گفت: چطور؟

گفتم: معلوم است همین که شما گفتید خلیفه واجب الاطاعه است یعنی هر عملی انجام داد شما هم باید انجام دهی و هر دستوری داد شما نیز باید اجرا کنی. مثلاً اگر شراب خورد تو هم باید بخوری، اگر قمار کرد، ربا خورد و ظلم و تعدی نمود شما هم باید از او پیروی کنی و نیز اگر به مجالست با کفار و هم غذا شدن با آنان امر نمود باید اطاعت کنی و هزارها خلاف شرع مرتکب شوی. و این بر خلاف این است که اولوا الامر را افراد معصوم و دور از گناه و ظلم و تجاوز بدانیم.

گفت: شما می گوید: همین که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت فرزند او امام و رهبر مردم شد و حال اینکه او پنج ساله بود و بچه پنج ساله چگونه می تواند اجتماع را رهبری کند؟ رهبر باید کاردان و با تجربه و سیاستمدار باشد و گذشته از این می گویی او غایب و از نظرها پنهان است در صورتی که امام و رهبر باید در اجتماع باشد.

گفتم: اما این که گفتی بچه پنج ساله چطور می تواند رهبر باشد جوابش این است که شما رشد امام و علم امام را مانند افراد عادی می دانید لذا استبعاد می کنید ولی برای ما به ادله قطعی ثابت شده که رشد امام و علم و درایت او با دیگر

مردمان تفاوت کلی دارد و امامی را که ما رهبر اجتماع می‌دانیم، در اداره اجتماع نیازی به تجربه و علم سیاست ندارد، نیاز به درس خواندن ندارد. بلکه او مؤید از طرف خداوند است و علمش لدنی و موهبتی الهی می‌باشد.

گفت: از قرآن دلیل بیاور که خداوند چنین منصبی را به بچه‌ای داده باشد.

گفتم: احسنت، خداوند در قرآن راجع به حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱

ای یحیی کتاب را با نیرومندی بگیر و ما منصب حکومت را در دوران کودکی به او دادیم.

و درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲

گفتند: چگونه با بچه‌ای که در گهواره است سخن بگوییم؟ [حضرت عیسی که بچه‌ای تازه متولد بود به اعجاز الهی به زبان آمد و] گفت: همانا من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داد و مرا منصب پیامبری و نبوت مرحمت فرمود.

خلاصه این دو آیه می‌گویند منصب حکومت و نبوت را به دو کودک دادیم،

پس چه مانعی دارد که خداوند منصب امامت را به بچه پنج ساله داده باشد؟ و اما این که گفتمی امام باید در بین مردم باشد نه در پس پرده غیبت، این اشکال در صورتی است که امام جانشین و نایب برای خود معین نکرده باشد و امام زمان که ما به وجود او قطع داریم برای خود نواب و جانشینانی تعیین فرموده و به مردم امر کرده است که در آن چیزهایی که باید به من رجوع کنید، در زمان غیبت،

به علمای مذهب که واجد شرایط بخصوصی هستند رجوع نمایید، کما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای او، در زمان خود، برای مردم حکام و قضات معین می کردند و به شهرهای دور دست می نوشتند که در امور خود به فلان کس رجوع کنید. چه مانعی دارد که شخص رهبر در اجتماع و یا در شهر نباشد ولی افرادی را تعیین کند که آنها برنامه او را اجرا کنند؟ بعد حدیث معروف را خواندم که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه فرمود:

وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاتِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۱

در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث و عالمان مذهب مراجعه کنید که آنان از طرف من بر شما حجتند و من از طرف خدا بر آنان حجت می باشم. البته سخنان ما درباره صفات و خصوصیات امام زمان (عج) طولانی شد که اگر بخواهم همه را یادآور شوم به طول می انجامد آنچه که به نظر اهم می رسید نقل کردم.

۲۱ با یک نفر از آنان صحبت کردم تا کلام رسید به این که معاویه و عایشه لشکر اسلام را علیه اسلام شوراندند و با خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ کردند. گفت: ما قبول داریم که عایشه با علی علیه السلام جنگ کرد اما هر چه باشد بالاخره او ناموس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و باید احترام او را نگهداشت و در باره او چیزی نگفت.

گفتم: پس خوب است شما این اعتراض را به خدا بکنید و بگویید: بار الها چرا ناموس شیخ الانبیاء حضرت نوح را در قرآن مجیدت جهنمی معرفی کرده ای؟

چرا ناموس حضرت لوط را جهنمی معرفی کرده‌ای؟ و در سوره مبارکه تحریم فرمودی که: «به زن نوح و لوط گفته شد که با دوزخیان داخل آتش شوید؟» ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُّوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ... وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاحِلِينَ﴾^۱. ای خدا، مگر این دو زن، ناموس دو پیامبر بزرگ تو نبودند؟ ای خدا نقل بدبختی و جهنمی شدن آن دو زن برای ما در دوره آخر الزمان چه فایده‌ای داشت؟ او هیچ نگفت و راهش را گرفت و رفت.

۲۲ یک نفر ترکمن که مختصر فارسی بلد بود گفت: شما شیعیان به حضرت عایشه و به حضرت معاویه بد می‌گویید و این ظلم است. گفتم: از کجا می‌گویی؟ بعلاوه این تقصیر علما و مورخین شما است که در کتب معتبره خود نوشته‌اند که: عایشه در بصره با خلیفه پیامبر ﷺ جنگید و عده زیادی از مسلمانان را به کشتن داد.

نیز نوشته‌اند: معاویه در صفین با علی علیه السلام جنگ کرد با این که پیغمبر ﷺ فرمود: «یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من»^۲. پس جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ می‌باشد و جنگ با پیامبر ﷺ اذیت به آن حضرت است و خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۳؛

کسانی که خدا و پیغمبر را اذیت می‌کنند البته که خدا در دنیا و آخرت آنان را لعن می‌کند و عذاب مهیبی برای آنها مهیا فرموده است.

۱. سوره تحریم / ۱۰.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۴ و غایة المرام بحرانی، ص ۲۶۰، ط تهران.

۳. سوره احزاب / ۵۷.

بعد بلافاصله گفتم: اگر آن روز علی علیه السلام به معاویه دست می‌یافت او را می‌کشت یا نه؟

گفت: البته که می‌کشت.

گفتم: آیا علی علیه السلام مسلمان را می‌کشت؟

گفت: نه.

گفتم: پس به اقرار خودت معاویه مسلمان نبوده و لذا اگر علی علیه السلام به او دست می‌یافت مهلتش نمی‌داد. سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

گفتم: اگر تو بودی معاویه را می‌کشتی یا نه؟

گفت: الحمدلله که نبودم.

گفتم: خوب شما درباره جنگ عایشه و معاویه با علی علیه السلام چه می‌گویید؟

گفت: اینها از قضا و قدر است و ما نباید در این باره چیزی بگوییم.

گفتم: بی‌اعتنایی به عایشه و معاویه هم قضا و قدر است و شما نباید چیزی بگویید.

در این موقع رفیقش دست او را گرفت و گفت: دانشمند، دانشمند و رفتند.

۲۳ شخص دیگری از اهل سنت در ضمن بحث گفت: مسلمانان باید تمام اصحاب و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به یک چشم بنگرند و به همه احترام کنند چون تماماً درک حضور آن حضرت را نموده و به اسلام خدمت کرده‌اند، نه این که به بعضی از آنان بیش از اندازه علاقه ورزند و بعضی دیگر را ناسزا گویند.

گفتم: این حرف و این منطق اشتباه بزرگ و خطای غیر قابل بخشش است، چون اصولاً با یک چشم نگاه کردن بر خلاف ناموس خلقت می‌باشد و معروف است که خدا دو چشم داد تا انسان با هر دو ببیند، هم خوبان را ببیند هم بدان را.

بعلاوه این حرف بر خلاف رفتار شخص رسول خدا ﷺ نسبت به همسرانش می‌باشد، زیرا علاقه و احترامی که آن حضرت نسبت به حضرت خدیجه منظور می‌داشت هرگز نسبت به زنهای دیگرش منظور نمی‌داشت همچنین این حرف شما بر خلاف صریح قرآن مجید می‌باشد.

گفت: کجای قرآن؟

گفتم: الی ماشاءالله، شما ابتدای خلقت را نگاه کن، می‌بینی خداوند دوران استادی حضرت آدم را برای فرشتگان بیان کرده، دوران هبوط او را نیز ذکر نموده است که این دو دوره با هم تفاوت کلی دارند.

داستان دو فرزند آدم را که یکی خدا ترس بود و دیگری طاغی و عاصی نقل کرده است. داستان بلعم بن باعورا عالم عاصی زمان خود را یادآور شده. داستان علمای دیگر را که با شنیدن آیات خدا اشک از چشمانشان سرازیر شد (سوره مائده / ۸۲) خبر داده است. عاقبت زن و فرزند نوح و لوط را شرح داده. زندگی حضرت مریم و سرانجام زن فرعون را هم اعلام فرموده است. مبارزه موسی را با ساحران آورده و سپس ایمان آوردن همان ساحران را به خدا و استقامت آنان را در برابر تهدیدات فرعون نیز توضیح داده است، ابولهب عموی پیامبر اکرم ﷺ را با همسرش آن گونه مذمت کرده و عمار یاسر را آنگونه ستوده است.

خلاصه خدا می‌خواهد بفرماید: ای مسلمان هیچ‌گاه با یک چشم نگاه نکن، همیشه صفحات تاریخ را جلوی چشم قرار بده و حال گذشتگان را نصب العین خود ساز، سرانجام خوبان را بنگر و سرگذشت بدان را نیز دقت کن و سپس عبرت گیر و از خوبان باش و از بدی پرهیز کن و آگاه باش که خوبان و بدان در طول تاریخ فراموش نخواهند شد.

مناظره به نقل از آیه‌الله اراکی رحمته الله علیه

استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله العظمی اراکی رحمته الله علیه فرمودند: ۲۴

به یکی از علما گفته بودند: چگونه می‌توان باور کرد که ۷۰ هزار تا ۱۲۰ هزار مسلمان در غدیر خم حاضر بودند و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که آن حضرت فرمود: «علی بن ابیطالب پس از من خلیفه مسلمین است» و با این حال آن همه جمعیت پس از زمان کوتاهی فراموش کرده و به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند و ابوبکر را بر خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه قرار دادند؟ و خلاصه، اتفاق آن جمعیت بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله باور کردنی نیست.

ایشان فرموده بود:

اما جواب: بگو بدانم آیا حرمت ریختن خون حسین علیه السلام واضح تر و روشن تر بود یا نصب علی علیه السلام برای خلافت؟
گفته بود: البته حرمت قتل حسین علیه السلام روشن تر و آشکارتر بود.

فرموده بود:

همانگونه که حرمت ریختن خون امام حسین علیه السلام و فرزندانش را با آن روشنی بر مردم مشتبه کردند و قلب نمودند تا آنجا که جمعی قریه‌الیه الله برای ریختن خون آن حضرت به کربلاء آمدند و آن همه سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او نادیده گرفتند، همانگونه هم خلافت و وصایت حضرت امیر علیه السلام را به آن وضوح و آشکاری انکار نمودند و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را قلب کردند و نادیده گرفتند.

مؤلف: آری شیوه مردم دنیا طلب همیشه این بوده که مطالب روشن را دگرگون کرده در نظر توده مردم به عکس جلوه می‌دهند و در مورد بحث باید اضافه کرد که شخصیت و مقام امام حسین علیه السلام از نظر توده مردم زمان والاتر و برتر از مقام و مرتبه پدر بزرگوارش حضرت امیر علیه السلام بود. چون احترام امام حسین علیه السلام از جهت

جد و جده و مادر صلوات الله علیهم، بر همه معلوم و مبرهن بود. و گذشته از نص حضرت رسول ﷺ بر خلافت و امامت او، مردم نیز از بین تمام مسلمانان فقط و فقط او را سزاوار و لایق منصب خلافت می دانستند اما در عین حال جمع شدند و آن حضرت را با یاران او کشتند و به آن هم اکتفا نکرده سرش را بالای نیزه زدند به آن نیز قناعت نکرده خیمه های او را به آتش کشیدند. اهل بیتش را به اسارت بردند.

در صورتی که با امام حسین (علیه السلام) آن گونه رفتار کردند. چه بعدی دارد که با پدرش علی (علیه السلام) آن گونه رفتار کرده باشند. و همانگونه که کلمات پیامبر ﷺ را راجع به امام حسین (علیه السلام) رعایت نکرده منظور نداشتند درباره پدر بزرگوارش نیز منظور نداشتند. آری در حقیقت آن روزی که حق علی (علیه السلام) غصب شد حسین (علیه السلام) نیز کشته شد و و و...

۲۵ در مدینه منوره با شخصی که اطلاعات زیادی داشت و از وهابی های تند بود صحبت مفصلی داشتم، از اشکالات مهم او این بود که شما شیعه ها از پیامبر ﷺ و از امامان خود استعانت و یاری می طلبید و حاجات خود را از آنها می خواهید، در صورتی که باید تنها از خدا یاری و استعانت خواست و فقط خدا حاجات را برآورده می کند نه غیر خدا «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و نیز شما ضریح و منبر پیامبر ﷺ را می بوسید و به خاک کربلا تبرک می جوید و آن را سجده می کنید و به اهل بیت پیامبر ﷺ متوسل می شوید و از آنها طلب شفاعت می کنید و حال این که این ها همه جماد و بی روح و بدون قدرت هستند و مرده ای بیش نیستند و این اعمال شما همه شرک و عبادت غیر خدا و حرام است.

گفتم: اولاً خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١﴾

با دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود نگویید این حلال است و آن حرام است تا بر خدا افترا ببندید، به یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نخواهند شد.

وقتی این آیه را خواندم سخت نگران شد و تمام توجه خود را به ادامهٔ حرف‌های من معطوف کرد که چه می‌گویم. سپس گفتم:

ثانیاً ما معتقدیم که «لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» تنها مؤثر حقیقی در عالم هستی خداوند متعال است و لا غیر، اما می‌دانیم و معتقدیم که خداوند برای هر چیزی سببی قرار داده است «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا» مثلاً برای روشنایی، خورشید، برای حیات، آب، برای سوزاندن، آتش، برای معالجهٔ امراض. دارو، برای تشخیص درد، پزشک... قرار داده است و انسان برای رفع نیازهای خود باید به اسبابی که از طرف خدا تعیین شده و مؤثرند مراجعه کند. و توجه داریم و می‌دانیم که استعانت و طلب یاری و حاجت خواستن از غیر خدا به دو نحو است:

اول حاجت خواستن از غیر به قصد الوهیت و به عنوان این که او قدرت مطلقه ذاتی دارد و مستقل است.

دوم حاجت خواستن از غیر به لحاظ این که او سبب و وسیلهٔ مجعول و تعیین شده از طرف خدا است.

و معتقدیم که اگر کسی از غیر خدا، به نحو اول، حاجت بطلبد، شرک و حرام است اما چنان چه به نحو دوم باشد نه تنها شرک و حرام نیست بلکه مطابق وضع خلقت و سنت الهی است، بعد گفتم: شما می‌توانی از یکایک شیعیان سؤال کنی

که آیا حاجت خواستن و توسل آنها به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت از قسم اول است یا از قسم دوم؟ و اگر یک نفر گفت به نحو اول است من حق را به شما می‌دهم.

گفت: فرقی نمی‌کند و حاجت و توسل فقط باید از خدا باشد و از غیر خدا چیز خواستن به هر قصد و عنوانی که باشد شرک و حرام است، خصوصاً از مرده و قبر و خاک و ضریح که همه مرده و بدون قدرت هستند.

گفتم: آیه‌ای را که اول بحث خواندم خداوند مذمت کرده از کسانی که از پیش خود حلال و حرام درست می‌کنند و بدون این که خدا گفته باشد می‌گویند این کار حلال است و این عمل حرام و گویا شما به معنای آیه توجه نکردی و باز بر خلاف قرآن حرف می‌زنی.

گفت: کدام آیه این کارهایی را که شما انجام می‌دهید تجویز کرده است؟ گفتم: اولاً بگو بدانم کدام آیه کارهای ما را شرک خوانده و یا تحریم کرده است؟ ثانیاً شما ادعا کردی که استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است ولی من از قرآن دلیل می‌آورم که نه تنها چنین نیست، بلکه در بعضی از موارد رجحان دارد و به آن امر شده است.

گفت: کجا امر شده و رجحان دارد؟

گفتم: قال الله تعالى :

﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱؛ «از صبر و نماز کمک بخواهید».

و قال : ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۲؛ «یکدیگر را برانجام کارهای

خیر و پرهیزکاری یاری و کمک نمایید».

و قال : ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ

۱. سورة بقره، آیه ۴۵.

۲. سورة مائده، آیه ۲.

الرَّسُولُ لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا^۱؛ «و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.»
و قال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای برای تقرب به سوی او بجوید.»
و قال: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۳ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي * «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه [از خدا برای ما طلب مغفرت کن] بی تردید ما خطاکار بوده ایم، گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

و غیر این آیات شریفه که همه صریح هستند در این که استعانت و کمک گرفتن و کمک خواستن و تقاضای شفاعت از غیر خدا نمودن، شرک و کفر نیست، حرام و مذموم نیست. آیا آمدن مسلمانان حضور پیامبر ﷺ و تقاضای استغفار از وی، یا مراجعه برادران حضرت یوسف به پدر و تقاضای استغفار از او، درخواست شفاعت و طلب حاجت نیست؟ آیا جمله «إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» که ما می گوئیم همان «إِسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» نیست؟

و اما اینکه گفتی: آنها مرده اند و قدرت ندارند و جماد و بی روح و بی اثر هستند من از قرآن ثابت می کنم که چنین نیست و چه بسا چیزهایی که به حسب ظاهر و به نظر ما بی روح و جامد هستند ولی دارای اثر بوده و خداوند در آنها آثار شگفت انگیزی قرار داده است.

گفت: در کجا چنین اثری را قرار داده است؟

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

گفتم: در قرآن است که حضرت یوسف علیه السلام به برادرانش گفت:

﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ * فَلَمَّا أَنْ جَاءَ
الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا ﴿۱﴾

این پیراهن مرا ببرید و روی صورت پدرم بیندازید که بینا می شود... چون مژده
رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند در آن حال به بینایی بازگشت.

نیز در قرآن است که :

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً... فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى﴾ ۲

به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود فرمود: خدا امر می کند شما را به اینکه
گاوی ذبح کنید پس دستور دادیم بعضی از اعضای گاو را بر بدن کشته زنید (تا
زنده شود و قاتل خود را به شما معرفی کند) این گونه خداوند مردگان را زنده
خواهد فرمود.

آیا پیراهن حضرت یوسف علیه السلام و قسمتی از گاو ذبح شده، بی روح و جامد و
بدون قدرت نبودند؟ آیا دستور حضرت یوسف به این که پیراهنش را ببرند و
روی چشمان پدر بیندازند تا بینا شود، شرک بود؟ آیا دستور حضرت موسی به
این که قسمتی از گاو ذبح شده را به مقتول بزنند تا زنده شود و قاتل خود را
معرفی کند، شرک بود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده اثر نکردند؟
آیا حضرت یوسف علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام نمی توانستند بدون واسطه و
بدون وسیله قرار دادن چیز جامد و بی روح، از خدا بخواهند که چشمان حضرت
یعقوب بینا و مقتول زنده شود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده جامد و
بی روح نبودند؟

۲. سوره بقره، آیه ۶۷-۷۳.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳ و ۹۶.

آیا اینکه خداوند گنه کاران را راهنمایی کرده که بروند و از رسول خدا بخواهند تا او برای آنها طلب مغفرت کند، تجویز حاجت خواستن از غیر خدا نیست، تجویز طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

آیا تقاضای شفاعت کردن برادران یوسف علیه السلام از پدرشان و نهی نکردن حضرت یعقوب از آن، بلکه وعده به آنها دادن که به زودی برایتان طلب مغفرت و شفاعت می‌کنم، به معنای جواز و مشروعیت استشفاع و واسطه قرار دادن نیست؟

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او مرده و جمادند و نمی‌شنوند و قدرت پاسخ‌گویی و شفاعت کردن ندارند؟ و اگر نمی‌شنوند پس چرا شما از فاصله صدها بلکه هزارها فرسخ، آن حضرت را مخاطب قرار داده و در تشهد تمام نمازهایتان به آن حضرت سلام می‌کنید و می‌گویید: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» و نیز در کنار قبور مسلمانان حاضر شده و به آنها سلام می‌کنید و می‌گویید: «السلام عليكم يا اهل القبور» آیا مرده بی‌روح و بدون قدرت را مخاطب قرار می‌دهید؟ آیا سلام شما را نمی‌شنوند، یا می‌شنوند و جواب می‌دهند؟

مگر عالم معروف و مورد اعتماد شما شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز در کتاب خود «التحقیق و الايضاح» ص ۹۰، نگفته است:

زائر مسجد النبی پس از سلام به رسول خدا، بر ابی بکر و عمر نیز سلام کند.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عبدالله عمر در هنگام زیارت پس از سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر سلام می‌کرد.

آیا آنها را زنده و شنوا و قادر بر جواب می‌دانسته یا به دروغ به آنها سلام می‌کرده است؟

نیز بن باز در همان کتاب (ص ۱۰۶) نقل کرده که :

پیامبر ﷺ به قبور مدینه گذشت و رو به آنها کرد و فرمود :
 «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْآثَرِ»؛
 سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما و شما را ببامرزد، شما قبل از ما رفتید و ما در
 پی شما می آییم.

و معلوم است اینکه پیغمبر ﷺ اموات را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت
 کرده است نشانه و دلیل شنوایی و قابلیت آنها برای صحبت است و نمی توان
 این ها را حمل بر خلاف ظاهر یا حمل بر دروغ کرد العیاذ بالله.

البته این جملات را با تندی و حدّت بیان می کردم و عدّه ای هم گوش
 می دادند. سپس گفتم: این که گفتم بوسیدن ضریح پیامبر ﷺ و تبرک به آثار اهل
 بیت آن حضرت شرک و حرام است، اولاً به چه دلیل چنین ادعایی را می کنی؟
 ثانیاً اگر بوسیدن ضریح و تبرک به آثار متعلق به اولیای خدا شرک و حرام است
 پس باید بگوئید بوسیدن حجر الاسود که به حسب ظاهر سنگی سیاه است و
 دست به آن کشیدن و به آن اشاره کردن نیز شرک و حرام است، در صورتی که
 عالم مورد قبول شما، بن باز، در همان کتاب (ص ۴۱) گفته است:

حاج و معتمر حجر الاسود را ببوسند و اگر به خاطر زیادی جمعیت نتوانستند
 ببوسند، دست به آن بکشند یا با عصا یا چیز دیگری مثل عصا به آن بکشند و
 پس از آن دست یا عصا و هر چه را به آن کشیده اند ببوسند.

«فَإِنْ شَقَّ التَّقْبِيلُ اسْتَلَمَهُ بِيَدِهِ أَوْ بِعَصَا أَوْ نَحْوِهَا وَقَبَّلَ مَا اسْتَلَمَهُ بِهِ».

همچنین اگر تبرک جستن به آثار پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام شرک و
 حرام است پس تبرک به پرده کعبه و دست به آن کشیدن و یا آن را در هر سال
 یک مرتبه تعویض و سپس آن را قطعه قطعه کردن و به عنوان تبرک به مهمانان

هدیه کردن نیز شرک و حرام است، اگر این امور بت پرستی و عبادت غیر خدا است چرا مرتکب می شوید؟ و ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «چرا می گوید چیزی را که خود انجام نمی دهید؟»

تبرک به موی سر پیامبر ﷺ و عرق و آب دست آن حضرت

به او گفتم: مسلم در صحیحش نقل کرده است که انس بن مالک گفت: دیدم که سلمانی سر پیامبر ﷺ را می تراشید و اصحاب دور آن حضرت می گشتند و خواستی نداشتند جز اینکه مویی از سر پیامبر ﷺ در دست یکی از آنان قرار گیرد. «قَالَ أَنَسٌ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَخْلُقُهُ وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلَّا فِي يَدِ رَجُلٍ».^۱

همچنین مسلم از انس نقل کرده است که :

هرگاه بدن پیامبر ﷺ عرق می کرد، عرق آن حضرت را برای تبرک می گرفتند و پیامبر ﷺ این کار آنها را تصویب می کرد.^۲

نیز از انس نقل کرده است که: پس از نماز صبح پیامبر ﷺ، خدمتکاران مدینه ظرفهای آب خود را می آوردند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت دست خود را در آب ظرفها فرو می برد و گاهی هوای صبحگاهی سرد بود، در عین حال آن بزرگوار دستش را در آبها فرو می برد.^۳

این قبیل روایات که در صحیح ترین کتب اهل تسنن آمده، گواه است که مسلمانان به آنچه مربوط به پیامبر ﷺ بوده است تبرک می جستند و پیامبر ﷺ عمل آنها را تصویب و پذیرفته و از آن منع نفرموده است.

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به. (ص ۱۰۱۳)، ح ۲۳۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۱۵، باب: طیب عرق النبی ﷺ والتبرک به: ح ۲۳۳۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به: ص ۱۰۱۵، ح ۲۳۲۴.

بنابراین، تبرک و مثلاً دست کشیدن به منبر پیامبر ﷺ، یا به ضریح مقدس معصومین علیهم السلام، به قصد تبرک، شرعاً مانعی ندارد و شرک و عبادت غیر خدا نیست، غلو و بالابردن بی مورد نیست، و اینکه برخی از اهل تسنن - مثل بن باز، در تحفة الاخوان، ص ۳۴ - حکم به عدم جواز نموده و گفته اند: «تبرک از وسائل شرک و عبادت غیر خدای سبحان است» بی وجه و بر خلاف سیره و عمل صحابه و مسلمانان صدر اسلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری در این باره آمده است و در اینجا به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

کافی نقل کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند: روزی پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودند، کنیز یکی از انصار آمد و پشت سر پیامبر ﷺ نشست و گوشه لباس آن حضرت را گرفت، رسول خدا ﷺ به خاطر آن کنیز برخاست، ولی او چیزی نگفت، پیامبر ﷺ هم به او چیزی نفرمود و این کار تا سه مرتبه تکرار شد، رسول خدا ﷺ در مرتبه چهارم برخاست و کنیز رشته ای از لباس آن حضرت را برگرفت و برگشت، مردم به او گفتند خدا تو را چنین و چنان کند که رسول خدا ﷺ را سه بار از جایش بلند کردی و به آن حضرت چیزی نگفتی، آن بزرگوار هم به تو چیزی نفرمود، از پیامبر ﷺ چه می خواستی؟

کنیز گفت: ما بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند که رشته ای از لباس پیامبر ﷺ بگیرم تا بیمار از آن شفا جوید، و چون خواستم رشته را بگیرم، آن حضرت مرا دید و برخاست، من از او شرم کردم که رشته را بگیرم در حالی که مرا می بیند، و نخواستم در گرفتن رشته با آن حضرت مشورت نمایم، تا در مرتبه چهارم برگرفتم.^۱

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵.

از این روایت معلوم می‌شود گرفتن رشته لباس پیامبر ﷺ به قصد تبرک و استشفاء اشکال ندارد چرا که صحابه که این امر را دیدند و پیامبر ﷺ، مسلم باخبر شد و از آن منع نکردند.

و در پایان به او گفتم: بنابراین شما اول خود را اصلاح و از تهمت زدن و شرک برهانید، پس از آن در صدد ارشاد و اصلاح دیگران برآیید.

۲۶ یک نفر از آنها گفت: من دیده‌ام که شما خاک کربلا را برداشته و آن را به صورت خاصی (مهر) همراه دارید و وقت نماز آن را مثل بت جلوی خود می‌گذارید و سجده می‌کنید.

گفتم: اشتباه شما همین جا است که توجه نمی‌کنید و ما را متهم می‌کنید که خاک کربلا را عبادت و سجده می‌کنیم، در صورتی که ما بر خاک کربلا سجده می‌کنیم نه برای آن «لَا نَسْجُدُ لَهُ بَلْ نَسْجُدُ عَلَيْهِ» و شاهد این مدعا ذکر سجده ما است که وقتی پیشانی روی آن می‌گذاریم می‌گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». گفت: شما دعای توسل می‌خوانید و از امامان خود تقاضای شفاعت می‌کنید و حال اینکه شفاعت ملک خدا است و باید فقط از خدا بخواهید.

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۱

«بگو: شفاعت یکسره ویژه خدا است.»

گفتم: اولاً آیات دیگر صریح است که خداوند منصب شفاعت را به انبیاء و مقربان درگاهش داده و حتی به ملائکه نیز اجازه شفاعت داده است.

﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۲

و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند [و می گویند] ای پروردگار ما! که رحمت و دانشت همه چیز را فرا گرفته، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند ببامرز، و از عذاب دوزخ نگاهشان دار.

پس باید معنای آیه را فهمید، ثانیاً عالم مورد قبول خودتان، بن باز در همان کتاب ص ۹۵ گفته است:

طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در زمان حیاتش و در روز قیامت جایز است چون قدرت بر شفاعت دارد.

نیز گفته است:

از غیر پیامبر ﷺ هم در زمان حیات طلب شفاعت جایز است.

بلی در آن کتاب گفته است:

طلب شفاعت از اموات جایز نیست چون دلیل بر آن نداریم.

اما ما می گوئیم دلیل داریم و در روایات ما به آن تصریح شده است. مضافاً بر این که دلیل بر عدم جواز آن نداریم و همین که دلیل بر عدم جواز نداشتیم طبق روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده که:

كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرَدَّ فِيهِ نَهْيٌ.^۱

هر چیزی مجاز و حلال است مگر اینکه از جانب شرع مقدس، از آن نهی شود.

محکوم به جواز است. خصوصاً که شما نیز قبول دارید که پیامبر ﷺ و همه مؤمنین و مسلمانان پس از مرگ، زنده هستند و سلام را می شنوند و به نقل «بن باز» در همان کتاب (ص ۹۶) پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ».

۱. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب القنوت بغیر العربية...، باب ۱۹، حدیث ۳.

هیچکس نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خدا روح مرا برگرداند تا جواب سلام او را بدهم.

بنابراین چه مانعی دارد که وقتی از او طلب شفاعت کردند خدا روح او را برگرداند تا از خدا سؤال شفاعت کند؟ همچنین چه مانعی دارد که امامان معصوم نیز در عالم برزخ برای طالب شفاعت، شفاعت کنند؟ و گذشته از همه این‌ها ما از آنها می‌خواهیم که روز قیامت برای ما شفاعت کنند.

گفت: در هر حال ما تابع سنت پیامبر ﷺ هستیم و آنچه شما انجام می‌دهید در روایات نیامده است.

گفتم: اولاً از کجا می‌گویید که در روایات نیامده و اگر شما ندیده‌اید دلیل نمی‌شود که نیامده است، ثانیاً در کتب معتبره ما روایات متعددی موجود است که پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت علیهم‌السلام اعمال مورد بحث را تجویز و گاهی ترغیب به انجام آنها فرموده‌اند، مضافاً بر اینکه جواز اکثر اعمال ذکر شده، در قرآن و حتی در عمل خود شما آمده و موجود است که قبلاً به آنها اشاره کردم. بحث که به این جا رسید و طولانی هم شده بود گفت: من فعلاً خسته شده و جواب شما را بعداً می‌دهم، گفتم: حجت الهی بر شما تمام است و جوابی نداری و تنها خواهش من این است که لا اقل بگویند دلیل بر جواز اعمال شما نداریم و نگویند شرک و کفر و عبادت غیر خدا است که اینها کذب و افترای به خدا تلقی می‌شود و باید جواب خدا را بدهید، خندید و گفت: بعداً صحبت می‌کنیم و با هم خدا حافظی کردیم، ولی روزهای بعد دیگر نیامد و او را ندیدم.

۲۷ در مسجد الحرام یکی از مأمورین امر به معروف و نهی از منکر آنان به یک زن ایرانی توهین کرد و گفت: برو ای مجوسیه، من پشت سر آنها بودم و همین که این اهانت را شنیدم با صدای بلند گفتم:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾^۱

اعراب [بادیه نشین] در کفر و نفاق سخت تر و به جاهل بودن به احکام و حدود آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند.

این آیه همانند پتکی بود که بر سرش کوبیده شد، لذا با ناراحتی شدید برگشت به من نگاه تندى کرد و سرش را زیر انداخت، رئیس آنها در فاصله کمی ایستاده بود رفتم به او گفتم: این مأمور شما به این زن مسلمان بی حرمتی کرد، نگاهی کرد و دست به ریشش گذاشت و گفت: عفواً، من گفتم: اینجانب از طرف آن زن مؤمنه او را عفو کردم و آیه مبارکه: ﴿وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲؛ «و باید عفو کنند و از مجازات درگذرند، آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببامرزد؟» را خواندم، لبخندی زد و خداحافظی کردیم.

۲۸ جوان دانشجویی در مسجد النبى به من گفت شخصی است با لباس عربی ولی فارسی صحبت می کند و سه روز است که با من از عقاید شیعه صحبت کرده و کتاب هایی در مسلک وهابی ها به من هدیه کرده و اشکالاتی دارد که من نتوانستم جواب بدهم و می گوید: چرا شیعه فاطمه زهرا (علیها السلام) را معصوم می داند ولی به عایشه بد می گوید با این که آیه تطهیر^۳ شامل عایشه هم می شود؟ و اشکال دیگر او این است که شیعه قائل به تحریف و کم و زیاد شدن قرآن است و اگر ممکن است شما بیا با او صحبت کن تا مطلب روشن شود.

با آن جوان رفتم نزد او، پس از سلام و احوال پرسی آن جوان، به او گفت: اشکالاتی که با من مطرح کردی با این عالم ما در میان بگذار.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۱. سوره توبه / ۹۷.

۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (سوره احزاب آیه ۳۳).

گفت: بلی ایشان را دیده‌ام. به او گفتم شما که مرا دیده و می‌شناسی چرا اشکالات خود را با من در میان نگذاشتی و با این جوان که اطلاعات مذهبی‌اش محدود است مطرح کرده‌ای؟ و به چه منظور این کتاب‌ها را که در مسلک وهابیت است به او هدیه کرده‌ای؟

گفت: فرق نمی‌کند و غرض من ارشاد او است.

گفتم: یکی از اشکالات شما این بوده که چرا ما حضرت زهراء علیها السلام را معصوم می‌دانیم ولی نسبت به عایشه خوش بین نیستیم.

گفت: بلی چنین است.

گفتم: آری عموم شیعه معتقد است که حضرت زهراء علیها السلام از هرگونه رجس و پلیدی و خلاف و گناه پاک بوده و هرگز بر خلاف قرآن و دستورات پدرش قدمی بر نداشته و حرفی نزده است و معصوم علی الإطلاق بوده و اگر شما موردی سراغ داری که حضرت زهراء علیها السلام خلاف کرده است بگو.

گفت: خیر ما نمی‌گوییم خلاف کرده و به پاکی و بی‌گناهی او اقرار داریم.

گفتم: خوب پس شما هم او را معصوم می‌دانید و در این جهت هم عقیده هستیم. بعد گفتم: اما این که به عایشه بد بین هستیم برای این است که او علناً بر خلاف قرآن و بر خلاف امام زمانش خلیفه مسلمین عمل کرد و با این وضع چگونه می‌توان نسبت به او خوش بین بود؟

گفت: کجا بر خلاف قرآن و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده است؟

گفتم: بر خلاف آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ عمل کرد و از خانه خود خارج و به بصره رفت و نیز با امام زمان خود وارد جنگ شد و در جبهه جنگ شرکت کرد. بعلاوه سبب شد خون دهها هزار مسلمان ریخته شود و نخستین

۱. سوره احزاب، آیه ۲۳.

جنگ داخلی را در تاریخ اسلام سامان داد و فتنه و آشوب را به راه انداخت و خلاصه رسماً فرماندهی جنگ جمل را به عهده گرفت و در میان مسلمانان اختلاف به وجود آورد و به دنبال آن هم جنگ صفین و نهروان رخ داد و حوادث تلخ در عالم اسلام پدید آمد و با این سوء رفتار چگونه می توان گفت آیه تطهیر شامل حال او می شود؟ چگونه می توان قبول کرد که خدا اراده کرد پاکی و بی گناهی زنان پیامبر ﷺ را و اراده کرد عایشه مرتکب خلاف نشود ولی اراده خدا عملی نشد و عایشه بر خلاف اراده خدا عمل کرد؟ (درباره اراده تکوینی و تشریعی توضیح دادم که این جا محل طرح آن نیست)

بعد گفتم: گذشته از این در کتاب های خود شما آمده که آیه تطهیر در شأن خصوص علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، نازل شده است و از باب نمونه فقط یک روایت را از مسند احمد بن حنبل که مورد اعتماد شما اهل سنت است نقل می کنم.

در این کتاب (حدیث ۲۵۹۷۰) روایت کرده که ام سلمه می گوید:

رسول خدا در خانه من بود، فاطمه علیه السلام وارد شد و ظرف غذایی که از گوشت و آرد تهیه کرده بود آورد، رسول خدا فرمود: شوهر و پسرانت را دعوت کن، ام سلمه گوید: آنان وارد شدند و از آن غذا خوردند، رسول خدا در بستر خواب قرار داشت و زیر انداز او یک عبای خیبری بود و من هم در حجره مشغول نماز بودم، در این هنگام آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ نازل شد. رسول خدا زیادی عبا را برگرفت و بر آنها یوشاند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ بار پروردگارا! اینها اهل بیت من و مخصوصان من هستند، پس هر گونه پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را پاکیزه گردان پاکیزه کردنی. ام سلمه گوید پیامبر ﷺ این عبارت را دو مرتبه تکرار کرد، من سر از حجره

بیرون کردم و گفتم: یا رسول الله من هم از شما هستیم؟ فرمود:

«إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛ تو بر خیری، تو بر خیری.^۱

گفت: بر فرض هم قبول کنیم که آیه شامل عایشه نمی شود ولی عایشه ام المؤمنین و همسر پیامبر ﷺ بوده و نباید به او بی احترامی کنیم، بعلاوه، رفتن او به بصره به منظور اصلاح بین مسلمانان بود و اگر هم خلافتی مرتکب شد بعداً توبه کرد. گفتم: مگر زن پیامبر ﷺ بودن بدون اطاعت از او امر الهی فایده ای دارد؟ و اگر چنین بود خدا نمی فرمود:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾^۲

ای زنان پیامبر! هر یک از شما کار زشت آشکاری مرتکب شود، عذاب برای او دوچندان خواهد بود.

مگر درباره زن حضرت نوح و لوط ﷺ نفرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحَ وَامْرَأَةً لُوطٍ كَاتَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّائِلِينَ﴾^۳

آن دو زن تحت سرپرستی دو بنده صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند (نافرمانی کردند) و همسری آنان با آن دو پیامبر به حالشان سودی نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید.

و مگر نفرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۴؛ هر کس در گرو عمل خود می باشد.

۱. نقل از حدیث ولایت به روایت مسند احمد بن حنبل، ص ۳۰۰.

۲. سوره احزاب / ۳۰.

۳. سوره تحریم / ۱۰.

۴. سوره المدثر / ۳۸.

و زنان پیامبر ﷺ را استثنا نکرده است.

بعد گفتم: علاوه بر اینها در کتب معتبره خودتان نقل شده است که:

پیامبر ﷺ برای مردم خطبه می خواند و در آن حال اشاره به حجره عایشه کرد و سه مرتبه فرمود: اینجا فتنه است، اینجا فتنه است، اینجا فتنه است.

گفت: این روایت کجا و در چه کتابی نقل شده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری»^۱ و اگر قبول نداری بروم کتاب را بیاورم.

در این موقع منقلب شد و با غیظ و غضب گفت: هر چه بوده است ولی سرانجام توبه کرده و غرض او اصلاً اصلاح بوده است.

گفتم: مگر مرد نبود که یک زن آن هم از مدینه و مکه راه بیفتد برود بصره برای اصلاح؟ و آیا قحط الرجال بود؟ و این که می گویی توبه کرد ما اصل خلاف کاری او را می دانیم ولی توبه کردن او برای ما ثابت نشده و دلیلی بر آن وجود ندارد. گفت: هر چه بوده است ما باید بخاطر پیامبر ﷺ هم که شده به او احترام کنیم و حرف نامناسب نزنیم.

گفتم: چطور شما برای عایشه این اندازه احترام قائل هستید و خلاف کاری های او را توجیه کرده و نادیده می گیرید اما نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) که قطعاً معصوم بوده و پاره تن پیامبر ﷺ و مادر دو سبط رسول خدا بوده و آیه تطهیر در شأنش نازل شده است، احترام قائل نیستید، نسبت باهل بیت پیامبر نه تنها احترام قائل نیستید که بی احترامی هم می کنید در صورتی که خداوند دوستی اهل بیت را اجر رسالت قرار داده است.

۱. «صحیح بخاری»، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی و ما نسب من البیوت الیهن، رقم الحدیث ۳۱۰۴؛ قام النبی ﷺ خطیباً فأشار نحو مسکن عائشة فقال: ها هنا الفتنة - ثلاثاً.

گفت: ما اهل بیت را دوست داریم و کجا بی احترامی کرده ایم؟
گفتم: نشانه دوستی شما چیست؟ آیا آثار علمی آنان را حفظ کرده و برای مردم می گوید؟ یا مشاهد مقدس آنها را حفظ کرده و زیارت می کنید؟ و من مشاهده کردم شما آن همه روایت از عایشه و ابوهریره و ابوحنیفه و... نقل می کنید اما از اهل بیت پیامبر ﷺ روایت نقل نمی کنید و اینجانب که در هر سال مدتی در مدینه هستم حتی یک مرتبه از امام جمعه شما نشنیدم که یک روایت از فاطمه زهرا علیها السلام یا از امام صادق علیه السلام و یا سایر اهل بیت نقل کند.

در کتاب های روایی شما نیز به وضوح روشن است که اسلاف شما هم نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بی اعتنا بوده و سعی می کرده اند آثار آنها محو و نابود شود و در مقابل سعی داشته اند دیگران را در برابر اهل بیت بزرگ جلوه دهند و به آنها شخصیت بدهند تا توجه مردم از اهل بیت کاسته و به دیگران متوجه شوند.

گفت: به چه دلیل این حرف ها را می زنی؟

گفتم: این کتاب های بزرگان و علمای شما است، این کتب صحاح و مسانید شما است که از ابوهریره، عایشه و دیگران هزارها حدیث نقل کرده اند در صورتی که از امام باقر و امام صادق علیه السلام که استاد ابوحنیفه و بزرگان شما بوده اند یا اصلاً حدیث نقل نکرده یا بسیار کم نقل کرده اند. در «مسند امام احمد حنبل» متجاوز از دو هزار حدیث از عایشه نقل کرده در صورتی که از حضرت زهرا علیها السلام تنها ده حدیث نقل کرده است.^۱

بعلاوه این قبور آنها در بقیع است که به قول شما قبر حضرت زهرا علیها السلام نیز در بقیع است در عین حال آثار و قبور آنها را تخریب و نه تنها خود به زیارتشان

۱. به کتاب حدیث الولاية، ص ۲۹۹ و ۲۹۵ مراجعه شود.

نمی‌روید از زیارت دیگران هم ممانعت کرده اشکال تراشی می‌کنید.

سپس گفتم: چنانچه رسول خدا روز قیامت از شما سؤال کند به چه نحو اجر رسالت مرا ادا کردید و نشانه علاقه و دوستی شما نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام من چه بود؟ شما چه جواب می‌دهید؟

گفت: ما آنها را قلباً دوست داریم ولی مثل شما نیستیم که از دور و نزدیک یا فاطمه و یا حسن و حسین و... بگوییم و سر و صدا راه بیندازیم.

گفتم: شما حاضر نیستید آنها را به مردم خود معرفی کنید و الآن سؤال کنید از مردم عربستان که اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه کسانی هستند؟ آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و با این وضع چگونه می‌توانند آنها را دوست داشته باشند؟

این گفتگو حدود یک ساعت طول کشید که خلاصه آن را نقل کردم و فارسی هم صحبت می‌کردیم و عده‌ای از ایرانیان دور ما حلقه زده گوش می‌دادند و به من اشاره کردند که بس است و احتمال خطر وجود دارد من هم خسته شده بودم لذا گفتم: وعده، ما فردا همین جا و خدا حافظی کردیم.

روز بعد باز همان جوان کنار ما نشست و به آن شخص گفتم: به این جوان گفته‌ای، شیعه گفته است که قرآن کم و زیاد شده و در آن تحریف صورت گرفته است و حال این که اعتقاد شیعه بر این است که قرآن موجود همان است که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن صورت نگرفته است و در کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق رحمته‌الله نیز به آن تصریح شده است. سپس گفتم: اگر تردید داری از یکایک ایرانی‌ها سؤال کن که آیا قرآن کم و زیاد شده است بین چه می‌گویند؟

و اما این که در بعضی از کتاب‌های شیعه سخن از تحریف آمده این مطالب در

کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری»^۱ است که خداوند آیه رجم نازل کرده و حال این که در قرآن موجود، آیه رجم وجود ندارد، پس شما قرآن را تحریف کرده‌اید.

گفت: آیه رجم نازل شده ولی پس از آن نسخ شده است.

گفتم: اولاً به چه دلیل نسخ شده؟ و ثانیاً: چه کسی آن را نسخ کرد و برداشت؟ و بر فرض که چنین باشد، ما هم همین جواب را می‌دهیم، بنابراین اشکال مشترک است و جواب نیز مشترک، و صحیح نیست که شما چنین شبهه‌ای را در ذهن این جوان به وجود آوری و او را نسبت به قرآن به شک و تردید بیندازی. سپس گفتم: بدان این جوان کتاب‌های شما را تحویل این جانب داد و با این حرف‌ها هرگز دست از عقیده و مذهب خود بر نمی‌دارد و دل از محبت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند.

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

و از جا حرکت کردم و گفتم: من همه روزه می‌آیم هر شبهه‌ای داری بیا تا توضیح دهم ان شاء الله به راه حق آشنا شوی و دست توصل به دامن اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بزنی و حدیث شریف ثقلین را مستمسک خود قرار دهی و خداحافظی کردیم، ولی روزه‌های بعد دیگر دیده نشد و آن جوان نیز خوشحال شد و فهمید که آن شخص مأموریت داشته که مرام وهابی‌ها را به او و امثال او منتقل و به مقتضای مأموریتش افرادی را که در مراکز حساس هستند به مرام وهابی‌ها معتقد کند، بعد هم معلوم شد با جوانان دیگری نیز طرح رفاقت کرده و به آنها هم کتاب‌هایی داده بود.

۱. قال ابن عباس: «فقد منّا المدینة، فقال: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ

فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ»: صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة: باب ما ذکر النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حَضَّ

على اتفاق اهل العلم وما اجتمع عليه الحرمان مكة والمدینة، رقم الحديث ۷۳۲۳.

این مناظره در موسم عمره، در سال ۱۳۸۰ ه. ش در مسجد النبی اتفاق افتاد.

مناظره‌ای پر محتوا

[۲۹] در مسجد النبی مشغول تلاوت قرآن بودم، یک نفر ایرانی نزدیکم نماز می‌خواند و دست به قنوت بلند کرد، یک نفر از اهل تسنن که معلوم بود دلی پر از بغض و کینه دارد و درصدد اعتراض است، آمد جلو و با پرخاش و تندى گفت: شما ایرانیها همه چیزتان بدعت است، شما رافضیها در اینجا هم دست از بدعت و اعمال خلافتان برنمی‌دارید، زیارت آمدنتان بدعت است، زیارت کردنتان بدعت است، گریه کردنتان بدعت است، زیارت خواندنتان بدعت است، به مساجد اطراف مدینه رفتنتان بدعت است، نماز و قنوت خواندنتان هم بدعت است [و چند مورد دیگر را که معلوم بود تازه به خورد او داده بودند، ردیف کرد].
گفتم: اولاً، برو گوش بده این شخص که مشغول خواندن قنوت است چه می‌گوید، آیا غیر از دعا چیز دیگری می‌خواند؟

آیا دعا در نماز بدعت است؟ آیا او حرف دنیا می‌زند؟

گفت: حرف دنیا نمی‌زند ولی رسول خدا ﷺ چنین دستوری نداده و مسلمانان باید عبادت و دعا و نماز را طبق دستور پیامبر ﷺ انجام دهند.

گفتم: این همه آیات و روایات که می‌گوید دعا کنید، کفایت نمی‌کند؟ و شما از کجا می‌گویید این قنوت طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ نیست؟ بعد گفتم:

شما در نماز تراویح که گاهی در رکعت آخر آن حدود یک ربع ساعت قنوت می‌خوانید و دسته جمعی با صدای بلند آمین می‌گویید، آیا دستور پیامبر ﷺ است؟^۱ آیا یک روایت از کتابهای خودتان دارید که اصلاً پیامبر ﷺ نماز تراویح خوانده

۱. راجع به قنوت و نماز تراویح در صفحه ۳۱۸ و ۳۷۲ کتاب «روزهای مدینه» توضیح داده‌ام.

یا دستور خواندن آن را داده باشد؟

آیا قنوت و آمین‌های دسته جمعی شما بدعت نیست ولی قنوت این شخص که در حال نماز و به طور آهسته انجام می‌دهد بدعت است؟
گفتم: یک روایت از کتابهای خودتان بیاور که پیامبر ﷺ در نماز شب قنوت خوانده باشد و مردم پشت سر او آمین گفته باشند، بلکه یک روایت بیاور که دستور داده باشد، نافله را خصوصاً در ماه رمضان به جماعت بخوانند؟ (این مناظره در ماه رمضان واقع شد).

آن ایرانی نمازش تمام شد و کنار ما نشست، به او گفتم: بحث ما از قنوت شما آغاز شد، بعد به آن وهابی تند و داغ، گفتم: ولی من از «بخاری» و «مسلم» که صد در صد مورد قبول شما است روایت می‌آورم که رسول خدا ﷺ در نماز قنوت می‌خواند.

سپس گفتم: می‌گویی، گریه ما «شیعیان» در بقیع و پشت بقیع بدعت است. گریه بر فاطمه زهرا علیها السلام پاره تن رسول الله بدعت است. می‌گویی زیارت آمدن ما بدعت است.

آیا پیامبر اکرم ﷺ بعد از آنکه چندین سال از فوت مادرش آمنه خاتون گذشته بود، به زیارتش نرفت؟ آیا سر قبر مادرش گریه نکرد؟ آیا اطرافیان و همراهانش را نگریانند؟ اگر در آنچه که می‌گویم شک داری بیا تا روایت آن را از «صحیح مسلم» برایت بخوانم (و خلاصه آن را برایش گفتم).^۱ سپس اضافه کردم:

۱. عن ابی هريرة، قال: «زار النبی ﷺ قبر امّه فبکی و أبکی من حوله...»

«رسول الله ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریانند.» (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ ربه عزّ و جلّ فی زیارة قبر امّه، ح ۹۷۶).

آیا رسول خدا ﷺ بر فرزندش ابراهیم گریه نکرد؟^۱
 آیا در قرآن نیامده که حضرت یعقوب علیّه بر حضرت یوسف علیّه گریه کرد تا
 چشمانش نابینا شد؟^۲ (راجع به گریه و نظر اهل تسنن، در کتاب «روزهای مدینه»
 بحث کرده‌ام).

گفت: شما به اسم زیارت رسول خدا ﷺ و امام‌هایتان به مدینه می‌آیید و تا در
 مدینه هستید مرتب و همه روزه زیارت می‌خوانید، در بقیع و پشت بقیع جمع
 می‌شوید و حال اینکه رسول خدا ﷺ از سفر زیارتی نهی کرده و فرموده است:
 سفر نکنید مگر برای زیارت مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی.^۳
 (این روایت را در کتاب «روزهای مدینه» توضیح داده‌ام) و همچنین رسول
 خدا ﷺ از تکرار زیارت خودش نیز نهی کرده و فرموده است:

۱. «فجعلت عينا رسول الله ﷺ تَذْرِفَانِ، [يجرى الدمع] فقال له عبدالرحمان بن عوف: و انت يا
 رسول الله ﷺ؟ فقال: يابن عوف إنها رحمة، ثم أتبعها باخري، فقال ﷺ ان العين تدمع و القلب
 يحزن و لا نقول الا ما يرضى ربنا و انا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون»
 «رسول الله ﷺ در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد به حضرت گفتند، شما هم
 گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می‌کرد، فرمود: اشک چشم
 جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی چیزی نمی‌گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و
 خطاب به فرزندش فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز،
 باب قول النبی ﷺ انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳).
 صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبيان و العيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵، همین حدیث را
 آورده است.

۲. «و قال يا أسفى على يوسف و ابیضت عيناه من الحزن فهو كظیم» (سورة يوسف / ۷۴)، در تفسیر
 ابن کثیر ذیل آیه ﴿اذهبوا بقمیصی هذا﴾ آمده است: حضرت یعقوب علیّه از کثرت گریه نابینا شد، «و
 كان قد عمى من كثرة البكاء».

۳. سمهودی (در وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴۹) این حدیث را آورده و در معنی آن بحث کرده است.

«لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيداً»؛ قبر مرا عید قرار ندهید.^۱

و شما بر خلاف این دو روایت عمل می‌کنید. پس بزیارت آمدن شما و زیارتنامه خواندن شما بدعت و خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. توضیح اینکه: آنها در کتابهای غیر معتبرشان روایت فوق را نقل کرده‌اند و وهابیه‌ها و ابن تیمیه که بنیان گزار مسلک وهابیت است، گفته‌اند: «عید» از (عاد، یعود) به معنای (عود کردن، برگشتن و چیزی را تکرار کردن و عادت قرار دادن است) و طبق این روایت و این معنا، می‌گویند: زیارت فقط یک مرتبه جایز است و تکرار آن و برگشتن به سمت قبر آن حضرت به قصد زیارت برای بار دوم و بیشتر خلاف شرع و بدعت است.

امام جمعه مسجد النبی در ضمن خطبه‌ای که در موسم حج ۱۴۲۲ ه.ق، در حضور مسلمانان کشورهای اسلامی ایراد کرده - و پس از حمد خدا و خوش آمد گویی به زائران مسجد النبی شروع به موعظه نموده و به خیال خودش، اعمال خلاف شرع و بدعت‌ها را برشمرده تا آنکه - گفته است:

مخالفت ششم: (ششم از اعمال خلاف شرع) تکرار زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بطور مکرر آن حضرت را زیارت نمودن است، مانند اینکه کسی بعد از هر نماز یا در هر روز بعد از نماز واجب قبر او را زیارت کند، زیرا تکرار زیارت برخلاف راهنمایی و هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، تکرار زیارت مخالفت کردن با فرموده آن حضرت است که فرمود: «قبر مرا عید قرار ندهید...»

بر این اساس طبق گفته امام جمعه مسجد النبی و ظاهراً به عقیده، وهابیه‌ها و

۱. کتاب، فضل الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله، للامام القاضي، ص ۳۴، به نقل از ضیاء مقدسی و سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

پیروان ابن تیمیه نمازگزاران مسجد النبی که مرتب برای نماز به این مسجد آمد و شد دارند، فقط مرتبه اول که زیارت کرده‌اند کفایت می‌کند و برای دفعات بعد که برای نماز وارد مسجد می‌شوند نباید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کنند. و این در حالی است که «سمهودی» در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۸۵، آورده است که:

مردی از نافع سؤال کرد که آیا پسر عمر بر قبر پیامبر سلام می‌کرد؟ گفت: آری، من صد بار یا بیشتر دیدم او را که نزد قبر می‌ایستاد و می‌گفت:

«السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي.»

این روایت صریح در این است که، عبدالله عمر صد مرتبه و بیشتر قبر پیامبر و ابوبکر و عمر را زیارت می‌کرده و بر آنها سلام می‌نموده است.

بنابراین حرف وهابیه‌ها و امام جمعه مسجد النبی برخلاف روایات خودشان و برخلاف عمل عبدالله عمر است.

همچنین امام جمعه مسجد النبی در همان خطبه‌اش گفته است:

هفتم از اعمال خلاف و بدعت این است که زائر یا غیر زائر هر وقت وارد مسجد النبی می‌شود یا هر وقت از نماز فارغ می‌گردد، از اطراف مسجد النبی (هر جا که هست) به سمت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کند و سر را با حال تواضع پایین بیاورد و چانه (لبها) را متواضعانه به سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت دهد.

نیز در همان خطبه‌اش، خطاب به زائران، گفته است:

ای زائران گرامی، زیارت مساجد که در مدینه است مشروع نیست جز مسجد النبی و مسجد قبا، و مشروع نیست کسی - زائر یا غیر زائر - به سایر مساجد مدینه یا جاهای دیگر آن، به قصد عبادت و به امید خیر برود، همچنین مشروع نیست از محلها و مساجدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکانها و مساجد نماز خوانده است پرسش و جستجو بشود، مشروع نیست از مساجد و جاهایی که

اصحاب رسول خدا ﷺ در آنجا نماز خوانده‌اند، به قصد خواندن نماز و دعا در آنجاها، پرسش و جستجو بشود.

تعجب است از امام جمعه مسجد النبی که در یکجای این خطبه گفته است:
وَلَيْسَ مِنَ الْمَشْرُوعِ تَتَبُّعُ مَوَاطِنٍ أَوْ مَسَاجِدٍ صَلَّى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ
التَّعَبُّدُ عِنْدَهَا....

جستجو و رفتن به مکانها و مساجدی که رسول خدا ﷺ نماز خوانده است،
بقصد نماز، مشروع نیست.

در صورتی که او در جای دیگر همین خطبه - در مقام بیان فضیلت نماز در
روضه شریفه - روایت نقل کرده که:

«ابا مسلم» برای نماز در روضه شریفه یکی از ستونها را بر می‌گزید، به او گفتند:
به چه جهت برای نماز سراغ این ستون می‌روی؟ (مگر ستونهای روضه شریفه
فرق می‌کند؟) گفت: دیدم رسول خدا ﷺ برای نماز، این ستون را انتخاب
می‌کرد و نزد این ستون نماز می‌خواند.

همین روایت در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲ نیز آمده است. ولی «سمهودی»
بر خلاف امام جمعه، مستحبات مدینه را بر شمرده و گفته است:

وَمِنْهَا: أَنْ يَأْتِيَ بَقِيَّةَ الْمَسَاجِدِ وَالْآثَارِ الْمُنَسُوبَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ، مِمَّا عَلِمَتْ عَيْنُهُ أَوْ جَهْتُهُ، وَكَذَا الْآبَارُ الَّتِي
شَرِبَ مِنْهَا صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ أَوْ تَوَضَّأَ أَوْ اغْتَسَلَ،
فَيَتَبَرَّكُ بِمَائِهَا، صَرَّحَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّافِعِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ بِاسْتِحْبَابِ ذَلِكَ
كُلِّهِ، وَقَدْ كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالنُّزُولَ وَالْمَرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَنَزَلَ وَغَيْرُ ذَلِكَ.

برخی از مستحبات مدینه این است که: زائر در مدینه منوره به سایر مساجد و آثار بجا مانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برود.

همچنین برود نزد چاه هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب آنها نوشیده است یا با آب آنها وضو یا غسل کرده است و با آب آن چاه ها خود را متبرک کند. جمعی از شافعی ها و غیر آنها تصریح به استحباب اینها نموده اند و پسر عمر برای نماز و منزل کردن و آمد و رفت، مکان هایی را انتخاب می کرد و برمی گزید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مکانها اقامت می کرد و منزل می نمود.

خلاصه حرف وهابیها و آن امام جمعه این است که مسلمانان و زائران که از راه دور آمده و در مدت کوتاهی در مدینه منوره هستند تنها یک مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنند نه بیشتر و در مسجد هم که آمد و رفت دارند نباید به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کنند و نباید به سمت قبر آن حضرت صورت بگردانند و نباید چانه و دهان را به سلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حرکت دهند، و یک مرتبه زیارت هم بگونه ای باشد که پسر عمر بن خطاب زیارت خوانده و زیارت کرده است و نه به کیفیت دیگر. امام جمعه در همان خطبه کیفیت زیارت را تعیین کرده و گفته است:

صفت زیارت این است که زائر نزد قبر شریف بیاید و صورتش را به سمت قبر برگرداند و بگوید: «السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله» پس از آن به مقدار نیم متر سمت راستش جلو برود و به ابوبکر سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا ابابکر»، و سپس به مقدار نیم متر به سمت راستش جلو برود و به عمر بن خطاب سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا عمر».

به هر حال به آن شخص گفتم: قنوت خواندن ما، زیارت آمدن ما، گریه کردن ما، علاوه بر روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام که نزد ما موجود است طبق روایات شما نیز مطابق شرع و بدون اشکال است و کسی نمی تواند بگوید این اعمال بدعت است.

گفت: اینکه شما به مساجد مدینه و اطراف آن می‌روید جایز نیست و بدعت است و فقط رفتن به مسجد قبا و رفتن بزیارت شهدای احد مشروع است.

گفتم: از کجا می‌گویی و چه دلیل بر بدعت بودن آن داری؟

گفت: من از بزرگترها و اساتید خود شنیده‌ام و دلیل آن را نمی‌دانم.

گفتم: من دلیل حرف استادهاى شما را می‌دانم و آن همان است که امام جمعه مسجد النبى در خطبه‌اش گفته است.

گفت: او چه گفته است؟

گفتم: عبارت او باین مضمون است که:

شخصی به نام سوید گفت: ما با عمر بن خطاب به سفر حج رفتیم، در بازگشت، در بین راه یک مسجد بود، مسلمانان در رفتن به آن مسجد مبادرت و از هم پیشی گرفتند، عمر گفت: چه خبر است؟ گفتند: آنجا مسجدی است که رسول خدا ﷺ در آن نماز خوانده است.

عمر گفت: اهل کتاب، پیش از شما این گونه آثار پیامبرانشان را محل عبادت قرار دادند. پس هر کس از شما در آن مسجد نماز خوانده که خوانده است، و هر کس نخوانده است از آن بگذرد (نماز نخواند و برود).

بعد گفتم: از این روایت استفاده می‌شود که مسلمانان رفتند و در رفتن از یکدیگر پیشی گرفتند و در آن مسجد که اثر و محل نماز رسول خدا ﷺ بود نماز خواندند و فقط عمر مخالفت کرد و شما به امام جمعه مسجد النبى بگو: مسلمانان می‌خواهند مانند مسلمانان صدر اسلام عمل کنند و نمی‌خواهند به حرف عمر عمل کنند، مگر حرف عمر و حى الهی بوده است؟ یا فرقی بین عمر و سایر مسلمانان وجود داشته است؟ آنان همه در عرض هم و از صحابه پیامبر ﷺ بوده‌اند.

خصوصاً که این روایت سند معتبر ندارد و در «صحیح بخاری» و «مسلم» نیامده است.

بعلاوه «سمهودی» این روایت را در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲، نقل کرده و پس از آن گفته است:

وَقَدْ كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالتَّزْوِلَ وَالْمُرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ ﷺ
وَنَزَلَ وَغَيْرَ ذَلِكَ.

عبدالله عمر برای نماز خواندن و منزل کردن جاهایی را که پیامبر ﷺ نماز خوانده یا منزل کرده بود انتخاب می کرد (بر می گزید).

گفتم: بنابراین پسر عمر عملاً حرف پدرش را رد کرده است و با قطع نظر از آنچه گفته شد:

اولاً مردم دنیا کوشش می کنند آثار پیشینیانشان را حفظ کنند (آثار باستانی) ولی شما (وهاپیها) سعی می کنید آثار پیامبر اکرم ﷺ را محو و نابود کنید، سعی می کنید چنانچه چیزی از آثار رسول خدا ﷺ باقی مانده است آنها را بفراوشی بسپارید!

ثانیاً امامان ما «شیعیان» یعنی اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ سفارش فرموده اند که هیچ یک از مشاهد مدینه منوره را ترک نکنیم، (مشربه ام ابراهیم، مسجد فضیخ، مسجد احزاب - مسجد فتح - و غیر اینها)^۱ [در کتاب «مشعل زائر» متعرض اینها شده ام] لذا ما «شیعیان» طبق فقه خودمان به آن مساجد می رویم. چگونه شما این عمل ما را بدعت می خوانید و به ما اعتراض می کنید؟

در این موقع که تا حدودی شرمنده شده بود، اشاره به سر اینجانب کرد و

۱. وسائل الشیعة، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و ما یناسبه، ص ۲۷۵، باب ۱۲، ح ۱.

گفت: این عمامه چیست؟ چرا مانند علمای ما (که عمامه ندارند) لباس نمی‌پوشید؟

گفتم: عمامه از صدر اسلام، لباس اهل علم و علما بوده است و مردم، علما را با همین لباس می‌شناخته‌اند.

«مسلم» صاحب «صحیح مسلم» - که از علمای مورد قبول شما است - نیز عمامه داشته است.

در مقدمه «صحیح مسلم» (ص ۳۵) آمده است که:

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلس بودند، در اثر حرفی که به «مسلم» زده شد، «مسلم» ناراحت گردید و عبا را روی عمامه‌اش کشید و مجلس را ترک کرد. فَأَخَذَ مُسْلِمُ الرَّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَقَامَ وَخَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ.

بنابراین اهل علم شما در قدیم عمامه داشته‌اند، پس از آن گفتم: ولی این علمای فعلی شما هستند که برخلاف سیره مسلمانان صدر اسلام عمل می‌کنند و باید از آنها سؤال کنی که چرا به جای عمامه که لباس علما بوده است دستمال روی سر انداخته‌اند؟ چون اسم «صحیح مسلم» را آوردم.

گفت: شما «صحیح مسلم» را قبول دارید؟

گفتم: خیر، هرگز قبول نداریم.

گفت: چرا؟

گفتم: قبول نداشتن ما جهات و عللی دارد، یکی از آنها این است که روایت دروغ نوشته و به ما «شیعیان» تهمت زده است.

گفت: کجا دروغ گفته و تهمت زده است؟

گفتم: در قسمت اول آن (باب: بیان ان الاسناد من الدین و ان الروایة لاتکون الا عن الثقات...)، ص ۵۵ در ذیل یک روایت آورده است که:

إِنَّ الرَّافِضَةَ تَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا فِي السَّحَابِ....

رافضیهها - شیعیان - می‌گویند علی علیه السلام در میان ابر است.

به او گفتم: اگر می‌خواهی دروغ بودن این حرف را بدانی از شیعیانی که الآن در مسجد النبی حاضرند سؤال کن، اگر یک نفر از اینها حرف «صحیح مسلم» را صحّٰه گذاشت و گفت نوشته صحیح مسلم صحیح است یا گفت در کتابهای شیعه چنین مطلبی نوشته است، یا حتی اگر یک نفر از اینها گفت ما چنین حرفی شنیده‌ایم، معلوم می‌شود که «صحیح مسلم» دروغ ننوشته است. و در ادامه گفتم: ما «شیعیان» چند سؤال از شما داریم، گفت: من آمادگی ندارم و خدا حافظی کرد.

مناظره‌ای در مدینه منوره

در باره مذهب و امامت

۳۰ در موسم حج سال ۱۳۸۸ ش در مدینه منوره، دعوت شدم با یک نفر از دانشمندان اهل تسنن - که اهل ریاض بود - ملاقاتی داشته باشم.

پس از ملاقات و تعارفات مرسوم، گفت: شما شیعه هستید؟

گفتم: آری، و بلافاصله پرسیدم، شما بفرما، وهابی هستید، یا سلفی، یا حنفی، یا مالکی، یا حنبلی، و یا شافعی؟ و با لبخند گفتم: آری، ما شیعه آل رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، شما هم لابد سنی و شیعه آل ابوسفیان؟ او هم لبخند زد و گفت: ما مسلمان هستیم.

گفتم: این که معلوم است، سؤال ما این است که امام شما کیست؟ اگر از اتباع عبدالوهاب باشید، امامتان عبدالوهاب، و وهابی هستید، اگر امام شما ابوحنیفه و از پیروان او باشید، امامتان ابوحنیفه، و حنفی هستید، اگر از پیروان احمد حنبل،

یا مالک، یا شافعی باشید، امامتان یکی از اینها است، و حنبلی، یا مالکی، و یا شافعی هستید، و روز قیامت هم شما را با نام امامتان می‌خوانند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾^۱؛ «روز قیامت، هر گروهی را با امامشان می‌خوانیم».^۲

وقتی سخن به اینجا رسید، باز حاضر نشد اعتراف کند که از چه فرقه و گروهی است و گفت: ما هر چه هستیم، مسلمانیم.

گفتم: سؤال ما این است که امام شما کیست؟ و علاوه بر آیه فوق، در کتاب معتبر شما، صحیح مسلم، با چهار سند از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛

هر کس از دنیا برود و در گردنش بیعت [امامی] نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.^۳

هم چنین در مسند احمد حنبل، نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

هر کس بمیرد بدون این که امام داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۴

گفتم: با توجه به این روایات، پرسش ما این است که شما بفرمایید امام شما چه کسی است، و بیعت کدام یک از افراد نامبرده را بر گردن گرفته‌اید، و آیا مسلمان می‌تواند بدون امام باشد؟ و آیا مردن به مرگ جاهلیت، مردن با کفر و شرک نیست؟ سپس اضافه کردم و گفتم: گذشته از اینها، روایت دیگری در کتاب‌های

۱. سورة اسراء / ۷۱.

۲. البته در این که مراد از «امام» در آیه شریفه چه کسی، یا چه چیزی است، اختلاف وجود دارد، به تفاسیر مراجعه شود.

۳. صحیح مسلم، چاپ بیروت، کتاب الإمارة، ۱۳: باب «وجوب ملازمة جماعة المسلمين...» ح ۱۸۵۱.

۴. مسند احمد حنبل، ۴: ۶۹؛ به نقل از الغدير ج ۱۰، ص ۳۵۹.

شما نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛ «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». گفت: فعلاً کتاب نزد ما نیست، بعداً مراجعه می کنیم.

گفتم: صحیح مسلم نزد اینجانب، در هتل موجود است، می توانم بیاورم.

گفت: فعلاً مجال برای بررسی نیست.

گفتم: مانعی ندارد، و معلوم شد که مایل به ادامه این بحث نیست، لذا آن را رها کرده و مسأله سجده بر فرش و زمین را مطرح کردم، و سرانجام گفتم: اینجانب کتابی در این باره نوشته ام که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین و حصیر سجده می کرده، و روایات آن در صحیح بخاری و مسلم موجود است، و آن کتاب را می فرستم شما ملاحظه کنید، چنانچه اشکال داشت تذکر دهید.

پس از آن گفتم: یک پرسش برای ما [شیعیان] مطرح است که مایل بودم پاسخ آن را از زبان شما بشنوم.

گفت: چیست؟

گفتم: بخاری از عایشه نقل کرده است که:

بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا علیها السلام ارث پدرش و خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد، ابوبکر از تحویل آنها به فاطمه علیها السلام خودداری کرد، فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم و غضب کرد، و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد، و پس از شش ماه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، و شوهرش علی علیه السلام بر جنازه او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد، و به ابوبکر خبر نداد...^۲

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۰، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء، و شرح المقاصد تفتازانی، ۲: ۲۷۵؛ الغدير،

ج ۱۰، ص ۳۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

۲. صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ص ۷۱۹، ح ۴۲۴۰، ۴۲۴۱. (عین روایت را در

صفحه ۳۶۸ همین کتاب) و کتاب «روزهای مدینه»، ص ۳۲۵ آورده ام.

گفتم: با توجه به روایاتی که در ابتدا نقل کردیم، و با توجه به این روایت که فاطمه علیها السلام تا لحظهٔ آخر حیات، با ابوبکر قهر بود، بفرمائید امام فاطمه علیها السلام چه کسی بود؟ آیا می‌توان گفت آن حضرت بدون امام بوده، و - العیاذ باللّه - به مرگ جاهلیت وفات کرد؟ یا می‌توان گفت، امام آن حضرت ابوبکر بود، با آن که با وی قهر بود و با حال غضب از او، دنیا را وداع گفت؟

سپس گفتم: این مطلب نسبت به طلحه و زبیر نیز جاری است، و ما [شیعیان] می‌پرسیم، امام طلحه و زبیر که در جنگ جمل کشته شدند، چه کسی بود، آنانی که از لشکر عایشه کشته شدند، امامشان چه کسی بود؟ آیا آنان به مرگ جاهلیت از دنیا نرفتند؟ و اضافه کردم که:

البته بین فاطمه علیها السلام و اینها یک تفاوت اساسی وجود دارد، و آن این است که امام فاطمه علیها السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و شیعیان معتقدند و ادلهٔ بسیار دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام مردم علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و فاطمه علیها السلام بدون امام نبوده است، ولی طلحه و زبیر و کسانی که در لشکر عایشه بودند و کشته شدند، امامت علی علیه السلام را رد کردند و یقیناً بدون امام کشته شدند، و در هر حال خواستم نظر شما را بدانم.

ایشان گفت: این مسائل از مسائل تاریخی است و ما نمی‌توانیم چیزی بگوییم، و من هم یک سؤال از شما دارم.

گفتم: سؤال شما چیست؟

گفت: چرا شما بعضی از خلفا را لعن می‌کنید، و حال این که لعن آنان موجب شرک و کفر است.

گفتم: اولاً شما کجا شنیدید که ما کسی را لعن کرده باشیم؟ ثانیاً به چه دلیل لعن آنان موجب شرک و کفر است؟ و حال آن که در صحیح مسلم این روایت را با چهار سند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

شِرَارُ اِئِمَّتِكُمُ الَّذِيْنَ تُبَغِضُوْنَهُمْ وَ يُبَغِضُوْنَكُمْ، وَ تَلْعَنُوْنَهُمْ وَ يَلْعَنُوْنَكُمْ.

امامان بد و شرور شما، آنانی هستند که شما با آنان دشمن و آنان با شما دشمن هستند، و شما آنان را لعن می کنید، آنان هم شما را لعن می کنند.^۱

گفتم: از این روایت استفاده می شود که هرگاه کسی امام و خلیفه ای را شرور و بد دانست، لعن و دشمنی با او اشکال ندارد - چون پیامبر ﷺ از آن نهی نفرمود - و شما چگونه برخلاف این روایت، می گویی لعن موجب شرک و کفر است؟
گفت: من این روایت را یاد ندارم و مراجعه می کنم و فعلاً کتاب موجود نیست.

گفتم: شماره تلفن بدهید تا محلّ دقیق آن را بگویم.

گفت: خودم پیدا می کنم.

سرانجام با ناراحتی گفت: شما برای ملاقات ما آمده اید یا برای محاکمه ما؟ اینجانب عذرخواهی کردم و گفتم: آمدم از شما بهره علمی ببرم و مجلس علمی داشته باشیم، سپس کتاب «جامع السعادات» مرحوم نراقی را که همراه برده بودم، به عنوان هدیه به او دادم و گفتم: در صورتی که مایل باشید، تا زمانی که در مدینه هستید اینجانب آمادگی دارم با شما ملاقات داشته و از اطلاعات شما بهره ببرم و خدا حافظی کردیم.

وقتی به هتل برگشتم کتاب «حدیث ثقلین و سجده بر زمین و حصیر» را برایش فرستادم، و باز به آقایی که بین ما واسطه بود گفتم: اگر موافقت کرد، مرا خبر کن تا بیایم و باز صحبت کنیم، ولی خبری نشد.

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، ص ۸۳۷، ۱۷: باب - خيار الائمة و شرارهم: ح ۱۸۵۵ و مسند احمد،

ج ۶، ص ۲۴، و سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۰.

مناظره‌ای دوستانه

۳۱ در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان، در بین راه جوانی سلام کرد و سؤال کرد، اهل کدام کشوری؟ پس از جواب سلام، گفتم: ایران. گفت: من سودانی هستم و در مدینه درس می‌خوانم. پس از احوالپرسی و مقداری بحث از اوضاع و احوال ایران، سؤال کرد: مذهب شما چیست؟ گفتم: ما شیعه اهل بیت پیامبر و پیرو کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ هستیم که از طریق اهل بیت آن حضرت به ما رسیده است و حدیث ثقلین را خواندم. گفت: استادان ما می‌گویند «شیعیان» خلفا را سب می‌کنند، آیا این مطلب صحیح است؟

گفتم: در روایات و کتابهای فقهی شیعه آنجا که محرمات را شمارش و بیان می‌کنند می‌فرمایند: «یکی از محرمات، سب و دشنام به مؤمن است» و شیعیان سب و فحش و دشنام به مؤمن را حرام می‌دانند، شیعیان به قرآن کریم عمل می‌کنند و در قرآن از سب و دشنام حتی به کسانی که غیر خدا را پرستش می‌کنند نهی شده است ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱؛ «به معبودان کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند دشنام ندهید.» شیعیان پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و آنها فرموده‌اند:

«سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ»^۲

دشنام دادن به مؤمن فسق است.

شیعیان پیرو امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشند و آن حضرت در جنگ

۱. سوره انعام / ۱۰۸.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب احکام العشرة، ج ۸، باب ۱۵۸، ح ۳.

صفین شنید گروهی از اصحابش مردم شام را سبّ می‌کنند، فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ»^۱

من خوش ندارم که شما سبّ و دشنام دهید.

به آن جوان گفتم: بر این اساس شیعیان، اهل دشنام و سبّ به مؤمن نیستند.

گفت: اساتید ما می‌گویند: شیعیان لعن می‌کنند.

گفتم: شیعیان هرگز شخصی را که مستحقّ لعن^۲ نیست لعن نمی‌کنند و در روایات ما «شیعیان» از لعن نمودن کسی که استحقاق لعن ندارد شدیداً منع شده و حتی ائمه شیعه علیهم‌السلام فرموده‌اند:

چون لعنت از دهان کسی بیرون آید، میان او و آن شخص که به او لعنت شده تردد (رفت و آمد) می‌کند، اگر آن شخص مستحقّ لعن باشد به او تعلق می‌گیرد و اگر مستحقّ لعن نباشد به لعن کننده برمی‌گردد. و لعن کننده سزاوارتر به لعن است، پس پرهیز کنید از اینکه مؤمنی را لعن کنید که در این صورت لعن به خودتان برمی‌گردد.^۳

بعد به او گفتم: شما سعی کن به کتابهای شیعیان، خصوصاً «وسائل الشیعه»، مراجعه و این روایات را ملاحظه و مطالعه کنی.

گفت: کتابهای شما را کجا بدست آورم؟

گفتم: شاید در کتابخانه‌های بزرگ مدینه باشد ولی در کتابخانه‌های مسجد النبی وجود ندارد و حاضر نیستند کتابهای شیعه را بپذیرند و در اختیار

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۷.

۲. لعن، به معنای طلب دور شدن شخص از رحمت خدا است، (مجمع البحرین).

۳. قال ابو عبد الله علیه‌السلام: ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت بينه وبين الذي يلعن، فان وجدت مساعاً والا رجعت الى صاحبها و كان احق بها، فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فيحل بكم. (وسائل الشیعه، ج ۸،

کتاب الحج، ابواب احکام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱)

مطالعه‌کننده‌ها و مراجعین قرار دهند. سپس گفتم: با وجود چنین روایاتی، چگونه می‌توان به شیعه نسبت داد که مؤمن را لعن می‌کنند؟

آن جوان از این توضیحات بسیار خوشنود و بشاش شد - چون در باطن علاقه به ایران و ایرانیها داشت - و همراه اینجانب به هتل آمد و از او پذیرایی نمودم و صحبت را ادامه دادم و گفتم:

بلی، از قرآن و روایات استفاده می‌شود که لعن به کافران و فاسقان و ظالمان جایز است، بلکه از بعضی روایات بر می‌آید که لعن اشخاص ظالم و معاند از عبادات بلکه از اقرب قربات است، خداوند متعال در حق جماعتی فرموده است:

﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۱؛

«اینان کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.»

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ «آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۳؛ «روزی

که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای

دشواری است.»

﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ﴾^۴؛ «آنان را خدا لعنتشان می‌کند، و

لعنت‌کنندگان هم لعنتشان می‌کنند.»

و آیاتی دیگر که می‌توانی به «معجم المفهرس» مراجعه و آنها را ملاحظه کنی.

نیز در روایات بسیاری از ظلم و ظالم مذمت شده و صریحاً مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند که نیاز به توضیح نیست.

بعد گفتم: بنابراین ممکن است شیعیان یقین کنند شخص خاصی ظالم بوده

۱. آل عمران / ۸۷.

۲. هود / ۱۸.

۳. غافر / ۵۲.

۴. بقره / ۱۵۹.

است و بخاطر ظلمش او را لعن کنند و این امر دلیل ردّ و اعتراض بر آنها نمی‌شود، لذا اگر کسانی می‌خواهند لعن انجام نشود، باید ثابت کنند که آن شخص مورد نظرشان، ظالم نبوده است، نه اینکه تهمت بزنند و اعتراض کنند. گفت: شما عمامه بر سر می‌گذارید و استادهای ما دستمال روی سر می‌اندازند، این تفاوت برای چیست؟

گفتم: ما لباس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌پوشیم و آن حضرت عمامه بر سر می‌گذاشت^۱، ملائکه که در جنگها به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمده‌اند عمامه بر سر داشتند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمامه بر سر می‌گذاشت، علمای معروف اهل تسنن عمامه بر سر می‌گذاشته‌اند، در مقدمه «صحیح مسلم» است که، مسلم عمامه بر سر داشت.

«فَأَخَذَ مُسْلِمُ الرَّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَقَامَ وَخَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ»^۲

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلسی جمع بودند یک نفر به «مسلم» توهین کرد، «مسلم» عبايش را روی عمامه‌اش انداخت و از مجلس خارج شد.

و شما می‌توانید به کتاب «التاریخ القویم»، تألیف «محمد طاهر مکی» مراجعه کنید، در آن کتاب علاوه بر روایات مربوط به عمامه، عکس بزرگان صد سال پیش و علما و بزرگان عربستان که با عمامه بوده‌اند موجود است. ولی صد سال قبل که وهابیه در حجاز به قدرت رسیدند طبق نقل «التاریخ القویم» دستور دادند بجای عمامه دستمال روی سر بیندازند و می‌توان گفت این تغییر لباس نوعی بدعت است و روایتی نیامده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستمال روی سر انداخته است. در این باره چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت:

استادهای ما می‌گویند: شیعیان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم می‌خوانند و این برخلاف سنت است؛ شما در این رابطه چه می‌گویید؟

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۰ تا ۲۵۲ و مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲. مقدمه صحیح مسلم: ترجمه الامام مسلم، صلة الامام المسلم بالامام البخاری، ص ۳۵.

گفتم: در «صحیح بخاری» و «مسلم» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه مسلمانان در مضیقه قرار نگیرند، گاهی اوقات نمازها را با هم می‌خواند، چون حضور عموم مردم برای نماز در پنج نوبت زحمت و مستلزم عسر و حرج است و لذا عده‌ای از اهل تسنن در همین مدینه، در نماز عصر و عشاء شرکت نمی‌کنند و در محل کار یا منزلشان نماز عصر و عشاء را به طور فرادا می‌خوانند، شاهد آن این است که می‌بینیم جمعیت در نماز ظهر و مغرب به طور محسوس بیشتر است و اگر اهل تسنن نیز مانند شیعیان نمازها را با هم و در سه وقت می‌خواندند عده‌ای از فیض جماعت و مسجد محروم نمی‌شدند. بعلاوه شهرها و شغل‌های مردم و فصل‌های سال و فاصله منازل با مساجد فرق می‌کند و نمی‌توان همه را یکسان دید و نظر داد.

در این مورد باز سرش را تکان داد و چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت: به ما گفته‌اند شما شیعیان در نماز تراویح شرکت نمی‌کنید و آن را قبول ندارید، علت آن چیست؟

گفتم: از استادهايتان سؤال کن چه کسی دستور داد در ماه رمضان به جای نافله و نماز شب، نماز تراویح خوانده شود؟
آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد یا غیر او؟ هر گاه پاسخ شما را دادند علت شرکت نکردن ما معلوم می‌شود.

گفت: چه کسی دستور نماز تراویح را داده است؟ مگر ممکن است کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دستوری را بدهد؟

گفتم: بلی، در «صحیح بخاری» و «مسلم» است^۱ که:

۱. بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶.

عمر بن خطاب در زمان حکومتش یک شب در ماه رمضان آمد مسجد و مردم را امر کرد نمازهای نافله را به جماعت بخوانند و خودش گفت: «نعم البدعة هذه» این خوب بدعتی است.

بنابراین دلیل و علت شرکت نکردن ما همین حرف عمر است که گفت: نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است و اهل تسنن به دستور عمر عمل کرده و می‌کنند ولی فرموده پیغمبر ﷺ را که خودشان از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».^۱ «هر بدعتی گمراهی است» نادیده می‌گیرند.

علاوه بر این، از رئیس مذهب ما «شیعیان» امام جعفر صادق عليه السلام سؤال کردند، آیا نافله‌های ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود:

رسول خدا ﷺ، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه‌اش رفت و تا سه شب این قضیه تکرار شد، روز سوم آن حضرت تشریف آورد مسجد و رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم نماز شب در ماه رمضان نافله و مستحب است و نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید، زیرا این اجتماع بدعت و معصیت است».

سپس خطاب به مردم فرمود:

آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد در حالی که می‌فرمود: عمل کم طبق سنت بهتر است از عمل زیاد، که بدعت باشد.^۲

۱. فتاوی مهمة لعوم الامة... تألیف: عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب نافلة شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱.

گفت: در هر حال نماز نافله را با جماعت خواندن عظمت و ثواب بیشتر دارد و خود این اجتماع به مصلحت امت اسلام است.

گفتم: اگر ثواب بیشتر داشت و به مصلحت مسلمانان بود خود پیامبر ﷺ به آن امر می نمود، خود حضرت و لو به عنوان مستحب دستور اقامه آن را می داد، و حال اینکه در زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلافت ابوبکر و مدتی از خلافت عمر نماز تراویح برگزار نمی شد و از اینها معلوم می شود مصلحت نداشته و ندارد.

گفت: آیا شما شیعیان شبهای ماه رمضان نماز مستحبی می خوانید؟

گفتم: آری، ما طبق روایات اهل بیت علیهم السلام و مشهور بین فقها و محدثین خود، در مجموع شبهای ماه رمضان مستحب می دانیم هزار رکعت نماز خوانده شود اما نه بجماعت، بلکه هر کس برای خودش گوشه ای بایستد و مانند نافله های غیر ماه رمضان به طور فرادا بخواند، به این کیفیت:

تا بیستم ماه رمضان، هر شب ۲۰ رکعت، در دهه آخر ماه رمضان، هر شب ۳۰ رکعت که مجموع ۷۰۰ رکعت می شود، شب نوزدهم ماه و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه، علاوه بر آن ۳۰ رکعت، ۱۰۰ رکعت دیگر در هر یک از این سه شب خوانده شود، (هر شبی ۱۳۰ رکعت) که مجموع ۱۰۰۰ رکعت می شود.^۱ این مناظره حدود یک ساعت و نیم طول کشید، و سرانجام خلاصه این حرفها را یادداشت کرد و قول داد از اساتیدش توضیح بخواهد و تا شب شنبه آینده نتیجه را به اینجانب بگوید. ولی طبق وعده نیامد، هفته بعد او را دیدم، پس از سلام و احوالپرسی به او گفتم: چرا خلف وعده کردی؟ مگر نشنیده ای که عترت پیامبر ﷺ (امام صادق علیّه السلام) فرمودند:

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۸، ابواب نافله شهر رمضان، باب ۷، و کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله در ضمن اعمال ماه رمضان و کتاب آداب الأعمال و حلیه الأعمال.

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كُفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمْقَتِهِ
تَعَرَّضَ، ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ
مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

وعدۀ مؤمن به برادر ایمانی اش [همچون] نذری است که کفارۀ ندارد [مثل
نذر، واجب الوفاست هر چند تخلف آن موجب کفارۀ نمی شود]، پس هر کس
از وعدۀ خود تخلف کند، شروع به مخالفت با خدا کرده و خویش را در معرض
غضب الهی قرار داده است، و این است قول خدای متعال که فرمود: «ای کسانی
که ایمان آوردید، چرا به آنچه می گوئید عمل نمی کنید، نزد خدا به شدت
موجب خشم است که چیزی را بگوئید که خود عمل نمی کنید»^۲

یعنی همان گونه که نذر لازم الوفا است، عهد و قولی که به کسی دادید نیز لازم
الوفا است، با این تفاوت که خُلف نذر کفارۀ دارد، ولی خُلف وعدۀ کفارۀ ندارد و
فقط غضب و خشم الهی را در پی دارد. (شاید به خاطر اینکه خُلف وعدۀ با مؤمن
با کفارۀ قابل جبران نیست، برخلاف حق الله).

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ.^۳

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس هنگامی که وعدۀ داد باید به آن
وفا نماید.

او بطور سربسته گفت: بمن اجازه نداده اند که با شما صحبت کنم و
عذرخواهی کرد و رفت.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۱. سورۀ صف / ۲ و ۳.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

در این مناظره اشاره کردم که حضرت امیر علیه السلام به یارانش فرمود: «من دوست ندارم شما دشنام دهید». توضیح و تکمیل آن چنین است:

ادب امیرالمؤمنین علیه السلام

در جنگ صفین لشکر معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش ناسزا گفتند، برخی از یاران آن حضرت در برابر ناسزاگویی آنان شروع به ناسزاگویی کردند. این قضیه به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شد. حضرت لشکر خود را فراخواند و فرمود:

من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، و چنانچه کردار آنان را بازگو و توصیف کنید، پسندیده‌تر و برای شما عذری رساتر خواهد بود.^۱

ادب شیعه

[۳۲] به یک نفر از اهل سنت گفتم: شیعه علیه السلام ادب امامش علیه السلام را دارد و به کسی ناسزا نمی‌گوید، فحش و حرف زشت نمی‌زند شیعه با ادب است و می‌داند که سبّ و دشنام، کار اشخاص لئیم و پست و اسلحه اراذل و اوباش است، و این ادب را از امام خود، امیرالمؤمنین علیه السلام فرا گرفته و به آن پای‌بند است و فرموده آن حضرت را که در صفحه قبل نقل کردم، به او گفتم. گفت: من شنیده‌ام که شیعیان برخی صحابه را لعن می‌کنند، پس این حرف چیست؟

گفتم: لعن با سبّ و دشنام، دو حقیقت و دارای دو معنا هستند، سبّ، به معنای

۱. انّی اکره لکم ان تکنونوا سبّابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم، کان أ صوب فی القول و ابلاغ

فی العذر. نهج البلاغه خطبه ۲۰۱

فحش و ناسزاگویی است. و لعن به معنای نفرین و بیزاری جستن است، به معنای این است که از خدا می‌خواهند او را از رحمت خود دور و رحمتش را شامل حال او نکند.

خداوند در قرآن کریم گروه‌هایی را لعن کرده است:

کفار را به خاطر کفرشان لعن کرده است:

﴿وَلَكِنَّ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾^۱؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

اذیت و آزار دهندگان پیامبر اکرم ﷺ را لعن کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۳

در آیات بسیاری، ظالمان مورد لعن قرار گرفته‌اند:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۴

نیز مسلمانانی را که به زنهای پاکدامن تهمت بزنند مورد لعن قرار داده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۵

به طور یقین، کسانی که زنان پاکدامن با ایمان را متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است.

از این آیات معلوم می‌شود، لعن اشخاص بدکار و ظالم، یک عمل پسندیده است، لعن و نفرین و طرد بدکاران و ستمگران - اعم از این که مسلمان باشند یا کافر - نوعی ابراز تنفر از آنان است، نوعی نفرین و طلب دور شدن آنان از

۲. سوره احزاب / ۶۴.

۴. سوره هود / ۱۸.

۱. سوره نساء / ۴۶.

۳. سوره احزاب / ۵۷.

۵. سوره نور / ۲۳.

رحمت پروردگار است، بلکه از عبادات است. زیرا وقتی خدا آنان را لعن کرده است، معلوم می‌شود این عمل محبوب خدا است و هر کس عمل محبوب خدا را قربتاً الی الله انجام دهد، عبادت کرده و مأجور است.

گفت: من می‌دانم که شیعیان برخی صحابه را بالخصوص لعن می‌کنند و در کتابهایشان نام برده‌اند و حال این که صحابه پیامبر مورد احترام پیامبر ﷺ و همه مسلمانان بوده و هستند.

گفتم: صحابه پیامبر ﷺ که در ابتدای امر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و تحت سخت‌ترین فشارها ایمان خود را حفظ کردند و در جنگها جان‌نثاری کردند و تا آخر ثابت قدم و با ایمان و عمل صالح زندگی کردند تا از دنیا رفتند، البته مورد تکریم و احترام همه مسلمانان هستند و کسی درباره مقام و منزلت این گروه حرف و بحثی ندارد، خداوند متعال هم، در آخر آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ همین مطلب را بیان فرموده است.

یعنی از میان کسانی که با پیامبر ﷺ بودند خدا به گروه خاصی وعده مغفرت و اجر عظیم داده است، و آنها اشخاصی هستند که علاوه بر ایمان ثابت، عمل صالح انجام داده باشند.

اما افرادی که از صحابه به حساب می‌آمدند و با پیامبر ﷺ بودند ولی با توجه به این که معصوم نبودند و ظلم کردند، و ملاک لعن در حق آنان تحقق یافت، از مصداق آیه خارج شده و مصداق «ظالمین» شدند و طبعاً حکم ظالمین را پیدا کردند. و قرآن کریم نسبت به افراد ظالم، تفاوت نگذاشته است.

بر این اساس چنانچه به گفته شما، فرضاً، شیعیان، به مقتضای آیات قرآن کریم، از برخی افراد که از صحابه محسوب بوده‌اند، بیزاری بجویند و همان گونه که خدا فرموده است: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۱؛ «آنها را خدا و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند.» عمل کنند کار خلافی نکرده‌اند، و خلاصه شیعه هرگز کسی را به خاطر صحابه بودن مورد طعن قرار نداده و نمی‌دهد.

بلی چنانچه احراراز کند که برخی صحابه از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و مستحق لعن و نفرین گردیده است، از او بیزاری می‌جوید.

گفت: مگر می‌شود پذیرفت که برخی صحابه ظالم شده و مستحق لعن و نفرین گردیده‌اند؟

گفتم: چه اشکالی دارد؟، مگر آنان معصوم بوده‌اند؟ و اگر بگوییم هیچ یک از صحابه مستحق بیزاری نشده‌اند آیه و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۲؛ «یقیناً کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند.» بی‌مورد و به دون مصداق و «العیاذ باللّه» لغو بوده است. و خلاصه معلوم می‌شود اشخاصی با پیامبر ﷺ بوده‌اند ولی عمل صالح و ایمان ثابت نداشته و خدا و پیامبر ﷺ را اذیت می‌کرده‌اند.

این مناظره که تا حدودی طولانی شد و آن شخص سنی هم بیش از این تحمل شنیدن و مناظره را نداشت، گفت: من اهل تحقیق نبوده و وقت بررسی این مسائل را ندارم ولی آنچه برایم معلوم شد این است که اگر انسان سکوت کند امید نجات دارد و خدا حافظی کرد.

﴿۳۳﴾ بطور مکرر می‌گفتند خداوند متعال به مقتضای آیه مبارکه :

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱

خدا از آنان خوشنود شد، آنها هم از خدا خوشنود شدند.

همه صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمرزیده شده و مورد احترام هستند ولی اینجانب به آنان پاسخ می‌دادم که آیه شریفه بیش از این دلالت ندارد که از گذشته آنان تا وقت نزول آیه شریفه صرف نظر کرد نه تا آخر عمر، هر چند باز ظلم و ستم کرده باشند، مشرک و مرتد شده باشند، همانگونه که شیطان مقرب درگاه و در زمره ملائکه و در بهشت بود و پس از تمرد، ملعون و رانده درگاه الهی شد، بلعم بن باعورا مقرب بود و با گناه مغضوب و ملعون شد. قارون از قوم موسی بود و طغیان کرد و به عذاب ابد گرفتار شد.

﴿۳۴﴾ یک نفر از آنها به اینجانب به عنوان اعتراض گفت: مسلمانان بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع نمودند و او را به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین کردند و شما «شیعیان» با مسلمانان مخالفت می‌کنید و خلافت ابوبکر را قبول نمی‌کنید.

گفتم: عمر را چه کسی برای خلافت تعیین کرد؟

گفت: عمر را ابوبکر تعیین کرد و نگذاشت مسلمانان بدون رهبر و امام باشند، مبدا بین آنها اختلاف بوجود آید.

گفتم: عجب، عقل ابوبکر بیش از عقل رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رسیده و بهتر فهمیده است.

گفت: چطور؟

گفتم: بقول شما، رسول الله ﷺ برای خودش خلیفه تعیین نکرد، برای مردم امام و رهبر تعیین نکرد و مسلمانان را بخود وا گذاشت و آنها را باختلاف کشاند و حتی جنازه اش سه روز روی زمین ماند تا مسلمانان پس از تعیین خلیفه، آن حضرت را دفن کردند، ولی ابوبکر عقلش رسید و جانشین خود را تعیین کرد.

- در کتاب: «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»^۱ آمده است:

وقتی رسول الله ﷺ از دنیا رفت، مردم جنازه آن حضرت را رها کردند و به منظور تعیین خلیفه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از سه روز که ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب و با او بیعت نمودند، متوجه تجهیز و دفن رسول الله ﷺ شدند [بعد می گوید:] و همین که انسان در این قضیه دقت می کند می فهمد که امر تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن و پرداختن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ بوده است، زیرا که شیطان در صدد بدست آوردن فرصت جهت ایجاد شکاف و نفاق و نزاع بین مسلمانان بود و نزدیک بود اختلاف و نزاع بر مسلمانان مستولی شود، لکن رحمت خداوند شامل حال مسلمانان شد و کید و مکر شیطان را از آنان بر طرف کرد و آنها را برخلاف ابوبکر مجتمع و متحد نمود و پس از سه روز که عموم مسلمانان با خلیفه بیعت کردند، در شب چهارم متوجه تجهیز و کفن و دفن رسول الله ﷺ شدند...

مؤلف: آری به گفته صاحب کتاب «التاریخ القویم»، مردم می دانستند که تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ است، مردم می دانستند که اگر خلیفه تعیین نشود شیطان از فرصت استفاده می کند و بین مسلمانان اختلاف بوجود می آورد، ابوبکر و عمر هم می دانستند که باید برای پس از

۱. تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، (اشتغال الناس بإقامة خلیفه ثم بغسل رسول الله ﷺ ودفنه)

مرگشان جانشین تعیین کنند و مردم را بدون رهبر و امام نگذارند، اما خداوند این امر مهم را به رسول الله ﷺ خبر نداد، رسول الله ﷺ هم به اندازه عموم مردم و در حد ابوبکر و عمر، اهمیت تعیین خلیفه و جانشین خویش را «العیاذ بالله» نمی دانست، «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»؛ «همانا این امر، مطلب عجیبی است».

خلاصه آن مرد سنی گفت: من اینها را نمی دانم و فقط می دانم شما «شیعیان» خلیفه رسول الله ﷺ را قبول ندارید.

گفتم: خلیفه‌ای که شما اهل تسنن قبول کرده و معتقد هستید و مردم او را پذیرفته‌اند رئیس و حاکم بر مسلمانان بعد از رسول الله ﷺ بوده است و او هر که می خواهد باشد و قبول داشتن یا نداشتن او و بحث درباره او مشکلی را حل نمی کند و شب اول قبر از مسلمانان سؤال نمی کنند که حاکم و رئیس، بعد از رسول الله ﷺ چه کسی بود. بلکه ما باید در این جهت بحث و بررسی کنیم که وظیفه مسلمانان، بعد از رسول الله ﷺ تا زمان ما، در عمل به احکام دین و اخذ اصول و فروع شریعت اسلام چیست؟ و آیا باید به چه کسی رجوع کنند، فقه و اصول عقائد را از چه کسی فرا بگیرند؟

آیا بروند در خانه اهل بیت رسول الله ﷺ یا بروند در خانه بیگانه‌ها؟

گفت: باید از اصحاب رسول الله ﷺ فرا بگیرند و ابوبکر و عمر هم از اصحاب بوده‌اند.

گفتم: طبق «حدیث ثقلین» که در کتابهای صد در صد معتبر شما نیز آمده است، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: به کتاب خدا و به اهل بیت من رجوع کنید و به این دو تمسک نمایید و در جایی نفرموده: به ابوبکر و عمر و یا به اصحاب من رجوع کنید، مضافاً بر اینکه علم و دانش نزد علی علیه السلام بود و اصحاب و ابوبکر و عمر نیز در مسائل شرعی در خانه علی علیه السلام را می زدند و به سراغ علی علیه السلام

می‌رفتند، حال شما می‌گویید مسلمانان بروند سراغ ابوبکر و عمر؟ یا بروند سراغ بیگانه؟

در این موقع عده‌ای جمع شده گوش می‌دادند، دستش را زد پشت من و گفت: ما همه مسلمان و برادر هستیم و نباید برای این مسائل با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم و با لبخند خدا حافظی کرد.

۳۵ به یک نفر از آنها گفتم: چرا شما سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ را بدعت می‌دانید و به ما اعتراض می‌کنید؟

اگر کتابهای ما را در این باره قبول ندارید، این کتابهای خودتان می‌باشد که آن همه تأکید بر سفر زیارتی نموده است، این «صحیح مسلم» است که می‌گوید پیامبر ﷺ به زیارت قبر مادرش رفت.^۱

این کتاب «وفاء الوفا» از خود شما است، از «سمهودی» است او در این کتاب (ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۸) هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ آورده است، اهمیت سفر زیارتی به مدینه منوره را به منظور زیارت رسول خدا ﷺ بیان کرده است، در ضمن چهار فصل از (ص ۱۳۳۶ تا ۱۴۱۳) در رابطه با توسل، طلب شفاعت و آداب زیارت، بحث نموده است.

گفت: همه این حرفها قابل بحث و پیگیری است ولی من شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ فرموده است: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيداً» «قبر مرا عید قرار ندهید» زیارت مرا تکرار نکنید. و شما شیعیان به این روایت اعتنا نمی‌کنید.

گفتم: اولاً این روایت در کتابهای معتبر شما نیامده است، «بخاری» و «مسلم» آن را نقل نکرده‌اند. ثانیاً شما خود از این روایت چه استفاده می‌کنی؟ آیا مقصود

۱. روایت در صفحه ۱۳۸ همین کتاب آمده است.

پیامبر ﷺ این بوده که هر مسلمانی که در مدینه است و به مدینه آمده، در تمام عمر فقط یک مرتبه مرا زیارت کند و بیش از یک مرتبه زیارت نکند؟ و الا گناه کرده است؟ پاسخ نداد و سکوت کرد.

گفتم: بر فرض اینکه این روایت صحیح باشد، در معنای آن چهار احتمال و با معنایی که امام جمعه مسجد النبی گفته است، پنج احتمال وجود دارد.

۱- مقصود از آن ترغیب مسلمانان باشد بر اینکه قبر آن حضرت را زیاد زیارت کنند و مانند «عید» که در سال، فقط یک مرتبه و دو مرتبه - مانند عید فطر و قربان - بیشتر نیست، قرار ندهند.

۲- مقصود این باشد که در کنار قبر آن حضرت با زینت و شادی و لهو و لعب و خوشگذرانی جمع نشوند، (بگونه‌ای که در عید جمع می‌شوند) بلکه با حال خضوع و برای دعا و زیارت جمع شوند.

۳- برای زیارت، مانند عید رسمی که وقت مخصوصی دارد، وقت مخصوص و زمان معینی قرار ندهند، بلکه وقت و بی وقت به زیارت بیایند.

۴- زیارت قبر حضرت را با حال توجه و به منظور عبرت گرفتن و طلب مغفرت انجام دهند نه مانند عید که در حال غفلت می‌گذرانند.

۵- معنایی است که امام جمعه مسجد النبی گفته که مقصود این باشد: زیارت قبر مرا تکرار نکنید.^۱

به آن شخص گفتم: با وجود چندین احتمال در معنای این روایت چگونه امام

۱. مرحوم سید عبدالله شبر رحمته الله (در کتاب «مصایح الأنوار»، جلد دوم، ص ۱۹۱، ح ۶۸)، حدیث «لا تجعلوا قبری عيداً و لا تتخذوا قبورکم مساجد و لا بیوتکم قبوراً» را آورده و با قطع نظر از سند آن، چندین احتمال در معنا و مقصود از آن، بیان فرموده است.

سمهودی نیز در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۶۹، برخی از احتمالات را که در متن بیان شد از قول علمای اهل تسنن، نقل کرده است.

جمعه مسجد النبی به خودش اجازه می‌دهد به این روایت تمسک کند و حکم به بدعت بودن تکرار زیارت پیامبر ﷺ نماید؟

مناظره‌ای در مسجد الحرام

[۳۶] در کنار مقام ابراهیم عليه السلام دو نفر از مأموران امر به معروف و نهی از منکر که ظاهراً از وهابیون سرسخت بودند، با زنی عرب زبان که به قصد تبرک دست به مقام ابراهیم می‌کشید، و معلوم بود شیعه است، جرّ و بحث می‌کردند و او را توبیخ و سرزنش می‌نمودند که چرا این کار را می‌کنی. یکی از مأموران که میان سال بود، با پرخاش و بطور اهانت‌آمیز، به آن زن مؤمنه گفت: «شیعیان» همه عبادات و اعمالشان بدعت و شرک است، و این دست کشیدن به مقام ابراهیم حرام و نامشروع است.

اینجانب با دیدن این رفتار و شنیدن آن حرفها نتوانستم تحمل کنم، لذا رو به آن مأمور نموده و با تندی و صدای بلند این آیه را خواندم:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۱

آنچه که زبانتان به آن گویا می‌شود، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا یزنید، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

هر دو مأمور، توجهشان به اینجانب جلب شد، و همان شخص که با آن زن پرخاش می‌کرد، گفت: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، عباداتشان شرک

است، غیر خدا را می‌خوانند، «یا علی» و «یا حسین» می‌گویند، و اینها دعا است و دعا مخصوص خدا است و این آیه را خواند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ﴾^۱

یقیناً کسانی که بجای خدا می‌پرستید بندگان (مخلوقات)ی چون شما هستند.

سپس گفت: و این زن از شیعیان است.

گفتم: عجب! مگر هر جا کلمه دعا به کار برده شده یا می‌شود، به معنای عبادت و پرستش است؟ آیا حضرت نوح علیه السلام قومش را عبادت و پرستش می‌کرد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾^۲

(نوح) گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود.

همچنین این آیه را چه می‌گویی؟

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾^۳

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟

نیز این آیه را چه می‌گویی؟

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۴

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید.

گفت: در این موارد قرینه وجود دارد که دعا به معنای عبادت نیست، بلکه به

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۲. سوره نوح، آیه ۵ و ۶.

۳. سوره غافر، آیه ۴۱.

۴. سوره نور، آیه ۶۳.

معنای صدا زدن و خواندن و دعوت به عمل صالح است.
گفتم: در مواردی هم که «شیعیان» می‌گویند «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» نیز قرینه وجود دارد و معلوم است که مقصود گوینده صدا زدن است نه پرستش و عبادت کردن.

بعد گفتم: در قرآن کریم موارد بسیاری وجود دارد که اگر اشکال شما به «شیعیان» وارد و صحیح باشد، باید بگویی قرآن نیز - العیاذ بالله - اشکال دارد.

گفت: کجای قرآن مثل عمل شما «شیعیان» آمده است؟

گفتم: الی ما شاء الله، و شروع کردم جمله‌های ذیل را از قرآن خواندن:

﴿قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ...﴾ (سوره طه، آیه ۱۲۰).

﴿قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶).

﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۳۷).

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ...﴾ (سوره مائده، آیه ۱۱۲).

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ (سوره مریم، آیه ۴۶).

و آیات دیگر از این قبیل که در قرآن وجود دارد. سپس گفتم: آیا می‌گویی این «یا آدم»، «یا عیسی»، «یا موسی» و «یا ابراهیم»... گفتن‌ها همه عبادت و شرک است؟ اگر گفتن «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» خلاف شرع و دعا و موجب شرک است، باید بگویی: آن کسانی که گفته‌اند: «یا عیسی بن مریم»، «یا موسی»، «یا ابراهیم»... و خدا در قرآن کریم نقل کرده است، همه خلاف شرع مرتکب شده و عبادت غیر خدا را نموده‌اند.

بنابراین «دعا» در برخی موارد به معنای «صدا زدن» است و در برخی موارد به معنای «عبادت» و شما حق ندارید شیعیان را با استناد به آیه‌ای که خواندی، محکوم به شرک نمایی.

و «شیعیان» که «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» می‌گویند آنان را صدا می‌زنند و هرگز دعا و پرستش آنان را نمی‌کنند.

گفت: آنهایی را که در آیات آمده بود و خواندی، زنده را صدا زده‌اند و شما مرده را صدا می‌زنید، «علی علیه السلام» و «حسین علیه السلام» زنده نیستند.

گفتم: اولاً: مگر صدا زدن مرده خلاف شرع و شرک است؟ ثانیاً: ما آنان را زنده می‌دانیم و شما هم باید اموات را زنده بدانید و می‌دانید. چون در زیارت اهل قبور می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ...»؛ «سلام بر شما ای اهل لا اله الا الله، شما از ما پیشی گرفتید.» و در سلام نمازها می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» «سلام بر تو ای پیامبر» و اگر اموات نمی‌شنوند و زنده نیستند، چگونه و چرا و به چه کسی سلام می‌کنید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام را نمی‌شنود، باید «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» را که در نماز می‌گوییم لغو و دروغ بدانید.

گفت: «شیعیان» هنگامی که می‌گویند: «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» از آنان استعانت و کمک می‌جویند، و این عمل بر خلاف ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها از تو استعانت می‌طلبم» است که مرتب در نمازها می‌خوانید، و استعانت از غیر خدا شرک است.

گفتم: شما می‌گویید: استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است؟ گفتند: آری ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها تو را پرستش می‌کنیم و تنها از تو کمک و استعانت می‌جوییم» و شیعیان از امامانشان استعانت و یاری می‌جویند، از آنان کمک می‌خواهند و اینها شرک است.

گفتم: یعنی می‌گویید اینکه خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾؛ «از صبر و نماز استعانت و یاری بجوئید» امر به شرک کرده است؟

همین که این آیه را خواندم ناگهان در فکر فرو رفتند و به یکدیگر نگاه کردند و جوابی برای گفتن نداشتند.

گفتم: این آیه را چه می‌گویید: ﴿تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۱؛ «همدیگر را بر کار نیک و پرهیزکاری یاری دهید».

همچنین این آیه را چه می‌گویید: ﴿يَا أَبَانَا اِسْتَغْفِرْ لَنَا﴾^۲؛ «ای پدر برای ما طلب مغفرت نما».

اگر کسی برای انجام کار خیری از غیر خدا استعانت و یاری طلبید آیا مشرک می‌شود؟

فرزندان حضرت یعقوب که برای آمرزش گناه خود از پدر استمداد کرده، کمک خواستند، آیا مشرک شدند؟

نیز در دو موضع از «صحیح بخاری» که نزد شما از صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن کریم است آمده که:

«هر زمان قحطی و کم‌آبی می‌شد، عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر ﷺ متوسل می‌شد و به وسیله او از خدا طلب باران می‌کرد».^۳

عمر که به عباس متوسل شد و او را واسطه قرار داد و برای آمدن باران از او استعانت جست، آیا استعانت از غیر خدا نبود؟ آیا بر خلاف ﴿إِذَا كُنْتُمْ يَسْتَعِينُونَ﴾ نبود؟

۱. سورة مائده، آیه ۳. ۲. سورة يوسف، آیه ۹۷.

۳. «عن انس: أَنَّ عُمَرَ الْخَطَّابَ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيَسْقُونَ.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰) همچنین این حدیث را در (کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ص ۱۶۲، ح ۱۰۱۰) نقل کرده است.

گفتند: این حدیث را ما نشنیده‌ایم، کجای «بخاری» آمده است:
گفتم: من حاضرم با هم برویم کتابفروشیهای اطراف مسجد الحرام و روایت
را در «صحیح بخاری» پیدا کنم و به شما نشان دهم.

گفتند: خودمان بررسی می‌کنیم ولی ما می‌دانیم که استعانت از غیر خدا جایز
نیست و موجب شرک است و شما «شیعیان» با گفتن «یا علی» و «یا حسین» آنان
را صدا می‌زنید و از آنان استعانت و کمک می‌طلبید و حال اینکه تنها باید خدا را
خواند و فقط باید از خدا استعانت و کمک طلبید، فقط باید «یا اَلله» گفت.

گفتم: پس آیاتی را که خواندم به چه معنا است، عمل عمر و توسلش به عباس
عموی پیامبر ﷺ چه می‌شود؟

گفتند: در این رابطه باید به تفسیر و شرح بخاری مراجعه کرد تا معنای آنچه
نقل کردی معلوم شود.

گفتم: من مراجعه کرده و می‌دانم، اگر حاضر باشید و انصاف دهید، توضیح دهم؟
گفتند: مانعی ندارد.

گفتم: «استعانت» و «نستعین» که در سوره حمد است از واژه «عَوَنَ» است، و
«عَوَنَ» به معنای «کمک و یاری» است، «أَعَانَهُ» یعنی «به او کمک کرد» «استعان»
یعنی «کمک طلبید» و استعانت و کمک طلبیدن بر دو قسم است:

قسم اول آن است که: استعانت و کمک طلبیدن از غیر، به قصد و به عنوان «إِلَهَ
الْعَالَمِينَ» و «معبود» و «رازق» و برآورنده حاجات و آمرزنده گناهان و قدرت
مطلق باشد.

قسم دوم آن است که: استعانت از غیر به قصد و به عنوان وسیله و سبب باشد،
وسيله و سببی که مخلوق خدا هستند و خدا آنها را وسیله و سبب قرار داده
است، که استعانت از آنها بازگشت به استعانت از خدا می‌کند.

قسم اول منحصر به خدای سبحان است و ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به همین قسم نظر دارد و بدیهی است که اگر استعانت از غیر خدا، از این قسم و به این نحو باشد شرک است و موجب شرک به خدا می شود.

اما قسم دوم نه تنها شرک نیست و موجب شرک نمی شود، بلکه مطابق اصل و وضع آفرینش است، مقتضای طبیعت هر مخلوق است که در تأمین نیازهای خود به غیر رجوع و از غیر استعانت جوید.

خداوند متعال به این قسم استعانت امر فرموده است:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۴۷)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (سوره مائده، آیه ۳۵)

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (سوره مائده، آیه ۳)

نیز فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

اگر آنهایی که به دستور خدا عمل نکردند و به خود ستم نمودند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش و استغفار می نمود خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه مبارکه صریح در این است که گناهکاران از پیامبر ﷺ استعانت بجویند و او را وسیله قرار دهند، صریح در این است که هر گاه برای برآمدن حاجت که آمرزش گناه است، بروند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت برایشان استغفار کند، خدا توبه آنان را می پذیرد و صریح در این است که استعانت از غیر خدا، برای تقرب

به خدا، مطلوب پروردگار است. و صریح در این است که یاری و کمک طلبیدن از پیامبر ﷺ خلاف شرع و شرک به خدا نیست، صریح در این است که استعانت از غیر، به عنوان وسیله، با آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ منافات ندارد. پس چنانچه بگوییم: «یا مُحَمَّدُ أَنْصُرْنِي، یا مُحَمَّدُ اكْفِنِي»؛ «ای محمد ﷺ مرا یاری کن، مرا کفایت کن» یعنی مرا در طلب مغفرت، مرا در شفاعت یاری نما و کفایت کن، بر خلاف توحید، چیزی نگفته‌ایم.^۱

همچنین آیه مبارکه ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ و ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲؛ «ای پدر برای ما استغفار کن که ما خطاکار بودیم.» گفت: بزودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است.»

این دو آیه صریح در این هستند که فرزندان حضرت یعقوب از پدرشان استعانت جستند، پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب پاسخ مثبت داد و فرمود: «به زودی از پروردگار برای شما طلب مغفرت خواهم نمود.»

و صریح در این هستند که فرزندان یعقوب، برای برآمدن حاجت خود که آمرزش گناهانشان بود، از پدرشان استمداد کردند، پدر نیز قول داد برای برآمدن حاجتشان اقدام کند و آنان یقیناً کار خلاف توحید انجام نداده‌اند.

نیز عمر بن خطاب برای آمدن باران متوسل به عباس عموی پیامبر ﷺ شد و از او استعانت جست (همانگونه که قبلاً نقل کردیم).

۱. همان گونه که مقصود از «یا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ» که در دعاها آمده، استعانت از آن بزرگواران در امور آخرت و شفاعت عند الله است و از آنان می‌خواهیم در امر شفاعت ما را یاری نمایند، در امور آخرت ما را کفایت کنند. ان شاء الله.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

همهٔ مسلمانان از تمام عبادات و کارهای خیری که قریباً الی الله انجام می‌دهند، استعانت می‌جویند، همه می‌خواهند به وسیلهٔ اعمالشان، به خدا تقرب پیدا کنند.

استعانت شیعیان از پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و صدا زدن و متوسل شدن به آن بزرگواران نیز از قسم دوم است، از باب وسیله قرار دادن است، و هرگز «شیعیان» اعتقاد ندارند که پیامبر ﷺ یا اهل بیت آن حضرت خودشان مستقلاً حاجات را بر می‌آورند یا بیماران را شفا می‌دهند بلکه عموماً به آنان به عنوان وسیله نگاه می‌کنند.

گفتند: همهٔ اینها قبول، اما آیاتی که خواندی مربوط به استعانت از زنده است و شما «شیعیان» از کسانی که فوت کرده‌اند، استعانت می‌جوید.

گفتم: اولاً، از این آیات استفاده شد که استعانت از غیر خدا اگر به عنوان وسیله باشد اشکال ندارد.

ثانیاً، همانگونه که قبلاً اشاره کردم پیامبر ﷺ و اولیاء خدا بلکه همهٔ اموات، حتی مشرکان پس از مرگ نیز می‌شنوند، و خداوند به آنان قدرت شنیدن داده است، سلام زائران خود را می‌شنوند و اگر به آنها اجازه داده شود پاسخ می‌دهند که زائر بشنود.

در تمام نمازها می‌گوییم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ؛

(سلام بر تو ای پیامبر).

در زیارت اهل قبور می‌گوییم:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ...»؛

(سلام بر شما ای اهل قبور)،

در صحیح بخاری^۱ آمده است:

رسول خدا ﷺ در جنگ بدر دستور داد اجساد کشته شده‌های مشرکان قریش را در چاه ریختند و آن حضرت پس از سه روز با اصحاب، کنار چاه آمد و یکایک مشرکان را صدا زد و با آنان صحبت کرد، عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به خدا شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستید، و فرمود: «إِنَّهُمْ أَلَّا نَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»^۲

بحث که به اینجا رسید و عده‌ای نیز جمع شده و به حرفهای ما گوش می‌دادند، یک نفر از آنها به رفیقش گفت: فایده‌ای ندارد برخیز برویم، ولی آن که طرف بحث اینجانب بود، دست بر نداشت و از راه دیگر وارد شد و گفت: شما «شیعیان» اهل بدعت هستید، زیارات و اعمال شما بدعت است، این دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح «حسین علیّه السلام» و بوسیدن، اینها بدعت است.

گفتم: پس تنزل کردی و نمی‌توانی بگویی «شیعیان» مشرک هستند، و حق نداری به کسی که شهادتین به زبان جاری می‌کند نسبت شرک بدهی.

اما اینکه می‌گویی: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، اولاً: دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح امام حسین علیّه السلام و بوسیدن آنها، مثل دست کشیدن به کعبه و پرده کعبه و بوسیدن آنها است و در نهایت لغو است، چرا بدعت باشد؟ و چرا با آن زن مؤمنه آنگونه رفتار کردی؟ چرا به او پرخاش کردی؟

ثالثاً: طبق آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید اگر هدایت یافته‌اید.» شما

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۲. روایت را بطور کامل در پاورقی صفحات ۱۲۷ تا ۱۲۹ آورده‌ام.

۳. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

چرا مراقب خود نیستید؟ چرا در عبادات، مرتکب بدعت می‌شوید و چیزی که عبادت نیست، جزء عبادت قرار می‌دهید؟ (او با حال حمله و عصبانیت) گفت: ما چه بدعتی مرتکب شده‌ایم؟

گفتم: آیا اذان نماز، عبادت است یا خیر؟

گفت: البته که عبادت است.

گفتم: چرا در اذان صبح می‌گویید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؟ آیا این جمله را

پیامبر اکرم ﷺ جزء اذان قرار داده است؟

گفت: لابد پیامبر ﷺ دستور داده است.

گفتم: خیر، چنین نیست و آن حضرت چنین دستوری نداده است.

گفت: از کجا می‌گویید؟

گفتم: (الموطأ) کتاب چه کسی است؟ آیا این کتاب را قبول دارید؟

گفت: آری، این کتاب، از فقیه مدینه، «مالک بن انس» رضی الله عنه است.^۱

گفتم: در این کتاب است که:

«مؤذن برای نماز صبح نزد عمر بن خطاب آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت:

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» (نماز بهتر از خواب است.) عمر بیدار شد و امر کرد این

جمله را در اذان صبح قرار دهد»، آیا این بدعت نیست؟

۱. کتاب «الموطأ» از «مالک بن انس» فقیه مدینه و متوفای سال ۱۷۹، هجری قمری است، در مقدمه

آن نوشته‌اند: «کتاب الموطأ» اصح الكتب واشهرها، و اقدمها و اجمعها و قد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة على العمل به...» (مقدمه آن صفحه ۱۲).

در کتاب الصلاة این کتاب، باب ما جاء في النداء للصلاة، حدیث ۸، چنین آمده است:

«وحدثني عن مالك، ان بلغه ان المؤذن جاء الى عمر بن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح، فوجده نائماً،

فقال: الصلاة خير من النوم، فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح».

آیا نماز تراویح شما بدعت نیست؟^۱

در این موقع ناراحت شد و پاسخی نداد و به شاخه دیگر پرید و گفت:
شما «شیعیان» سرچشمه اختلاف و تفرقه هستید، به امّ المؤمنین عایشه
رضی الله عنها ناسزا می‌گویید و حرمت او را رعایت نمی‌کنید.
گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که سرچشمه اختلاف و سبب تفرقه
مسلمانان شد و بین آنان نزاع و خصومت به وجود آورد، هر که می‌خواهد باشد.
گفت: جز شما «شیعیان» که با همه مسلمانان مخالفت می‌کنید، چه کسی
سرچشمه اختلاف بوده است؟

گفتم: «صحیح بخاری» و «مسلم» نزد شما اهل تسنن صحیح‌ترین و اجل
کتابها بعد از قرآن کریم است، در این دو کتاب روایات بسیاری وجود دارد که:
هنگام رحلت رسول خدا ﷺ، اصحاب گرد آن حضرت جمع بودند، پیامبر
اکرم ﷺ فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه
نشوید، عمر بن خطاب، مانع شد و گفت: درد بر این مرد غلبه کرده و هذیان
(کلمات نامفهوم و بی‌معنی) می‌گوید، و در همان جلسه اختلاف و نزاع و
خصومت بین مسلمانان ایجاد شد. و سرچشمه همه این اختلافات همان حرف
عمر بود. و این عمر بود که بذر اختلاف و نزاع را پاشید، او مانع نوشتن
توصیه‌های رسول خدا ﷺ شد و از همان جلسه اختلاف و تفرقه پیش آمد.
بنابراین سرچشمه اختلاف «شیعیان» نیستند.

در اینجا نیز بیش از حد ناراحت و عصبانی شدند و با حالت حمله و تهاجم،
بطور مکرر خطاب به اینجانب گفتند:

۱. در صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ کتاب «روزهای مدینه» بدعت بودن نماز تراویح را، طبق کتابهای معتبر
خودشان ثابت کرده‌ام. و در جلد اول چرا چرا؟ پرسش ۳۷ نیز به آن اشاره نمودم.

شما «شیعیان» به امّ المؤمنین بد می‌گویید، به او ناسزا می‌گویید.
 گفتیم: استغفرالله، استغفرالله، ما هرگز به زن مؤمنه بد نمی‌گوییم، توهین نمی‌کنیم، (آنها تأکید داشتند که اینجانب اقرار کنم و دست برنمی‌داشتند).
 سرانجام گفتیم: امّ المؤمنین عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کرد، جنگ جمل را بوجود آورد و با اینکه خدا در قرآن کریم خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ «ای زنان پیامبر در خانه‌های خود بمانید.» در عین حال عایشه این خطاب و دستور خدا را نادیده گرفت و برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام به بصره رفت و معلوم است که گناه جنگ با خلیفه پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و مخالفت با صریح قرآن، از هر گناهی عظیم‌تر است.
 در اینجا آنها مایوس شدند و اینجانب نیز بیش از این صلاح ندیدم، لذا با بی‌اعتنایی با هم خداحافظی کردیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا وَقَفَنِي لِبَيَانِ الْحَقِّ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.

[۳۷] در مسجد النبی یک نفر که مرتب اینجانب را می‌دید، گفت: چرا پای درس استادان ما حاضر نمی‌شوی؟ (در مسجد النبی معمولاً بعد از نماز صبح و مغرب مجلس درس برگزار می‌کنند و استادان، روی کرسی، رو به قبله می‌نشینند و درس می‌گویند) گفتیم: استادان شما هنوز نشستن روی منبر و کرسی تدریس را

۱. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...﴾ (سوره احزاب، آیه ۳۳ و ۳۴).

«ای همسران پیامبر، شما، همچون یکی از زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس بگونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند، و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»

نمی‌دانند تا چه رسد به مطالب علمی، بنابراین چرا وقت و عمرم را ضایع و تلف کنم؟ ناراحت شد و با غیظ و غضب، گفت: از کجا و به چه دلیل نشستن روی کرسی تدریس را نمی‌دانند؟

گفتم: به اندک توجهی می‌فهمی، و آن اینکه رسول خدا ﷺ روی منبر، پشت به قبله و رو به مردم می‌نشست و مردم مقابل آن حضرت، رو به قبله می‌نشستند و منبر موجود رسول الله ﷺ در همین مسجد شاهد این مطلب است، در صورتی که من هر چه دیده و می‌بینم، استادان شما رو به قبله می‌نشینند و اکثر حاضران مقابل او و پشت به قبله، و این کیفیت بر خلاف عمل و سیره رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

مناظره و سخنان کمرشکن امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه

۳۸ ابن جوزی حنفی نقل کرده است که :

پس از آنکه صلح نامه بین امام حسن علیه السلام و معاویه برقرار گردید و حکومت معاویه تثبیت و استوار شد، حسن بن علی علیه السلام مهیای رفتن به مدینه شد. اطرافیان معاویه، مثل عمرو عاص، ولید بن عقبه - برادر مادری عثمان که به جرم شرب خمر به دست علی علیه السلام شلاق خورده بود - و عتبه، و گروهی دیگر نزد معاویه جمع شدند و از وی خواستند حسن بن علی علیه السلام را به عنوان دیدار دعوت کند تا قبل از رفتن به مدینه او را خجالت زده و شرمسار کنند.

معاویه آنها را از این عمل نهی کرد و گفت: من حسن علیه السلام را دعوت نمی‌کنم، زیرا او سخنورترین بنی هاشم است. آنها اصرار کردند تا اینکه معاویه فرستاد و آن حضرت را دعوت نمود، وقتی امام حسن علیه السلام حضور یافت، آن عده شروع کردند به علی علیه السلام توهین کردن و حسن علیه السلام ساکت نشست. پس از آن حسن علیه السلام شروع به سخن کرد و حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد

و سپس خطاب به آن گروه فرمود :

إِنَّ الَّذِي أَشْرَرْتُمْ إِلَيْهِ قَدْ صَلَّى إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَأَنْتُمْ بِالْجَمِيعِ مُشْرِكُونَ، وَبِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ كَاْفِرُونَ، وَإِنَّهُ حَرَّمَ عَلَى نَفْسِهِ الشَّهَوَاتِ، وَامْتَنَعَ مِنَ اللَّذَّاتِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱

همانا آن کسی که شما به او اشاره کردید و توهین نمودید، به دو قبله نماز خواند، و دوبار بیعت کرد، و آن زمانی بود که همه شما مشرک بودید، و به آنچه خدا بر پیامبر ﷺ نازل کرد کافر بودید، و حال اینکه او (علی علیه السلام) شهوتها را بر خود حرام کرد، و از بهره گیری لذتها خودداری نمود، تا آنکه خدا در باره او این آیه را نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید».

سپس حضرت امام حسن علیهما السلام معاویه را مخاطب قرار داد و فرمود :

و اما تو ای معاویه از جمله کسانی هستی که پیامبر ﷺ در حقت گفت: بار پروردگارا! او را سیر مگردان، یا فرمود: خدا شکمت را سیر نکند، [ابن جوزی می گوید:] این روایت را که حسن بن علی نقل کرده که پیامبر ﷺ در حق معاویه گفت، مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده است. [سپس ابن جوزی گوید: حسن خطاب به معاویه فرمود:] و این در حالی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام شب را به صبح رساند تا جان رسول خدا ﷺ از شر مشرکان محفوظ ماند، و جانش را در شب هجرت فدای پیامبر کرد، تا آن که خدا در باره اش این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ ؛ «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا

می فروشد»، و فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ «سرپرست و ولیّ شما تنها خدا، و پیامبر، و آنهایی هستند که ایمان آورده اند» و مراد به «الذین آمنوا» در این آیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی، و تو ای علی در دنیا و آخرت برادر من هستی.

[سپس امام حسن خطاب به معاویه فرمود:]

و تو ای معاویه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ احزاب نگاه کرد، دید پدرت سوار شتر است و مردم را تشویق به جنگ بر علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کند، و برادرت افسار شتر را می کشید، و تو شتر را می راندی، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: لعنت خدا بر سوار، و جلودار، و راننده شتر، و هیچ جا پدرت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبرو نشد جز اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را لعنت کرد، و تو هم همراه پدرت بودی، ای معاویه! تو در جنگ بدر، احد و خندق و همه جنگها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگ کردی، و گذشته از اینها، مسلمانان آگاهند و می دانند چه کسی نطفه تو را در رحم مادرت قرار داد.^۱

۱. وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ مِمَّنْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَقِّهِ اللَّهُمَّ لَا تُشْبِعْهُ، أَوْ لَا أَشْبِعَ اللَّهُ بَطْنَكَ أَخْرَجَهُ مسلم عن ابن عباس.

و بَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَحْرُسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ قَدَاهُ بِنَفْسِهِ لَيْلَةَ الْهَجْرَةِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۰۷). وَ وَصَفَهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (سوره مائده، آیه ۵۵). وَ أَلْمَرَادُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ (علیه السلام)، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَ مَتِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ، نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْكَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ فَرَأَى أَبَاكَ عَلَى جَمَلٍ يَحْرُسُ النَّاسَ عَلَى قِتَالِهِ وَ أَخُوكَ يَقُودُ الْجَمَلَ، وَ أَنْتَ تَسُوقُهُ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الرََّاكِبَ وَ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ مَا قَابَلَهُ أَبُوكَ فِي مَوْطِنٍ إِلَّا وَ لَعْنَتُهُ وَ كُنْتُ مَعَهُ ... وَ كُنْتُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَ أُحُدٍ وَ الْخَنْدَقِ، وَ الْمَشَاهِدِ كُلِّهَا تُقَاتِلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَ قَدْ عَلِمْتَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ.

[ابن جوزی نوشته است:]

سپس حسن علیه السلام متوجه عمرو عاص شد و به او گفت:
اما تو ای پسر نابغه، پس پنج نفر از قریش هر یک ادعا می کرد که تو پسر او هستی، و سرانجام لثیم ترین آنها که (عاص) است بر بقیه غلبه کرد، و تو در بستر مشترک متولد شدی، و این آیه در باره تو نازل شد ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛ «دشمن تو قطعاً بریده شده و بی عقب است»، و تو ای عمرو عاص دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن مسلمانان بودی، و ضرر تو بر مسلمانان از هر مشرکی بیشتر بود.^۱

اما تو ای ولید، پس من تو را سرزنش نمی کنم، که چرا با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی می کنی، زیرا آن حضرت پدرت را به بدترین وجه به قتل رساند، و تو را هم شلاق زد به خاطر این که شراب خوردی، و در حال مستی برای مسلمانان امامت کردی و نماز صبح را به جماعت خواندی... و خدا در قرآن تو را فاسق نامید، و امیرالمؤمنین علیه السلام را مؤمن، و فرمود: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾... «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! خیر، هرگز این دو برابر نیستند».^۲

و اما تو ای عتبه، پس تو را در توهین هایی که به امیرالمؤمنین علیه السلام کردی ملامت

۱. ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ قَالَ: أَمَّا أَنْتَ يَا ابْنَ الْتَابِغَةِ فَادْعَاكَ خَمْسَةً مِنْ قُرَيْشٍ غَلَبَ عَلَيْكَ الْأُمَمُ وَ هُوَ الْعَاصُ، وَ وُلِدْتُ عَلَى فِرَاشٍ مُشْرِكٍ وَ فَيْكَ نَزَلَ ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ (سوره کوثر، آیه ۳). وَ كُنْتُ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ رَسُولِهِ وَ عَدُوَّ الْمُسْلِمِينَ وَ كُنْتُ أَضَرَّ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ مُشْرِكٍ...

۲. وَ أَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ فَلَا أَلُومُكَ عَلَى بَعْضِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ قَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا، وَ جَلَدَكَ فِي الْخَمْرِ لَمَّا صَلَّيْتَ بِالْمُسْلِمِينَ الْفَجَرَ سُكْرَانًا... وَ سَمَّاكَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَاسِقًا، وَ سَمَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُؤْمِنًا فِي قَوْلِهِ ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سوره سجد، آیه ۱۸).

نمی‌کنم، زیرا آن حضرت در جنگ بدر پدرت را کشت، و در کشتن پسر عمویت شبیه نیز شرکت کرد، و تو [که الآن در این مجلس جرأت پیدا کرده‌ای، و به پدر من علی علیه السلام زبان درازی می‌کنی] چرا انکار نکردی و حرفی نزدی به آن کسی که او را در بستر همسرت یافتی در حالی که خوابش برده بود، و رسوایی آن به جایی رسید که نصر بن حجاج این اشعار را در مذمتت سرود.^۱

سپس امام حسن علیه السلام اشعاری که حاکی از بی‌غیرتی عتبه بود و آنها را نصر بن حجاج سروده بود، خواند [که در پنج سطر بالا به ترجمه آنها اشاره کردیم].

ثُمَّ نَفَضَ الْحَسَنُ ثَوْبَهُ وَقَامَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَمَرْتُكُمْ أَمْرًا فَلَمْ تَسْمَعُوا وَقُلْتُ لَكُمْ لَا تَبْعَنَنَّ إِلَى الْحَسَنِ.

امام حسن علیه السلام پس از این سخنان لباسش را تکان داد و به پا خاست، معاویه رو به حاضران کرد و گفت: به شما گفتم حسن بن علی علیه السلام را دعوت نکنید، ولی گوش ندادید... [تا آخر که معاویه ضمن سرودن اشعاری، اظهار داشت همه ما را رسوا کرد].^۲

ابن جوزی بعد از نقل این واقعه نوشته است:

تَفْسِيرٌ غَرِيبٌ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ.

و شروع کرده است به بیان و شرح جمله‌هایی که امام حسن علیه السلام در باره معاویه

۱. وَ أَمَّا أَنْتَ يَا عَتْبَةُ فَلَا الْوَمَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ قَتَلَ أَبَاكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَاشْتَرَكَ فِي دَمِ ابْنِ عَمِّكَ شَيْبَةَ، وَ هَلَّا أَنْكَرْتَ عَلَى مَنْ غَلَبَ عَلَى فِرَاشِكَ وَ وَجَدْتَهُ نَائِمًا مَعَ عَرْسِكَ حَتَّى قَالَ فَيْكَ نَضْرِبُ حِجَاجٌ...

لِصَدَاقَةِ الْهَذَلِيِّ مِنَ الْحَيَّانِ	نُسِيتُ عَتْبَةَ هَيَّائَتْهُ عَرْسُهُ
فَحَلًّا وَ أَمْسَكَ خَشْيَةَ النَّسْوَانِ	الْقَاءُ مَعَهَا فِي الْفَرَّاشِ فَلَمْ يَكُنْ
إِنَّ النَّسَاءَ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ	لَا تَعْتَبَنَّ يَا عَتْبُ نَفْسَكَ حُبَّهَا

۲. تذكرة الخواص، ص ۲۰۰ تا ص ۲۰۲ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۲.

و اطرافیانش فرموده که ما به جهت اختصار متعرض آنها نشدیم. ضمناً، امام حسن علیه السلام در باره هر یک از آنها اشعاری خواند، که دیگران در مذمتشان سروده بودند که از آوردن آنها صرف نظر شد، طالبین به کتاب «تذکره الخواص ابن جوزی حنفی» مراجعه کنند.

یادآوری : این مناظره در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۱، ص ۴۰۱ تا ۴۱۶) و بحارالانوار (ج ۴۴، ص ۷۰ تا ۸۶) و سایر کتب مربوطه، مفصل نقل شده است. ولی این جانب آن را از کتاب یک نفر محدث و دانشمند سنی حنفی که در سنه حدود ۶۵۳ و ۶۵۴ نوشته است آوردم تا از نوشته‌های آنان گوشه‌ای از سوابق دشمنان اهل بیت علیهم السلام روشن شود، و علت عداوت آنان نسبت به حضرت امیر علیه السلام و فرزندان معصومش معلوم گردد، و نیز پی به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام ببریم که با چه مردمی و در چه جامعه‌ای به سر برده‌اند، و از همه با ارزش‌تر، شجاعت و شهادت حضرت امام حسن علیه السلام معلوم گردد که در آن موقعیت، و در آن جمع، آن گونه سخن گفت و بی‌باکانه از پنهانی‌های آنها پرده برداشت. صلوات الله و سلامه علیه.

مناظره مرحوم آیه الله خویی رحمته الله با عالم حجازی

[۳۹] مرحوم آیه الله العظمی خویی رحمته الله مرقوم فرموده است:

در سال ۱۳۵۳ ه. ق برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند - به نام شیخ زین العابدین - در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می‌کرد مهر او را می‌گرفت. به او گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟
گفت: بلی حرام کرده است.

گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می‌گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» می‌دهند؟
گفت: اینها مشرک هستند و مهر را بت قرار داده و برای مهر سجده می‌کنند (نه برای خدا).

گفتم: حاضر هستی دربارهٔ این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد. شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذر خواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شبها مجلس برقرار می‌شد و صحبت کردم و عده‌ای از مذاهب مختلف حاضر می‌شدند و در پایان ده شب، آن دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بی‌زاری جست و عذرخواهی کرد و به من قول داد صحبت‌های مرا در روزنامه «ام القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر بر ایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آنرا چاپ و منتشر کند.^۱

مؤلف: ظاهراً این شخص از آن گروه تندرو نبوده است و الا آنها حاضر به مذاکره با علمای شیعه نیستند و اگر هم ببینند عالمی شیعی با یک نفر سنی صحبت می‌کند می‌گویند ممنوع است و از صحبت جلوگیری می‌کنند.

این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده‌ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می‌کشند و گاهی آنرا ضایع می‌کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می‌کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف

۱. البیان فی تفسیر القرآن، للامام السید الخوئی قدس سره، ص ۵۳۲.

صالح و پیرو سنت رسول الله ﷺ می‌دانند اما آیا سلف صالح و اصحاب رسول الله ﷺ با مسلمانان، با مهمانان رسول الله ﷺ، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می‌گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این گونه رفتار می‌کردند؟ آیا سنت رسول الله ﷺ چنین است؟

مناظره به مناسبت برخورد زشت آنها

۴۰ به یکی از آنها - که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد ناجوانمردانه و خشن و بی ادبانه بود - گفتم: مگر شما سنت و دستور رسول الله ﷺ را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن کریم نمی‌دانید؟ گفت: چرا ما چنین هستیم.

گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن خطاب نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس هر کس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مال و جاننش از جانب من مصون و محفوظ است مگر بحقش [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند] و حساب او با خدا است.^۱

صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است.^۲ به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه می‌دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول الله ﷺ به کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» می‌گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است،

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ص ۲۲۵، ح ۱۳۹۹ و کتاب استتابة المرتدین و

المعاندین و قتالهم، باب قتل من ابی قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۲. صحیح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ، ص ۷۲، ح ۳۲.

اینگونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آنرا به زور بگیرید و ضایع کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول الله ﷺ هستید؟ او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه درگیری نشود و موفق به زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیها السلام و فاطمه زهرا علیها السلام شوند، این بی ادبی‌ها و بدرفتاری زشت شما را تحمل می‌کنند و اگر این جهت نبود هرگز این رفتار شما را تحمل نمی‌کردند و این اعمال را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان با کسی این گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خدا حافظی نمود.

اضافه می‌کنم که این گونه برخوردهای زشت و دور از انسانیت، مخصوص داشتن سجاده و امثال آن نیست بلکه بارها، جوانانی را که در مدارس مخصوص ضد تشیع تربیت کرده و آنها را معتقد کرده‌اند که شیعه مشرک است، در مسجد النبی و غیره، در حال عبور و مرور، به اینجانب تنه می‌زدند و حرفهای بسیار زشت و توهین‌آمیز می‌زدند و با سرعت می‌گذشتند.

ننگین‌تر از این قضایا واقعه‌ای بود که در سال ۱۳۷۹ اتفاق افتاد و آن چنین بود که در مسجد النبی یک پیرمرد بسیار خبیث در کمین بود و متوجه شد یک نفر ایرانی برای سجده کردن سر روی بادبزن که حصیر بود گذاشت، آن پیرمرد رفت و پایش را گذارد روی سر و گردن آن ایرانی و به شدت فشار داد بطوری که وقتی پایش را برداشت و آن ایرانی سرش را بلند کرد بی اختیار شد و چند لحظه از حال طبیعی خارج شد و به لحاظ اینکه بین دولت ایران و سعودی روابط حسنه نبود، کسی نمی‌توانست حرف بزند آنها هم جری بودند لذا آن مرد تحمل کرد، البته الآن هم بد رفتاری دارند.

در این حادثه به یاد آوردم هنگامی را که رسول الله ﷺ در مسجد الحرام نماز

می خواند و همین که سر مقدس خود را برای سجده بر زمین گذاشت، یک نفر از مشرکین (لعنة الله عليهم) پا روی سر آن حضرت گذارد و سخت به زمین فشار داد.^۱

بلی سرچشمه همه این ظلمها و اهانتها همان ظلم و ستمی است که بر رسول الله ﷺ و بعد بر اهل بیت مظلوم آن حضرت رواداشتند و همچنان بر شیعیان آنها نیز روا داشته و می دارند.

امید است هر چه زودتر منتقم الهی بیاید و جبران کند ان شاء الله تعالی. و فعلاً ماییم و فرموده آنان که دعا کنیم و بگوییم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْأِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُدِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ».

مناظره در باره کیفیت وضو

۴۱ یک نفر از آنها گفت: چرا مثل ما وضو نمی گیرید؟ و چه شده که وضو گرفتن شما با وضوی متفاوت دارد؟

گفتم: در آیه شریفه مربوط به وضو^۲ حدود صورت و کیفیت شستن آن بیان نشده و در چنین مواردی، مسلمانان باید بروند سراغ بیانات اهل بیت پیامبر ﷺ، زیرا برحسب حدیث شریف «تقلین» پس از کتاب خدا، مرجع همه مسلمانان عترت پیامبر ﷺ هستند و قول و فعل و تقریر آن بزرگواران حجت و الگو و ملاک صحت عبادات است، یعنی اجزاء و شرایط عبادات، که در قرآن معین

۱. شوکانی در تفسیر آیه ۲۶ سوره فرقان: «يَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ».

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز به پا خاستید صورت و دست های خود را از آرنج (با آرنج) بشویید و قسمتی از سر و روی پا را تا مفصل مسح کنید». (سوره مائده، آیه ۶).

نشده، باید از روایات اهل بیت علیهم السلام اخذ و عمل کنند و وضو از عبادات است و کیفیت انجام آن را (که از بالا به پایین شستن و چگونه و چه مقدار مسح کردن سر و پاها) آن بزرگواران معصوم بیان فرموده‌اند.

البته گروهی از اهل تسنن مدّعی هستند که کیفیت شستن دست‌ها، در قرآن بیان شده است، که از سر انگشت‌ها به طرف آرنج است، و گفته‌اند: (الی) در آیه (الی المرافق)، برای انتهای غایت است، که معنا چنین می‌شود، «دست‌ها را از سر انگشت‌ها به طرف آرنج بشوید».

مؤلف: اوّلاً همه جا (الی) برای غایت و انتها نیامده، بلکه در موارد بسیاری به معنای (مع) آمده است، مثلاً خدا فرموده است: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾^۱ (آی: مَعَ أَمْوَالِكُمْ) «نخورید اموال آن‌ها را با اموال خودتان»، و در آیه وضو نیز (الی) به معنای (مَعَ) است، یعنی دست‌ها را با مرفق (آرنج) بشوید، لذا باید در وضو آرنج‌ها نیز شسته شود.

ثانیاً: اهل سنت که ادعا کرده‌اند (الی) در آیه برای غایت و انتها است، گوئیا به معنای (دست) (ایدیکم) توجه نکرده‌اند، و لذا رمز آوردن «الی» را نفهمیده‌اند، و اگر توجه می‌کردند که (دست) لا اقل به سه قسمت، صدق می‌کند، تا مچ، تا آرنج، و تا کتف، و آوردن (الی) در آیه برای این است که توهم نشود شستن، تا مچ کفایت می‌کند، یا باید کتف نیز شسته شود، و این نظیر این است که گفته می‌شود: از زمین تا یک متر به سقف، کاشی‌کاری شود، یا از درب مسجد، تا محراب، جاروب شود، یا این زمین تا فلان جا ملک زید است، که در تمام این موارد (الی) برای تعیین مقدار است، که این مقدار، کاشی‌کاری شود، نه کمتر، نه زیاده‌تر. و

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۲.

هكذا، و اما از كجا شروع شود و به كجا ختم گردد، بايد صاحب كار تعيين كند، يا از قرائن خارجي معلوم گردد، و در باب وضو صاحب شرع اهل بيت عليه السلام هستند زيرا خاندان پيامبر صلى الله عليه وآله از كيفيت وضوي پيامبر صلى الله عليه وآله آگاه بوده اند، چون (اهل بيت ادرى بما فى البيت)، به علاوه طبق حديث شريف «ثقلين» بايد به اهل بيت عليه السلام رجوع كرد، و آنها فرموده اند: در وضو، صورت و دست ها را از بالا به طرف پايين بشوييد، مضافاً بر اين كه در شستن صورت و دست ها، قرينه وجود دارد كه از بالا شسته شوند، زيرا چيزى كه داراى ارتفاع است، عقل و عرف، حكم مى كند كه مناسب است از بالا شسته شود، خصوصاً اگر آلوده و كثيف باشد، و ظاهراً همين جهات باعث شده كه اهل تسنن به اتفاق گفته اند شستن صورت از بالا به پايين، مستحب است، و گفته اند در شستن دست ها مخيرند از پايين به بالا يا به عكس بشويند. ولى شستن از سر انگشت ها به طرف بالا مستحب است.

ضمناً از آن چه نسبت به شستن صورت و دست ها ذكر شد، مطلب مربوط به مسح سر نيز روشن مى شود. و در اين قسمت نيز ملاك صحت و تعيين كيفيت انجام آنها، توسط اهل بيت عليه السلام بيان شده است، مثل اين روايت:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قُلْتُ لَهُ: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ: أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجْلَيْنِ؟ فَضَحِكَ عليه السلام وَقَالَ: يَا زُرَّارَةَ قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ - إِلَى أَنْ قَالَ - ثُمَّ فَصَّلَ تَعَالَى بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ «بِرُءُوسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانٍ أَلْبَاءُ»^۱.

«زراره گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از کجا دانستی که مسح به بعضی از سر و به بعضی از پا می باشد؟ حضرت فرمود: ای زراره! این حکم را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، و در باره آن آیه از طرف خدا نازل شد، خداوند متعال فرمود: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) پس از این جمله فهمیدیم که باید همه صورت را شست. - تا آنکه فرمود: - پس از آن خداوند متعال، بین کلام فاصله انداخت (یعنی جمله دوم را از جمله اول جدا نمود) و فرمود: (وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ) پس - از اینکه در شستن صورت «با» نیاورد و در مسح سر «با» آورد - و «برؤسکم» فرمود دانستیم که مسح، به بعضی از سر است، بخاطر «باء». (نه تمام سر).».

همچنین از آنچه راجع به شستن صورت و دستها بیان شد، مسأله، نسبت به مسح پاها نیز روشن می شود، زیرا علاوه بر روایات بسیاری که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده^۱ آیه شریفه (وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) نیز بر آن دلالت دارد، چون مقتضای فصاحت و بلاغت است که هرگاه جمله ای مستقل باشد و عطف شده باشد به جمله قبل، نباید بین وی و معطوف علیه او جمله ای مستقل، فاصله شود، و در صورتی که امر دایر باشد که عطف به جمله کنارش باشد، یا به جمله قبلی آن (الْأَقْرَبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدَ) بنابراین مناسب این است که (وَأَرْجُلَكُمْ) عطف باشد به (وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ)، یعنی پاها را نیز مانند سرتان مسح کنید، و اینکه در قرآن (وَأَرْجُلَكُمْ) به فتح لام نوشته شده، به لحاظ این است که عطف شده بر محل (بِرُءُوسِكُمْ)، چون (بِرُءُوسِكُمْ) مفعول (وَأَمْسَحُوا) است که محلاً منصوب است، گذشته از اینها، گروهی از قراء (أَرْجُلَكُمْ) را به کسر لام قرائت کرده اند، به علاوه، اعراب کلمه، حجیت شرعی ندارد و حکمی را ثابت نمی کند، چون اعراب گذاریهای قرآن از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان آن حضرت صورت نگرفته است،

۱. از مرحوم سید رحمته الله در انتصار نقل است که: شمار روایات مربوط به مسح پا از شمار ریگها بیشتر است.

و همین امور باعث شده که اهل تسنن در مسأله مسح، یا شستن پاها، شدیداً دچار اختلاف شوند.

مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا

۴۲ در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که - مأمور بود و از جزئیات مطلع بود - آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورده گفت: اوّل و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را شناسد چگونه او را لعن می‌کند؟ گفتم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ آیا مغضوب علیهم و ضالّین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند.

گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه از خدا می‌خواهند آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند.

گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید لعن اصحاب رسول الله ﷺ گناه و حرام است؟ گفتم: اوّلاً جنگ با اصحاب و با خلیفه رسول الله ﷺ گناهش بزرگتر از سبّ و لعن است و همه می‌دانند که معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را به شهادت رسانده بود، همان گونه که پسرش یزید حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه لعن برخی افراد و بر شخص معاویه را از معاویه یاد گرفته‌اند.

گفت: معاویه کجا و چه کسی را سبّ و لعن کرده که از او یاد گرفته‌اید؟

گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب کند و سعد گفت: من هرگز علی علیه السلام را سب نمی‌کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول الله صلی الله علیه و آله برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب‌تر از شتر قرمز رنگ بود (نزد اعراب، شتر قرمز با ارزش‌ترین اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود:

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله عازم سفر برای جنگ بود، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا با زنها و بچه‌ها می‌گذاری؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟

۲- شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدیم که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید، علی علیه السلام را آوردند در حالی که چشمش درد می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد.

۳- وقتی آیه مبارکه ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۱ نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند.^۲

نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

شد، او از سهل بن سعد خواست که علی علیه السلام را سب کند، سهل از سب آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سب علی علیه السلام خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعَنَ اللَّهُ ابا تراب» (العیاذ بالله).^۱

بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی علیه السلام را نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و جهاد علی علیه السلام را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن و سب کند منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند گفت: آنها اجتهاد کرده‌اند، گفتم: شیعه نیز اجتهاد کرده است و این اجتهاد را نیز از معاویه یاد گرفته است.

بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی علیه السلام؟
گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲

خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۳

خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.

۲. سوره نساء / ۹۵.

۱. همان.

۳. سوره مجادله / ۱۱.

و مجاهد بودن علی علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است. لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی علیه السلام را بر دیگران ثابت می کند.

بعلاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است و همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از دیگران است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است.

علی ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار
گفت: بلال و فلان نقل کردند که... فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من می گویم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند، تو می گویی بلال و فلان!!
ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله را رها نمی کنیم و حرف فلان و فلان را بپذیریم - سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند هیچ عذری نداری و السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی و از جا حرکت کردم و از یکدیگر جدا شدیم.

مناظره در باره گریه ما بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

۴۳ منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً در مدینه منوره بر حضرت زهرا علیها السلام و بر امام حسن مجتبی علیه السلام معلوم و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است.

اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً وهابی ها و حتی گریه

نکردن آنها در مرگ وابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه عمر بن خطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی کرده و گاهی هم می‌گفته است، رسول الله ﷺ نهی کرده است.

در صحیح بخاری^۱ است که عمر بن خطاب، با زدن با عصا و با پرتاب سنگ و پاشیدن خاک، جلوی گریه کننده بر اموات را می‌گرفت. «وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَاءِ وَ يَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَ يَحْثِي بِالتُّرَابِ».

همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میت نهی می‌کرد و می‌گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می‌شود. قَالَ عُمَرُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَانِيحٍ عَلَيْهِ».^۲ از عبدالله عمر نیز همین روایت نقل شده است.^۳

آنها طبق این دو سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی‌گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول الله ﷺ متأثر نمی‌شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می‌گیرند و حتی برای مرده‌های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی‌کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده هایشان از شدت حزن و اندوه در حال انفجار هستند اما جلوی خود را می‌گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می‌کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت ناپسند و مذموم و مردود است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴.

۲ و ۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

۱- جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطوفت و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی انسان است.

از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.^۱

چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است، ۱- خشکی چشم، ۲- سختی دل، ۳- حرص بر دنیا، ۴- اصرار بر گناه.

نیز به اباذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَلْيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، بدرستی که دل سخت از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید.^۲

روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است.^۳

۱. سفینه البحار، ماده بکی، و تحف العقول، مواعظ النبی صلی الله علیه و آله و حکمه با مختصر تفاوتی.

۲. سفینه البحار، ماده بکی، و بحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹.

۳. به سفینه البحار ماده بکی، مراجعه شود.

چشم گریان چشمه فیض خدا است	گریه بر هر درد بی درمان دواست
میل بنده جانب زاری کند	چون خدا خواهد که غفاری کند
وی همایون دل که او بریان بود	حبّذا چشمی که او گریان بود
دل شود مرآت حسن لایزال	گریه بزداید ز دل زنگ ملال

خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً - چه از خوف خدا، چه بر اموات - ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً نقل می‌کنیم وجهی ندارد که بخاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است.

۲ - روایات کثیره‌ای از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم^۱ و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از افضل قربات است.^۲

۳ - در قرآن کریم است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف علیه‌السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد.

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ أَبِیضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۳
وگفت: دریغا بر یوسف! و در حالی که از غصه رنج می‌برد دو چشمش از اندوه سپید [نابینا] شد.

در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتابهای تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا﴾ نقل کرده است که: حضرت یعقوب علیه‌السلام از کثرت گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ».

۴ - در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا».

۱ و ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ص ۳۹۱ تا ۳۹۹ والعروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۵.

مبطلات الصلاة، حواشی مسأله ۴۳ (مفصل روایات را در کتاب «گریه بر امام حسین علیه‌السلام» آورده‌ام..

۳. سوره یوسف / ۸۴.

اشک جاری می شود و قلب محزون می گردد ولی حرفی نمی زنم مگر آنچه خدا راضی است.^۱

ب) در هنگام عیادت از سعد بن عبادہ گریه کرد و همراهان حضرت نیز گریه کردند.

«فَبَكَى النَّبِيُّ ﷺ فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ».^۲

پیامبر اکرم ﷺ گریه کرد و همراهان حضرت وقتی گریه رسول الله ﷺ را دیدند گریه کردند و رسول الله فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی کند بلکه بخاطر زبان [که حرفهایی که نباید بزند و می زند] عذاب می کند.

ج) در صحیح مسلم است که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِسْتَأْذَنْتُ رَبِّي... أَنْ أَزُورَ قَبْرَ أُمِّي فَأَذِنَ لِي»^۳ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: «زَارَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبْكَيْ مَنْ حَوْلَهُ...»^۴

رسول الله ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی ﷺ انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبيان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب الجنائز، باب البكاء على الميت، ح ۹۲۴.

۳ و ۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ به عز وجل فی زیارة قبر أمه، ح ۹۷۶.

۵- در صحیح مسلم است که:

پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است رسول الله ﷺ فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه افراد زنده عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافر را بخاطر گریه اهلش زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند. در آنجا که فرموده است:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱

هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد.^۲

نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است:

«وَاللَّهُ أَضْحَكَ وَأَبْكَى»؛

خدا می‌خنداند و می‌گریاند.^۳

در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادّعای عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن رسول الله ﷺ را نفهمیده‌اند.^۴

در صحیح بخاری نیز آمده است:

به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر بواسطه گریه اهلش عذاب می‌شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله ﷺ فرمود: میت بخاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می‌شود و حال اینکه اهلش بر او گریه می‌کنند.^۵

۱. سوره فاطر / ۱۸.

۲ و ۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹ و ۹۳۰.

۴. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

۵. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۸.

۶- در صحیح بخاری است که:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى جَعْفَرًا وَزَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَبَرُهُمْ وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ»^۱
 قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول الله ﷺ از شهادت آنها
 خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود.

نیز در همین کتاب است که:

«دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ﷺ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَّهَا
 بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاها فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ...»^۲
 عایشه می گوید: رسول الله ﷺ در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه ﷺ را
 طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه ﷺ گریه کرد، مجدداً بطور سری به او
 مطلبی فرمود، این بار فاطمه ﷺ خندید.

نیز در همین کتاب است که:

«فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، [يَجْرِي الدَّمْعُ] فَقَالَ لَهُ
 عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: يَابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا
 رَحْمَةٌ، ثُمَّ اتَّبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: أَنْ أَلْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا
 نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^۳

رسول الله ﷺ در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد،
 بحضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ح ۳۶۳.

(تذرفان، آئی تجریان الدمع، ضمناً این روایت صریح است که رسول الله ﷺ خبر غیبی داده اند).

۲. صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابة رسول الله ﷺ و منقبه فاطمة ﷺ، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي ﷺ انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳.

همچنان که گریه می‌کرد فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.

در صحیح مسلم نیز گریه رسول الله ﷺ را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است.^۱ همچنین در صحیح بخاری است که:

وقتی خبر رحلت رسول الله ﷺ منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را روی جنازه رسول الله ﷺ انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فَقَبَّلَهُ وَ بَكَى».^۲

و در همین کتاب است که:

در رحلت رسول الله ﷺ، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه می‌کردند که صدای گریه آنها شنیده می‌شد. «فَنَشَجَ النَّاسُ يَبْكُونَ؛ مردم متشنج و گریان شدند».^۳

باز در همین کتاب است که:

ابن عباس می‌گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای؟ و سپس به قدری گریه می‌کرد که ریگها از اشک چشمش تر می‌شد.^۴

در کتابهای دیگر اهل تسنن نیز آمده است که:

گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب غضب خداوند شود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای مرده انجام ندهند.^۵

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبیان و العیال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۷۵۷، ح ۴۴۵۲.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۶۸.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۵. به کتاب «صلاة المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

۷- در کتابهای تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول الله ﷺ شدیداً گریه کردند.

در کتاب «التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم»^۱ است که:

در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه علیها السلام گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سر رسول الله ﷺ در دامن من بود که قبض روح شد، سر حضرت را روی بالش گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم.

«ثُمَّ وَضَعْتُ رَأْسَهُ عَلَيَّ وَ سَادَةً وَقُمْتُ أَلْتَدِمُ (أَي، أَضْرِبُ صَدْرِي) مَعَ النِّسَاءِ وَ أَضْرِبُ وَجْهِي».

نیز در همین کتاب است که:

بعد از وفات رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر رفتند نزد امّ ایمن، امّ ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز با او گریه کردند.

اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه

همچنین در کتاب التاریخ القویم^۲ است که:

بلال مؤذن رسول الله ﷺ بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول الله ﷺ را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در زمانی بود که

۱. تألیف محمد طاهر الکردی المکی. ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳.

۲. التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

فاطمه علیها السلام از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهرا علیها السلام را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه علیها السلام صیحه‌ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله به رسول الله صلی الله علیه و آله ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای مأذنه و اذان بگو، گفت: بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله اذان نمی‌گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیر و جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» همه مردم صیحه زدند و گریه کردند «صَاخُوا وَبَكَوا جَمِيعاً» همین که گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مردم ضجه زدند «ضَجُّوا جَمِيعاً» وقتی گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صیحه کشید، دختران باکره از پوشش‌های خود خارج شده و گریه کردند «وَخَرَجَتِ الْعُذَارَى وَالْأَبْكَارُ مِنْ خُدُورِهِنَّ يَبْكِينَ وَصَارَ كَيَوْمِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى فَرَّغَ مِنْ أَذَانِهِ»

و مانند روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد. سپس بلال به مردم گفت: بشارت می‌دهم شما را، چشمی را که بر رسول الله صلی الله علیه و آله بگرید، آتش آن چشم را نمی‌سوزاند و آن را مس نمی‌کند، «قَالَ أُبَشِّرُكُمْ أَنَّهُ لَا تَمَسُّ النَّارُ عَيْنًا بَكَتْ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک مرتبه می‌آمد مدینه و اذان می‌گفت و برمی‌گشت. همچنین نقل کرده که، همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هر وقت رسول الله صلی الله علیه و آله را یاد می‌کردند گریه می‌کردند.

همچنین در التاریخ القویم نقل کرده که:

در عهد ولید بن عبدالملک، وقتی دستور تخریب حجره‌های رسول الله صلی الله علیه و آله را به منظور توسعه مسجد النبی صلی الله علیه و آله داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بَكَوا بُكَاءً عَظِیماً فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ».

اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه گریه بر رسول الله ﷺ مستحب و دارای اجر و پاداش است، و معلوم شد که عمل و نهی عمر و پسرش عبدالله مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت بوده است.

بر این اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً وهابی‌ها به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می‌کنید، بی وجه است، توهین و مسخره کردن گریه کنندگان، بر خلاف شرع و بر خلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می‌باشد، و این گونه رفتارها نشان جهل و بی اطلاعی آنان از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

مناظره‌ای با

مسخره کننده گریه کنندگان پشت بقیع

۴۴ به سمت بقیع می‌رفتم، یک نفر از وهابیها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می‌کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ﴾^۱

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.

وقتی این آیه را خواندم، گفتم: این گریه و داد و شیون زدن‌ها از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و شما این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید.

گفتم: ایرانی‌ها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول الله ﷺ و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما سنی‌ها هستید که مدینه و اهل بیت رسول الله ﷺ را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانی‌ها گرفته‌اید و بقول خودتان که می‌گویید ایرانی‌ها مجوس هستند، شما دین و مذهب‌تان را از مجوسیه‌ها آموخته و به کتابهای آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما کجا چنین هستیم؟ گفتم: شما اهل تسنن عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیح‌ترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الأصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخاری (ازبکستان) متولد شده و قبر او نیز همانجاست، نوشته است و او ایرانی و فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه شود - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از ایران و توابع خراسان است - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه کن -.

بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانی‌ها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث ثقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود. گفت: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول الله ﷺ را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم.

گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول الله ﷺ فرمود: کتاب خدا و اهل بیت را بین شما می‌گذارم و در این دو کتاب حتی یک مورد و یک روایت نیامده و وجود ندارد که رسول الله ﷺ فرموده باشد: کتاب خدا و ستم را بجا می‌گذارم، بنابراین شما طبق دستور رسول الله ﷺ و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده عمل نمی‌کنید، - بعد گفتم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم.

و در همین دو کتاب است که رسول الله ﷺ سر قبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدینه و حتی ابوبکر و عمر گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول الله ﷺ رسیده است قبول ندارید لا اقل طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است، عمل کنید.

گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟

گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول الله ﷺ وارد شده است، بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها و به زوار آنها ظلم می‌شود گریه می‌کنیم.

گفت: فاطمه علیها السلام چه مظلومیتی داشت و چه ظلمی به او شد؟

گفتم: در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده که:

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش رسول الله ﷺ نزد ابوبکر رفت و ارثش را مطالبه نمود و ابوبکر حرف او را رد کرد و چیزی از ارث و ترکه پدرش رسول الله ﷺ را به او نداد و فاطمه علیها السلام غضب کرد و شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود و در این مدت با ابوبکر قهر بود و تا از دنیا رفت با او حرف نزد.

(روایت را در صفحه ۳۶۸ همین کتاب نقل کرده‌ام).

اکنون بگو بدانم آیا رد کردن حرف فاطمه علیها السلام و به غضب در آوردن او آنهم در ایامی که تازه پدر بزرگوارش را از دست داده بود، مظلومیت نیست؟ اهانت به او نیست؟ آیا ترک پدرش را گرفتن و او را محروم کردن ظلم و مظلومیت نیست؟ و این گذشته از مصائب دیگر است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر او وارد شده و در کتب معتبر نزد شیعه ثابت شده است.

گفت: شما شیعیان نسبت به ابوبکر اظهار عداوت می کنید و حال اینکه او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان است، شما شیعیان، علی بن ابیطالب را افضل از ابوبکر و عمر می دانید در صورتی که آنها افضل از علی علیه السلام هستند و باید آنها را دوست داشته باشید نه اینکه بد بگویید و دشمنی کنید.

گفتم: اولاً شما به عنوان یک مسلمان چنانچه بدانی کسی فاطمه علیها السلام دختر و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله را رنجانده و ناراحت کرده است، آیا چنین کسی را دوست می داری؟ آیا کسی را که فاطمه علیها السلام تا زنده بود با او حرف نزد و با او قهر بود، مورد علاقه و محبت قرار می دهی؟

ثانیاً اینکه گفتم، شیعیان علی علیه السلام را افضل از ابوبکر و عمر می دانند، باید بگویم بلکه شیعیان همه آل رسول الله صلی الله علیه و آله را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان می دانند و شما اهل تسنن هم در عمل آنها را مقدم بر ابوبکر و عمر می دانید بدلیل اینکه در تشهد تمام نمازهایتان و در نماز بر مرده هایتان می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و آل محمد را کنار شخص محمد صلی الله علیه و آله قرار می دهید و حال اینکه اگر ابوبکر و عمر افضل بودند باید می گفتید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ» یا «وَعَلَى عُمَرَ» همچنین خود شما در خطبه های نماز جمعه و در خطبه های اول کتابهایتان می گوید و می نویسید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و آل را مقدم بر صحابه، که

ابوبکر و عمر هم از صحابه هستند، قرار می‌دهید و این امور صحت عقیده شیعیان را ثابت می‌کند.

اما افضل بودن خصوص علی علیه السلام از ابوبکر و عمر، پس باید بدانی که این امر چیزی نیست که فقط شیعیان بگویند و معتقد باشند بلکه هر کس قرآن را قبول دارد باید علی علیه السلام را افضل از همه مسلمانان بداند. زیرا در صحیح مسلم که مورد قبول همه اهل تسنن است روایت کرده که:

وقتی آیه شریفه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ...» نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند^۱.

در این آیه مبارکه خداوند متعال علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و جان او قرار داده است، پس علی علیه السلام نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است و همان گونه که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است افضل از همه است و باید قبول کنی که علی علیه السلام، ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است.

بحث که به اینجا رسید و عده‌ای هم دور ما جمع شده بودند، دو نفر از مأمورین متوجه شده و به سوی ما آمدند، آن شخص سنی همین که دید مأمورها آمدند موقعیت را به نفع خود دید و گفت: من این حرفها را نمی‌دانم، تو صریحاً بگو بدانم ابوبکر افضل است یا علی بن ابیطالب؟ گفتم: از حرفهای قبل معلوم شد «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»، گفت: عقیده تو چیست؟ گفتم: افضل بودن و اعتقاد به آن از اصول و فروع دین نیست و شب اول قبر از کسی سؤال نمی‌کنند که علی بن ابیطالب علیه السلام افضل است یا فلان و فلان بلکه از توحید و سایر عقاید حقه و از

۱. باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۱ ح ۲۴۰۴

اعمال سؤال می‌کنند و روایتی نیامده است که از افضل بودن کسی سؤال می‌کنند، در این موقع مأمورین ما را از ادامه بحث منع کردند، و الحمدلله.

مناظره‌ای در باره

نام‌گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا»

۴۵ برخی از آنها به ما اعتراض کرده، به اینکه شما عبد خدا هستید، نه عبد حسین یا عبد رضا و چرا می‌گویید عبدالحسین یا عبدالرضا؟

پاسخ: به طور کلی: «عبدالله»، «عبدالرحمن»، «عبدالحسین»، «عبدالرضا» و مانند اینها، نام شخص هستند که مرکب از دو کلمه می‌باشند و دلالت بر شخص می‌کنند و هنگامی که گفته می‌شود «عبدالله» یا «عبدالحسین»، متبادر به ذهن، فردی است که به این نام، نامگذاری شده است و در عصر جاهلیت و همه زمانها، این قبیل نامگذاری‌ها مرسوم بوده است، همان طور که نام ابوبکر «عبدالکعبه» بوده،^۱ نام برخی «عبدالعزا» و «عبد شمس» و «عبد مناف» و «عبدالمطلب» و... بوده است و بدیهی است که در این موارد، «عبد» به معنای «عبادت»، «عبودیت» و «مخلوق» نیست، و «عبد» به معنای «مخلوق» منوط به قصد متکلم است، و در برخی موارد، مقصود از «عبد» غلام، خادم و تابع است و در هر حال پاسخ روشن و غیر قابل انکار، روایات ذیل است که از قول پیامبر ﷺ نقل کرده و مشتملند بر نام «عبد مناف»، «عبدالمطلب»، «عبد بن زمعه»، «عبد بن شمس» و...

بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِمَنْفٍ، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»^۲؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای

۱. التاریخ القویم، ج ۱، ترجمه ابوبکر: ص ۴۴۷.

۲. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۲۷۵۳.

عباس، فرزند عبدالمطلب؛ من در نزد خدا شما را بی‌نیاز نخواهم کرد.»
و در جای دیگر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، یا بَنِي عَبْدِالمُطَّلِبِ، اِشْتَرُوا اَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ»^۱؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای فرزندان عبدالمطلب! جان خود را از خدا خریداری کنید.»

همچنین از براء نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «اَنَا ابْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ»^۲؛ «من فرزند عبدالمطلب هستم.»

و ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده است که: در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند و حدود هشتاد نفر با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند، رسول خدا ﷺ در آن حال صدا زد: «إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ»^۳؛ «ای بندگان خدا نزد من بیایید، من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلبم...»

همچنین: صحیح بخاری [در ضمن جریانی] نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ بْنَ زَمْعَةَ»؛ «ای عبد بن زمعه این بچه مال تو است.»^۴

نیز مسلم پنج حدیث با نه سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، یا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، یا بَنِي عَبْدِالمُطَّلِبِ...»^۵.

و این نامها در صدر اسلام و در میان مسلمانان فراوان بوده است و اشکال و هابیون بی‌وجه و مغالطه است.

همچنین در کتاب «تفسیر، العشر الآخر، من القرآن الکریم» (نوشته محمد بن

۱. همان، کتاب المناقب، باب ۱۳، ص ۵۹۴، ح ۳۵۲۷.

۲. همان، ص ۵۹۳، باب ۱۳، ذیل ح ۳۵۲۴.

۳. المصباح المنیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام للنشر والتوزیع، الریاض، ص ۵۶۰.

۴. صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب میراث العبد النصرانی، باب من ادّعی اَخاً و ابن اَخ، ح ۶۷۶۵.

۵. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب فی قوله تعالی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، ح ۳۴۸ (۲۰۴).

سلیمان الأشقر، ص ۸۰) مسأله نام گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و امثال اینها را مطرح کرده و نوشته است: اینها با مسیحیان فرق ندارند، زیرا مسیحیان «عبدالمسیح» نام می‌گذارند و عیسی علیه السلام را پرستش می‌کنند، افرادی هم که «عبدالحسین» نام گذاری می‌کنند، نوعی پرستش «حسین» را می‌کنند.

ولی از آنچه بیان شد، خصوصاً با توجه به آیات شریفه و روایاتی که خودشان نقل کرده و صحیح می‌دانند، پاسخ او و امثال او روشن گردید. والحمدلله.

لازم به ذکر است: انتخاب نامهایی مانند عبدالعلی، عبدالحسین و عبدالرضا به منظور تبرک و به خاطر اظهار علاقه و محبت به اهل بیت علیهم السلام است. و به طور کلی چه بسا مناسبتها ایجاب می‌کند نام مخصوصی انتخاب شود، مثلاً نام یکی از دربهای مسجد الحرام «باب علی» است، نام یکی از دربهای مسجد النبی «باب جبرئیل» است، یا نام فلان خیابان به نام فلان کس گذاشته شده، و این نیست مگر به لحاظ مناسبتی که در نظر نام‌گذار بوده است.

البته اصرار بر انتخاب چنین نامهایی نیست و در روایات سفارش شده که اسامی مبارک که حاکی از عبودیت و بنده خدا بودن (مثل عبدالرحمن، عبدالله، عبدالرحیم) و اسامی مبارک پیامبران و امامان علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام را برای فرزندانمان انتخاب کنیم.^۱

مناظره‌ای در باره ازدواج موقت

[۴۶] اینجانب در مدینه منوره کراراً با پرسش از مسأله متعه مواجه بوده‌ام. یک نفر از آنها گفت: چگونه اسلام اجازه بدهد مردی زنی را به مدت کوتاهی متعه کند و او را رها کند و برود؟

۱. وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج ۲۱، ابواب احکام الاولاد، ص ۳۹۱ تا ۳۹۶، باب ۲۳ تا باب ۲۶.

گفتم: آیا اسلام اجازه داده است مردی زنی را به عقد دائم خود در آورد و نیت مرد و زن این باشد که پس از مدتی کوتاه او را طلاق دهد و از هم جدا شوند؟ فکری کرد و گفت: بلی شرعاً اشکالی ندارد و صحیح است.

گفتم: آیا این ازدواج دائم با این نیت، واقعاً همان موقت نیست جز اینکه اگر متعه بود در پایان مدت، خود بخود از هم جدا می‌شدند اما اگر عقد دائم باشد در پایان مدتی که نیت کرده و تصمیم بر جدا شدن می‌گیرند باید با طلاق - صیغه طلاق و با شرایط خاصی - از هم جدا شوند.

گفت: بلی نتیجه یکی است اما اگر متعه کرد و بچه پیدا کردند، آن بچه تکلیفش چیست؟

گفتم: فرقی بین بچه‌ای که از متعه پیدا می‌شود با بچه‌ای که از عقد دائم پیدا می‌شود نیست و پدر باید تمام نیازهای بچه را تأمین کند و از حیث مسکن، لباس، نفقات، توارث و جمیع احکام، با طفلی که از زن دائم پیدا می‌کنند، مساوی هستند. بعلاوه می‌توانند در عقد متعه بطوری رفتار کنند که موجب حمل زن و بچه دار شدن نشوند، می‌توانند شرط عدم دخول یا انزال منی کنند.

گفت: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد موقت مردی در آوری؟
گفتم: اولاً اختیار او با من نیست و اگر برای او ضرورت پیش آمد و حاضر شد من حق منع کردن او را ندارم، شرع اسلام هم او را منع نکرده و خود مختار است. ثانیاً بر فرض اینکه من مایل نباشم و حتی ناراحت شوم، این دلیل عدم جواز و عدم صحت عقد موقت نمی‌شود، زیرا انسان طبعاً از امور موقتی مانند اجاره‌نشینی ناراحت است، از ماشین اجاره‌ای، مغازه اجاره‌ای بیزار است اما اگر ناچار شد چه بسا یک اطاق یا منزل یا مغازه اجاره می‌کند تا خود صاحب منزل ملکی و دائمی شود و این ناراحتی در نظایر این امور، امری است طبیعی.

بعد رو کردم به اطرافم، مردی سالمند و سیاه چهره و کریه المنظر را دیدم، به او گفتم: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد دائم این مرد در آوری؟ در حالی که قرآن و سنت رسول الله ﷺ بر عقد و ازدواج دائم تأکید کرده و مهر او را من تقبل می‌کنم. سمت دیگرم جوانی سیاه‌چهره و کثیف و بد قیافه بود، گفتم: حاضری خواهرت را به عقد دائم این جوان در آوری؟ این جوان مسلمان و ظاهراً فقیر و بدون همسر است و اسلام تأکید بر ازدواج دارد.

در اینجا چهره‌اش را در هم کشید و نگاهی به آنها کرد و گفت: خیر، نه من حاضر نمی‌شوم، نه خواهرم، نه فامیلم.

گفتم: چرا؟ مگر این خلاف شرع است؟

گفت: خیر، ولی طبع ما چنین ازدواجی را نمی‌پذیرد.

گفتم: خوب طبع ما هم ازدواج موقت را نمی‌پذیرد، اما این دلیل عدم جواز آن نمی‌شود.

حرف شیعه این است که ازدواج موقت در موارد ضرورت و به منظور جلوگیری از مفاسد و گناه اشکال شرعی ندارد و چنانچه کسی ناچار شد و به هر جهت چه زن، چه مرد، به آن اقدام نمود، خلاف شرع مرتکب نشده و تعزیر و عقاب ندارد. او ضمن تشکر گفت: من در این مسأله به کتابهایمان مراجعه و بیشتر فکر می‌کنم و خدا حافظی کردیم. و الحمدلله.

تحریف روایت «متعّه» به نقل از آیه الله خوئی رحمته الله علیه

مرحوم آیه الله العظمی خوئی رحمته الله علیه فرموده است:

جمع کثیری از محدثین و مفسرین و فقها، روایت «متعّه» را از صحیح بخاری

به این صورت نقل کرده‌اند:

كُنَّا نَغْزُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ.
ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

ولی در صحیح بخاری که فعلاً متداول و در دست مردم است، در جزء ششم، صفحه ۵۳، همین روایت را آورده اند، اما این روایت با آنچه آن عده عظیم و بسیار، از صحیح بخاری نقل کرده اند از دو جهت اختلاف دارد:

۱- کلمه «ابن مسعود» از صحیح بخاری که فعلاً چاپ و منتشر شده، از سند روایت حذف شده و حال اینکه در نقل اول که اکثراً نقل کرده اند، «ابن مسعود» وجود دارد و چون ابن مسعود قائل به مشروعیت متعه بوده، و این قرینه است که مراد از نکاح، نکاح «متعّه» بوده است نه نکاح دائم نام او را حذف کرده اند، و حذف او برای از بین بردن این قرینه است.

۲- کلمه «الی اجل» را از آخر روایت حذف کرده اند، چون این کلمه صریح در این است که مراد از نکاح، «متعّه» است نه دائم، همان گونه که شرح کنندگان بخاری از آن همین معنا را فهمیده اند... [تا آنکه فرموده است:] «لَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ» نیز قرینه است بر اینکه روایت مربوط به «متعّه» است، و در این روایت تصرف کرده و تحریفش کرده اند و به آن صورت که در اصل صحیح بخاری بوده است نقل نکرده اند... [سپس فرموده است:] «أَلَا فَاتِلَ اللَّهُ التَّحْرِيفَ وَ أَهْوَاءَ الْمُحَرِّفِينَ»؛ «خدا نابود کند تحریف و هواهای نفسانی تحریف کنندگان را».

[پس از آن فرموده است:] محدثین و مفسرین و فقهای که روایت را به طور صریح - و برخلاف نسخه اخیر - نقل کرده اند عبارتند از:

(أ) البيهقي: في سننه، الجزء ۷، الصفحة ۲۰۰، طبعة حيدرآباد.

- (ب) السیوطی: فی تفسیره، الجزء ۲، الصفحة ۲۰۷، الیمینیة بمصر.
- (ج) الزیلعی: فی نصب الراية، الجزء ۳، الصفحة ۱۸۰، طبعة دارالتألیف بمصر.
- (د) ابن تیمیة: فی المنتقى، الجزء ۲، الصفحة ۵۱۷، طبعة الحجازي بمصر.
- (هـ) ابن القيم: فی زاد المعاد، الجزء ۴، الصفحة ۸، طبعة محمد علی صبیح بمصر.
- (و) القنوجی: فی الروضة الندية، الجزء ۲، الصفحة ۱۶، طبعة المنیریة بمصر.
- (ز) محمد بن سلیمان: فی جمع الفوائد، الجزء ۱، الصفحة ۵۸۹، طبعة دارالتألیف بمصر.
- ولهذه الرواية مصادر أخرى وهي:
- (ح) مسند أحمد: الجزء ۱، الصفحة ۴۲۰، طبعة مصر ۱۳۱۳.
- (ط) تفسیر القرطبی: الجزء ۵، الصفحة ۱۳۰، طبعة مصر ۱۳۵۶.
- (ی) تفسیر ابن کثیر: الجزء ۲، الصفحة ۸۷، طبعة مصر علی البابی.
- (ک) أحكام القرآن: الجزء ۲، الصفحة ۱۸۴، طبعة مصر ۱۳۴۷.
- (ل) الاعتبار للحازمي: الجزء -، الصفحة ۱۷۶، طبعة حیدرآباد.^۱

توضیح بیشتر در باره ازدواج موقت

مؤلف: قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل تسنن دلالت بر مشروعیت و جواز ازدواج موقت دارند:

از قرآن این آیه در باره مشروعیت متعه نازل شده است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۲

و از هر کدام از زنان به عقد متعه و نکاح موقت برخوردار شوید اجرت او را که واجب مالی است بپردازید.

۱. البیان فی تفسیر القرآن للامام الخوئی، ص ۵۴۶.

۲. سورة نساء / ۲۴.

در تفسیر ابن‌کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این گونه قرائت کرده‌اند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است.^۱

نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُسْأَلُ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ فَرَّخَصَ»^۲.

و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبدالله و از سلمة بن الأكوع است که رسول الله ﷺ اجازه متعه داد «قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ فَاتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَدِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا فَاسْتَمْتَعُوا»^۳

همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: در عهد رسول الله ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می‌شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.

«جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: كُنَّا نَسْتَمْتَعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالْدَّقِيقِ، الْأَيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عُمَرِ بْنِ حُرَيْثٍ»^۴

۱. المصباح المنير فی تهذیب، تفسیر ابن‌کثیر، طبع دار السلام الرياض، ص ۲۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النہی عن نکاح المتعة، ص ۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ح ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

۳. همان.

۴. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

جابر بن عبدالله گوید: ما در عصر پیامبر ﷺ و ابوبکر، با یک مشت خرما و آرد متعه می کردیم تا اینکه عمر در پیشامدِ عمر بن حریث از آن نهی کرد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

... عَنْ ابْنِ نَضْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ الزُّبَيْرِ اخْتَلَفَا فِي الْمُتَعَتَيْنِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَعَلْنَاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ تَهَاوَنَّا عَنْهُمَا عُمَرُ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا.^۱

ابن نضره گفت: من نزد جابر بن عبدالله بودم، شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در متعه نساء و حج تمتع اختلاف دارند، جابر گفت: ما هر دوی اینها را در زمان پیامبر ﷺ انجام دادیم، پس از آن عمر ما را از آنها نهی کرد و دیگر انجام ندادیم.

و در همین کتاب است که اباذر گفت:

لَا تَصْلَحُ الْمُتَعَتَانِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً، يَعْنِي مُتْعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتْعَةَ الْحَجِّ.^۲
متعه نساء و متعه حج مخصوص ما است.

همچنین در این کتاب از جابر بن عبدالله نقل کرده که:

قَالَ عُمَرُ... وَابْتُئُوا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أَوْتَى بِرَجُلٍ نِكَاحَ امْرَأَةٍ إِلَى أَجَلٍ، إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.^۳

عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می کنم.

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

۲. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب في المتعة بالحج والعمرة، ص ۵۲۷، ح ۱۲۱۷.

همچنین مسلم به سه طریق از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت:

كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ. فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي؟ فَهَانَا عَنْ ذَلِكَ. ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكَحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوبِ إِلَى أَجَلٍ. ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (سوره مائده/۸۷).

ما در یکی از جنگها با رسول خدا ﷺ بودیم و زنان ما همراه ما نبودند، به آن حضرت گفتیم: آیا ما خود را اخته نکنیم؟ رسول خدا ﷺ ما را از این کار نهی کرد، سپس به ما اجازه داد که با زنی در مقابل یک قطعه لباس به مدتی ازدواج کنیم.

عبدالله بن مسعود آنگاه این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ...﴾؛ «ای کسانی که ایمان آوردید چیزهای پاکی را که خدا بر شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و از حدود و قوانین الهی تعدی و تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزین را دوست ندارد.»^۱

مؤلف: ظاهراً غرض ابن مسعود از خواندن این آیه در این مورد تعریض و انتقاد از کسانی است که با ازدواج موقت مخالفت و آن را تحریم نموده‌اند و می‌خواهد بگوید ازدواج موقت از جمله طیبات و جزء قوانین و حدود اسلام است و تا ابد باید پایدار باشد و حکم به تحریم آن تجاوز به قوانین و حدود خداوند است.

نیز در صحیح مسلم است که:

... قَالَ عَطَاءٌ: قَدِمَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُعْتَمِراً. فِجْنَاهُ فِي مَنْزِلِهِ. فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ

۱. «صحیح مسلم»، [کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، (ص ۵۹۹)]، (۱۵) حدیث (۱۴۰۵):

عَنْ أَشْيَاءٍ ثُمَّ ذَكَرُوا الْمُتْعَةَ. فَقَالَ: نَعَمْ. اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ.

عطاء گفت: جابر بن عبدالله در حالی که عمره گذارده بود وارد منزلش شد. ما در منزل او نزدش آمدیم. عده‌ای سؤال‌هایی و از جمله، سؤال از متعه نمودند. جابر گفت: بلی، ما در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر متعه نمودیم.^۱

از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می‌شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می‌گرفته است و بعد اختلاف بوجود آمده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» (ج ۴، «النکاح المؤقت او نکاح المتعة»، ص ۹۰) آمده است که:

مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی‌توانسته‌اند تشکیل زندگی و عائله بدهند و درگیر جنگ و مشکل اقتصادی بوده‌اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریع شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی‌شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و ابن عباس قائل به جواز بوده، ولی تغزیر می‌شود.

از این عبارت - که تلخیص شد - معلوم می‌شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول دارند، نیز از مجموع روایات و گفتار معلوم می‌شود که سبب تشریع نکاح موقت ضرورت بوده است. از سویی با وجود اختلاف در روایاتی که از آن نهی شده که برخی نهی را

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ص ۶۰۲، ح ۱۴۰۷ و ۱۴۰۶.

مستند به رسول الله ﷺ در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن خطاب دانسته‌اند، با وجود چنین اختلافی نمی‌توان از آیه شریفه رفع ید نمود و بطور کلی حکم به حرمت و عدم صحت آن نمود، خصوصاً از روایات و کلمات خود عامه استفاده می‌شود که تشریع نکاح موقت به جهت ضرورت بوده است.

و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشد نمی‌توان گفت او حق تحریم داشته است، زیرا «حَالُلٌ مُحَمَّدٌ حَالِلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آنهم بخاطر اتفاقی که افتاده است بوده همانطور که در یکی از روایات صحیح مسلم آمده بود: نهی عمر از متعه به لحاظ پیش آمدی است که نسبت به عمر و بن حریث بوجود آمد. «نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ»^۱.

نیز از روایتی که مسلم در صحیحش از امیر المؤمنین علی نقل کرده که فرمود:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ» [وَفِي رِوَايَةٍ] «الْأَهْلِيَّةِ»^۲

رسول الله ﷺ از متعه و گوشت الاغ اهلی نهی فرمود.

به لحاظ وحدت سیاق و مکروه بودن «گوشت الاغ» (بر فرض صحت این روایت باید گفت) معلوم می‌شود نهی رسول الله ﷺ نهی کراهتی بوده نه تحریمی. به هر حال علاوه بر آیه شریفه و روایات کثیره معتبره از طریق اهل بیت رسول الله ﷺ روایات اهل تسنن نیز دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی وجود نداشته باشد همان اصل اول

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۶۰۲، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

حاکم است و روایاتی که اهل تسنن برای منع از آن نقل کرده‌اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی‌تواند آیه شریفه و اصل مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

مضافاً بر اینکه روایات معارض و صریح بر خلاف روایات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام است که:

«لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ»^۱

اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود جز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی‌شد.

نیز نقل شده که عمر بن خطاب روی منبر گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنَهَيْ عَنْهُنَّ وَأُحْرِمُهُنَّ
وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ وَهِيَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

ای مردم سه چیز در زمان رسول الله ﷺ بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعه زنان» و «متعه حج» و گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» است.^۲

پاسخ امام علیه السلام به تحریم متعه

در کشف الغمه - ضمن بیان مناقب امام باقر علیه السلام - نقل کرده است که:
عبدالله بن معمر به امام باقر علیه السلام عرض کرد، به من خبر رسیده است که شما فتوا به حلال بودن متعه داده‌اید؟ حضرت فرمود: «خداوند متعال آن را حلال

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء، آیه ۲۴.

۲. شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج ۳، ص ۱۶۷ (الطعن الثامن). ضمناً راجع به حج تمتع در کتاب «روزهای مدینه» توضیح کامل داده‌ام.

کرده و رسول خدا ﷺ آن را سنت قرار داده است و صحابه به آن عمل کرده‌اند»، عبدالله گفت: عمر از متعه نهی کرده است، حضرت فرمود: «تو بر قول صاحبش باش و من بر قول رسول خدا ﷺ».

عبدالله گفت: شما را خوش آیند است که کسی زنان شما را متعه کند؟ حضرت فرمود: «ای نادان، اینجا، جای مطرح کردن زنان نیست، خدا که آن را در قرآن بر بندگان حلال کرده است غیورتر است از تو و از آن که آن را از روی تکلف سلیقه، نهی کرده است، آیا تو را خوش می‌آید که برخی از زنان خانواده‌ات را به عقد جولاهای یثرب (که به نظر مردم، شغل ناپسند داشتند) درآوری؟» عبدالله گفت: خیر. حضرت فرمود: «چرا حرام می‌کنی چیزی را که خدا حلال کرده است، چرا راضی نمی‌شوی برخی زنان خانواده‌ات را به جولاهای بدهی؟» عبدالله گفت: حرام نمی‌دانم ولی آنها کفو ما نیستند، حضرت فرمود: «خداوند متعال کار جولاهای را می‌پسندد و حورالعین را همسر آنها قرار می‌دهد، آیا تو به آنچه خدا رغبت دارد، بی‌رغبت هستی؟ آیا از کسی که کفو حورالعین است، ننگت می‌آید و از جهت تکبر به آن بی‌رغبت هستی؟» عبدالله خندید و گفت: سینه‌های شما محل رویدن درختهای علم است که میوه آنها از شما است و مردم از برگهای آن استفاده می‌کنند.^۱

۱. مؤلف: علامه مجلسی رحمته الله در کتاب حق الیقین در ضمن طعن سوم از مطاعن عمر فرموده است: عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره، روایت کرده‌اند که عمر بر منبر به آواز بلند می‌گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج».

در جواهر الکلام - ج ۳۰ - ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و احرمهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء» و فی لفظ آخر «ثلاث کن علی عهد رسول الله انا انهی عنهن و احرمهن و اعاقب

اسلام دین کامل است

علاوه بر آنچه در باره ازدواج موقت بیان شد، همه مسلمانان معتقد هستند و پذیرفته‌اند که دین مقدس اسلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسخگوی تمام نیازهای بشر باشد، از سویی همه می‌دانند که احکام شرع و اوامر و نواهی دین اسلام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی به هر کاری امر کرد و اجازه انجام آن را داد، به خاطر مصلحتی است که در آن کار وجود دارد، و از هر کاری نهی کرد و فرمود انجام ندهید، به خاطر مفسده‌ای است که در آن کار وجود دارد.

با توجه به این مطلب، می‌گوییم:

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از گناه و بمنظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاً چنانچه دو مرد که زن هر یک از آنها به مرد دیگر نامحرم است و می‌خواهند در یک منزل زندگی کنند یا با هم مسافرت کنند که قهراً چشم هر یک از آن مردها به زن مرد دیگری می‌افتد و مرتکب گناه می‌شوند، بمنظور جلوگیری از وقوع در معصیت قهری چنانچه هر یک دختر بچه‌ای داشته باشد می‌توانند او را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می‌شود محرم شود - به شرحی که در رساله توضیح المسائل بیان شده - و دیگر در مضیقه و یا گرفتار گناه نشوند.

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از زنا، استمناء، و یا خدای ناکرده

→ علیهنّ و هی متعة النساء و متعة الحج و حیّ علی خیر العمل».

در وسائل الشیعه - ابواب اقسام الحج، باب ۳ روایاتی است حاکی از این که عمر از به جا آوردن حج تمتع منع می‌کرد و می‌گفت بجای آن حج افراد انجام دهید.

در این رابطه به الغدیر، ج ۳، ص ۳۲۹، و ج ۶، صفحات ۱۹۸ - ۲۴۰ مراجعه شود.

لواط و یا حتی بیماری است، مثلاً جوانی که تنها در کشوری رفته یا محصل است و قدرت ازدواج دائم ندارد و غریزه جنسی او را آرام نمی‌گذارد، و امر دایر است زنا کند یا استمنا یا - العیاذ بالله - لواط و بدین طریق آتش شهوت را فرو نشاند یا در چنین حالی اگر بتواند با عقد موقت جلوی چنین گناهان بزرگی را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می‌کند؟ آیا اگر شرع مقدس همه راه‌ها را بر روی این جوان و این مسلمان مسدود کند چنین شرع و دینی کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریع متعه نکند دین ناقص نیست؟

و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟ آیا ضرورتی که زمان رسول الله ﷺ وجود داشت و مجوز اذن در نکاح موقت شد در زمانهای بعد و خصوصاً در زمان حاضر با وضع موجود زنان، ضرورت پیش نمی‌آید؟

نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی بهر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به عقد دائم خود در آورد، زن هم مأیوس شده ولی آرزوی شوهرداری و لو موقت و آرزوی بچه داشتن و لو از شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی حاضر است هر چند مدتی کوتاه به عقد مردی در آید شاید دارای فرزندی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقدس اجازه عقد موقت را هم به او ندهد و همه درها را بر روی او ببندد، روح و روان این زن چه می‌کشد؟ آیا چنین دینی کامل است؟ آیا منع آن زن از ازدواج موقت سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه‌های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض «الیوم اکملت لکم دینکم» معنا دارد؟ اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهد مردی، زنی را به مدت کوتاهی عقد کند و پس از گذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟

می‌گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقد دائم هم ممکن است جریان پیدا کند. مانند اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کنند و نیت آنها این باشد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مدتی کوتاه طلاق دهد، آیا کسی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظاهر دائم است، باطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

مناظره عالم شیعی با عالم سنی

[۴۷] یکی از علمای شیعه از یک عالم سنی پرسیده بود که، بغض و کینه مؤمنی را به دل گرفتن و با او دشمنی کردن چه حکمی دارد، مؤمنی را به خشم و غضب در آوردن چه پی‌آمدی برای انسان دارد؟

عالم سنی پاسخ داده بود: چنین کسی خود را مستوجب خشم و غضب الهی قرار داده و چه بسا موجب کفر او بشود، زیرا در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَادَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» «کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می‌کنم».

عالم شیعه پرسیده بود: اگر کسی با مؤمنی جنگ کند و به قصد کشتن او لشکرکشی کند، آیا بغض و دشمنی او را در دل گرفته است یا خیر؟
عالم سنی پاسخ داده بود: بلی، تا کسی بغض و دشمنی کسی را نداشته باشد حاضر نیست با او بجنگد.

عالم شیعه پرسیده بود: پس چه می‌گویی درباره کسانی که با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ کردند، آیا بغض و دشمنی او را در دل داشتند؟ آیا با مؤمنی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی کردند یا خیر؟ و اگر دشمنی کردند، آیا

مستوجب غضب و خشم خدا شدند؟ آیا خدا با آنها اعلان جنگ نکرد؟
عالم سنی پاسخ نداده، سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بود که چه بگوید.
پس از چند لحظه‌ای گفته بود: من نمی‌دانم، از دیگری سؤال کن.

علّت بی اعتنائی شیعیان

به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا (ع)

۴۸ شخصی از اهل تسنن از اینجانب پرسید چرا شما شیعیان نسبت به بعضی از صحابه بی اعتنا و حتی بدبین هستید.

گفتم: شیعیان نسبت به صحابه‌ای بی اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا (ﷺ) بوده و غضب حق نموده‌اند که دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و در اینجا به برخی از علل بی اعتنائی - که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» اشاره می‌کنم:

الف - در «صحیح بخاری» با سندهای متعدد آمده است که رسول خدا (ﷺ) فرمود:
فاطمه (ع) پاره تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.^۱

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه (ع) بعد از رحلت رسول الله (ﷺ) از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله (ﷺ) به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول الله (ﷺ) فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه

۱. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب التّبی (ﷺ)، باب ۱۲: مناقب قرابة رسول الله (ﷺ) [و منقبة فاطمة (ع)]، ح ۳۷۱۴: قال رسول الله: (فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی) و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

است، پس فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک نمود و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود.

نیز عایشه گفت: فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که سهمش را از ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خیبر و فدک و صدقات مدینه بپردازد ولی ابوبکر خودداری کرد و چیزی به آن حضرت نداد.^۱

ب - در «صحیح مسلم» است که رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر (در حضور مسلمانان) فرمود:

دختر من پارهٔ تن من است ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند و اذیت می‌کند مرا آنچه او را اذیت کند.^۲

مؤلف: اکنون سؤال می‌کنیم که چه اذیتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه علیها السلام را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد ابوبکر شهادت داد^۳ در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلق به رسول الله صلی الله علیه و آله بود در اختیار علی علیه السلام و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را از فدک و خیبر تحویل نداد.^۴

۱. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳. (روایت کامل در صفحه ۴۵۲ آمده است).

۲. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة علیها الصلاة والسلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فاتما ابنتی بضعة منی یرینی ما رابها ویؤذینی ما آذاها.

۳. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبى صلی الله علیه و آله، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشهد علی».

۴. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.

آری این امر نشان می‌دهد که صحّت ادعای حضرت فاطمه علیها السلام را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال ابوبکر آن حضرت را ردّ کرد، و بر فرض که چنین نباشد و آن روایت که ابوبکر نقل کرد صحیح باشد، چه می‌شد که لا اقل مقداری از ترکّه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دادند. آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه علیها السلام بدهند؟ آیا فاطمه علیها السلام این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول الله صلی الله علیه و آله این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکّه رسول الله صلی الله علیه و آله متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه علیها السلام تحویل شود؟ آیا مسلمان می‌تواند اینها را بداند و باز به مسبّب و عامل و حامی آن اعتنا و رغبت داشته باشد؟ **العیاذ بالله.**

وامّا اینکه اهل تسنّن نسبت به برخی از صحابه اظهار محبّت و حتّی برای او گریه می‌کنند (لابد گریه شوق) این است که آنها قضایا را با یک چشم می‌نگرند و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است می‌نگرند در صورتی که اگر لا اقل آنچه را در کتابهای صحیح خودشان از ناحیه برخی از خلفا نسبت به فاطمه علیها السلام - طبق خبر عایشه - وارد شده مطالعه کنند و مورد توجّه قرار دهند آنها نیز مانند شیعیان تغییر موضع داده و به جای گریه شوق بر او، بر مظلومیت فاطمه علیها السلام گریه می‌کنند.

صحیح بخاری:

علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد

«صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث

(۴۲۴۰، ۴۲۴۱):

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرٍ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً...».

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدَتْ^۱ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلاً وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لَعَلَّى مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجْهَ النَّاسِ...

عایشه نقل کرده است: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه علیها السلام نماز خواند و تا فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، بطوری که گویی او را نمی شناسند.

تذکر: در این روایت و روایت قبل آمده است که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی از دنیا رفت

۱. وَجَدَ: وَجَدَ عَلَيْهِ: غَضِبَ - الْمُنْجِدُ فِي اللُّغَةِ - وَجَدَ يَجِدُ وَجَدًا عَلَيْهِ، بِرَأْسِهِ وَخَشَمَ، بِرَأْسِهِ وَغَضِبَ
کرد - مُنْجِدُ الطَّلَابِ -

(و همین است معنای «مَاتَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِ» و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.^۱

مؤلف: با اینکه طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره ادامه قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر بدست و پا افتاده و جواب قانع کننده ای ندارند.

و بخاری بعد از باب فوق در همان کتاب و همان صفحه، باب دیگری منعقد کرده است تحت عنوان:

(۶۳) «بَابُ مَا يَجُوزُ مِنَ الْهَجْرَانِ لِمَنْ عَصَى»؛ باب جواز قهر کردن با کسی که معصیت کرده است.

و روایت ۶۰۷۸ را در این باره آورده که از آوردن آن صرف نظر شد. و از اینجا معلوم می شود قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر به خاطر معصیت و گناه کار بودن ابوبکر بوده است.

۱. بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند. (کتاب الأدب، (۶۲)، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷).

«مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است.

حدیث (۲۵۶۰)، از ابویوب انصاری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»

حدیث (۲۹۶۱) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است.

حدیث (۲۹۶۲) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ». (صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب (۸)، باب تحریم الهجر فوق ثلاث...، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲)

طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است: حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت قهر با ابوبکر را ادامه داد.

منظور از آوردن این چند روایت از صحیح ترین کتابهای آنها این است که هر گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم کسی که فاطمه علیها السلام را خشمناک کرد پیامبر را خشمناک نموده است و کسی که پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با او قهر کرده و قهر بوده است. شخص مسلمان نمی تواند نسبت به چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. ﴿مَنْ يَعْمَلْ سَوْءً يُجْزَ بِهِ﴾؛ «هرکس عمل بدی انجام داد طبق همان پاداش داده می شود». (سوره نساء/ ۱۲۳)

یادآوری: روایت گذشته که بخاری از عایشه نقل کرده است صریح در این است که: تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی طبق این روایت حضرت امیر علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر بیعت نکرد و او را به عنوان حاکم نشناخت، (وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ) «سمهودی» از سلمی همسر ابورافع نقل کرده که گفت:

اشْتُكْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّم، فَأَصْبَحَتْ يَوْمًا كَأَمَثِلِ مَا كَانَتْ تَكُونُ، وَخَرَجَتْ عَلَيَّ فَقَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ أُسْبِكِي لِي غَسْلًا، ثُمَّ قَامَتْ فَأَغْتَسَلَتْ كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ: هَاتِ ثِيَابِي الْجَدُّ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَلَبَسَتْهَا ثُمَّ جَاءَتْ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ فَقَالَتْ: قَدِمِي الْفِرَاشَ إِلَيَّ وَسَطِ الْبَيْتِ، فَقَدَّمْتُهَا فَاضْطَجَعَتْ وَاسْتَقْبَلَتِ الْقَبِيلَةَ وَوَضَعَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ اغْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ، قَالَ: فَقَبِضْتُ مَكَانَهَا، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَخْبَرْتُهُ...^۱

فاطمه (علیها السلام) دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) از بیماری رنج می برد، یک روز که حالش سخت تر از روزهای دیگر بود به من فرمود: برای من آب گرم کن، پس از آن خود را بهتر از همیشه شست و شو داد، سپس فرمود: لباسهای نو مرا بیاور، لباسهای آن حضرت را حاضر کردم، آنها را پوشید و آمد در اطاق خود و فرمود: زیر انداز مرا وسط اطاق بینداز، پس به پهلوی، رو به قبله خوابید و دستش را زیر صورتش گذاشت و گفت: ای سلمی! الآن من از دنیا می روم و من خود غسل کردم، احدی مرا برهنه نکند.

سلمی! گوید: پس در همان مکان که خوابیده بود قبض روح شد و از دنیا رفت، پس از آن علی (علیه السلام) آمد، جریان را برای او بازگو کردم.

همچنین «سمهودی» در صفحه ۹۰۴ همان کتاب از ام جعفر نقل کرده است که:

أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: يَا أَسْمَاءُ، إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْأَةِ الثُّوبَ فَيَصِفُهَا، قَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أُرِيكَ شَيْئاً رَأَيْتُهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ؟ فَدَعَتْ بِجَرَّادٍ رَطْبَةٍ فَحَنَّتْهَا ثُمَّ طَرَحَتْ عَلَيْهَا ثَوْباً، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا أَحْسَنَ هَذَا وَأَجْمَلُهُ؟ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرْأَةَ مِنَ الرَّجُلِ، فَإِذَا أَنَا مُتُّ فَأَغْسِلْنِي أَنْتِ وَ عَلِيٌّ، وَلَا تُدْخِلِي عَلَيَّ أَحَداً.

فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اسماء بنت عُمیس گفت: ای اسماء من زشت می دانم آن گونه که پارچه ای روی جنازه زن می اندازند به طوری که حجم بدن او را نشان می دهد. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیا نشان بدهم به شما چیزی را که در حبشه درست می کنند؟ پس شاخه های تر و تازه ای طلبید و آنها را آماده کرد (و بصورت عماری «نعش» در آورد) و پارچه ای روی آن انداخت، پس فاطمه (علیها السلام) گفت: چه قدر این (عماری) خوب و زیبا است؟

[جنازه] زن از مرد شناخته نمی‌شود، پس زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی

مرا غسل دهید و احدی بر من وارد نشود.

نیز در صفحه ۹۰۵ همان کتاب، آورده است که:

وَقَدْ خَرَجَ الدُّوْلَابِيُّ مَعْنَى ذَلِكَ مُخْتَصِرًا، وَفِيهِ إِنَّهَا لَمَّا أَرَتْهَا النَّعْشَ
تَبَسَّمتُ، وَمَا رُؤِيتُ مُتَبَسِّمَةً - يَعْنِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله]
وَسَلَّمَ - إِلَّا يَوْمَئِذٍ.

«دولابی» داستان - تابوت - عماری درست کردن اسماء بنت عُمیس را برای
حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده و گفته است: وقتی اسماء عماری را درست کرد و
فاطمه علیها السلام آن را دید، لبخند زد (تبسم کرد) و حال اینکه دیده نشده بود او لبخند
زده باشد - یعنی بعد از پدرش لبخند نزده بود - مگر آن روز که عماری را دید.

حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف

۴۹ سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که
رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عده‌ای از رجال که در
بین آنها عمر بن خطاب نیز حضور داشت، نزد آن حضرت جمع بودند.

در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول الله صلی الله علیه و آله در
آن حال بیماری فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن
هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول الله صلی الله علیه و آله غلبه کرده است و
کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، همین که
عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید
و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله صلی الله علیه و آله بنویسد
و برخی حرف عمر را می‌زدند و همه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود:

«قُومُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: همهٔ مصیبت‌ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول الله ﷺ چیزی بنویسد و بین آنحضرت و آنچه می‌خواست بنویسد حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱- در کتاب «العلم»^۱ با جمله: قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حُسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا... آمده است.

۲- در کتاب «الجهاد و السير»^۲ آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳- در کتاب «الجزية و الموادة»^۳ آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴- در کتاب «المغازی»^۴ آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵- در کتاب «المغازی»^۵ آمده و شبیه روایت دوم است.

۶- در کتاب «المرض»^۶ آمده است.

۷- در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنة»^۷ آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

۱. باب کتابة العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴. ۲. باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

۳. باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۴. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

۵. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

۶. باب قول المريض، قوموا عني ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

۷. باب كراهة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می‌آورم.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ. اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْطَ^۱ وَالاختلافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُومُوا عَنِّي» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ»^۲

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن خطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیاید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه‌همه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می‌گفت: بدرستی که مصیبت و همه‌ مصیبت‌ها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه‌همه و سر و صدای آنها.

۱. اللَّغَطُ: همه‌همه و سر و صدای مبهم، (اقترب الموارد).

۲. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب کراهیه الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

این روایات در صحیح‌ترین کتابهای اهل تسنن است و در مقدمه آن نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب الله اجل کتب اسلام است «هُوَ أَجَلُ كُتُبِ الْإِسْلَامِ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ إِطْلَاقاً وَاعْظَمُهَا شَأْناً».

همچنین ابن جوزی حنفی در تذکرة الخواص، ص ۶۲ نقل کرده است که:

لَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسِيرٍ اِثْنُونِي بِدَوَاةٍ وَبَيَاضٍ لَا كُتِبَ لَكُمْ كِتَاباً لَا تَخْتَلِفُوا فِيهِ بَعْدِي فَقَالَ عُمَرُ دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لَيَهْجُرَ.

پیامبر ﷺ کمی قبل از رحلتش فرمود: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. پس عمر گفت: این مرد را واگذارید، همانا او یاوه می‌گوید.

مؤلف: این روایات به چند مطلب بسیار مهم و غیر قابل انکار دلالت دارد:

اول اینکه: رسول الله ﷺ کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همچنین همهٔ مسلمانان را در معرض ضلالت، گمراهی، اختلاف و پراکندگی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. «لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً»، و با هم اختلاف پیدا نکنید: «لَا تَخْتَلِفُوا فِيهِ بَعْدِي».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول الله ﷺ نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون طبق فرمودهٔ آن حضرت، آنچه آنها را از گمراهی نجات می‌داد همان نامه بود که نوشته نشد.

سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فَاخْتَلَفُوا».

نزاع و کشمکش و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

چهارم اینکه: حرف عمر و سر و صداها پس از آن، چنان رسول الله ﷺ را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، و فرمود: «قُومُوا عَنِّي».

پنجم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می‌دانست و می‌فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می‌کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می‌شود ناراحت است و تصریح می‌کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول الله ﷺ و بین نوشتن آن حضرت بوجود آمد.

ششم اینکه: طبق نقل ابن جوزی، عمر اولاً رسول خدا ﷺ را به عنوان «رجل» (مرد) نام برد، ثانیاً آن حضرت را متهم به هذیان‌گویی و یاهو سرایی کرد، که این هر دو، توهین آشکار به مقام والای پیامبر اکرم ﷺ و بر خلاف آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱؛ «سخن از روی هوا و غیر واقع نمی‌گوید» است.

بنابراین، سرچشمه همه اختلافات، خصومتها، جنگهایی که بین مسلمانان رخ داد از همین جا سرچشمه گرفت و باعث همه مصائب آن شخص بوده است.^۲

۱. سوره نجم / ۳.

۲. علامه مجلسی رحمه الله فرموده است:

شهرستانی - از علمای عامه - در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی به سجود آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان به طرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک همه آن است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزه‌ها را تر کرد و به روایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود. گفتند: کدام است روز پنجشنبه؟ گفت: شدید شد و جوع و آزار رسول خدا ﷺ. پس گفت کتفی بیاورید و به روایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه‌ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ. یعنی این مرد هذیان می‌گوید و به روایت دیگر گفت: رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید. و به روایت دیگر گفت: چه می‌شود این مرد را آیا

به این مناظره توجه فرمایید

۵۰ روزی یک نفر از سلفی‌ها بطور اهانت آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است، که منشأ اختلاف بوده و آن را به وجود آوردند.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی و اختلاف بین مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان و منشأ اختلاف شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟
گفت: البته که حاضرم.

گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می‌دانی؟
گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح‌ترین کتابها می‌دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است.

گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه

→ هذیان می‌گوید استفهام کنید چه می‌گوید و به روایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست پس است ما را.

ابن عباس گفت: پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا ﷺ است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد. حضرت فرمود: برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن. پس ابن عباس گفت: مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را به همین نحو و زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است. (حق‌الیقین، ص ۲۲۰).

رسول الله ﷺ در همان بیماری که از دنیا رفت، به عده‌ای که دور بسترش جمع بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول الله غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می‌کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام رسول الله ﷺ فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبری جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول الله ﷺ در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته‌اید. گفت: رسول الله ﷺ می‌توانست بعد از رفتن آن عده، کاغذ بطلبید و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟

گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول الله ﷺ بعد از رفتن آن عده، نامه‌ای می‌نوشت، می‌گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول الله ﷺ این نامه را در حال عادی «و العیاذ بالله» در کمال عقل ننوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

مناظره دیگر و منشأ اختلاف

۵۱) با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را اختلاف افکن و

گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگانتان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول الله ﷺ جلوگیری کرد و بجای اینکه به او بد بگویید و از او بیزاری بجویید به او دل بسته و مرتب مدح و ثنایش می‌گویید و به شیعه تهمت می‌زنید و ناسزا می‌گویید؟

گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذر اختلاف بپاشد. اینجانب نیز آمین گفتم. سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قَوْلِ مَرِيضٍ» «قَوْمُوا عَنِّي» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول الله ﷺ چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول الله ﷺ نامه‌ای که می‌خواست بنویسد، ننوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟

در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به سنت رسول الله ﷺ عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است.

گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید به کتاب خدا و به سنت رسول خدا - که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و محرز شده - عمل کرد، ولی این حرف بر خلاف حرف عمر است که گفت «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، یعنی نیازی به نوشته رسول الله ﷺ و سنت آن حضرت نداریم.

ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟ مگر علی بن ابیطالب (ع) از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ نبود؟ مگر طلحه و زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول الله ﷺ نبود؟ مگر رسول الله ﷺ قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا - قرآن - کفایت می‌کرد، پس چرا شما به سنت رسول الله عمل می‌کنید و خود را اهل سنت می‌دانید.

گفتند: بالاخره هر چه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر اسلام بد بگوییم چون آنها مسلمان و گوینده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ** بوده‌اند.

گفتم: اگر بدگویی به گوینده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ** جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می‌گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟

گفتند: این تعبیرها مربوط به گروه خاصی است و ما از آنها متنفر و بیزار هستیم. گفتم: بالاخره شما اهل تسنن شیعیان را گمراه می‌دانید و مرام آنها را قبول ندارید. و نفرین باد بر کسی که سبب ضلالت و دو دسته‌گی و اختلاف شده است، چه شما که پیرو اهل بیت نیستید یا ما که پیرو قرآن و سنت رسول الله ﷺ که توسط اهل بیت آن حضرت ثابت و به دست ما رسیده است.

سرشان را زیر انداختند و پس از کمی تأمل یکی از آنها گفت: هر چه باشد شما اصلاً ایرانی و مجوس بوده‌اید و نباید از این حرفها ناراحت شوید.

گفتم: هر چه باشد شما هم عرب و مشرک و بت پرست بوده‌اید و بلافاصله گفتم: بگویید بدانم آیا در قرآن کریم آیه‌ای در مذمت ما ایرانیها و بقول شما، ما مجوسیها نازل شده و وجود دارد؟ کمی فکر کردند و گفتند: ما نمی‌دانیم.

گفتم: ولی من می‌دانم که در مذمت عده‌ای از اعراب آیاتی نازل شده است مانند:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱

برخی از اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید، اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

و مانند:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

اعراب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه را خدا بر رسولش نازل کرده، نمی‌دانند سزاوارترند، و خدا دانای حکیم است.

گفتند: این آیات مربوط به اعراب بادیه نشین است و باید به تفسیر مراجعه کرد، گفتم قبول ولی این آیه را چه می‌گویید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا يَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۲

و برخی از اعراب که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند.

وقتی این آیه را خواندم سخت ناراحت شدند و گفتند: در مراد و فهم این قبیل آیات باید به تفسیر رجوع کرد و نباید به ظاهر آنها نگاه کنیم.

گفتم: شما هم نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهب‌تان جایز نیست و نباید فوراً حکم به شرک و کفر شیعه بکنید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین علیهم‌السلام ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست، شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را

مشرک و کافر می خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه ها و جوانها تعلیمات ضد شیعه می دهند، بطوری که وقتی ما را می بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بما نگاه می کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانیها می بینید دلیل و وجه آنرا سؤال نمی کنید؟

در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و در فهم آیات هم باید به شأن نزول آنها مراجعه کرد.

گفتم: پس بدانید اگر بنا باشد به ظاهر نگاه کرد و قضاوت نمود ما هم می توانیم به ظاهر نگاه کنیم و حرف بزنیم.

بعد گفتم: آیاتی که خواندم یقیناً در مذمت اعراب بادیه نشین نازل شده است و باید قبول کنید که تمام آیاتی که در مذمت کفار و منافقین است قدر متیقن آنها اعراب هستند، سوره منافقین قطعاً درباره اعراب مدینه نازل شده است. اما نه تنها آیه ای در مذمت ما ایرانیها نازل نشده است بلکه در مدح ایرانیها آیه نازل شده است.

در صحیح مسلم است که:

وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول الله ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند [برانگیخت] و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

مردی از حاضران گفت: یا رسول الله ﷺ مراد از مردمی دیگر، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟

«فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَنَا لَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ.»^۱

پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها به آن دست می‌یابند.

علاوه بر این آیه، در همین کتاب از ابو هریره نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارَسٍ (او قال) مِنْ أَبْنَاءِ فَارَسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ»

اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد.^۲

گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است.

گفتم: پس ایرانیها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند و رسول الله ﷺ هستند اما برخی از اعراب پس حرفش را نزن، خندیدند و گفتند: همه اینها صحیح است اما ایرانیها کارهایی می‌کنند که در دین نیست و نباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن، شمع روشن کردن، دخیل بستن و...

گفتم: اولاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام،

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۶.

۲. همان، ح ۲۵۴۷.

لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می دهند، چرا شما همه حمله ها و تهمت ها را متوجه شیعه و ایرانیها نموده اید؟ گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آنطور که هست نمی گویند و تنها همین کارهای شیعه را که فقط در فقه گروهی خاص بدعت و حرام محسوب شده به مردم می گویند.

تهمت به اینکه شیعیان از امامان خود حاجت می طلبند

[۵۲] یک نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام را عبادت می کنند و رو به قبر آنها می ایستند و دست به دعا بلند می کنند و از آنها حاجت می طلبند، شفای بیماران شان را می طلبند، و سایر حاجات شان را از آنها می خواهند. گفتم: شیعیان می گویند: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «به طور یقین، نماز و عبادتم و زندگی و مرگم، همه، برای پروردگار جهان است».

نیز شب های جمعه دعای کامل می خوانند و می گویند: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُكَ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من! جز تو چه کسی را دارم که رفع گرفتاری و توجه در کارم را از او درخواست کنم».

همچنین در ضمن دعاهایشان آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲؛ «[آیا معبودان شما بهترند] یا آنکه وقتی در مانده ای او را بخواند، اجابت می کند و گرفتاری اش را برطرف می سازد؟» می خوانند.

۱. أَمَّنْ : در اصل، أَمَّنْ بوده: أَمَّ برای استفهام و مَنْ، موصوله است که در هم ادغام گردیده.
این آیه مبارکه ادامه آیات قبل است و خطاب به بت پرستان است و سؤال از آنان شده که: آیا بتها و معبودهای شما مشرکان بهترند، یا کسی که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را برطرف می کند؟

و تو چگونه چنین تهمت‌ی را به شیعه می‌زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه کن مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضا (علیه السلام) ساخته شده و در تمام اوقات نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می‌ایستند در حالی که قبر مقدس امام رضا (علیه السلام) پشت سر آنها قرار گرفته است.

هرگز شیعه امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی‌کند و اینکه گاهی رو به قبر آنها دست به دعا بر می‌دارند. اولاً در کتابهای زیارتی آمده که مستحب است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بردارند، ولی توجه ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از خدا حاجات خود را می‌طلبند و اگر هم از رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا از ائمه (علیهم السلام) بخواهند، بعنوان واسطه و وسیله می‌خواهند، یعنی از آنها می‌خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) معتقد نیستند که شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا ائمه (علیهم السلام) حاجتشان را برآورده می‌کند یا بیمارشان را شفا می‌دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات بدست خداوند متعال است.

گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می‌دادند

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱

آنانکه غیر خدا را [چون بتان] بدوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گردانند.

و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می‌دهند که آنان را بخدا نزدیک کنند.

گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «وَمَا نَعْبُدُهُمْ» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می کرده اند. و شرک آنها بجهت عبادت کردن بتها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی کنند، روزه نمی گیرند، نذر نمی کنند و

بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهای شیعه را می دیدی هرگز چنین حرفی نمی زدی، زیرا در تمام کتابها و رساله های عملی شیعیان است که نماز باید قربۀاً الی الله خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت و لله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته های آنها را می بینیم و بما هم گفته اند، شیعیان بجای یا الله، یا علی می گویند و بجای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می طلبند.

گفتم: اولاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلل و تعظیم در برابر غیر است بقصد اینکه او رب و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعا های شیعیان می فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابو حمزه می خوانند، شبهای قدر دعای جوشن کبیر می خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می گویند: «سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است.

گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بُزِ زَرْدِ رنگی را می آورند و دورش حلقه

می زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می کنند، این داستان تا چه اندازه صحت دارد؟

گفتم: یکی از تهمت هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته اند همین مطلب است که من هم در کتابهای ضدّ شیعه دیده ام ولی روح شیعه از چنین قضیه ای اطلاع ندارد و می توانی از هر ایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است. بعد گفتم: البته شیعیان نسبت به اعمال و رفتار عایشه حساس هستند و رفتار دوگانه او برای شیعه سؤال برانگیز است.

گفت: چطور؟ او هر چه باشد همسر رسول الله ﷺ و دختر خلیفه و امّ المؤمنین بوده و بر همه مسلمانان است که حرمت او را مراعات کنند.

گفتم: صحیح است ولی هر کس اول باید خودش حرمت خودش را حفظ کند تا دیگران حرمت او را نگهدارند و این جهت را عایشه نسبت به خودش رعایت نکرده است.

مثلاً امام احمد حنبل نقل کرده که:

عایشه گفت: من تا وقتی که رسول الله ﷺ و پدرم ابوبکر در حجره ام دفن بودند، داخل حجره ام می شدم و لباسم را زمین می گذاشتم و می گفتم رسول الله ﷺ شوهرم است و ابوبکر پدرم، اما پس از آنکه عمر با آنها دفن شد به خدا قسم هر وقت داخل حجره ام شدم لباسم را بخود می پیچیدم چون از عمر حیا می کردم.

«عَائِشَةُ قَالَتْ: كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي وَأَضَعُهُ ثَوْبِي وَأَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَأَبِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ مَعَهُمَا فَوَاللَّهِ مَا دَخَلْتُهُ إِلَّا وَأَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَى ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرُ»^۱

۱. التاريخ القويم، تأليف محمد طاهر الكردي المكي، ج ۱، ص ۲۰۸ و در ص ۱۹۳، ايضاً به عبارت مشابهی از عایشه نقل شده است.

اکنون طبق این روایت، عایشه چطور از مرد نامحرمی که مرده و دفن شده است حیا می‌کند و حجابش را حفظ می‌کند ولی روزی، سوار شتر می‌شود و در وسط میدان جنگ حاضر و در بین آن همه مرد نامحرم با خلیفه رسول الله ﷺ، امام مسلمانان جنگ می‌کند و حرمت خود را می‌شکند، حرمت رسول الله ﷺ را می‌شکند، آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را نادیده می‌گیرد؟

گفت: اینها در تاریخ است و بهتر است ما چیزی نگوییم و شما هم نادیده بگیرید. گفتم: مانعی ندارد ولی چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفت: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خدا حافظی کردیم و رفتیم.

روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال پرسشی اولین سؤال آنها این بود:

چرا شیعیان از خاک کربلا شفا می‌طلبند و آنرا برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفابخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟ گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آنرا دارو و موجب شفای بیمار قرار دهد؟

گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است.

گفتم: چه اشکالی دارد، همان خدایی که در غسل شفا قرار داده است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ «از شکم آنها نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.» همان خدایی که در

پیراهن حضرت یوسف علیه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آنرا ببرند و روی چشمان پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود: ﴿اِذْهَبُوا بِقَمِیصِیْ هَٰذَا فَالْقُوْهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِیْ یَٰٓأَتِ بَصِیْرًا﴾^۱؛ «این پیراهن را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.» ﴿فَلَمَّا اَنَّ جَآءَ الْبَشِیْرُ الْفَآءُ عَلٰی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیْرًا﴾^۲؛ «چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او [یعقوب] افکند در آن حال به بینائی بازگشت.» همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند ﴿وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِہٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً﴾^۳؛ «و یاد آور زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد گاو را ذبح کنید.» و همان خدایی که در عصای حضرت موسی علیه السلام اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آنرا برای بیمار شفابخش قرار دهد.

سپس گفتیم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید و در نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین علیه السلام شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید.

البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند: ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امام‌هایشان نذر می‌کنند و می‌گویند نذر امام حسین علیه السلام یا نذر امام رضا علیه السلام و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد.

۲. سورة یوسف / ۹۶.

۱. سورة یوسف / ۹۳.

۳. سورة بقره / ۶۷.

گفتم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین علیه السلام یا هدیه به امام رضا علیه السلام باشد و الا نذر باید لله و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم باید بخوانند به اینکه بگویند: «لِلّٰهِ عَلَيَّ اَنْ اَفْعَلَ كَذَا» و به جای «کذا» کاری را که می‌خواهند انجام دهند بگویند، و یا به فارسی بگویند: «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم». و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خداحافظی کردند و رفتند و الحمدلله.

شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن

اول: ابوحنیفه، به نام: «نعمان بن ثابت بن فردوس» از اهل کابل طخارستان، متولد سال ۸۰ ه. ق، متوفای سال ۱۵۱ ه. ق، مدفون در بغداد (امام حنفی‌ها)

دوم: «مالک بن انس مدنی»، فرزند انس بن ابی عامر صاحب «الموطأ» (غیر از انس بن مالک صحابی) متولد ۹۵ ه. ق، متوفای ۱۷۹ ه. ق، مدفون در قبرستان بقیع. (امام مالکی‌ها)

سوم: شافعی، به نام: «محمد بن ادريس قرشي»، متولد ۱۵۱ ه. ق، متوفای ۲۱۴ ه. ق، مدفون در مصر. (امام شافعی‌ها)

چهارم: «احمد بن حنبل مروزى»، متولد ۱۶۴ ه. ق، متوفای ۲۴۱ ه. ق، مدفون در بغداد. (امام حنبلی‌ها)

این چهار نفر، دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم.^۱

۱. خلاصه زندگی چهار امام اهل سنت در منتخب التواریخ، باب هشتم، از ص ۴۸۱ تا ص ۴۸۸ آمده است. و نیز در مقدمه «موطأ مالک» مشروح حال مالک نقل شده است و زندگی احمد بن حنبل در بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۶۱ آمده است.

صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی بوده‌اند

صاحاب ششگانه اهل تسنن را ایرانیان و عجم - که خود سنی و معتقد به خلفا بوده‌اند - نوشته‌اند.^۱

کتابهای درجه دوم اهل تسنن را نیز ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مانند: مستدرک حاکم نیشابوری، حلیۃ الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، سنن بیهقی

کتابهای عقاید اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: عقاید نسفیه، شرح مواقف سید شریف جرجانی، شرح مقاصد تفتازانی، شرح تجرید قوشچی (نام وی علاء الدین علی بن محمد متوفی به سال ۸۷۹ است).

بزرگترین تفسیر اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری مازندرانی آملی، کشف زمخشری، انوار التأویل قاضی بیضاوی. مفصل‌ترین کتابهای تاریخی اهل تسنن را ایرانیان سنی نوشته‌اند. مثل: تاریخ طبری مازندرانی آملی.

بنابراین متهم کردن شیعیان ایران به این که برای فرار از سلطه خلفا شیعه

۱. صاحب ششگانه آنها عبارتند از:

۱- صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل، اهل سمرقند بخارا، متولد ۱۹۴ و متوفای ۲۵۶ ه. ق، محل دفن: سمرقند.

۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری، اهل نیشابور، متولد ۲۰۴ ه. ق و متوفای ۲۶۱ ه. ق، محل دفن: نیشابور

۳- سنن ابو داود، تألیف سلیمان بن اشعث ابوداود اهل سیستان (سیستان یا سیستان)، متولد ۲۰۲ و متوفای ۲۷۵ ه. ق.

۴- سنن ترمذی، تألیف محمد بن عیسی ترمذی، اهل ماوراءالنهر، متولد ۲۰۹، متوفای ۲۷۹ ه. ق.

۵- سنن نسائی، تألیف احمد بن شعیب نسائی، اهل شهرهای خراسان، متولد ۲۱۵، متوفای ۳۰۳ ه. ق.

۶- سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید ابن ماجه، اهل قزوین، متولد ۳۰۹ ه. ق و متوفای ۳۷۳ ه. ق.

شده‌اند، کذب محض است و کسی این حرف را می‌زند و می‌نویسد که از تاریخ اسلام و از وضع ایران اطلاع ندارد، یا مغرض و مزدور است.

پیدایش و عقاید وهابیون

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتابهایی هم نوشته‌اند.

ابن تیمیه معتقد بود پیرایه‌هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که احداث بنا بر قبور بدعت است.

شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد.

محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیامبر اکرم ﷺ منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد. در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان گزار آن مرام بود و وهابی (پیروان عبدالوهاب) خوانده می‌شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود

را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول الله ﷺ پیروی می‌کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

برهمن اساس در سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ ه. ق به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ ه. ق با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ ه. ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر ﷺ را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی منطق هستند و بجای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی بطور جدی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می‌دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده نباشد مباح و حلال می‌دانند.^۱

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته‌اند.

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، تألیف سید محسن امین (رحمه الله) مراجعه شود.

در موسم حج و عمره افرادی را که غالباً افغانی و بزبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می‌کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمت‌ها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می‌خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشَرَّف می‌شوند سراغ آنها می‌روند و کتابهای مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتابهایی بر ضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می‌دهند، از ورود کتابهایی مانند الغدير، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می‌کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می‌شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستانهای مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته‌اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می‌خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند.

پایان عمده مناظراتم که در طول سفرهای حج و استقرارم در مدینه منوره اتفاق افتاد. البته بعضاً تلخیص و برخی هم توضیح داده شد و برخی از مطالب این کتاب، در جلد اول آمده و به لحاظ اهمیت و تناسب در این جلد نیز آورده شد.

آیا بین اهل بیت علیهم‌السلام و خلفا وحدت و صفا وجود داشت؟

پاسخ: اخیراً نوشته‌ای منتشر کرده و خواسته‌اند با برخی قضایای تاریخی ثابت کنند بین ائمه علیهم‌السلام و خلفا وحدت و صفا و یگانگی حاکم بوده و آنها با هم در کمال آرامش و محبت زندگی می‌کرده‌اند.

البته برخی نوشته‌ها هیچ مدرک و دلیلی نداشته و قابل ذکر نیست، برخی از

آن‌ها هم که نقل شده، جای بررسی و تجزیه و تحلیل دارد که به طور خلاصه یادآور می‌شوم.

در ابتدا، تذکر این نکته ضروری است که شیعه و علمای برجسته شیعیان هرگز دنبال تفرقه و اختلاف افکنی نبوده و نیستند و به مقتضای آیات قرآن کریم و روایات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دعوت به صلح و برادری و آرامش کرده و می‌کنند. (همان‌گونه که این مطلب را در صفحات بعد تحت عنوان «کمال نهایی در پرتو وحدت» بازگو کرده‌ام، حتماً ملاحظه شود).

بلی، چه بسا برخی عالم‌نمایان و یا ناآگاهان، به اختلاف و تفرقه دامن می‌زنند و ظاهراً درصددند از این طریق کسب شهرت کنند و یا واقعاً قصدشان دلسوزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام است و می‌خواهند اهل بیت علیهم السلام به فراموشی سپرده نشوند.

ضمناً چنانچه قصد شما اصلاح است، این قبیل عبارات را با زبان عربی و خطاب به وهابی‌ها و پیروان آن‌ها بنویسید و تذکر دهید؛ زیرا:
آیا شنیده‌اید یک نفر شیعه متعرض یک نفر سنی به خاطر مذهبش، شده باشد؟ اما بالعکس که تعرض آنها إلی ما شاء الله وجود دارد!!
به هر حال، شما نوشته‌اید اهل بیت علیهم السلام با خلفا در صلح و صفا و دوستی زندگی می‌کردند.

سؤال ما این است: آیا اولین اهل بیت و اقرب آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبود؟

شما بفرمایید، چه صلح و صفایی وجود داشت؟ آیا ادّعی شما را باور کنیم یا حرفهای عایشه را که در صحیح «بخاری» نقل کرده - و اهل تسنن این کتاب را صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن می‌دانند؟ و آن به این قرار است:

«صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث (۴۲۴۰)،
(۴۲۴۱): از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول
الله صلی الله علیه و آله را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از
پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم
و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد
از رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه او را
دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه علیها السلام نماز خواند و تا
فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه علیها السلام،
علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی اعتنا و بی توجه شده، بطوری که
گویی او را نمی شناسند. (عین روایت در ص ۳۶۸ همین کتاب گذشت)

تذکر: در این روایت - که در صحیح مسلم نیز از قول عایشه آمده است -
فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان
حال ناراحتی از دنیا رفت.

آری، هنوز مرقد مطهر حضرت زهرا علیها السلام مخفی است و حتی عوام شیعه
می پرسند چرا قبر آن حضرت مخفی است؟ چرا علی علیه السلام او را شبانه و بدون اذن
و اطلاع ابوبکر دفن کرد؟ و چرا زهرا علیها السلام تا زنده بود با ابوبکر قهر بود؟ و چرا و
چرا...؟

همچنین آیا حرف شما را باور کنیم یا گفتار امام صادق علیه السلام را که فرمودند:

وَكَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ قُنْفُذًا مَوْلَى عُمَرَ لَكَزَهَا بِسَيْفٍ بِأَمْرِهِ،
فَأَسْقَطَتْ مُحْسِنًا، وَمَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا...

سبب وفات فاطمه علیها السلام این بود که قنفذ، غلام عمر غلاف شمشیر را به امر او، به

فاطمه علیها السلام زد، به طوری که آن حضرت پرتاب شد. (لَکَزَهَا: یعنی غلاف شمشیر را چنان محکم زد که زهرا پرت شد و روی زمین افتاد) و محسن را سقط کرد و در اثر آن به بیماری سختی مبتلا گردید.^۱

بفرمایید، اگر بین آنها وحدت و دوستی بود، چرا و به چه جهت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دفن حضرت زهرا علیها السلام، خطاب به پیامبر گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ
وَالْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةُ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا
رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلَّدِي...

سلام و درود من بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو از جانب دخترت و نور چشمت و زائر تازه واردت که از امشب به بعد در جوار بقعهات آرמיד و خداوند او را زودتر از همه و با سرعت به تو رسانید، یا رسول الله! صبرم در مرگ برگزیدهات کم شد، و بردباری و تحملم از رفتن سیده بانوان ضعیف و ناتوان گردید.

قَدْ أُسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهْيْنَةُ وَ اخْتُلِسَتْ الزَّهْرَاءُ... يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَا لَيْلِي فَمُسْهَدٌ...

یا رسول الله! اینک این ودیعه گران قدر پس داده شد و این گروگان گران بها برگردانده شد و زهرا ناگهان از نظرها پنهان و مفقود گردید... اما اندوه و حزن من سرمد و همیشگی است، و اما شب تار من همه شب تا به سحر بیداری است.

وَسَتُبَيِّتُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَاوُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَاحْفَظْهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا
الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ

وَيَحْكُمُ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا...

ای رسول خدا! به همین زودی دختری آگاهت می‌کند از همدستی و پشتیبانی امت بر هضم و ظلم و غصب حقوق ما، پس از دختری سؤال کن و خبر بگیر و بخواه که او خبرهای فراوان دارد، و در سینه خویش غم و غصه و رازهای بسیاری داشته که نتوانست به کسی اظهار نماید، اکنون ای رسول خدا، به طور کامل از او پرسش نما و به زودی خبر خواهد داد که این امت بعد از تو چه‌ها بر سر ما آوردند و خدا برای دختری حکم خواهد کرد و او بهترین حکم‌کنندگان است.^۱

مؤلف: این ناراحتی‌های حضرت زهرا علیها السلام و غصه‌هایش از ناحیه چه کسی بوده است؟ آیا می‌توان این رفتار را حاصل صلح و صفا دانست؟!

آیا می‌توان گفت بعد از حضرت زهرا علیها السلام، همسر و فرزندان مصائب او را فراموش کردند و با آنها با صلح و صفا زندگی کرده و دختر داده و گرفتند؟
نوشته‌اید: پیامبر صلی الله علیه و آله با هر چهار خلیفه، دختر داد و ستد کردند و این نشانه صفا و... است.

می‌گوییم: اولاً بسیاری از ازدواج‌ها سیاسی و به منظور فرو نشاندن فتنه و آرام نمودن فتنه‌گران و معاندین و ریاست‌طلبان و منافقین بوده است.
چگونه می‌توان گفت عقد ازدواج مردی حدود پنجاه و سه ساله (پیامبر صلی الله علیه و آله) با دختری هفت ساله (عایشه)، به خاطر صفا و صمیمیت و امری طبیعی و دوستانه بوده است؟

آیا ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با دختر ابوسفیان - در زمانی که ابوسفیان و معاویه از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند - از روی علاقه به ابوسفیان بود؟ (ازدواج ام حبیبه دختر ابوسفیان با پیامبر صلی الله علیه و آله را در صفحه ۸۶ همین کتاب بازگو کرده‌ام).

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲؛ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳.

آری، ازدواج هرگز دلیل بر وحدت و علاقه و حتی دلیل بر میل و رضایت نمی‌شود، و گاهی از روی ضرورت و ناچاری و دفع افسد به فاسد انجام می‌شود. حضرت لوط به خاطر آبرو و حرمتِ مهمانانش حاضر شد دخترانش را به ازدواج کفار لواط کار درآورد: ﴿قَالَ يَاقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ (هود / ۷۸).

نوشته‌اید: پیامبر صلی الله علیه و آله دختر به عثمان داد!

می‌گوییم: این امر در مکه بوده و بعلاوه آنها دختران خدیجه از شوهر قبلش بوده و گذشته از اینها، بهشتی بودن زن دلیل بر خوبی و بهشتی بودن شوهر نمی‌شود - مثل زن فرعون - : ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾. (سوره تحریم / آیه ۱۱)

و خوبی شوهر نیز دلیل بر خوبی زن نمی‌شود - مثل حضرت نوح و لوط و همسرانشان - : ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَامْرَأَةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ﴾ (سوره تحریم / آیه ۱۰)

نوشته‌اید: امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورد و این نشان صفا و دوستی بیان آنها است.

می‌گوییم: چنین نیست که شما فهمیده‌اید؛ زیرا ازدواج و دختر دادن - بر فرض وقوع چنین ازدواجی - شاهد و نشان علاقه و یگانگی نمی‌شود، و چه بسا از روی اضطرار و اجبار بوده است. (مثل داستان حضرت لوط).

به علاوه ام‌کلثوم دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، بلکه ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر بوده است. (روایت اصلی این داستان را در صفحه ۷۴ همین کتاب ملاحظه و قضاوت کنید).

نوشته‌اید: ائمه علیهم‌السلام نام خلفا را بر فرزندان‌شان گذاشته و این بیانگر علاقه است!

می‌گوییم: در این صورت این پرسش پیش می‌آید که علاقه باید از هر دو سو باشد، و چرا آنها هیچ‌گاه نام مبارک ائمه علیهم‌السلام و فرزندان آنها را بر فرزندان‌شان نگذاشتند؟

ثانیاً: وجه نام‌گذاری‌ها در ادامه آمده است، ملاحظه و قضاوت کنید.
 ضمناً این مطلب به طور مفصل در کتاب «چرا؟ چرا؟» آمده است.
نوشته‌اید: محمد پسر ابوبکر مورد علاقه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و این شاهد محبت به پدر او است...

می‌گوییم: در این مورد یا شما غافل بوده، یا خود را به غفلت و نادانی زده‌اید، چرا که این امر کلیت ندارد؛ مانند معاویه پسر یزید و قاسم پسر هارون الرشید که با چنان پدری از خوبان شدند و سرانجام نیک پیدا کردند. (داستان هر دو در معراج السعادة و کتاب «غصه نخورید» آمده است). و خلاصه این که پسر ابوبکر کودک بود که همراه مادرش به خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام منتقل شد و تحت سرپرستی و تربیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفت - اول در صف حق و دوم در صف باطل - و آنگونه شد و این در حالی بود که خواهرش در جنگ جمل... در مقابل برادر قرار گرفت. به علاوه شیر مادر در خلق و خوی فرزند تأثیرگذار است، رفیق و هم‌نشین هم تأثیر دارد، و از همه اینها گذشته چه مانعی دارد که گاهی: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ و بالعکس مثل پسر نوح و جعفر کذاب و...

کمال نهایی در پرتو وحدت است

لازم به یادآوری است که از اهم امور و اوجب واجبات، بر همه مسلمانان اتحاد و حفظ وحدت و همدلی و در کنار یکدیگر بودن و پرهیز از تفرقه و جدایی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)] چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید و بر لب گودالی از آتش بودید، شما را از آن نجات داد، خدا این گونه، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌سازد تا هدایت شوید.

به مقتضای این آیه شریفه، هر مسلمانی گذشته از آن که موظف است به قرآن و عترت - که بهترین حبل و دستاویز انسان‌هاست - تمسک جوید، باید همراه مسلمانان و در کنار آنان باشد و هماهنگ و با هم به ریسمان الهی اعتصام جویند و هرگز از اتحاد و اتفاق و همدلی که نعمت ویژه الهی و منشأ رسیدن به کمال نهایی است غفلت نکنند.

جان‌گروگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
باید از خطر اختلاف و دشمنی با همدیگر که همانند حرکت در لبه پرتگاه و گودال آتش است، غافل نشوند و توجه داشته باشند که نزاع و کشمکش موجب

سست شدن و از بین رفتن قدرت و شوکت است و خداوند سبحان مسلمانان را از آن برحذر داشته است.

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۱

و با یکدیگر نزاع و اختلاف مکنید، که سست می شوید و قدرت و شوکتتان از میان می رود.

همچنین بر همه مسلمانان است که در پرتو وحی الهی، زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و از اختلاف و تفرقه و تشتت که پیروی از گام های شیطان است پرهیز نمایند، زیرا او دشمن آشکار انسان ها است و بارزترین مظهر عداوت او، ایجاد اختلاف و تفرقه و آشوب است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۲

ای اهل ایمان همگی در عرصه تسلیم و اطاعت [از خدا] درآیید و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

امام اول ما «شیعیان» حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خطاب به همه مسلمانان فرموده است:

إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ.^۳

شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را به تفرقه و اختلاف می کشد و بین شما جدایی می اندازد، همانا پلیدی باطنها و سوء نیتها می باشد.

۲. سورة بقره / ۲۰۸.

۱. سورة انفال / ۴۶.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ذیل خطبه ۱۱۲.

از سویی اهل بیت علیهم السلام علاقه شدید خود را به عظمت اسلام و سربلندی مسلمانان نشان داده و در گفتار و رفتار، مسلمانان را به وحدت و اتحاد و برادری و همزیستی سفارش کردند، از هرگونه دشمنی و کینه توزی و اذیت و آزار نسبت به یکدیگر نهی و ممانعت فرمودند.

رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفایی که قبل از او بر مسند خلافت تکیه زدند فراموش شدنی نیست. و با اینکه خلافت حق مسلم آن بزرگوار بود و حضرت آنان را غاصب می‌شناخت^۱، در عین حال با آنها مماشات نمود و به منظور حفظ وحدت اسلامی و اقتدار مسلمانان بطور شایسته و با کمال بردباری و صبر و حلم و سعه صدر با آن افراد مدارا و مسامحه کرد.

آن بزرگوار، آنچه را در مورد مصالح عالیّه اسلام و منافع مسلمانان بود، بدون

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام (در ضمن خطبه ششقیه) فرموده است: «فَيَا عَجَبًا! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ»؛ شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می‌خواست او را رها کنند و عذرش را از خلافت بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد عمر درآورد؟ در منهاج البراعة، شرح نهج البلاغه (ج ۳، ص ۵۷) در شرح این جمله فرموده است: روایت اقاله را جمهور (علمای اهل سنت) نقل کرده‌اند، که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فَيْكُم»؛ (رها کنید مرا، رها کنید مرا، من بهترین شما نیستم و حال اینکه علی علیه السلام میان شما است).

این روایت را مجلسی در بحار از طبری در تاریخش و بلاذری در انساب الأشراف و سمعانی در فضائل و ابوعبیده در برخی کتابهایش نقل کرده‌اند، و فخر رازی در صحت این روایت خدشه نکرده است، هر چند پاسخهای ضعیفی از آن داده است، و در صحت این روایت همین بس که فخر رازی در آن شبهه نکرده است.

همچنین: روایت «أَقِيلُونِي...» را خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید العقائد، مبحث امامت و قوشچی (دانشمند اهل تسنن) در شرح تجرید العقائد، والامامة والسياسة ابن قتيبه، ج ۱، ص ۳۱ و دیگران نقل کرده‌اند.

فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَدْمًا.^١

بنابراین، عقیده شیعه به پیروی از آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ و به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام این است که مسلمانان باید نسبت به همدیگر مهربان باشند و همبستگی و وحدت خود را در برابر کفار حفظ کنند، باید در نظر داشته باشند که اقتدار و اتحاد اسلامی بر هر امری مقدم و حفظ آن بر همه و در هر زمان و مکان لازم است.

صد هزاران خیطِ یکتا را نباشد قوتی چون بهم برتافتی اسفندیارش نگسلد
و چنانچه این امر محقق شود، بیشتر تهمت زدن ها و زشت گویی ها از بین
می رود، و هر مسلمانی به مقتضای آیه مبارکه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ (سوره
اسراء / ۸۴) و آیه مبارکه ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (سوره کافرون / ۵) آزادانه طبق
مذهب خود عمل می کند و تقیه برداشته می شود.

خلاصه بر مسلمانان است که در پرتو وحی الهی و سفارشات پیامبر ﷺ، زندگی آرام و برادرانه‌ای داشته باشند و از تفرقه و اختلاف که پیروی از شیطان است، پرهیز نمایند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (سوره بقره / ۲۰۸)

۱. نهج البلاغه دشتی، ذیل نامه ۶۲.

۲. سورۃ فتح / آیہ ۲۹.

اشتباه نویسنده در وجه نام‌گذاری‌ها

نوشته‌اند:

«علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای سه‌گانه، اسم آنان را بر فرزندان‌ش نهاد».

می‌گوییم: اشتباه نویسنده از همین چند جمله معلوم می‌شود، زیرا اولاً «ابوبکر» نام نیست، بلکه کنیه است، چون کسی که فرزندی به نام «بکر» داشته است او را «ابوبکر» (پدر بکر) می‌خواندند (مثل ابوعلی، ابوالحسن...) و نام فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام «محمد» مکنی به «ابوبکر» بوده است، در بحارالانوار (ج ۴۲، ص ۸۹-۹۰) در ضمن شمارش اولاد آن حضرت است که: «محمد بن علی الأصغر المکنی بابی بکر الشهید بکریلاً». همچنین وقتی «عثمان» متولد شد، حضرت امیر علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم.^۱ (منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳ ملاحظه شود)

ثانیاً: اگر آن‌گونه که نویسندگان آن جزوه ادعا کرده‌اند که: علی علیه السلام محبت بیش از حد به آن سه نفر داشت. آیا اثر آن محبت فقط در نام‌گذاری ظاهر شد؟ ولی آن موقعی که خانه عثمان را محاصره کردند و پس از سه روز به خانه‌اش ریختند و جلو چشم زنش (نائله) او را با کارد کشتند، چرا آن محبت و علاقه

۱. عثمان بن مظعون یکی از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از خواص آنحضرت بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خیلی دوست می‌داشت، و بسیار عابد و زاهد بود، هنگامی که فوت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و چون ابراهیم، فرزند آنحضرت وفات کرد، فرمود: ملحق شو به سلف صالحت، عثمان بن مظعون. منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳. (عبارات آنها تلخیص شد).

مفرط علی علیه السلام به عثمان اثر نکرد؟ آیا قدرت و شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کم شده بود؟

چرا علی علیه السلام حسنین علیهما السلام، یا دیگر فرزندان را به حمایت از دوست صمیمی خود نفرستاد؟ چرا بر جنازه این دوست صمیمی حاضر نشد؟

نادانی را ملاحظه کنید!

خواننده گرامی، نادانی را ملاحظه کن، گویا برای عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتخار نبوده و کسب افتخار برایشان قحطی بوده است و خواسته‌اند با نهادن نام این افراد بر فرزندان خویش، کسب افتخار کنند، گویی این اسامی نزد اهل بیت علیهم السلام از اسامی جدشان و مادرشان افتخار آفرین تر بوده است.

گویی مظلومیت علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کم و کسری داشته و نویسندگان آن جزوه خواسته‌اند با این بی حرمتی و با این تهمت ناجوانمردانه، مظلومیت آن بزرگواران را تکمیل کنند، در حالی که چه بسا روز قیامت، ابوبکر و عمر و عثمان به ایشان بگویند: وای بر شما! چگونه حاضر شدید به خاطر بالا جلوه دادن شخصیت ما، به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت بزنید و آنان را تا این حد تنزل دهید؟

آری، نویسنده‌های آن جزوه ندانسته‌اند که نام و نام‌گذاری، شخصیت و افتخار نمی‌آورد، ندانسته‌اند که بدی شخص موجب بدی نام او نمی‌شود، خوبی شخص هم موجب خوبی نام او نمی‌شود.

آری، اگر نام‌گذاری دلیل محبت و علاقه است، باید گفت: خلفا علاقه‌ای به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته‌اند، زیرا آنان نام اهل بیت علیهم السلام را بر هیچ یک از فرزندان نگذاشتند، بلکه باید گفت: عثمان و معاویه به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز محبت و

علاقه نداشته‌اند، چون نام پیامبر ﷺ را نیز بر فرزندان‌شان نگذاشتند. زیرا ابوبکر سه فرزند به نام‌های عبدالرحمن، عایشه و محمد داشته است. عمر فرزندی به نام‌های عبدالله، عبیدالله، زید اصغر، عاصم، عبدالرحمن، محمد، حفصه و زید داشته است.^۱

عثمان فرزندی به نام‌های عمر، خالد، ولید، عتبه، سعید، عبدالملک، مریم، و ام ابان داشته است.^۲

معاویه فرزندی به نام‌های یزید، عبدالرحمن، و عبدالله داشته است^۳ و ملاحظه می‌کنید هیچ کدام نام فرزندان خود را علی، حسن، حسین، محسن، فاطمه، زهرا... نگذاشته‌اند.

بلکه باید گفت: عثمان به مشرکان و دشمنان پیامبر اسلام ﷺ علاقه داشته است زیرا او نام دو فرزندش را ولید و عتبه گذاشته است و این دو نفر از سران مشرکان بودند که برای کشتن پیامبر ﷺ درجنگ با آن حضرت حضور یافتند و به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شدند^۴ نیز عتبه نام فرزند ابولهب است که از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ بود و سرانجام رسول خدا ﷺ او را نفرین کرد و شیری بر او حمله کرد و او را هلاک کرد.^۵

بنابراین طبق نوشته آن جزوه، خلفا نه تنها به اهل بیت (علیهم السلام) محبت و علاقه نداشته‌اند، بلکه عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ هم علاقه نداشته‌اند بلکه عثمان به مشرکان و کفار علاقه داشته است.

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ: بیت الافکار الدولية، ص ۵۰.

۲. همان: ص ۷۸۸ ۳. همان، ص ۹۶۷.

۴. همان، ص ۳۵۴.

۵. اعلام الوری باعلام الهدی، ضمن بیان زنان پیامبر ﷺ.

اکنون آیا نویسندگان آن جزوه پاسخی دارند؟ آیا در قاموس نوین آنان - به اصطلاح خودشان - جوابی دارند؟ هرگز، هرگز!

به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنید:

پاسخ بسیاری از مطالب و رجزخوانیهای آن نوشته، با این روایت که از قول عمر بن خطاب نقل شده است، روشن می‌گردد. خصوصاً نام‌گذاریها. مسلم در صحیحش نقل کرده است:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، ابتدا چند نفر از معروفین و افراد سرشناس آمدند نزد عمر بن خطاب، سپس علی رضی الله عنه و عباس (عموی پیامبر) نیز آمدند. عباس به عمر گفت: دربارهٔ ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله میان من و علی رضی الله عنه قضاوت کن. عمر ضمن سخنانی چنین گفت: آنچه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت آن حضرت، در اختیار ابوبکر قرار گرفت و شما نزد ابوبکر آمدید و توای عباس ارث پسر برادرت را خواستار شدی و علی رضی الله عنه ارث همسرش فاطمه رضی الله عنها را.

ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه ما بجا بگذاریم صدقه است» و شما ابوبکر را دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن و خائن دیدید، «فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا أَثِمًّا غَادِرًا خَائِنًا» و حال این که خدا می‌داند او راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق بود، پس از فوت ابوبکر من ولی رسول خدا و ابوبکر شدم، و شما مرا دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن، خائن دیدید. «فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا أَثِمًّا غَادِرًا خَائِنًا» و حال این که خدا می‌داند من راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق هستم...^۱

این روایت مفصل است و ما قسمتی از آن را ترجمه کردیم.

۱. صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی» کتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۷، باب ۱۵ حکم الفیء،

بخاری نیز در صحیحش این روایت را در چند مورد و با چند سند، آورده است ولی به جای «رأیتما ابوبکر کاذبا آثما غادرا خائناً» «تزعمان ان ابابکر کذا و کذا» آورده است.^۱

اکنون آنچه از این روایت روشن و قطعی به نظر می‌رسد این است که طبق اعتراف عمر، علی علیه السلام و عباس، ابوبکر و عمر را آدمهای دروغ‌گو، گنه‌کار، خائن و پیمان شکن، می‌دانسته‌اند و این دیدگاه و این عقیده پس از فوت ابوبکر همچنان حاکم و برقرار بوده است و حضرت امیر علیه السلام و عباس این حرف عمر را رد نکردند، کسانی که در آن جمع بودند و گوش دادند، این مطلب را رد نکرده، بلکه با سکوت خود بر آن صحّه گذاشتند.

حال با وجود چنین دیدی که حضرت امیر علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر داشته است آیا می‌توان گفت از فرط محبت به ایشان، نام آنان را بر فرزندان‌شان گذاشته است؟

وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.
وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ اِلٰى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

تجدید چاپ محرم الحرام ۱۴۴۱ - شهریور ۱۳۹۸

۱. صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب جس نفقة الرجل قوت سنة على اهله... ح ۵۳۵۷، و کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب ۵، ح ۷۳۰۵.

نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف

علی عطائی اصفهانی، متولد ۱۳۱۷، فرزند حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عطاء الله عطائی نجفی رحمته الله، فرزند آیه الله حاج ملا محمود دهنوی رحمته الله.

تحصیلات ابتدایی و سطح را در مدارس اصفهان گذراندم، و سال ۱۳۲۹، در تهران، در امتحان تصدیق مدرسی موفق شده و گواهی نامه علوم معقول و منقول دریافت کردم، و حدود دو سال در دانشکده علوم معقول و منقول شرکت کرده، سپس به قم منتقل و به دروس حوزوی پرداختم.

در سال ۱۳۶۱ از طرف شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم، مسئولیت اداره مدرسه علمیه امام خمینی و صدوق بزرگ و امام صادق علیه السلام بر عهده حقیر گذاشته شد و دوازده سال، در این مدارس، سالانه حدود ۵۰۰ طلبه را اداره نمودم، و در خلال این مدت، در فرصتهای مناسب و ایام تعطیلی، از طرف شورای مدیریت، به منظور بررسی مدارس و آزمون طلاب حوزه های علمیه، به شهرستانها سفر کردم و تا پایان سال ۱۳۷۲ در همه زمینه ها با شورای محترم مدیریت همکاری کرده و سرانجام به خاطر ضعف مفرط، استعفا نمودم.

پس از آن در محضر مراجع عظام (کثر الله امثالهم) به تحقیق در مسائل فقهی و نوشتن کتابهای مورد نیاز پرداختم، و در موسم حج و عمره مفرده، در مدینه منوره و مکه معظمه، مستقر و پاسخگوی مسائل روحانیون محترم و زائران گرامی بودم.

ضمناً از ابتدا که مشغول تحصیل سطح شدم تا هم اکنون، در ایام تبلیغی، مسافرت نموده، و حتی سالهایی را که مسئول مدارس بودم، با همکاری معاون و برخی اساتید مدرسه، سفر تبلیغی را ترک نکردم، و هیچگاه سخن از بازنشستگی و عذرهای غیرموجه به میان نیاوردم، زیرا در اسلام بازنشستگی جایی ندارد و عذر غیرموجه پذیرفته نمی شود.

بنای حقیر نبود که این سطور را یادآور شوم، ولی برخی از آقایان اهل علم خواستند، لذا به طور خلاصه یادآور شدم.

فهرست کتابهای منتشر شده مؤلف

- ۱- سخنان نخبه در شرح دعای ندبه.
- ۲- اسرار حج، شامل زیارات و ادعیه.
- ۳- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع.
- ۴- بلوغ دختران.
- ۵- قربانی در کشتارگاههای فعلی منی.
- ۶- تحقیقی دقیق دربارهٔ جمرات و رمی آنها. (این کتاب به عربی نیز ترجمه و منتشر شد).
- ۷- نامه‌ای که نوشته نشد، یا: حدیث قلم و دوات.
- ۸- جامع المسائل، در دو جلد
- ۹- استفتانات حج و عمره
- ۱۰- اعتکاف و احکام آن.
- ۱۱- چرا چرا؟ (چهار جلد)، شامل مناظرات در مکه و مدینه. (جلد اول به آذری ترجمه و چاپ شد و به زبان هندی نیز ترجمه و در شرف چاپ است).
- ۱۲- بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ.
- ۱۳- پیدایش و عقاید شیعه دوازده امامی.
- ۱۴- پاسخهای ما.
- ۱۵- گریه بر امام حسین ﷺ.
- ۱۶- حدیث ثقلین و سجده بر تربت و حصیر.
- ۱۷- خمس و پاسخ برخی شبهات.
- ۱۸- کیفیت نماز از دیدگاه شیعه و اهل سنت.
- ۱۹- شش معصوم مدینه منوره.
- ۲۰- مشعل زائر (زیارات و آثار مکه و مدینه)
- ۲۱- پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علی ﷺ.
- ۲۲- مسائلی از عمره مفرده
- ۲۳- زندگانی و سیره چهارده معصوم ﷺ (همین کتاب).
- ۲۴- صلوات و برکات، در آیات و روایات.

۲۵- آداب الأعمال.

۲۶- روزهای مدینه (شامل مناظرات، چراچراها، توسل و معنای آن، و بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ، از کتابهای معتبر اهل تسنن، و پاسخ برخی شبهات وهابی ها درباره خمس و سجده و غیر اینها).

۲۷- غصه نخورید، در آیات و روایات.

۲۸- امام علی علیه السلام امیر المؤمنین حقاً.

۲۹- حلیه الأعمال.

۳۰- و کتابهای دیگر که چکیده «چرا چرا» ها و «روزهای مدینه» است، و به نامهای گوناگون چاپ و منتشر شده است.

ضمناً برخی از این کتابها در چندین نوبت تجدید چاپ و منتشر شده، والحمد لله.

آثار منتشر نشده

۱- محاضرات فی المسائل المستحدثه، تقریر اباحت سیدنا الاستاذ الامام خمینی رحمه الله (که در تابستان ۴۲ در بیت شریفشان بحث فرمودند).

۲- تأدیب الصبیان.

۳- جامع المسائل (جلد سوم)

۴- محاضرات فی الفقه، تقریر اباحت سیدنا الاستاذ آیه الله الکلایگانی رحمه الله و دیگران....

۵- محاضرات فی اصول الفقه، تقریر اباحت سیدنا الاستاذ آیه الله المحقق الداماد، و استاذنا شیخ الفقهاء آیه الله الاراکی رحمه الله.

۶- فروع فقهی مورد بحث و اختلاف.

۷- مباحث استدلالی در اصول عقائد و مسأله جبر و اختیار.

۸- محاضرات فی علم الرجال، تقریر اباحت سیدنا الاستاذ آیه الله علامه فانی اصفهانی رحمه الله.

۹- آداب دعا و تلبیه.

۱۰- استفتائات حج و عمره (مشروحاً)

۱۱- مناسک الحج مراجع.

۱۲- مسائل کثیر الابتلا در عمره مفرده.

فهرست مطالب کتاب

۵	وحدت و شفقت
۸	بی شرمی تا چه حد؟! یاران پیامبر ﷺ را بر آل آن حضرت مقدم داشته‌اند
۹	ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده‌اند
۱۰	داستان قلم و دوات و آغاز نزاع و اختلاف
۱۰	نمونه‌ای دیگر از تبلور رحم و مروت صحابه
۱۱	صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ
۱۵	تفسیر ابن کثیر و برداشت از آیه شریفه
۱۶	مناظره‌ای دوستانه
۱۸	ادعای تحریف تاریخ
۲۱	ادعایی صد در صد کذب
۲۴	مناظره‌ای کوتاه
۲۴	عامل تفرقه به عقیده اهل سنت
۲۵	عامل تفرقه به عقیده شیعه
۲۵	عامل تفرقه در عصر حاضر
۲۶	ارتباط صحابه با اهل بیت ﷺ
۲۷	صحابه را بر عترت مقدم داشته‌اند
۲۸	تهمت از روی نادانی
۲۹	آیا به همه صحابه وعده بهشت داده شده است؟
۳۷	طبق نقل بخاری و مسلم: صحابه مرتد و از بهشت رانده شدند
۴۳	از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت
۴۴	اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی
۴۵	غم و اندوه امیرالمؤمنین ﷺ
۴۹	آیا صحابه فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند؟!
۵۴	به این روایت از صحیح بخاری و مسلم نیز توجه شود.

- نمونه‌ای دیگر ۵۵
- داستان سقیفه از قول عمر و علاقه‌ی اصحاب به یکدیگر ۵۵
- طلب مغفرت برای همه! ۶۲
- ادعای دوستی میان اهل بیت علیهم‌السلام و ۶۴
- خطابی دیگر ۶۵
- نادانی را ملاحظه کنید! ۶۸
- داستان ازدواج ام کلثوم با عمر ۷۴
- روایت اصلی داستان ازدواج ام کلثوم ۷۷
- ازدواج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با دختر ابوسفیان ۸۶
- خطابی دیگر ۸۹
- آیا باید همه‌ی صحابه را دوست بداریم؟ ۹۰
- یک داستان جالب ۹۱
- داستانی جالبتر ۹۲
- ستایش ائمه علیهم‌السلام از صحابه ۹۳
- ثقل اکبر و اصغر ۹۵
- اهل سنت و اهل بیت ۹۶
- ادعای دوستی اهل بیت علیهم‌السلام ۹۷
- عقیده‌ی آنان به اهل بیت علیهم‌السلام ۹۸
- مخالفت عملی آنها ۹۹
- حقوق اهل بیت علیهم‌السلام ۹۹
- مخالفت با پرداخت خمس ۱۰۲
- انکار شهادت حضرت زهرا علیها‌السلام ۱۰۳
- شهادت حضرت زهرا به نقل از کافی ۱۰۴
- دشنام و لعن بر علی علیه‌السلام بغی است ۱۰۵
- روایات را جمع بندی و نتیجه‌گیری کنید ۱۱۱
- ارعاب و هتک حرمت بجای دوستی و محبت ۱۱۲
- اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ ۱۱۵
- دو نکته ۱۱۷

۱۱۹	توسّل
۱۲۷	برخی روایات دالّ بر حیات پس از مرگ از صحیح بخاری
۱۳۵	زیارت قبر النبی ﷺ
۱۳۹	حرمت مدینه را رعایت کنیم
۱۵۵	نصیحت به برادران اهل تسنن
۱۵۵	اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین
۱۶۰	پرسش در باره امام زمان ﷺ و پاسخ ما
۱۶۲	وجود امام لطف الهی است
۱۶۳	مناظرات در مکه مکرمه و مدینه منوره
۱۶۳	مقدمه
۲۰۳	سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین ﷺ
۲۰۴	گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل
۲۱۶	مناظره‌ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه
۲۳۵	نتیجه این مناظره
۲۵۱	مناظره به نقل از آیه الله اراکی رحمه الله
۲۷۲	مناظره‌ای پر محتوا
۲۸۲	مناظره‌ای در مدینه منوره در باره مذهب و امامت
۲۸۷	مناظره‌ای دوستانه
۲۹۵	ادب امیرالمؤمنین علی ﷺ
۲۹۶	ادب شیعه
۳۰۴	مناظره‌ای در مسجد الحرام
۳۱۷	مناظره و سخنان کمرشکن امام حسن ﷺ در مجلس معاویه
۳۲۲	مناظره مرحوم آیه الله خویی رحمه الله با عالم حجازی
۳۲۴	مناظره به مناسبت برخورد زشت آنها
۳۲۶	مناظره در باره کیفیت وضو
۳۳۰	مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا
۳۳۳	مناظره در باره گریه ما بر مظلومیت اهل بیت ﷺ

- ۳۴۱ اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه
- ۳۴۳ مناظره‌ای با مسخره کننده گریه کنندگان پشت بقیع
- ۳۴۸ مناظره‌ای در باره نام‌گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا»
- ۳۵۰ مناظره‌ای در باره ازدواج موقت
- ۳۵۲ تحریف روایت «متع» به نقل از آیه الله خوئی رحمته الله
- ۳۵۴ توضیح بیشتر در باره ازدواج موقت
- ۳۶۰ پاسخ امام علیه السلام به تحریم متعه
- ۳۶۲ اسلام دین کامل است
- ۳۶۴ مناظره عالم شیعی با عالم سنی
- ۳۶۵ علت بی‌اعتنایی شیعیان به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۶۷ صحیح بخاری: علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد
- ۳۷۲ حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف
- ۳۷۷ به این مناظره توجه فرمایید
- ۳۷۸ مناظره دیگر و منشأ اختلاف
- ۳۸۴ تهمت به اینکه شیعیان از امامان خود حاجت می‌طلبند
- ۳۹۰ شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن
- ۳۹۱ صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی بوده‌اند
- ۳۹۲ پیدایش و عقاید وهابیون
- ۳۹۴ آیا بین اهل بیت علیهم السلام و خلفا وحدت و صفا وجود داشت؟
- ۴۰۱ کمال نهایی در پرتو وحدت است
- ۴۰۵ اشتباه نویسندگان در وجه نام‌گذاری‌ها
- ۴۰۶ نادانی را ملاحظه کنید!
- ۴۰۸ به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنید
- ۴۱۰ نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف
- ۴۱۱ فهرست کتابهای منتشر شده مؤلف
- ۴۱۳ فهرست مطالب کتاب



انتشارات آیین دانش

قم، بولوار شهید دل آذر، کوچه شماره ۲، پلاک ۱۴
تلفن: ۷ - ۶۱۶۱۶۱۳۶ (۰۲۵) و ۶۱۶۱۶۱۳۷ (۰۲۵)